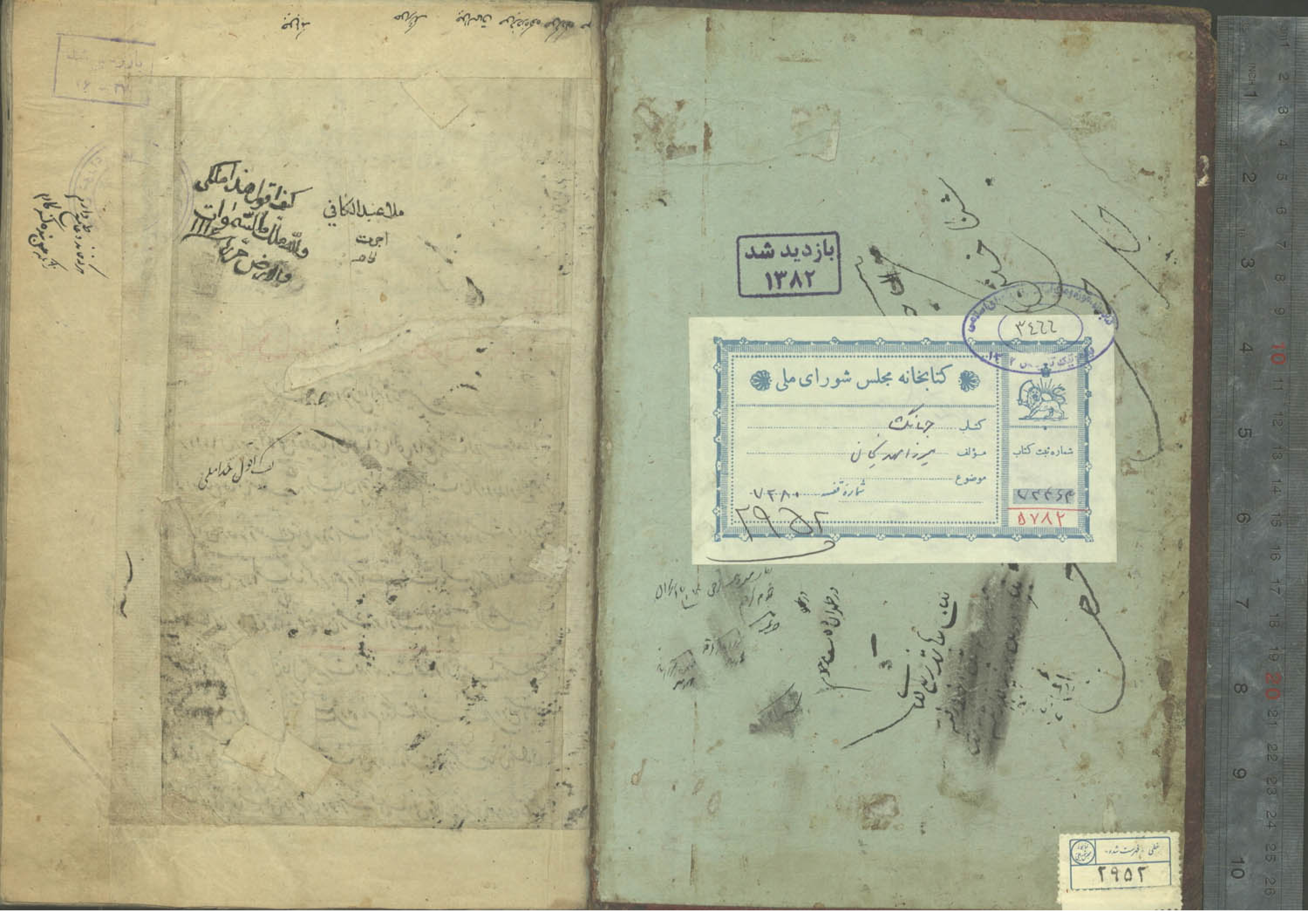


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۵۷۸۲
۲۹۵۲



این کتاب تاریخ جهانگشای نادری است

تاریخ جهانگشا من مؤلفات عالیجاه فلاطون دستگاه مقرب الخاقان میرزا محمد مهدی خان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و اوان
که اوضاع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد خداوندگار که
مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است از فیض مرحمتهای خود سعادتمندیرا برانگیزد و در
عرصه گیتی مبسوط الید کند که بمراهم مراحم و داروی مرحمت بالتیام جراحات قلوب
ستمدیدگان پردازد و مذاق تلخکامان زهر جور را بشهد عدالت شیرین نماید
مصداق این مقال احوال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا
دربان دشمن کش عرصه ستان رحمت گستر راه نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده
سکه شاهی فرازنده رایت کشورگشائی برازنده تخت فر و بخت جهان آرائی
زور بازوی خصم افکنی و دلیری و جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از بیم

خدنگش سطح زمین از چرخ ترسی سپر بر سر کشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک فرسش
سپهر برین شکم بر جوشن زر زیده و فتح و ظفر بتیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل و از تندی
سیف خونریزش صورت از هیولی منفصل در قتلگاه نبرد کینش قلوب اعدا بی روح و در اوراد
قورتش رایج شاة المذبوح چاوشان بارگاه جلالش بصلای دهروزه حضرت وصلت که
نعمت نوید امیدواری بگوش جهانیان رسانیده خوان سالاران بزم نوالش از هوای
احسان گونه گونه لذات کام بخش بکام دور و نزدیک چشانیده سرافرازی دهد دیهیم صاحب کلاهی
سقف سپهر از لوای سلطنت شاهی شایسته افسر و اورنگ خاقانیه قهرمان سلسله جلیله رحمانیه
صمصام الدوله غضنفر العصر الخاقان الاعظم و الخاقان الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک
ممالک ستان دوران خدیو جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار ابو السیف
السلطان نادر پادشاه افشار است که ید بیضا نمایش در زر افشانی و طبع مهرآسایش
در ذره پروری خورشید اشتهار و خس قدر زمره ایلات افشار از تاثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری
آفتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات
اقدسش را بمقتضای مصلحت گنجی در نهانخانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل
استفاضه فیض جز بلی ساخت و بمقتضای حکمت بالغه با سعادت حاوه در بیشه ظهور ذات
باهت کامی که خاک ایران آغشته خون ستم و در عرصه جور زمان هر سرگشتی بجای سنبل رسن

و صاحب لوای علم گشت چنانکه شاعر گفته ❊ ز جور و ظلم که اهل ایران بسکه در هم
برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد ❊ تخت سروری پایمال دشمن و آتش جور و بیداد
مخالف از هر طرف بخرمن هستی تر و خشک شعله افکن گردیده برسم ملوک طوایف شیوع
فتنه و آشوب از اعالی و اسافل وقوع یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان
طایفه غلجه و در هرات ابدالی و در شیروانات لگزیه و در فارس صفی میرزا نام
مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان [illegible] سلطان
محمد نامی مشهور بخربوار و در جاپلق عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک
محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته گروه رومیه نیز آذربایجان از سمت
از آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و از یکطرف از کرمانشاهان الی کرزن متصرف شدند
و روسیه هم از دربند تا مازندران جمیع دار المرز بحیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمنیه
صاین خانی استراباد که اکثر اوقات فتنه انگیزی و شورش معتاد داشتند و الوار بختیاری
و فیلی و اکراد [illegible] و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان ولایت
سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد
عسر یسرا و بمضمون تا پریشان نشود کار بسامان نشود حکمت بالغه داور دادگر
اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر از مطلع الطاف و قهر مظهر آثار جلالیه

وجمالیه

و جمالیه قهاری و از عقبات سحرآفرین نقش غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت
باری است مژده کوکب بخت سعیدش را کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو طلعت مهر آثارش
زمین روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از بدای
روز بدینه ذخیره گذاشته و پاسخ عذر نام آوری که سلطان قضا برای دفع حوادث در کمین پاداش نهاده
بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات
احوال آن برازنده تخت و تاج بایراد نکاتی چند احتیاج است لهذا نگارنده این نسخه [illegible]
دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر محمد مهدی استرآبادی ابن محمد نصیر عفی عنهما که از چاکران
حضور و بضبط وقایع مأمور است باظهار مجملی اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید
تا آغاز دولت این شاهنشاه صاحب تایید بوقوع پیوست شروع مینماید تا بر عالمیان
منکشف گردد که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بود که آنحضرت بمعمار عزم متین
آن ویرانه را درست کرده و گلهای این گلشن افسرده را از هجوم سموم بیگانه نهال و لگدکوب
گلچین حادثه نگاه داشته آب و رنگ از تازگی بعرصه ظهور آورده شعر سرگذشت عهد گل
ز نظیری شنید ❊ عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم
بالحق اول از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور برسم زن ملک [illegible]
طغیان میرویس غلجه و مقدمه قندهار است در ماه صفر سال هزار و صد و بیست هجری مطابق [illegible]

به وقوع پیوست تبیین این مقال آنکه گرگین خان ملقب به شاهنوازخان والی گرجستان
در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود گرجیه که باتفاق آن در قندهار بسر میبردند ابواب ظلم و اعتدا
و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجه حاکم آن گروه از جان به ستوه و از روی تظلم عازم درگاه
فلک شکوه گشته چون در اردوی پادشاهی کسی در دولت سرای سلطنت دادرسی نیافت روی
ارادت برتافت و بکعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت به تتبع امور و ملاحظه اوضاع
تو بیرا و درگه و اوضاع قندهار روز و شبی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده
شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و برادرزاده اش بنام افغان که خیشش
بود مامور گردید که باتمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او سپهسالار ... معزول گشته
بخونخواهی عم با شوکت لشکری و حشم و افواج مختلفه از طوایف گرج و عرب و عجم به تسخیر
قندهار رفته به میرویس مصمم شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنه غلجه معاند بودند
جمع و قلعه را محصور داشت بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان سال یکهزار و یکصد و بیست و سه ١١٢٣
هجری مطابق توشقان ئیل او را بقتل رسانیده بتدبیر میرویس قلعه ... نعم خویش پیوست بعد از آن
محمد زمان خان شاملو قورچی باشی به تسخیر مامور گشته در زمان ... رسیده تقدیر
زمان عمرش بسر رسید بعد از او دیگری به قندهار نرفت ... تا مقدمه هرات
و شورش ابدالی پدید آمد و میرویس شش سال در قندهار حکومت کرد بعد از او عبدالعزیز برادرش

بجای او نشسته

بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت و بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر از جوانان
او را بنابر موافقت ریخته او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت دیگر شورش افاغنه ابدالی
و سانحه هرات بود که در سال هزار و یکصد و بیست و نه بعرصه ظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه
آن طایفه در عداوت از غلجه زیادتر ... ارخوان ... عبدالله خان
ولد حیات سلطان صدوزایی بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسدالله خان ولد خود از
تلف کیخسرو خان شاد گشته حاکم ابدالی گردید بتقدیرات الهی که تغییر و تبدیل ... در آن ...
مقدمه قندهار زبان بکوشش عبدالرحمن ... و الوهرات شده در آن اوقات ایالت هرات
با عباسقلی خان شاملو بیگلربیگی چون لالا عبدالرحمن ... عباسقلی خان او را با اولادش
محبوس ساخت در خلال آن حال ... هرات با عباسقلی خان شورید و او را ... بعد از آنکه این خبر
بعرض ... دولت رسید جعفرخان استاجلو را با ایالت مأمور و روانه هرات ساختند و مقارن
این امور اسدالله با پدرش از محبس فرار ... رفته ... لشکری فراهم آورده و لشکر جمعیت
آماده قلعه اسفزار را ... متصرف و بعد از آن در ... شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ
کرده او را ... و شهر را محصور ساخته بعد از چند ... محصورین از امداد مأیوس گشته در جمعه ... دیگر
... و طریق آمیزش با افاغنه ... در بیست و ششم ماه رمضان سنه ١١٢٩ با چند نفر از اهل
... که در شهر محصور بود در جنگ با افاغنه ...

از سمت برج مشهور ببرج قبلی نه که در درب عراق واقعست افاغنه بالا و اغنه
بزور تیغ استیلا کشیده بعد از امکان تعقل اغاز شورش جستند و لهراز تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
افاغنه اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی غوریان و سر حدات مرغاب و بادغیس
را تماما تصرف کردند پس اسدالله بفکر تسخیر قلعه فره که در ایام قبل بتصرف افاغنه علجه در آمده بود
افتاده شبی علی الغفله ایلغار و بالای برج قلعه صعود نموده بپای مردی سلم حیله و فریب در حصار
مقصود ابله وار ولایت ملا صفیه نموده مرحمت کرد که در آن ثنا محمد علی خان ترکمان از دولت علیه صفویه
بسرداری مامور شده در نواحی کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته بخت افاغنه مغلوب
و بسمت غوریان برگشته ازانجا که طالع قزلباشیه نامساعد بکار نرسید از درو اغیا [illegible]
بو سردار مامور متعاقب ایشان گفته شهر برانگیخته با چند نفر از خمامیش در دشت
صحرای مشهور بروزنک [illegible] از خوفه پیکانه [illegible] جهته ایشان نیز چون حریف [illegible] حیره و چشم
بصیرتش از غبار غرور تیره و دیدند [illegible] از رز غفلت و تیغ خونریزی از اسماعیل کشیده
سردار با جمعی از پیشتازان از قزلباشیه غازی جستند [illegible] چند [illegible] محمود ولد میر اویس
بعزم استیلای [illegible] حرکت کرده [illegible] فره دریشند [illegible] مرحوم بدارالامان [illegible] اسدالله
جنگ نموده اسدالله بقتل رسید و محمود چون تصرف قلعه فره را در حیز امتناع دید بهمان قندهار
اسدالله کشته شده [illegible] سرزمین [illegible] شد و در حین [illegible] قزلباش [illegible] شهید بود

ابتر [illegible]

ایم اتب از خلال حضرات شده بدبار پادشاهی عرض و املاء اندولت نیز بدلیس [illegible] قافلی
که اورا بصدق صاف ضمیر ملقب ساخته و جسته خطاب [illegible] و کتیبه [illegible] تاریخ قتل اسدالله
چنین یافته‌اند ✽ که اسدالله بر اسک شاه ایران رسید ✽ بعد از آن زمان هرات در زمان کنگشته
هرات سلطنه تصرف و عبدالله پدر اسدالله [illegible] محمد حسن [illegible] زند [illegible] جعفرخان و دیگر سرداران
قزلباشیه در خیابان باغ [illegible] الاولی [illegible] و [illegible] خان پادشاهی چون طایفه
علجه و ابدالی مشغول کار رسیده [illegible] محمود سلطان [illegible] بالخلاص گشته [illegible] صفی [illegible] خان
ترکستان از علی السرداری تعین نموده جمعیت شایان و بدارکاب قزلباش روانه هرات [illegible]
در صحرای کافر قلعه [illegible] اردو [illegible] خان تلاقی واقع شده سردار مزبور نیز [illegible] شب
[illegible] طایفه [illegible] کشید [illegible] افاغنه در آن ولایت اقتدار [illegible] چند [illegible]
تصرف داشتند تا اینکه بارقه تیغ جهانگیر ظل اللهی [illegible] آن بلاد [illegible] دولت قاهره فاتح [illegible]
فتنه برون رد کردند دیگر سورش ترکمان [illegible] خانی استرآباد است که تابع خوارزم [illegible]
لار [illegible] جرجان و دشت مجاور [illegible] اوقات [illegible] اطهار [illegible] اقتدار
بحکام استرآباد [illegible] لیکن در عهد اوان [illegible] دشت [illegible]
لازم سرداران [illegible] تعین گشته [illegible] روز [illegible]
ترانه دمی یافته تا اینکه خبر شد [illegible] جهان اعلی [illegible] طغیان

همه بزور او به حصول کشیدند دیگر مورچش لکزیه که اهالی شیروان را همسایه و قوم **والجار الجنب**
بودند امیدواری و پناه جایی نداشتند که از حدود شکی لکزی داود افندی قوی ورزیده و مرد بسیار ملکه حسینعلی خان حاکم شیروان
با جمعیت خود در صدد دفع نیه آن فتنه برآمده لیکن از درون لکزیان شکی التجای به شبیخون آورده حاکم شیروان
جمعی مقتول و بقیه لشکرش از آن جمله اموال ایشان بتصرف آن طایفه در آمده و لکزیان از خنجر داوی حاجی داود
نام مسکوری با احمد خان اوسمی متطاق و سرخای لکزی بعد از آن شاه گشته اولا احمد خان حاکم قبه را از میان
برداشته با تهیه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بکعبه‌ها و مسجدها معاودت و مانع انجا بدون رعایت
از سمی آمده قلعه شماخی را بتصرف در آوردند و چهار هزار نفر شیعه را کشتند و بعد از آن بصد شهر شیروان را تخریب
پرداخته امیر انسلا بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب آن دولت معدلت کشودند از دولت
عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سر عسکر مصطفی پاشا بتعلیم و امداد او مامور گشته راه
سرخای معدود خان چون سرخای در جمعیت از حاجی داود پیش بکسب قوت در پیش ایلچی بر سالت اسلامبول رفته فرمان
ایالت شیروان باسم خود حاصل نموده از ان و حاجی را به ایلچی رانده داود بر افروخته و سر عسکر مصطفی پاشا مامور بتعقیب **دیگر**
تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است و شرح این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو ۱۱۳۲ که خبر قتل صفی قلی
سردار بدر بار کرمان و اظهاری رسید اسمعیل خان برتبه سپهسالاری فایز و مامور به تسخیر
گردیده و او از ان پس بخش ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلای مادهٔ غرور داشتی سر کشیدن آن
اقبال با مردی که شاه ارض اقدس میشد و سپهسالار مزبور فتحعلی خان قاجار مشهد مقدس رسید

باو خبر او رسید

باو خبر از قزلباشیه بر سر قلعه توقف نموده ملک محمود محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت
تا آنکه شبی سید محمد نامی کوی بیشتر ملازمت فتحعلی خان کشته از فتحعلی خان رنجیده
خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده و ملک محمود را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک
بهیئت مجموعی بیرون آمده جنگ کرد فتحعلی خان بزخم گلوله از پای در آمد و بعضی بسبب آن اقدام
را سعد او ملک شده و بهمان حال در ان سر زمین [illegible] تا آنکه بتقدیر حضرت ذو الجلال
از اوضاع سپهسالار و دولت ملک در مشهد مقدس فرمان [illegible] تعیین بهمان [illegible] بعد از وقوع قضیه
قتل فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت ارض اقدس را بعلیقلی خان شاملو که در ان اوقات بیگلربیگی
دور مشهد مقدس بود تفویض نمود اما روز بروز اختلال کار سپهسالار افزود و در ماده [illegible]
داشتند [illegible] سپهسالار چون از علیقلی خان [illegible]
بود خواست که او را [illegible] علیقلی خان از مضمون کریمه **ولا یحیق المکر السیئ**
الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش را که با او عهد [illegible] بمنزل اسمعیل خان فرستاده
کشتن او را از میان خیابان [illegible] محبوس ساخت و [illegible]
یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ که افاغنه بر اصفهان تسلط گشته این واقعه نیز در همان اوقات در مشهد
مقدس بوقوع پیوست پس سر رشته کار بدست الواط مشهد افتاده علیقلی خان نیز [illegible]
که در جیده بود [illegible] تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال الواط که به علیقلی خان رنجیده

و در اقتول و اسمعیل خان را از محبس آورده بار شغل حکومت مشغول ساختند تا از
حکومت جز اسمی باو نبود و الواط خود رای و فق مهمات ملکی می پرداختند چون حرکت
الجماعت نا ملایم طبع سپهسالار بود بملک محمود خان مراسله و اورا بتکلیف ارض
اقدس کرد ملک محمود چنین یورشی را از خدا خواهان بود بتعجیل راهی ارض اقدس گشته مسند
تمکن گستر و اکثر الواط را اکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملک محمود باتمام کار ایشان پردازند
اما چون همه جا ورش بدر شدند بمکافات عمل اینده منع کینه جو حال انتقام
ازیشان گشته ملک [illegible] در خشیه انگشان و بار بدر اندیشی در سر نشین دارد **ولولا دفع الله**
الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض **در تتمیم ذکر محمود غلجه و آمدن او بر سر اصفهان**
محمود ولد میرویس در سالی که با انتجنگ کرد و او را بقتل آورده امیر ابت بدولت صوبه عرض
واشته که چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت از من بظهور رسیده بوکب
پادشاهی ازین طرف عازم خراسان گردد من هم از قندهار بسمت هرات سر کوب میکنم
که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده آنها ساده لوحان دولت نامیر معقول
سلطنیه ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط نمی کرد اقوال روی او را بسمع قبول
اصغا و ایالت قندهار را بدو دادند که ضعف و تمیز را او در شده حسینقلی خان خطاب دادند
محمود نیز ببهانه تنبیه ابدالی هرات و الکه سیستان بازم کرد در خلال این احوال مشهد او

بلوچ عازم کرمان

بلوچ عازم تخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده [illegible] مقدم محمود شدند محمود
نیز وارد کرمان گشته نه ماه بضبط آن ولایت پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی
زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث انصراف او بقندهار گردید توضیح اجمال اینکه
محمود در حین آمدن از قندهار یحیی سلطان لگزی را که در رفقاء سابق میرویس بود نایب قندهار
کرده عازم کرمان شد یحیی سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی دید با ملک جعفر خان نامی از قندهار
محبوس بود توطیه و تمهید که با ظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول برآورده بدستیاری فارسی
زبانان صلاحی شورش در دادند جمعی از افاغنه که در قلعه بودند مقتول و بقیه افاغنه بیرون [illegible]
گشته جمعیت و ارتکاب داخل قلعه گشته یحیی سلطان و ملک جعفر خان بدست آورده
با فارسی زبانان قلعه بقتل آورده محمود بمجرد شنیدن این خبر کرمان را بتاراج و اسیر کرده آهنگ
قندهار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر غیرتش گشته هشت هزار کس از افاغنه
قندهار و بلوچ و هزاره اسمت جمع کرده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت
غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعگیان نپرداخت اهالی قلعه با چار طالب
امان و متقبل گشته در باب تفویض قلعه با انجام کار اصفهان استمهال کرده محمود نیز
قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت تهیه اسباب قتال مشغول و در جنب گنبد
را گشوده مردم روستائی و بازاری را از فنون جنگ عاری بودند بسیف سنان و دروغ

مملکت رود بال و کوپال پهلو نکرتا الی رستم بل جاچه جمعیت تمام میدان کارزار را شد
در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه ۱۱۳۴ انعطاف اردوی پیلتن در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان
تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی ثابت قدم ورزیده
با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کلبا بدولت مقتول گشته و تمامی توپخانه و اسباب
اهل اردو بتصرف افغان در آمده بقیة السیف وارد شهر اصفهان و بنای سینه بندی
در دروب و محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود آمده فرح آباد را برای نزول اختیار
و از پشت سینها آغاز گیر و دار نمود در غره جمادی الآخر سنه مزبور مطابق بارس ئیل که سلطان الفرار
جهان یعنی مهر عالم آرا العزم شهرستان حمل راند اعلا امر چشمه لشکر بهار بر هم زن اسفند
بهمن و غارتگر شهر دی گشت و افغان هزار دستان با هزار دستان شور افزوده فرح آباد چمن
و بهر لالای طبیعت و طیوح خارانی کلها مالک باغ بیخ کلش که محمود بیان در کمال شوکت و استیلا
وسعت تاخت و تاز در از که باندیشه اینکه امداد از اطراف باصفهان خواهد رسید
سلک جمعیت خود را از هم نپاشیده اعیان دولت و لشکری که برای گسستن شوکت
خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم رجب
ولیعهدی برآورده بعد از چهار روز از او بجور رقابت راجع و صفی میرزا برادر او را کاری او برسند
ولایت عهد تکیه داده بار دیگر در بیست و هشتم رجب خلع خلعت جهانبانی از او گفته فرجه این فال الله

بنام [illegible]

بنام شاهزاده والاگهر طهماسب میرزا زدند و در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان
در غفلت لیل او را روانه کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد
و لشکری مستعد کرده بشهر آمده امری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته
اطراف شهر را سینه بندی و سد راه آمد و شد را از کیل [illegible] مسدود ساختند پس بنام کمال حاصل [illegible]
سالها یافته روز بروز قوت ضعیف و ضعیف قوت پذیرفته آتش غلا زبانه [illegible] بلا بالا گرفت
بحدی که مردم برای اکل میته مضطر شدند و در دکان در اسواق و محلات اطفال خردسال را بریده
ذبح کرده می‌خوردند و ابنای کرام چون گندم سینه چاک [illegible] در غم [illegible]
هلاک [illegible] و در پی چون تنور آتش حسرت می‌تافت و چشم مردم [illegible]
نوای نعره گرسنگان چون خورشید می‌تافت از تنور چشمی [illegible] شد که شیرین نان بیاد شکر لب
خود کشی می‌کردند و لشکریان بجای بره قند نبات [illegible] میوه و آش از برگ گل
زندگی [illegible] دنیا و آخرت [illegible]
کس [illegible] از جامه [illegible]
کام [illegible]
پی [illegible]
از سر [illegible]

میخوردند و در این ایام حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد با جوز
نکو رچه میکردند لاله برای داغ بر دل بریان میکند خشت و قسمی در حسرت شمع گوگوزان
میگشت از حجاب قطعه نان لور کرشد و چراغ دودمانها بی سوز اصفهان خاکپای زاویه نکبت و قحطی آدم
علفزار محیط بانان احتیاج آن آتش بر افروخته نان خشکیده و خاک عجز و نومیدان بر فرق شان بخته
تا اینکه بلده دار السلطنه تسخیر گشته در یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ هجری سلطان [illegible] خلد آشیان
سعید شهید را [illegible] با دلجهان [illegible] بر سران حضرت کشیدن تاج را بر فرق نغز و [illegible]
محمود گشت [illegible] ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی و روانه اصفهان ساخت و حکم در چهاردهم ماه مزبور
با فر و فرعونی بر مسند اولی شد [illegible] گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و لهذا از کثرت نشوء واقعه
اصفهان در آخر ماه محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید برادر [illegible]
نکته [illegible] در آخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای
اختلال کار حضرت شاه طهماسب مامور قزوین گشته و از ورود افاغنه [illegible] قزوین شاه طهماسب
با قلیلی که همراه داشت سر خویش در راه آذربایجان پیش گرفت اما اهالی قزوین چون [illegible]
دوز و دشمن سوز [illegible] دیدند [illegible] افاغنه را در اهل شهر [illegible] نشستند
و افاغنه دست تعدی از آستین بر آورده از کوتاه بینی بدست درازی خو کردند اهل شهر بهمه [illegible]
خرصه قزوینیان [illegible] شمشیر [illegible] آختند و هر کس مهمان خود را [illegible] کشته جمعی از ایشان [illegible]

بهر کس [illegible]

هلاک انداختند افاغنه که در باغات و خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب
اصفهان [illegible] محمود با استماع این خبر بفکر دفع قزلباشیه افتاده [illegible]
افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان شدند شروع بملاحظه سامان [illegible] معارف
[illegible] از ایشان [illegible] از تیغ تیز گذرانیدند و هر جا که [illegible] اهل اسلام معروفی
میرفت گرفته آشکار و پنهان بقتل رسانیدند و جمعی را بتسخیر شیراز مامور ساخته ایشان [illegible]
شیراز را محاصره بتصرف در آوردند و محمود [illegible] در اصفهان [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بفکر دفع [illegible] ساخته [illegible]
خاقان مغفور [illegible] که صغیر و کبیر [illegible] معروض تیغ خونخوار ساخته [illegible]
جنون [illegible] مبتلا گشته [illegible]
[illegible] در [illegible] شهر شعبان سنه ۱۱۳۷ [illegible]
که [illegible] جمعی از افاغنه [illegible] برآمده [illegible]
بنام خود [illegible] محمود [illegible] الاستقلال [illegible]
[illegible]
[illegible] بتصرف در آورد دیگر [illegible]
[illegible] شاه طهماسب در قزوین [illegible]

تا اینکه وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استمداد بممالک روس فرستاده جمعی از روسیه
بموجب طلب او شاه طهماسب لشکری که سردار روسیه آمده بنعایش آن در فرضه رشت
لنکر توقف انداخته و در رشت از در مدافعه در آمده مغلوب و در سیاه که در جنب
شهر رشت واقع است محل اقامت ساخته بار توقف گشودند و حرف روسیه اینکه ما بخواهش
ایشان دولت علیه بر در در آمده ایم و ایلچی شاه طهماسب توکالت او اکثر دار المرز را از استرآباد
تا حد استرآباد بدولت روسیه تفویض نموده باین سبب ایشان را که بدفع دشمن بر آیم
و باین ادعا دخل و تصرف در ولایت دار المرز میخواستند لاجرم تعرض بر شیده
داشته بجهه براندن ایشان و غیران سنگ شدند تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان
با ده هزار کس آمده اختیار جمیع دار المرز الی استرآباد بموجب نوشته اسمعیل بیک ایلچی
توکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود مسلم و متصرف شد از طرف شاه طهماسب سعی
بدفع روسیه مامور گشته در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته
قشون روسیه رشت و گیلان را متصرف و بدون ممانع و مزاحم ولایات ایران را بضبط
و اخذ و عمال و حرمات دیوان آن ... تا اینکه مقدمه قلندر در شهور سنه
در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاده و در روسیه بدون جنگ ... آمده
لاهیجان و گیلان را ... از تصرف ... متصرف گشتند و ... بنظر

پادشاه

پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلرم تا عساکر پیشتر از آن در بند را بلا
انجا نیز از بیم غلبه لشکر روسیه که اعدا اعدی دولت علیه بود در بند از ان در رضای ... دولت علیه
ارباب اطاعت در آمدند پادشاه مزبور امر بتخلیه این قلعه در بند که سه هزار نفر عسکری که از روسیه
از راه ... گماشته ... تصرف
اخذ و مقاطعه مالجهات حدود الکه که معاودت بمقر سلطنت خود نمود دیگر تسلطات استیلای
روسیه است بر ممالک آذربایجان ... که بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب
تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزن الروم بتسخیر ... و عارف احمد پاشا
بایزیدان و عبد الله کوپرلی زغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا والی بغداد بکرمانشاهان
و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود رایت عزیمت افراخته شدند و ان فرمان روای
لشکر آذربایجان از پیش جهه بجای خود حسرت در انداخته ... ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط
در آورده عارف احمد پاشا نیز جمعیت تام بایزیدان آمده چهار ماه قلعه آنجا را محصور داشته چون
از جانب اعیان دولت ایران امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند و عبد الله
پاشای کوپرلی زغلی هم در همان سال بعزم تسخیر تبریز از ایروان حرکت کرده در ... نواحی ...
... توقف داشت به تبریز آمده چون صورت تسخیر در آن سال ... رو نمود
بعطف عنان که در خوی و سلماس قشلاق و در سال ... غلبه بر قلعه تبریز ...

گشته اما اکثر ایشان از تیغ تیز گذرانیده و جمعی از اهالی بغداد از راه عزیمت بجانب
کرمانشاهان افراشته کرمانشاهان را متصرف شد حسن پاشا بعد از چند روزی در کرمانشاهان
بدار البقا شتافته احمد پاشای پسرش از دولت عثمانیه سر عسکر و عازم تسخیر همدان شد
[illegible] خان تکلو که در آن اوان حاکم همدان بود بمقام جنگ آمده و شکست یافته با احمد پاشا پشت
بقشون داد اما اهالی همدان تا مدت سه ماه قلعه داری کردند تا آنکه احمد پاشا
بر قلعه را بغلبه تسخیر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسانیده و بعد از آن مصطفی پاشا تسخیر
گنجه و علی پاشا تسخیر اردبیل مأمور شده بعد از جنگ و محاصره بمدت گنجه نیز بحیطهٔ ضبط
روسیه در آمد بعد از آنکه روسیه متوجه اردبیل شدند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران گردیده
روسیه آمده اردبیل و مضافات و زنجان و سلطانیه و محال گیلان را بحیطهٔ تصرف در آوردند
و از آن وقت و سال از حضور شاه طهماسب با قبضه اشرف چون خبر اختلال اوضاع گیلان
و حرکت شاه طهماسب بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم طهران گردیده در
اندزمان که در جنب طهران واقع و حضرت جنت مکان سلطنت شده بود عساکر قزلباش بمقابله
پیوسته در سلطان آباد طهران تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته برادر
هزیمت شتافتند شاه طهماسب از اندزمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف
جمعی را بمحاصرهٔ طهران گذاشته یکی از سرداران خود را بتسخیر قزوین مأمور ساخته از اینکه اصفهان

اصفهان گردید اما اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت در آمدند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران
شد از آنجا عزیمت استرآباد و گروه فتحعلی خان قاجار بحکومت تمکن استرآباد و با جمعی از ترکمانیه و قاجار
بمدافعهٔ افاغنهٔ طهران روانه ساخت مشار الیه در ابراهیم آباد طهران تلاقی افغان گشته بخلال
انجام در دستی اسباب عناد و کاری نساخته بی نیل مرام روانه استرآباد شد و اهالی طهران نیز مأیوس
از امداد و اعانت مفتوح شدند اما اهالی ساوه و قم مدتی که تا از زمان اشرف طریق
مخالفت سپرده بودند آخر الامر شهر را سپردند

در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ و صلحی که فیمابین او و دولت عثمانیه بوقوع پیوست

در سال ۱۱۳۹ چون اشرف احمد پاشای والی بغداد
از دولت عثمانیه با لشکری بیشمار مأمور و وزیر اعظم بتقاضای خان پاشای حاکم بابان و عبدالرحمن
پاشای حاکم همدان و مصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل و طلب خاقان مغفور ساکن تسخیر اصفهان و تسخیر
ملک متصرفهٔ افاغنه مأمور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی بدیر آباد و شهر کرمانشاهان
با ایلچی نزد اشرف فرستاده پیغام داد که افاغنه خلیفه بار دیگر بدون اجازت مالک
سریر دو چون پادشاهان را از شاهان نشنیده خاقان شهید ساخته باشند سپرده
از سلالهٔ سلطنت عاری گشته گیر و اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته
چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان اسیر بود از دم تیغ خونخوار گذرانیده
سر او را بنزد ایلچی روم فرستاده در جواب نوشت که بزبان تیغ تسلیم محمول ساخت بعضی باره

خشم روز بیست هشتم احمد پاشای سردار روم با پاشایان دیگر از قمرود روم از همدان رایت

اقبال افراز هجوم شده و از شهر کرند تا قلعه عسکرین را اشتعال نوائر شورش بین الفریقین گردیده

رو به مغلوب و مقهور شده رخت عزیمت بولایت هرات کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان

شد در سال بعد محمد احمد پاشا بعد از آنکه از عزم افرنجیه ... صلح انداخته قرار داد که ممالک

و تعیین حدود و تحدید ... زبان بنج ... گویند که ولایات خوزستان و آذربایجان ... از

زنجان و سلطانیه و ... ولایات سمت شرقی عراق ... تا قلعه ... معلق

در بین عهد و میثاق اتفاق در رفع غائله ... هر یک عازم مقر و مقام خویش گشتند از سال

چهارم جلوس اشرف ... از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت ... آمد

میان صلح و صلاح و هیئت ... جلوس اشرف ... اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان

بلوچ با ایلچی روم مامور ... ایلچی ... در بیان چند نفری که در ایام محمود افغان

باز دعوی پادشاهی ... اول صفی میرزای ... بوده ... سید

حقیقت احوال او آنکه ... شخص ... در سنه ۱۱۳۷ ... بختیاری

شده ... شاهزادگی ... ابوالمعصوم میرزا ...

اسم ... محمد حسین خان ... بختیاری ... بختیاری ...

او را ... مقدم او را گرامی و محترم داشته ...

اصفهان شاهد مدعا گشته باز دعای خواهری در یکی از ... تا اصفهان گذاشته بود از

خلیل آباد خواجه حسن را آدم رفته او را آخر به احترام آورده در همانجا افتتاح کار کرده ارقام

باطراف نوشت که حقیقه را بسمت ... خطبه را در ... با اسم شاه طهماسب

اسم خود یا تالی اسم او کرده اند و بحکام نوشته ... کوه گیلویه و ... ایلات

الشمت نزد او جمع آمده ... اطاعت نمودند ... که در آن اوقات کمال تمکین

بهم رسانیده تا آنکه از جانب حضرت ... شاه طهماسب ... توقف داشت

بارکان دولت ... صفی میرزا امر بالاحضار ... که چون شاهزاده ... طهماسب ... اعلی

الشخص خلاف واقع است ... لهذا از روی ...

و الا در حبس ... نگاه داشت ... صفی میرزا ... در اواسط شهر محرم

سنه ۱۱۴۰ از روی ... دیگر سید احمد نواده میرزا داود متولی سابق مشهد مقدس است ملخص احوال

آنکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گشت سید احمد ...

و در اوایل ... محمولی ... به تفویض ... فارس ... شاه طهماسب باسم خود ...

و عوام کالانعام ... [illegible] ... عازم

و مرودشت ... شیراز ... در آن اوان ... افغان از جانب

محمود حاکم شیراز بود ... سید احمد ... در ... فریقین واقع شده

سید احمد منهزم گشته به بروجرد آمده مردم بروجرد [illegible] کیفیت احوال او [illegible] معمول

آگاهی حاصل شده او را گرفته محبوس داشتند بعد از دو ماه از حبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت

و سلک جمعیت خود را بتجدید انتظام داده از جهرم رفته و از آنجا نیز [illegible] اردکه

جمعیتی موفور منعقد و کرمان را بتصرف گرفته در چهارشنبه پنجم ربیع الاول سنه ۱۱۴۲ [illegible]

جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود نهاده و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف افغان

[illegible] سید احمد در قلعه [illegible] محصور [illegible] گرفتار گشته او را باصفهان آوردند که

با امر اشرف [illegible] زیاده [illegible]

دیگر محمد علی نام رفسنجانی کرمانی مشهور به صفی میرزا [illegible] است کیفیت احوال او آنکه

در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ [illegible] در لباس درویشی [illegible] گشته [illegible]

که عقاید مردم در چشم [illegible] جمعی [illegible] چشمهای این شخص

در نظر [illegible] صفی میرزا [illegible] شاید او باشد [illegible] عوام از جهت

حماقت خریدار او شدند [illegible] باستماع این خبر [illegible] گشته [illegible]

[illegible] بجزیره رفته از آنجا [illegible] بصره روانه [illegible]

[illegible] شاه زاده [illegible] ایران پناه [illegible] دولت عثمانی [illegible]

[illegible]

و در اسکودار

و در اسکودار [illegible] سکنی [illegible] از جانب [illegible] بعد از خلع سلطان احمد ثالث

پادشاه روم [illegible] اعتبار [illegible] حرکات [illegible] بمنزل [illegible] قسطنطنیه

[illegible] سرحد فرنگ [illegible] بعد از [illegible] جزیره [illegible]

[illegible] حبس داشتند [illegible] احوال [illegible] سنه ۱۱۵۰ [illegible] خواهد یافت دیگر

سید حسین نام قلندر [illegible] افغان [illegible]

[illegible] همراه [illegible] کسوت درویشی [illegible] آمده [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible]

[illegible]

جمعی [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] محمد میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید احمد خان [illegible]

استقلال [illegible] سید احمد [illegible]

بضبط و تصرف در آورده با کاسه ارخان ایشان جمعی بدفع او مامور گشته با او جمعی از هم
و موی الیه شکست یافته به بیابان های دیلمستان گریخت و بعد از ان بمحال تصرف رفته او ضمیمه ...
افغان گوید دیگر از فتنه ها نام قلندری است که در لاهیجان بهم رسیده داد و دولت ایرانیان ... نام
طلوعی بود که با جمعی کثیر از درویشان در دیلمان بود و بعد از آن مرحله ... گشته در ... اعمال
دیلمان مضمون اینکه ... بر در درویشی اگر ... شاهی ارکان ... مند بر ... تخت ... بر سر
زنده ... بر دار ... شاخ نیز ... علم ... قلندری ... گاه در اکثر سلطنت
گذاشته با ... شاه سلطان حسین ... اسمعیل میرزا ... نام نهاده جماعت ... صفویان
... و دیلمان ... بر نقشه ... تحکم ... رو ... اکثر ... تصرف ... در آن
اوان محمد رضا خان عبدالله ... سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف
داشت این خبر را شنیده با ... هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان
با او محاربه ... شکست یافته ... قلندر ... روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان
... ضمیمه متصرفات خود کرد ... محمد رضا خان ... با جمعیت ... عازم
لاهیجان گشته در آنجا تلاقی واقع و قلندر مقهور شده ... کرخت
و در آنجا محمد ... اسلاک جمعیت ... در ... ما ... متصرف
و از آنجا عازم ... گشته ... آنجا ... آمده ... الی ... حبس ... شد

و بعد از آن ... شاهی ... آمده جمعی از ... با ... جمعی ... دولت ... رفیع
با علیقلی خان ... که ... از ... ماموره گشته ...
با ... جمعی از طایفه ... ایشان ... و ... با جماعت ... که ... باب
قلندر ... طایفه ... دفع قلندر مصمم گشته ... رفته ... گشته ...
از ... در بیان نسب عالی جناب نادری ... که ... کان ...
و ... اند و ... که ... لطف ... و ... به ...
باشند نه مفاخر ... است ... سلطنت ... ملکت ... اول ... کتاب ... امر
در ... نظر ... مرتبه ... اعتبار ... ترین مرتبه ... محض
تیغ بر ... جوهر ... خود ... خویش ... آهن ... مارش ...
... خود ... تضلع ... این ... لطف ... از
فضل الهی اقتضا ... شمشیر خویش است ... روز ... ابد ... خویش ...
از نسبت ... شاخ ... خاندان ... خاندان ...
نیام صمصام ... تیموری ... در ... که ... شمشیر ...
حلقه نشین شعر ز نیم ... قضا تیر بر ... ز تیغ ... ایشان ... اگر ... بر ...
از ... چو خورشید آتش ... سپهر ... اگر ... آتش ... عالم ...

در آتش کین گر ز دمشمند زنیم   بنیاد سپهر کوه و بیابان نسیم   در صورت کلک سحر شرح

را اراده نگارش تفصیل نوشتن اولی است لاجرم چون غرض از شرح ضبط کلیات احوال

خدیو بیهمال و ذکر اشیاء مهمه از لوازم استقلال است برسم اجمال نگاشته کلک بیان

میسازد که آنحضرت از ایل قرقلو و قرقلو از نوع افشار و افشار از خیل ترکمان

میباشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در ایام مغولیه توران استیلا یافتند از ترکستان

در آذربایجان توطن اختیار نمودند بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریبات کوچ [illegible]

در سرچشمه بیابان کوکان من محال ابیورد خراسان که در سمت شمال مشهد مقدس طوس است

و [illegible] واقع و در قرب جوار دست توطن جسته تابستان در یلاقی و در زمستان در دره جز

دره جز قشلامیشی میساختند تولد آنحضرت در یوم یکشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و صد ۱۱۰۰

هجری مطابق لوی ئیل در قلعه دستجرد دره جز در مغاکده که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث

و برگ و خانه شهرت یافته اتفاق افتاد که باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید و در بدایه حال

قدم بر بسیط ربع رشد نگذاشته بود چون در میان تاجیک و ترک بدولت و اقبال [illegible]

سرگشته در بیابان حالات [illegible] دولت و اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از قوت بمدیش

صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق لهذا بنام نادرقلی بیگ مشهور گردید

در بیان آغاز کار آنجناب

نادری از آن یادگار گشته بنده کار [illegible] بر جد بزرگوار [illegible]

در بیان [illegible]

و باین جهت اکنون که [illegible] از جانب خواهام توام برین در وحش نوع بشر اندخته تجرد مخصوص خداوند

صمد است و تفرد شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد

حضرت نادری در آن اوان که آغاز ایام شباب جوانی بود با کلبعلی زندگانی و استحکام بنیان

ارکان عیش [illegible] بود مایل تا پیوند کرده چون بابا علی بیک کوسه احمدلو که از ریش سفیدان افشار ابیورد

و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم و نبرد میبود و افتخار خانه نسبت خویشی

آن مکان تشریف [illegible] و بهر خویش [illegible] آنحضرت طلب مینمود و در اجزای [illegible]

صبیه آن مفاخرت مند شرافت گزین [illegible] بسالک [illegible] استماع [illegible] جنگ و نزاع

گشته جمعی از دوستی آن طایفه [illegible] بالاخره بحکم قضا

امر مواصلت [illegible] صورت وقوع یافته از آن مخدره [illegible] سال هزار و صد و سی و یک [illegible] شب

یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد

و به تاریخ [illegible] مقارن [illegible] حریم عفت عظمی [illegible]

که [illegible] آن برج [illegible] آن جناب [illegible] در آغاز ظهور

کوکب اقبال آن خدیو بیهمال وقایع و امور [illegible] در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس متعلقات

[illegible] از آنحضرت [illegible]

بوقوع پیوست [illegible]

و ترک و تاجیک جنگ و جدال نشد تا لطف از آرام و سرحدات را قرین آلام کردند اگر شمه از
هر یک تحریر یابد تاریخ مطول خواهد شد بیرون از اندازه و گفت بدیهیه خارج از حوصله
قبول و تدوین شد لاکن چون در این رساله ظفر نامه اختصار سخن نیز منظور و غرض اصلی ضبط کلیات
امور است لهذا اهمه جانب اجمال و ایجاز رعی داشته گیت قلم را که با حصار
عنان غزای بیت نفس نموده از آنکه بزم آرای جهان در عهد شاهنشاهی ایلان سار ساری گوک لعب
در هر گوشه از مخالف و مؤالف بدانها از هر سری چون کاظم طنبور رصد امارت خاسته
ترک و تاجیک جنگ آهنگ سینه با نام خسروی شاه کشیدند و از جنگ بزرگ
قانون خرمی از دست رفته در دایره محنت کف زنان افسوس گشتند و هر جا نوری رستی بود
سر از گریبان خودسری برکرده فرموزی در آورده پا از اندازه بیرون گذاشت و هر یک آهنگ
مغزی بود با هم ضربت قدم علم که شاخ سر بلندی بر افراشت از آن جمله ملک
محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد بر دار الخلافه اصفهان تاخت و مشهد مقدس استیلا
یافت حضرت نادری با آن اوان در حدود ابیورد و کلات دماغ سرحدات
داشت مشغول مملکت داری و جنگاوری خونریز جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بود
ما هند قید سیاه و پنجه خویش وطعمه بخش کام بیگانه و خویش بود چون دیدند
که ساقی چرخ نیفزاید از ساغر ماه و مهر خوابه غم براهل ایران پیموده حریف

سلطاولانه

تابان ظرف قلعه از اندبستی کاسه ریز سیماب شکیب و در آن مدت خیمه جوی و هم و هست تطاول گشوده
آسایش بر وی حرام نمود بالجمله از بیم حضرت آن حضرت برنات بالهام خداوندی جار ز دار
نجف [illegible] مطران [illegible] تعقب از مخیر طوایف ابدالی و کرد و ایلات [illegible]
و وره حبز و کلات لعب نموده عادت احضار و کلات [illegible]
که بوسته جولانگاه آشتی بود و سکن رماوی و جولان الغدس [illegible]
اختیار و جبار می کرد کار را آغاز کار کدخدایی غضنفر مولوی که مهابت [illegible] در زمان شیر ازجان لرزند
مگی حصله و در نموده هر گفتار جمعی از رباه بازی چرخ پلنگ خوی و ایلات سیر موی کوش سو بود هر روزی
همیشه از دن فرزان لعن نطوق اطاعتش حرم گشته اند از روزگار که کردن اطاعت [illegible] جسم سالف
ایلات عمده که همراهی تو فتوح تر در قدم هم جشم سالک اطاعت گشته بودند [illegible] که شرف
اعتنا به محابات ایشان نشدند و دیگر اکراد و ایمان در ره جبز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان نشستند چند
طوایف دیگر نیز در بیلانه هر ایندوز خدمت خسروی فرمانبر نیستند الاان فرقه در حدود جلال بعدی بابند جلای
مقال ما بزی ایلات حسنه در سلیمبر از دولت حضم افکن در ساعت فرمان برای سعادت حصه دشمن
شکن بعضی دیگر از جنگ بعضی از افشار به و اکراد مجرا گو دلوی سالها زمین [illegible] شرطی محصل الاعلام
کشته از افشار به فرقه از اصحاب قلعه و جمعیت ثبات ملک داعد حصه مستقر شده
با حضرت در تعام کارش و بعض نمو ملک محمود قبه با ادار در الفت و سازش در آمده از اکراد در جب

و امرا و جمعی با کلاه چوبک پوشیدند و گروهی با [illegible] عضو موافقت بستند و هر یک بقدر
امکان از کمال رنجیده و شعف بار رنجیده باد شمنان آنچه با آنحضرت در آویختند سوای شصد چهار صد خانوار
خانوار ایل جلایر با جماعت بیگ [illegible] و محمد عباس [illegible] نیز نام و باقی [illegible] در عقب و
دوانی در اخلاص [illegible] و از آنجا در شدت [illegible] رکاب [illegible] انتساب
دور سخن [illegible] سایه آسا [illegible] خورشید قباب بعضی از آنحضرت با قلیل از اعوان و انصار جمعی خاصان
و از همت [illegible] بالقای [illegible] اخوان [illegible] راست عزم [illegible]
و با هم فرو رفتنی کبر و دار گذشت **در بیان [illegible] جناب [illegible] کتاب [illegible]**
[illegible] [illegible] طهور [illegible]
و [illegible] بروز [illegible] بجای [illegible] کتاب
[illegible] بازار آنکه ملک محمود در ارض اقدس [illegible] ایلات
[illegible] از [illegible] ضعف نفس و قوت [illegible] بطرق [illegible] نماندند و در [illegible]
[illegible] شدند از آنجمله قلیچ خان [illegible] ملا مقصود [illegible] از دولت [illegible]
روی بر تافته [illegible] ملک [illegible] صدور [illegible] از [illegible] جمیع [illegible] ملازم
افتاده [illegible] کار ایشان [illegible] روانه [illegible] بهانه شد
تا آنکه ملک [illegible] بر آنچه چون در ملک [illegible] اندیشه مند و [illegible]

[illegible] و [illegible] نیاز [illegible] بیعت [illegible] و [illegible] ایلاو
از آمدن بارض اقدس بغیر از [illegible] حال سلطان [illegible] اگر در عالم [illegible] رسم [illegible]
[illegible] خیر و [illegible] آنحضرت [illegible] که عازم
ارض اقدس شد که روزی با ملک [illegible] که [illegible] در خلوت [illegible]
تخت [illegible] که در [illegible] آنحضرت [illegible] که در [illegible] شدند
منظور [illegible] آنحضرت [illegible] بانجام کار [illegible] خراسان
نیز [illegible] ایشان [illegible] در میدان
[illegible] مشهد با ملک [illegible] بعزم [illegible] چون [illegible]
[illegible] ارض [illegible] که [illegible] آسمان در [illegible] از [illegible]
[illegible] ملک [illegible] و [illegible] ملک [illegible]
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible]
تا [illegible] قلیچ خان [illegible] ایشان [illegible] تخت
و [illegible] ملک [illegible] مشهد مقدس [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت [illegible] قلیچ خان [illegible] اعمال
مشهد مقدس [illegible] افتاده [illegible] و [illegible]

چون بقبضهٔ تیغ لاف رستگاری و در باطن از بیم شمشیر دم از خوارزمی میزدند از ضبان [illegible] نوشتند
و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع که جهت دفع کینه جویان گماشتند

در بیان آغاز جنگ جناب نادری با ملک محمود سیستانی

ملک محمود بعد از وقوع این واقعهٔ
وحشت اثر چون دانست که از شمشیر جلادت آن اژدهای شرزه تحفهٔ سلامت کیشی جز [illegible]
بری نخواهد چید و بار گردون زیاده سری را که بروش [illegible] بر منزل کاهکشان غلبت خاطرش از نهج
انصاف نگردید که روز اول که اندیشه نکنم * آنکه روز دم سیه کند امیت * پس باکراد [illegible]
رفت که با من متفق شده بدفع جناب نادری پردازند یا کار جنگ را آماده سازند اکراد
با جواب راندند که آن جناب که از فرزندان [illegible] ولادت مبسوط الید و جمعیتش بسیار و استحکام
مکانش در غایت استوار تصور معنی از خصهٔ ضمیر ما بیرون رأی خیال از خبر قدرت ما بر ولایات
ملک چون عرض زبان [illegible] ممکن است از کلی [illegible] جواب آنگروه استشمام رائحهٔ [illegible]
بود عزم همت به [illegible] که چون [illegible] کلات و [illegible] خیمه بر کوه [illegible] عظیم و محوری
بر بلعیابات محکم بود عزیمت [illegible] مصمم [illegible] از افکار و ارکان
با تمیز خبوشان که هر دو فرسنگ منزل [illegible] اکراد [illegible] معاودت خواهی نمود ملک [illegible]
گویند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع [illegible] از این ماجرا در گذرند و از آنجا که
ملک محمود را ماده جنون در دماغ [illegible] شده بود فرستادهٔ اکراد را قطع سر کرد [illegible] معنی نسبت

سپه ماغی عموم اکراد گشته باشتیاق لوازم سرکشی و جهه بعزم مدافعه پیش آمدند اما بحر
از نار مساعدت بخت معکوس گشته فراری و بقلعهٔ [illegible] متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خبوشان گشته
بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را به یغما برده و در ارض اقدس
ساکن [illegible] اختیار ایشان [illegible] که اولا تاختن قلعهٔ زیدانلو را که در [illegible] خبوشان
واقع [illegible] بود پیش نهاد خاطر ساخته محاصره کرد که در خلال آن حال صدای [illegible]
بلاهای [illegible] رسید تبیین مقال آنکه بعد از [illegible] خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت
نادری با شوکت [illegible] در عهد خبوشان با فوجی از رزم آوران از [illegible] بعزم
اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان فوجی از اتباع ملک که [illegible]
او را از مشهد مقدس می آورد دچار گشته اکثری از متعلقان و معدودی از آن گروه از ورطهٔ هلاکت جان
بسلامت بدر برد بعد ملک محمود از این واقعه خبر گشته قلعه گیری را [illegible] شمشیر [illegible] آب
گرم گرفت و [illegible] قلعه از تسخیر [illegible] دو دفعه حضرت نادری با جلادت صف شکن و دلیران
[illegible] از یک کنار نمودار گشته حمله [illegible] ملک محمود [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ملک محمود [illegible]
ملک چون پیش از وقت [illegible] در حوالی قلعه [illegible] ترتیب [illegible]
تلاقی [illegible] قلعه [illegible] خود [illegible] حضرت نادری عورات

و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت نزول

دوران آنکه الکه دو [illegible] از خوف محمد سعید به پنجوا محصور گشته بعد از مدتی در دو مولک [illegible] حسن تقی

تا از وجه بی اندازه یافته بار دیگر بساط قدم سیاحت نگاشته بحضرت والا پیوستند و تجدید

از روی مصادقت عهد بندگی بستند و روز دیگر که ملک سیمرزنی خورشید جهان افروز

از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ جهانداری کرد ملک محمود [illegible] عزم انداخت و طرح جنگ انداخته

چون حریف قاهر دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافته عنان برگشته سنان [illegible]

و بصلح و [illegible] را انحصار حصار [illegible] ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز بعد [illegible]

آگاه و حد مشهد و خبوشان از اطراف ملک گرد آمده [illegible] شاید ملک ارمن [illegible]

بمعرکه [illegible] آمده فایده [illegible] چون طایفه افشار و اکراد از زمان [illegible] نفاق

و همیشه با تیغ و سنان [illegible] آنحضرت در راه [illegible] ایشان را

[illegible] بزرگ رزم و در عشرت آگاه اکراد [illegible]

[illegible] عزم کرده ملک [illegible] را مغتنم یافته [illegible] مقام کرد در بیان تسخیر

بنگی قلعه دباغی قلعه سی اسپرلو که بزور بازوی ظفر پرور چون همگی [illegible] اسپرلو در [illegible]

افشار [illegible] شده در صدد [illegible] جماعت [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] لشکر [illegible]

تا تب و [illegible] لیکن حضرت نادری از آنجا که همیشه سرگرم [illegible] شدت

بر دوام این عزم ظفر پرور افسرده و دلسرد گشته با دلیران عرصه نبرد قلعه [illegible]

و اطراف آن [illegible] گشته تا قلعه رسیدند [illegible]

کار [illegible] قلعه کیان [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] آتش افروز [illegible] اهل قلعه تحمل [illegible]

و [illegible] اساس قلعه را [illegible] اهل قلعه

[illegible] چون اهل قلعه [illegible]

[illegible] ملک محمود [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] از طرف [illegible]

[illegible] اهل قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible] آتش [illegible]

از قلعه کیان [illegible]

شدند دیوار قلعه نیز منهدم گشت اما قلعه کیان [illegible]

بر سپاه نصرت دست بستند چون مخفی کاری ریخته شد سپهداران بیات توان

از اطراف جمع آورده چهار هزار قسمه بلافاصله صد ذرع کما هیش از خاک و پشتهای کشیده

تا بلندی که هر پشته سی ذرع عرض و ده ذرع ارتفاع آن شد مستحفظ کوه سد بسته

آب را از جاری گردیدند و در عرض مدت آب اطراف حصار که رخنه را اساس ثابت و قرار دیوار

اندوخت بینا قلعه بدستی این سیلاب چون خانه حباب تا رسیده و در بروج و درت

آثار **خاویة علی عروشها** مردم آنجا که کثرت ... در بروج آن منقلب دیده و ست

از جا ... شد و از غایت اضطراب ... سرشک از خانه چشم روان گشته از روی ... ت

بنای سروران ... زور ... خداوند کانه چهار نفر از ... که سرمایه ... را تعهد معوض

تیغ بیاب مغیرات نام کدخدای قلعه را که ... گلوله تفنگ ... تیر

فاتبعه شهاب ثاقب ... آتش ... چاه ... که ... اطلاع ... و دیگر

و ... ابواب تحریک ... روز ... عزم ... ب

قلعه زاغجند که چون فراغان ... بزرگ قلعه ... جمعی از ... مشغول ... هوای

و ... آتش فتنه ... حضرت ... در حینی که مشغول محاصره ... بودند

... چراغ ... جمعی از دلیران ... آن ... ره

... چون آن زاغجند ... کلات ...

سنباد ...

بنای توقف گذاشته برجی ترتیب داده‌اند که محافظان آن تفنگ گذارند که داخل قلعه شود

فراغان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با ... مجادله درگرفته آتش ... جمعی را قتیل

و چراغ حیات را دستگیر که ... چراغ حیاتش خانه از روشنی مسکن که در روزی که حضرت

از ... زاده فرو ... یافته ... شدند این خبر ملال اثر بعرض اقدس رسیده شهباز

همت والا العزم شکار زاغ زاغجند چنگال جلادت تیز و سرپنجه یلی را خون ریخته ... سفام

نام بجناح استعجال حرکت و از ... میان جنگ ... دلیران معرکه جدال ... رسانیده

متفرقه سپاه را جمع و تهیه اسباب تسخیر و قمع که در بازار زاغجند ... اشرف

خندق گشته جمعی از پیادگان جلادت ... قلعه تعیین فرموده که بنگهبانی راه

اقدام و اگر ... قلعه قصد فرار ... اعلام کنند در آن روز قلعگیان اقبال ... خداوند

اقبال گذارده برگشته از اتفاقات در ... آمده

فرو ... تا جمعی از قلعه بیرون آمده ایشان ... و خفیه از قلعه برگشته

پیادگان در ... قلعه خروج آن جمع از قلعه تصور فرار ... نموده خبر کرده بودند ...

رسانیدند ... صبح بعزم تعاقب بر مرکب سوار شده دو فرسخ از ...

و ... زاغجند ... شدند فراغان دفعة ... محمود ... از قلعه بیرون آمده ...

در سمت میمنه ... از جانب ... از طرف

...

بر ملک شیبانیه و کینه خواه جهة آنحضرت تکیه بیاری باری نموده بمدلول وَإِن یَکُن مِّنکُم مِّائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفًا
از قلت جنود و عدت انبوه اندیشه نکرده با دلیران اتفاق رهای جانب و قرار
افشرده و دست باستعمال آلت حرب و پیکار برده و در اندک زمانی جمعیت الطاف نفر چون
لطفه و جهان یار [illegible] تار و مار و در کاینه [illegible] سپر دلاوری فرو گذاشتند پس بولک [illegible]
با نصرت و فیروزی و فتح و ظفر بکار رده برگشتند مقارن آن جمعی از [illegible] باد اوای رسم [illegible]
بجهت عذر کار مکار آمده استدعای معاوضه چراغ بیک نمودند آنحضرت [illegible]
پذیرفته گرفتار ان ربح از طرفین مرخص و ان شب با تاریه جانب [illegible] عازم [illegible] شدند
روز دیگر سلطان این [illegible] عازم از قلعه حارم [illegible] قسم [illegible]
و فراخان شب در مقابله از [illegible] انور [illegible] جهت عذر از [illegible] اتمام کار [illegible]
را انجمیند اعلای لوای ظفر بود که [illegible] چون خاک خود [illegible] و در [illegible] دید
دست [illegible] نقد از قلعه [illegible] متعهد [illegible] رسم [illegible]
بر داری شد آنحضرت نیز [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] توجه [illegible] نمودند و از آنجا [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] بردار [illegible] شدند چون [illegible] علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] افتاد

بردن گذاشته ولایت [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] بابر
[illegible] عرصه [illegible] و محمد حسین [illegible] شکر [illegible]
[illegible] الاخلاص [illegible] جمعی از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] چون [illegible]
[illegible] و از آنجا [illegible]
[illegible] اظهار [illegible]
کردند پس [illegible] عزیمت [illegible] العطاف و محمد حسین [illegible]
در خلال این احوال [illegible]
نفر در [illegible] عدس [illegible]
[illegible] تیغ
سیاست [illegible] گشتند در بیان [illegible] خان از [illegible]
خان و [illegible] در اثنای این احوال [illegible] گشته
[illegible] عازم [illegible] آمده [illegible]
[illegible] اعلام [illegible] آنحضرت [illegible]
انعقاد [illegible] اتفاق [illegible] آنحضرت

ممتنع الوقوع است بتنهائی با دلیران کین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه بجانب
ارض اقدس افراخته منزل موکب [illegible] گردیدند که در نغمه سحری مشهد مقدس در سمت خیابان علیا [illegible]
جولانگاه بادپایان سپهر ساخته ملک با استعداد تمام بمقابله شتافته و فیمابین نایره
حرب اشتعال یافت پس دلاوران ظفر توام تیغ تیز از [illegible] حکم [illegible] جمعی از اعوان
و همرکابان ملک را [illegible] روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمه چنگال شهباز [illegible]
[illegible] زخم خورده گشته بال جو [illegible] به پناه شهر کشیده خود و همراهان [illegible] از اطراف
شهر را مسیر اقدام جواد صرصر خرام ساخته شبخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی [illegible] است
و در سه فرسخی مشهد مقدس طوس در جانب [illegible] واقعست مقر [illegible] که نصرت انتساب کرده
راه آمد و شد بر ملک بسته هر روزه [illegible] دفعه از هم [illegible] کام را با فوج جوانان [illegible] از
حوالی قلعه جولان [illegible] و [illegible] کاری [illegible] سنان رخنه های اندوه بر [illegible] خاطر [illegible]
میکاشتند ملک چون [illegible] اندازی [illegible] رسید [illegible] اعلام [illegible]
که [illegible] میدان صرصر [illegible] از شهر جدا [illegible] بقلعه [illegible] بسیاری از [illegible]
توابع و نواحی [illegible] حضرت [illegible] شهر [illegible] گشت در سیاق
این حال رضا قلیخان ولد [illegible] گشته شاه [illegible] با جمعی دیگر
همراه رضا قلیخان بودند [illegible] گشته رضا قلیخان حالی کرده [illegible]

جناب نادری

جناب نادری با این که عرصه را بر ملک تنگ ساخته و لوای نام و ننگ افراخته سرداری تو ضایع
و نقص [illegible] در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضا قلیخان [illegible] از استماع این سخنان [illegible]
نام خویش [illegible] بجناب نادری نوشته اظهار کرد که جنگ با ملک مقرون [illegible] عنان [illegible] را
کشیده دارد و قدم پیش ننهد [illegible] فرستاده و ابلاغ این پیام [illegible] آنحضرت [illegible]
از جنگ [illegible] سردار [illegible] قلعه حاجی [illegible] نشستند
سردار [illegible] جمع کرده عازم مشهد [illegible] گشته ملک [illegible] شنید
[illegible] کار [illegible] آمدن [illegible] چشم روشن
گفته با خاطر [illegible] از مشهد مقدس بعزم مقابله [illegible] سردار [illegible]
طی مسافت [illegible] سردار [illegible] قلعه حاجی [illegible] باتفاق [illegible]
متوجه ارض فیض [illegible] گشته [illegible] مشهد [illegible] اقامت [illegible] خود
با [illegible] مشهد اعلام [illegible] مشهد [illegible] ملک
اتفاق [illegible] آلوده با اتباع ملک [illegible] سعید [illegible] از اعیان [illegible]
[illegible] ابلاغ [illegible] سردار فرستاده [illegible] ملک [illegible]
بجناب [illegible] سردار [illegible] عازم ارض فیض [illegible]
در قلعه حاجی [illegible] در جناب [illegible] سردار [illegible]

این خبر وحشت اثر موجب پریشانی جمعیت حقیقی سرداری گشته ملک [illegible] ضعف و تلاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته

دسته از اطراف به جمعیت ملک ملحق [illegible] گشتند تا چون ملک کنایه [illegible] تفنگچی را محیط خود [illegible] در قشون

سردار [illegible] از تفنگچی و استعداد [illegible] حملات آن فوج رخنه کرد بنیان ثبات و قرار از ملک گسسته

کار بر سواران تنگ شد [illegible] سردار از جنگ موقوف و عنان [illegible] گشته [illegible] معطوف داشته [illegible] جهت

گسترده بر بالین [illegible] لشکریان [illegible] مشهد [illegible] هر [illegible] آتش

افکندند [illegible] مشهد [illegible] سردار را [illegible] دیدند [illegible] گشته

در مقام [illegible] سردار [illegible] سردار [illegible] خان حاکم [illegible]

[illegible] شهر [illegible] رسیدند [illegible] ملک

محمود [illegible] حرم [illegible] مشهد [illegible] محمول داشته

او را [illegible] اطراف [illegible] ارک [illegible]

مشغول دفاع [illegible] شده [illegible] آگاهی [illegible]

با [illegible] ارک [illegible] شده

او [illegible] ثبات [illegible] مشهد [illegible] گشته

سردار [illegible] ملک [illegible] شهر [illegible] راه [illegible]

حصن [illegible] آغاز کار [illegible] رسیده است

که مآل کار سردار

که مآل کار سردار [illegible] خواهد یافت لاجرم از [illegible] این امر مبهم [illegible] معلوم نظاره گیان

این چمن گردیده که [illegible] رفاقت [illegible] نهایت [illegible] احوال [illegible]

سردار در ملاقات [illegible] عزم [illegible] سردار [illegible] شده [illegible] سرداری [illegible]

و قزلباشیه اکراد [illegible] حسن [illegible] محمود [illegible] به سر مشهد آمده

[illegible] ملک محمود به مقابله او [illegible] ایران جهت [illegible] کار سردار [illegible] انتظام

عاری گشته [illegible] امید [illegible] علم

در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود خان [illegible] نمودن

در آن اوان [illegible] مقرر [illegible] پادشاهی [illegible] چون

این خبر [illegible] رسید [illegible] احوال [illegible] محمد خان ترکمان

سرداری [illegible] حضرت [illegible] محمد خان [illegible] ملک [illegible] اولاد

[illegible] ملک [illegible] سال [illegible]

چون در عرصه خراسان [illegible] کسی [illegible] توقع مددکاری از او [illegible]

در مقام استعانت در آمده [illegible] حضرت [illegible] تهدید

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا مژده رسان [illegible] اعدا گشته خود [illegible]

و سلک جمعیت [illegible] کلات [illegible]

امداد [illegible] گشته [illegible] معسکر [illegible]

ملک اسحق معزول و معاقب گردید و جمعی از اتباع او از جمله حیات [illegible] گشته خویش را بی‌غش مخلص شد لهذا از وقوع
این امر ملا محمد رفیع گیلانی که سالها در ارض اقدس بسر آمد فضلای عصر بود از جانب ملک بالی الصلاح
ذات البین ذاهب و مباشر گشته چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف غالب بود زبون
[illegible] مروت گردید مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای تحصن حصن [illegible] روانه ارض اقدس [illegible]
که بمعامله رسم حاجز ولایت ملک [illegible] بین ایشان [illegible] رخنه [illegible] و
نیز در این امر که باشند طایفه وحشی نژاد اکراد بنا بر وقایع [illegible] گشته تصدی [illegible]
[illegible] حال ملک اسحق [illegible] از [illegible] سخن [illegible] جناب [illegible] دولت
در عقد [illegible] امتناع مانده [illegible] این اندیشه [illegible] خاطر اکراد در کشش زیاده [illegible]
اکثر [illegible] در [illegible] ملا محمد از حقیقت حال واقف گشته
بسر عساکر عازم [illegible] منزل [illegible] قرار [illegible] آنحضرت نیز [illegible]
و اکراد [illegible] رایت [illegible] چون ملک [illegible] تیغ [illegible]
دلیران [illegible]
کاری [illegible] اگرچه [illegible] منهدم [illegible] منعدم گشتند [illegible]
از [illegible] اکراد [illegible] منزل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

ندانستند

ندانستند تا اولی [illegible] از حضرت ملک و غلبه [illegible] خویش [illegible]
مساکن خویش پیش گرفتند [illegible] کاری [illegible] شده ملک [illegible] مشهد [illegible] محصور [illegible]
[illegible] در معرض [illegible] رفتند [illegible] قلعه [illegible] اقلیم [illegible] ملک
حکومت آن ولایت [illegible] بیات حاکم [illegible] آهنگ ارض اقدس [illegible]
بسیار [illegible] استعداد [illegible] آغاز [illegible]
[illegible]
از [illegible] **شعر** نه هر که چهره برافروخت دلبری داند * نه هر که آینه
سازد سکندری داند * نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست * کلاه داری و آیین سروری داند
چون اهالی [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] ملک اسحق [illegible] مردم [illegible] آنحضرت [illegible]
تا وصول آنحضرت [illegible] منزل امداد [illegible] ملک اسحق [illegible]
آنحضرت بعزم [illegible] مشهد [illegible] ملک از مشهد مقدس بیرون آمده [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
خانه [illegible] آنحضرت [illegible] گردید

و ابد ارجمند در این وقت از ترشیز به ولایات [illegible] عباد فرصت افغان دیده از سلاله [illegible]

عقد [illegible] از کلاته تسمت [illegible] استمداد و از طغیان بر تسویلات ایشان تارک عهد انقیاد گشته

آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ابیوردی [illegible] آنحضرت باز از کلات عازم

ابیورد و در خارج قلعه معرکه آرای [illegible] گشته افغانان [illegible] را با ترکمانیه شکست داده [illegible] و جمعی از ایشان

را در معرکه مقتول ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک محمود بسمت خبوشان [illegible]

والا [illegible] ملک [illegible] و سلک جمعیت ایشان متفرق ساخت [illegible] آنحضرت

باز بجانب ابیورد عطف عنان [illegible] بودند بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان

که از [illegible] سرداری مامور بود و [illegible] گشته [illegible] از جانب ملک محمود حکومت

نیشابور [illegible] داشت بسبب [illegible] خبر آمدن سردار [illegible] و با ملک [illegible] شد [illegible]

[illegible] ملک [illegible] محمد خان مقاتله [illegible] قضای تقدیر

[illegible] گشت و ملک محمود [illegible] ملک اسحق را حکومت تعیین و عزیمت

ارض فیض قرین نمود [illegible] مدافعه با آنحضرت [illegible] گشته ملک اسحق

با لشکر [illegible] خارج مشهد مقدس نقل نمود از اتفاقات

[illegible] ابوالمعالی [illegible] گشته [illegible] اکابر محمد

[illegible] از این در [illegible] خان [illegible] و در آن اوان از جانب

سردار و مستحفظ

سردار و مستحفظ آن برج [illegible] مغلوب گشته بقلعه [illegible] و ملک والا نیز [illegible]

عزیمت [illegible] مشهد [illegible] ملک [illegible] گشته [illegible]

و علامات لطف [illegible] نهضت [illegible] از آنجا که [illegible]

[illegible] ابوالمعالی [illegible]

[illegible] ملک اسحق [illegible]

[illegible] ملک محمود

از طرف [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک محمود [illegible] ملک اسحق [illegible]

[illegible] مشهد [illegible]

[illegible] کلات [illegible]

[illegible] ملک محمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] ملک محمود [illegible]

سررشته انتظام امور از دست رفته آنحضرت بمجرد استماع این خبر شب پنجشنبه ترکتازیه بیست و پنجم شهر ذیحجه امروز
جا جنبیده هنگام صبح که ترک تیغ زن مهر گیتی فروز در جلوگاه عرصه این روز گاه پدیدار و کوس و دوره شب سپری
میشد بجهت ... صبح روز دیگر در ... بر ترکمانیه رخت لوازم قتل و غارت نظر ... ساختند
و از آنجا مردم بسیار اجمع و دولت و ... این اسمعیل که باز از ... میان کوه کمان به
ارض اقدس ... عزم ... افواج ... کشته جلادت کیش ... از ... عقاب
بر سر ... رود دست که ... کمین از کین ... جهار صد ... نفر ... سر
از نسیم سحر ... قلعه ... رود بهار ... تیز ... بعزم مدافعه ... گشته ... مقابل
نو ... شد آنحضرت بقصد ... این نیم ... ساز ... دلیران ... ان ... شدند
جناب ... آغاز ... ترکان ... بسمت ... عنان ... گران رکاب ... ظاهر قلعه
فاروفار ... شدند ... جمعیت ... بیهات
محمود عمری ... مردان ... آنجا ... از آن ... اوان ... است
سرما ... ان ... هنگامه
جناب ... ارض اقدس ... حضرت ... بسمت ... ابیوردی ... قلعه
از آنجا ... اوضاع مرو ... اختلال ... که ... اعلام اکر ... الامام ... عیش
تاتاریه مرو ... بیرون ... خارج قلعه ... تاتاریه ...

که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده اکثر ... حیرت زده از ملاحظه
عاقبت کار ... ترکمانیه ... جمعی از ... تاتاریه ... شمرده
در ... تقویت ... عادل ... تا ... ضعیف ... گشته ... مجهور
... احوال تاتاریه ... ترکمانان ... گردیده ... سنجه
سخته در مقام ساخت و ساز در آمدند تاتاریه ... نفر ... غفلت ... ایشان
ایلغار که جمعی ... باعث ... تاتار ... بموضع ... بقلعه
که ... مرو ... واقع ... تسخیر قلعه ... بسته
استحکامات ... آب ... قلعه ... ممنوع ... ساختند
از اختلال اوضاع مرو ... ترکمانیه ... ایشان ... ازاله آن
تعیین و حاکم مرو ... قلعه ... آن ... ساختند
چون اهل قلعه را ... هلاکت ... اکثر ...
بر ذیل ... مروت ... انحصار ... خویش ... شدند ... آنحضرت
نصب الیعین ... عزیمت ... شدند **در بیان**
بعضی تدبیر خونی ... شده
و ... آن ... عزیمت ... خود ... بهار

طبع عزیز و مخالفت طایفه اوباقیه شیرحسن ببرگردی موجود و قتلی خان جغتای حاکم الکی در راسته و افواه
مذکور بود از آن طرف آهنگ شیرحسن که از سر اهو متوجه مقصد گشتند شب رسیده آمده باران شدید شد
سحابی که لباس سیه فام ظلمت در رفعت شب بر آن آمد گشت و بر جنگ سپهر از گرد و ران سر زمین
از کثرت سیل و آب پای پیل [illegible] که آن بند کوه [illegible] لشکر آسمان اوج موج موج سیلاب
موج لمعه هر سو [illegible] افتادند و از شدت باران و کثرت گل [illegible] تر گردید قدرت تزلزل
سر راه جاده از [illegible] بیک نگاه بدر [illegible] طرق آتش در خانه [illegible] مستحکم قلعه لشکر مجبر
کنار قلعه رسیدند و قتلی خان چون تزلزل [illegible] در خانه [illegible] دید [illegible] وا بدیده ابواب
معذرت گشاد [illegible] و نزول [illegible] سرکردگان قلاع دیگر [illegible] طرق اخلاص
سپرده چون [illegible] قلعه [illegible] بعضی از ایلات امرا [illegible] صدر رسانیده
[illegible] جغتای [illegible] قلعه [illegible] اقدام در مقام محافظت در آمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته قلعه حصن حصانت
با راهنمای قلعه [illegible] در آمده [illegible] اعوان و اتباع [illegible] آنحضرت
ایشان [illegible] از ایلات شیرحسن [illegible] کلات [illegible]
د فرد برسر [illegible] خوش شدند **در بیان محاصره قلعه قورغان و [illegible] و وقایع آن زمان**
از [illegible] طایفه [illegible] قلعه قورغان که [illegible] آن [illegible] تسخیر آن در عهده تاخیر
مانده بود [illegible] صف [illegible] مخالفت در زمین [illegible] گشته [illegible]

انگاشته

انگاشته جعفر قلی بیک شادلو نیز که از روی جهل کرد خویشان بود در مخالفت ایشان استان با اوجهد استان
گشته با جماعت او آمده لهذا الوای ظفر التوای [illegible] قورغان [illegible] در اطراف قلعه [illegible]
محکم [illegible] جعفر قلی بیک اظهار اعتذار [illegible] او در [illegible]
از [illegible] داشتند [illegible] بیک [illegible] قلعه [illegible] از [illegible] در ایام
توقف [illegible] در خارج قلعه [illegible] چون در [illegible] مبالات
[illegible] خوارزم [illegible] خوارزم
[illegible] در مبادی عهد آنحضرت اظهار [illegible] در رزم [illegible] کسان
که هر دفعه [illegible] مغلوب [illegible] معارک [illegible] غازی [illegible]
[illegible] خوارزمی [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] واقع و مردم [illegible]
[illegible] اهالی [illegible]
اموال ایشان [illegible] گشتند و چون [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسیده
[illegible] قبله انام [illegible] خاص و عام [illegible] شنیدند [illegible] فرستاده
[illegible] آنحضرت [illegible] فرستاده [illegible]

حال در امر صفائی بکار بشرایط التفات معمول داشتند یعنی وسیله رفع غایله شور و شین و باعث التیام
[illegible] شده با لشکر ظفر اثر [illegible] خاص [illegible] بالکوب [illegible] از رسم خدمت و امداد و [illegible] لطف [illegible]
[illegible] جهت رهائی قلعه [illegible] و [illegible] عسکر [illegible] و از [illegible] حالی بهره ور گشتند [illegible]
انقلاب [illegible] مرور [illegible] چون [illegible] را از [illegible] شده [illegible] بدل [illegible] از [illegible]
[illegible] آورده رهائی قلعه [illegible] بر [illegible] حج [illegible] ازحاب شده [illegible] در آن
اوقات در [illegible] [illegible] سیف [illegible] کاران [illegible]
جبل الالوار [illegible] شده روز بروز [illegible] اخبار عالم افروزش بر [illegible]
[illegible] در ایام محاصره آن قلعه دیده [illegible] غبار [illegible] و الا [illegible]
[illegible] از خدمت [illegible] کلمات [illegible] حضرت
[illegible] روز [illegible] داشته [illegible] روز [illegible] تکلیف [illegible]
و چون [illegible] علی [illegible] مخالفت [illegible] گردن [illegible]
[illegible] محمد [illegible] الدوله [illegible] حاجی [illegible]
قلعه [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] تیر و گلوله [illegible] در [illegible] قلعه [illegible] قلعه [illegible]

این حساب [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۳۳۳

برآمد که اهالی قلعه [illegible] آنچه حضرت نادری [illegible] از اعمال ایشان [illegible] گشته
[illegible] انصاف [illegible] قلعه [illegible]
قلعه را تسلیم [illegible] شیر غازی [illegible]
[illegible] مرض [illegible] چون [illegible]
از راه [illegible] خان [illegible] اولا
[illegible] بدلالت [illegible] حضرت [illegible] گشته
[illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
با [illegible] عنایت [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] قلعه [illegible] داده [illegible]
[illegible] رکاب [illegible]
عازم ارض اقدس [illegible] گشتند در بیان توجه علیحضرت
شاه طهماسب بعزم مقابله با ملک محمود کیانی بخراسان و ورود حضرت نادری [illegible] وقایع آن ایام
میمنت نشان [illegible] حرکت [illegible] ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ خصم [illegible]
[illegible] مهر درخشنده چه پنهان شود ؛ شب پره بازیگر میدان شود ؛ [illegible]

اصلاح [illegible]

از مشهد مقدس کتابت جوین و اسفراین رحمه الله گوید که شاید در این ناحیه شاه طهماسب سلطنت یافته
با جلال کارش بود و سر رشته انتظامش از انتظام افتاد چون صحبت مرزا ملکی روز افزون گشت آنحضرت
در حدود خراسان بود انداختند و کلا از ... افواج آنجا را از زلال جویبار تیغ آبدار آتش بازه قرین
تزیین طراوت بی اندازه گشت و ولایات را از پرتو مطلع ماه لوای فلک فرسای آنحضرت شاه طهماسب در آن
اوان در شهر ... توقف داشت و ... استیلا حرکت ... با سپاهی ... معصوم قاجار
با سپاه ... و ... اعانت ... آن رسیده سر ... از ... جام و اسفراین روانه ... چین
حرکت جوین ... معز الملک را ... قدوم آن سرور ... و ...
معز الملک محمود با آنجماعت ... در سر ... تصرف ... شغول ... اولا ... اطراف
موکب ... دولت ... آنحضرت ... ارض اقدس ... خاصه ملک گشته ... محال
باز داشته ... مقدس ... معارك ... آنجناب ... حضرت شاهی ... الا ... بسته
چون حضرت شاه طهماسب ... نقل ... عزیمت جانب مشهد ... ایران جهان
پیوند ... خویشان معروف ... شدند ... خطر ... آنحضرت ... آنجا
... وقایع ... ارتفاع ... دولت ... مابین ... حادث
... و ... کار ... بلاد شاه طهماسب ... آنکه همیشه خداوند ... الاسباب ... آنکه
... علیقلی ... بعد ... صد هزار از اطفال ... بریده شد

تا کلیم الله صاحب دیده شد ❊ شرح احوال امام قلی خان ... از روی شاه طهماسب ... چون بعضی از طوایف
اطراف روم ... از آنجمله ... جمعیتی که ... شاه طهماسب ... بسر آن ... سپهدار
عاقبت اندیش کار ... گشت و ... آن که ... تسلط و سلطان ... احوال ... امور
در آن ... تحقیق ... که از ... حسب ... شاه طهماسب ... مشهد ... عیار
... جمعی کم ... بیاورده ... خود ... از ... این گروه ... تحقیق
... امیر ... شاه طهماسب ... قلی ... کرده ... ثابت ... حیدر ... خراسان
گشته چون ... دیدند ... عام ... دور ... محمود ... بام
... جیوشان رفته ... هر گروه ... در ... شب ... دیدند ... در آن ... جاه
... آنحضرت ...
... ایشان ...
این حکایت عازم ... آنحضرت ... گشته ... جیوشان ... شد
و ... عهد ... ایشان ... ایام ... محمد ... نامزد
نامزد آن ... بر ... العبد یدبّر والله یقدّر
... خان ... علیقلی ... آنحضرت ...
افراد ... آمده ... نفر از ... همراه ... محمود ... اسلام ... شاه ...

شیخ اوز رفته اند که بقصد یورش شده منتظر ورود موکب والا باشند و از جهانگیر خان معیر الممالک ایلچی

شاه طهماسب و محمد خان فرستاده پیغام کردند که هر چند که این نوع سلوک بکار برده چنین بی ادبی مقام

دلالت و ترغیب ایران عازم معارک شده باز بیست عنوان صلح بخواهم تهدید چنین اتفاق اقبال عزم

مشغول شده اگر او را آرام روز دیگر جشن ساز کان بزم فلک سور جوش آرا

آنحضرت با اکرام و الطاف شاه طهماسب ملازمت بعد خلاف کرده شده رفع ماده

نفرت از خاطر کردند و در آن حکومت خراسان بموجب التماس آنحضرت به محمد حسین بیک تفویض

یافته بخطاب خانی فایز شد پس لوای جهانگشا در بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۹ ارتفاع نموده بسیل از خراسان

بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده اولا ملک را از عرض با جماعت عرض چون او را عفیت

کرسیان بر ارک شده علت عذر گشته بود بداد جواب جواب

رجات و در ارک و را گشته در شهر در روز دوم ماه صفر والا خارج

شهر مشهد مقدس و از ارک کوه سنگین در مکان عرض با ارکه عبور

معدودی خواص را پاسبان منصوریان ارک شهر ملک محمود ارک

باندازه توپ فرمان بکشد همگنان جناب ارک لشکر

تا وقت غروب حصار ارک با محصوریان تیرانداز شده گام

شام مانند عالمگیر آرامگاه گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعه بیعت جهان

هم هرادانی

رحمهم مانند خورشید از ارکان رحمت بابان شد بر زوال و وبال اختر او خوف فال خود در شد ز

حیرت مرهمی گشته تا برقرار شد با طاعه اقتدار منقلب حصار شده قلعه

از قلعه حسن بر کار محاصره آن گذشته محمد علی خان بوقوع پیوست

ورود پادشاه بحضور آنحضرت و جلوس

چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود با جمع آن اندوه رسید و حرکت

بدون ارکان استعداد ایام لشکر شده با قبه سپاهیان

راه فتح و خاندان محمد علی خان عهد در منصب شده در آن تیر شکار

منظور شاه چون شاه طهماسب در سلطنت رسیده دار از آن امدادی با جاه

سپاهی لشکر را از شاه طهماسب حضرت اربعه را در لشکر

حوت خاطر ملک آنکه در تاریخ چنین موجب آن جهت

گردند از طرف دفع او مانند چون بدرگاه از خیمه اولاد

در خلوت ملکون در روز آنحضرت آنحضرت گفتند کشتن را مروت

رهان قید حبس از او را بیک خاطر شاه بیعت مشغول شد و از اکثر رسیده روانه

مشروط بر آنکه بعد از فتح مشهد مقدس شاه طهماسب این نوع استرداد و بعد

صفر محمد خان را با رقعه در رها خاطر محمد خان در آن محبوس

شاه طهماسب چون آنحضرت تعقیب محمد خان لطف آن طرف عرض آنحضرت

برونق چون مستظهر بلطف دربار پادشاهی مشغول رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بود بعضی از دولتخواهان شاه طهماسب
که کینهٔ فتحعلی خان را در سینه مخمر داشتند وصیتها درحضور ممدوح که مهدی نام قاجار بود با فتحعلی خان
خونی بود از جانب شاه طهماسب نقشها ... ماموریت ... شدند که اشتغال آنحضرت از جای آتش ... شاه طهماسب
خود سر مرتکب این امر گشته بالا آنحضرت ... تقصیرات نموع که مامورین بانجام کار ... سرش را
بحضور آورده پس حضرت نادری متکفل امور سلطنت و مهام ملکی گشته ... اتابکی ...
دیوان ... علیبیک ... ولد ... بلقا ... حکومت ... در ... شهر ...
تعریض یافت **در بیان تسخیر ارض اقدس** بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت نادری ...
بعید ... که همه تسخیر ارض اقدس ... بقلعه رفته معرکه تسخیر ...
لاملک چون ... خان ... مطلع شد ... بعضی ... احبای ... خود دانسته
دلیر ... مصمم شد که ... خالی ... آنحضرت از شنیدن این خبر ... سازو رزم ... ارض
اقدس ... عزم ... ملک ... بمقابله ... رزم ...
خارج قلعه تلاقی فئتین واقع گشته شکست عظیمی بلشکر ملک ... جمیع ... اعیان
و اعوان ... ابراهیم خان ... ملک ... رجال ... ملک ... قلعه ... تحصن
اختیار ... بر ... یاد ... قلعه ... دلیران ... لشکر ... ملک ...
در ... علوم ... ابراهیم ... رادو ... محمود

قد قتل فتحعلی خان قاجار جد سلاطین قاجار ... در ... بتاریخ ... ظاهر ... حکم ... در ... قاجار ...

... رفته ... محمدی ... که درمعرکه ... ملک ... در جمله الملک
رسیده بود چون ... ملک ... خان ... در حضور ... حضرت
حضرت نادری ... بود ... که ... آنحضرت
حاصل ... ملک ... جمعی از ... ملا محمد ...
داخل شهر گردیدند پس ... سنه ١١٣٩ ...
عزم ... آنحضرت
ما ... ملک ... الله ... اسلام
ظهور ... بوقوع ... سالهای
قلعه ... ملک ...
داخل شهر گشته ... مقدس ... مشغول
عمارت ... ملک محمود ... از ...
که ... در ... حضرت نادری
تیر ... محمود ...
تحت ... ملک ... حضرت ...
لشکر ... بزیارت ... مشغول ...

آستانه مقدسه علیه رضویه مشرف گشته بار دیگر چون انصراف لشکر روز دیگر حضرت نادری آهنگ یورش

ارک کرده جنگی که خان روسیاه تخته زمین تسلط قزلباش از شهر شدند جهان بارک عدم گرفت ملک

چون قلعه مذبور را بسته دولت جلال گشته بعد از دروازه میان در آمده چنفر زاده صدری در راه و رسم جلادت و سردار

تمکن و اتباع تسلط ... که لشکر ... تا عهد ... در بند جا گیر نادر ... مشهد

و بمناسبت آن عمل در لوام حکومت آن مملکت ... لشکر که در این اوقات به سند ملک ... گشته

ملتمسات و اعمال او ... بسیار رسیده بار تخشند و عمران ملک ... گشتند و ملک محمود افغان

... ت ... جنس چشم معاد **ترکُ الدُّنیا للدُّنیا** ترک دنیا است ... تجرید باشد

... خویش ... تحت ... از آنکه در اداره سلطنت ... رتبه ...

... در سلک ... دلیل الحضرت ... حصول ... در این ... حالم ...

جام و جرعه ... جام ... گشته ... زیرکی **در چمن نوبهار کامرانی نادری که نیسان جنت بنیان**

وحصار رایات ظفرآیات زیننده ... کلید فتح مشهد مقدس ... بازوی دلاوری ...

تصرف آن زینده ... ولایت ... در اطراف ... دربار عزیمت ... رخ ...

تصمیم یافته ... بر ... محافظت سرحدات ... داشته ...

باب ... رضا ... حرم محترم ... آنکه ... منظر ... **احسنت**

مستقرا و مقاما بود ... توقف و قرار گاه ... جشن مبارک ... سر ...

آن بقعه که قبه ارض فیض بخش صحن و مناره آستانه مقدسه رضویه مذهب و زراندود شد لهذا حسب الحکم والا

باتمام آن امر خیر فرجام صادر گشته منار گنبد مبارک چون تذهیب منار دیگر در میان ذات آن

باج عروق افراخته شد که قبه چرخ زرین عمود ... زراندود شد ... حضرت نادری نیز از فراغ

از حل و عقد ... آن کشور ... معاملات ... شده ... چون

و چون ... از جهت عراقی ... سلطنت ... آن حضرت ... باشند و ...

در جهات ملک ... طبع ... استقلال ... اعتلای ...

و حجاب ... نادری ... **وما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید** ...

شده ... رساله حضرت نادری ... چون ... امور ...

... عارض ... باشند ... حضرت ... قطع ... امور ...

شمشیر تیز ... کار ... رجوع ... عازم ... گشته

... حضرت ... عزم ... شدند ... شاه ... باشند

... رسیده ... متقارن آن ... حاکم ... سردار ...

... گشته محمد حسین خان ... حضرت ... نادری ... کشف ...

... حضرت ... داشت ... اعتبار ...

... داشته ... حاکم ... سرداران ...

گرم شتابنده شد شاه مهاب برهنمایی پیشه دلیر مهتران رکاب و بعضی از ملازمان شتاب با طلیعه
جدید و قلعگیان برای سوار و مهتری از اضطراب در زیر دیوار گشته جریده و تنها در لباس تقریر خود را بشهر رسانید
هیچ که حوالی آن دروازه در حوالی آن آهنگ [illegible] با سپاه ولایتگشا [illegible] بسر کار او [illegible] در معسکر ظفر اثر [illegible]
برای استیلای [illegible] بر تصرف در آن [illegible] محافظت و ملبوس [illegible] و برای او در کار [illegible] از [illegible]
برج اندرس لکا [illegible] از منزل [illegible] حرکت در [illegible] واقع و بعضی اکراد بود [illegible]
آمد و شد بر قلعگیان بسته و [illegible] شدند و در حین [illegible] و الا [illegible] حضرت [illegible] اکراد [illegible] بر [illegible]
[illegible] بسیار در قلعه بیپایان [illegible] تفنگ [illegible] جنبانید که [illegible] شدند شاه مهاب [illegible]
سپاه [illegible] و باقی [illegible] مراتب [illegible] کار [illegible] بود [illegible]
باطراف ممالک [illegible] حکام [illegible] نزد آن [illegible] حصار [illegible]
[illegible] کرده استمداد او که ملک محمد و ملک [illegible] سپاه [illegible] بسر [illegible]
[illegible] آن زنده [illegible] پیش [illegible] ملک محمد [illegible] ابراز [illegible]
[illegible] بر [illegible] چند [illegible] اندرس [illegible] بعضی [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] آن [illegible] اطراف [illegible]
قلعگیان آمده [illegible] از طرف [illegible] قلعگیان [illegible] محمد علی [illegible] پیاده از اندرون
هجوم آور شده [illegible] حصار [illegible] دلیران [illegible] از جانب [illegible]

برآمده [illegible] بهم در [illegible] عرصه [illegible] اندوه [illegible] قزلباش [illegible]
جنگ [illegible] از [illegible] گشته جمعی [illegible] عرصه [illegible] آمده [illegible] گرم
[illegible] شدند [illegible] بسیار [illegible] شمشیر [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] امداد شاه مهاب [illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]
[illegible] خبر [illegible] جمعی [illegible] حصار [illegible]
[illegible] استحکام [illegible] چند روز [illegible] قزلباش [illegible]
[illegible] شدند [illegible] بالا [illegible] جانب [illegible]
[illegible] آتش [illegible] بر [illegible] خویش [illegible]
[illegible] قلعگیان [illegible] حضرت [illegible] چند [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] آن حضرت [illegible] قاطع [illegible]
[illegible] کار [illegible] شاه مهاب
[illegible] عرض [illegible]
[illegible] نزد [illegible] شاه [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] شاه مهاب

چون دولت روزافزون [illegible] سر یاغی [illegible] [illegible] کار [illegible] عزیمت ارض فایض البرکت

که نصرت آیات [illegible] شده [illegible] از ارض اقدس [illegible] [illegible] شاهی و عیان آمدند [illegible]

مرتبه دفعه [illegible] مقدمه [illegible] واقع و در رسیدن [illegible] کشیدند [illegible]

اینکه آقا محمد علی خان [illegible] ولد اصلان خان [illegible] در ایام [illegible] [illegible] خان [illegible]

[illegible] گشته در مازندران [illegible] [illegible] خان [illegible] مامور شده [illegible]

و اسباب [illegible] در مازندران [illegible] [illegible] محمد [illegible] اعلان [illegible]

[illegible] در قشلاق مازندران [illegible] [illegible] در ایام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حاکم آنجا علی الغفله [illegible] منزل شرف [illegible] [illegible] در ایام [illegible]

صاحب [illegible] و [illegible] محمد علی خان [illegible] [illegible]

روز دیگر [illegible] [illegible] منزل محمد علی خان که محمد علی خان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] حرکت که در حوالی [illegible]

ارض اقدس شد [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]

و تقی محمد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در عالم رؤیا دیدند که [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمده [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] این شعر را خواندند که اگر در خواب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الهام است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شیخ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] **در ذکر**

وقایع [illegible] مطابق [illegible] هزار و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و در آن جزیره نمی الفت برانگیخته و از الطافه رحمان در جزایر گرد لشکر با نام جمعیت معه آغاز شورش کرد
و ما بار به مرد و تجربت ملک محمد خسرو طلب ناشکیبی کرده جمعی از رکاب به مرو روانه مقتول و قلعه را تصرف کرده غنایم
با نام ملک محمود سردار شورش آورده پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به شیبک آباد و در جزیره نمین و اطراف
سپهر شیر مرزوری نشسته ابراهیم خان از دور سپیده زرد آمده جمعی از لشکریان معمور نور آگین شیار اسبرت
فتنه بجهت نوشیدند از اطراف کلاش درون بار نکایه مره لی علی ایمن و از جمعیت محمد حسین خان جعفر اتو کاه ولقمان
شیخ اتو جمعیت را انفار راه به عددت سوخیم او معارف الملک خود گفته ابراهیم خان در دره جزیره عمده برانگیختند
حضرت بار دیگر پس از شنیدن این خبر دلکیر آباد شاه جهانی سند درجزکه در بلاخر رسیده حسنعلی الملک
بالوچ و دسته خود روانه حضور شدند آنحضرت شاه جهان را به رسانه شاه مهد و جنوشان در قلعه مرو پناه تحریر برگذشته
حمله کبیر باین العباسی و با بطانفه سلامی گشته اگرچه بر جمعیت اینان ایمن معرض امیر زمان آن راه زن گشته
لا سیما احوال ایشان و بانو الکوادی حیران را عادت و کلام ایشان خالی لذت اندوز مرادات خشنود
واز آن با مرصد وره جز گشته الطافه اطاعه را کاملین شیبه بیع و جمعی را عوض تیغ جهیده تیغ خشنود
تتمه با تقاضای وقت و نیز با سرکوکان خویش بالا خبر پیشی پرشند جمعی از دلیران عرصه سیز و ستیز در رکاب
آنحضرت تعاقب نمود از ناحوالی جنوشان تک در لکر و خوبی سرسالار الاراضی اطراف خراسان جان بت یارم سامان
جمعیت ایشان شهید عزیمت رابرون وصد هزار ام پیشه ماسر را جاکه شد را انطاعه از عرصه
تا درین ره سر دیگر گفته انگیخت را که سلیمان نام شیخ اتو لود رسیده گفته میرزا ارخن نعمت هم جوار آنحضرت

چشم پوشیده بود بحکم والا جهت همایون از جزیره الاخطر بن از سند قره باراده و قلعه جنوشان محاصره کردند سرکوکان
از قلعه را آمده در باره خونهند قدیم امر معروف شدند آنحضرت نیز برای انجام حجت قبول آب جانک شد برکاب
ارض اقدس نیز آمد از وصول نمودند از بکی ابراهیم خان با سالار الاراده مرو و سلطانی مرو گشته با او به
آنجا که در مقام طغیان بعضی از بی آبی عاجز شده قلعه مرو را سپرده و در صدد اطاعت در آمدند الا الکوادی حیران
باز از عهده خود نکول نموده راه پیشه شر پیش گرفتند آنحضرت بجهة اینکه لا ابالی الا فقط سلطنت تسلیم داده بار دیگر عزیمت از کاب
کمی است جنوشان جو زوان ولایه شاه جهان پی چند از آنجا حالت المطلب جمعی احمد علی خان بود در رکاب بار در رفاقت
مرا در رکوب جنوشان جمعی از خان خراسان و جمعی از اصحاب آن ایشان تا در آن اثنان بر تخت شاه جهان بود چون
ویدیده اران نیز بکنار نقش اولی ساکنان ایشان از راه حقا مردن طوق مهم حمله که خوانین شده اکراد در راه بتهاجم سلاح
سپاهیان شاه آنحضرت در جلو که با نوشکاری از پیش برند اکراد و هر چند ایشان در حکم خود چه صادق
و با آنحضرت صادق پیدا نشستند اجرات قول آن امر گفته که مبادا آنحضرت مبرا از درون ایشان معتقد بودند
حضرت اثر در آن باره ستعد گشته قضیه عکس تسخیر کرده سرا معیان و یاران او چون این تیر جو در مراج
در کار دلی اثر و نحوت مهمات ملک باید نمود دیدند حضرت سری ایشان بود در غیب سوخته شاه جهان ایشان عرش
در راه برای سرزدی و سیاست خانش و رتبه دیوار دلیری استقلال در زرد رفته خود چون گشتند در پی کار فرمود در بیخ
به هر بافت از جانب ماوراء صحرا گشته سیاست خبیث را در شناخت حضرت شاه از آن اسند نعم کرامت
بعزم تسخیر آن کرد لبسته قلعه را محاصره کرده با هزاربیل چون او در رکاب سپاه چنین دیدند بطانفه شاه دلو در خود را در جو

شمشیرزن و بهادر صف‌شکن پیش آمده بودند اعلام وزارت انتما او بود که جمعی عظیم از آن جماعت بلوک محصورین

و ترس تمام بر ایشان مستولی گشت اهل قلعه بیرون جلادت نمایان از قلعه برآمدند حضرت در ره قتل و قطع

همیشه در اسب [illegible] آتش [illegible] و تمهید آتش در معرکه رزم [illegible] اولا قلعه کیان [illegible]

ایشان [illegible] از رحمت [illegible] شده [illegible] ایشان [illegible]

از رسم [illegible] جمعی از ایشان [illegible] تیغ تیز [illegible] راهی آمده بودند بازگشته

بعضی [illegible] عدم روان [illegible] بعضی [illegible] جمعی از آن جماعت [illegible] گرفتار شدند

او [illegible] دست [illegible] در [illegible] و [illegible] دیدند [illegible] والا بر

[illegible] گرفتار [illegible] حضرت [illegible] رعایت

راه [illegible] و رسم [illegible] حاکم [illegible] شاه [illegible] خان [illegible] ملازم رکاب [illegible]

از [illegible] شاه [illegible] دولت [illegible] این [illegible] حضرت [illegible]

و [illegible] شاه [illegible] ارض [illegible] در آن [illegible] محمد [illegible] از [illegible] شده

شاه [illegible] هستان [illegible] رسانیدند اگرچه در [illegible] روزنامه [illegible] و عرضه‌داران دلاران اکثر وقایع

ملاحظه [illegible] حقایق [illegible] شده [illegible] نماند [illegible] امور [illegible]

و خارج [illegible] لاجرم [illegible] نیارست [illegible] از آن [illegible]

غافل [illegible] تیغ [illegible] ایشان [illegible] ابد پیوند [illegible] شده

ابد الدهر گشت و قلم نقاب خفا از چهره امید گشاده [illegible] با وسیله این مصلحت

و [illegible] تاج دولت و [illegible] حضرت [illegible] والا اعظم [illegible]

[illegible] عقد [illegible] والا فالله [illegible]

بود که [illegible] ذالک تقدیر العزیز

العلیم در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با بیشاره فرزندان آفاق در خلال این احوال [illegible]

[illegible] ملک محمود [illegible] ملک [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مذکور شد

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] ملک [illegible] سپاه [illegible]

و ملک محمد [illegible] ملک [illegible] خان [illegible]

در [illegible] خان [illegible] انتقام [illegible] **شعر** [illegible] تاج بزرگی [illegible] **ش**

[illegible] **ش** [illegible] ملک [illegible] خان [illegible]

[illegible] والا آمده [illegible] ملک [illegible]

[illegible] در بیان نهضت موکب والا [illegible] بعزم [illegible] در [illegible]

رایات جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان که از نجبای سیستان و در حدود قاین خسرو ذی اعتبار

ایشان بود ملک محمود سیستانی را اغوای و سوادش سلطنت آغاز فتنه جوی نموده جنابش که بانی راه از جناب آنحضرت

در آن ولایت سپرده بود از فتنه و درون بیرون که حضرت نادری جمعی از سپاه را مامور بر جنگ کاری میسر شد

چون سپاه افاغنه بکنکان حوالی سلطان ... والا که در هفدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۹ امطار نوی سیل

بر اعتلاف شاه والاجاه با شتر در غزار از سر بزرگان معرکه جان ... بستان باتید ... از ارض

اقدس نهضت و بجر وصعاد آن بلاد اولاد ... بر سرحد حال ... ملک

ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادر زاده او ... در آنجا تفنگچی ... فرار که با صفهان روی بگریز

علم بر پستند و دیگر بملازمت آمده حسین سلطان در قلعه تحصن جسته ... از در ... ولایت نصرالله

در مقام ... محصور ... در آمده ... ارشد ... ایام ... مهام

آنسرزمین ... لشکر ... که در قصبه بعد از آن مهم بر اوقات ... شده روز

روز رابع ترتیب ... اول و ترتیب و انضباط لشکر ... و تعیین ساقه و جوانغار و برانغار ... طرح

در برانغار ... دالوی ... ما بین تفنگچیان ... زنبورک ... که زنبورک

نشست پس آنحضرت با جمعی از دلیران ... که کوه مانند ... بر شتر با ... مانند ... گرات

سپهر ... زمین ... که ... کشیدند ... جستند ... نوبت

ضیف ... آب ... سیف ... اعدا ... روز در آن شب ... رحمت ... کنانه

را میکشیدند و در دهم صفر نزول جلال بهدادین واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهدادین

چند روز در بود و عساکر فیروزی ماثر در انتظار مصالحه افاغنه از راه لجبلطف ... مانند ... قتال

با آن گروه ... نسل ... والای نادری بدفع الطایفه تصمیم گشته الحاجب ... از معرض ... ارادا

جند از قلعه برآمده عهد کردند که ... افاغنه قلعه ... در سلطان ... آدرس

حاضر گشته قلعه را ... حبیند ... اشقیا ... از این عهد ... قلعه ... در فته ... گشت

باز گشت آنحضرت نیز بهدادین را بسبب ... وعده ... شیرین ... اسب ... معوض

و اسیر در آورده در عمارات ... را که با افاغنه اتفاق ... زنده ... از توپخانه ... بلوش

...اکه بعضی از تفنگچیان ... را ... کلاتی ... از دلاوران ... دررسیده ... پس ... خبر

با خبر ... با فرستاده ... پس امر ... با غزو ... جمعی از دلیران ... قلعه

...را از ارض ... بلطف ... بر قلعه ... قلعه ... ساخته ... منتظر ... دور

... قلعه نصرت ... ولایت ... در چهارم ماه مذکور ... قلعه ... محصور ... سپاه

منصور ... از ... ما بین ... قلعه ... غیبی ... افتاد

... توپچیان ... بر گردون ... توپ ... قلعه ... حضرت ... تو

آمده ... توپ ... تعلیم توپچیان ... در آن ... لگه و بلا ... مشغول ... کردن

الماس ... آنحضرت ... عزم ... که ... پنج شش ... از ... شدند

نه نکاه و ترتیب از حرارت درون در کرفته شراره شرارت افروخت و بعد شد و تکاثر درون

و چند نفر پهلوانان دلاوران مردی ساکه در آنجا بر بقعه متحصن بودند اکرچه وقوع این حادثه ملالی فتوری خاطر پادشاه

لا از کار کرد کل حقیقت سرشت از ترس کوه پا بر جا بر جهانیان کمال رضا و ضمیر منیر شده لشکر البرز شکوه را تکلف

بوجه بصر بصیرت اکبری بر باب نوائب و الطاف حضرتی انواع حوادث بهادری آمد ظهور این امر را از حیرانی کوکب طالع

مه اختر حضرت محمول داشته شدند و سکندر شام و صبح محمود از معرکه سپهر و سرتر الی عزت کذشت و ماه

رزتیغ کلاه بطلایه داری معسکر نجوم بر فلک رایت سنان افراشت طلایه داران سپاه بیشتر لشکر

و حراست اطراف قلعه بتوافشته شدند دیده انجم و حشرات دشتها بیابان دریده و طلوع صبح از شب قبه

نوبت بقلعه شکن بتوپ قلعه و ان البروج سپهر بودی و دار شرار الا آسمان برزد از فن

شاهین و ضربزن فضای هامون عرصه چرخ بر تیغ نفی در ان آب کلوله توپهای صف شکن برج و بارو

حصار رخنه افکن کشته روز دیکر برجی بر ثقل تیغ توپهای ساعقه بار آتش افروز صرصر سهمی مهورزان شهر بود

ها فتنه کار از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعه کیان تزلزل پذیرفت و بطرف برج فرار کرده

دلیران میدان نبرد در برش بوجه شیرجان را انصاف کفت افاغنه فرار اختیار نموده این جای از دروازه اسپهان

در آمده روز دیکر صبح صادق تیغ مهر بیکون افکنده از قلعه افق برآمد کلاه شکافی شیر

اسپهان سلاح هیکل کون دستی در دست زنده در سپه منقلب الوان بر یاقوت سرناله مهر تابان کشته

بقلعه بر کشت و روبالا سرکشی بنیاد نهادند نعره آتش قهر و شهر بان لالان شعله در کشته و جوش

انجم حشر بفرمان آسمان فرمان قلعه را از میان کرفته مشغول شتیب شدند و در شب هفتم ماه مذکور قلعه بتصرف در آمده و توان

و نان عرصه قتل و اسیر کشته آسمان زمین لکدکوب سم ستوران شد و اموال و اسباب قلعه عمارت حصار کوه نوازان کشته

هم از آنکه کار قلعه کیان ساخته و قلعه از تعرض تو را خشته خبر از مستحفظان قلعه ذر رسیده که جمعیت شهر هرات از افغانان

هرات باعانت اهل شکفان دلاور یار و یاور کشته اند و کرچه والا قدم بعزم مقابله بلا دخواف ملک رزم و نزدیک شغان

و اقع و قلعه محکم و شکاف حسن و شکوه مجلس قلعه زرد از لوح بنفاد لکلیان آنسپهر سنقر برای هر فرقه و کرد فرمان اعلان

معرکه قبح و زور دیکر افاغنه از حباک فرانش قتل شیرحسین بفتح دژ کمال دلیر ولیدان و حر ندیم از وی دام و اثر کشتند غالب

از آنجا که شعر اکر شیر است در کردن کشی ⁂ ولیکن رُوش است در صید ملک ⁂ چون چشم و دم ابرام عما

از افاغنه هراسان اول جنگ لطف الله و سپاه حمزه را بحضرت اذری در اینجا فتنه شور آکاهی و عیار سنج نقد طلاق

لشکر کری و سپاهی بوجه جناب میدان اثر معرک و شجاعت پدید انسته بحر استیفاء انکیخته غازیان حال باتیغ جزع طعم

افکن ساخته و سرپنجه تقویت دلهای بچه ایشان هیچ فرار از آنکه ایشان دلیر و در عرصه دستش بشتاب مبارزان

سازند رحمت میدان جنگ بهند اند لشکر از امر فرهنگ در میان لشکرگاه عرضه آورده و مقابله دست

باز مستعد ساخته شدند ترسیده جری و ولیران خوانده بای حمله میدان کار کشاده نامی تیغ دلاوری شوند بشکن جلادت کمی از جانب

ضابط لشکر و احکام ستیز با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سوار در برابر معرکه حضرت از نسیم حمله بادی

خاک نود آتش افروز نباره جنک بیکار کشته هر چند غازیان تمنای میدان ارزندرا آمدند خداوند نهفتن

رزم فیض آسان ازرو حزم عنان داری برسن عزم ایشان هم سپاه پهنا نیز آمده آغاز کشته در حرب و افغان

و حوالی نقره جمعی کثیر از افاغنه را بسر افکنده شمشیر حرب و لوای ظفر را بخون ایشان چرب کرد القصه

تا چهار روز بهمین منوال معرکه جدال و قتال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از طرف بدیع بوده اعادی آمد

در شب چهارم که سپاه ظلمت نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و حشام انجم بدامن

دشت فلک هجوم کرده بر آتش رضا شبانه طلب راه خویش افاغنه ضرب بسبب سیل حشمه بی نسب از لشکر گشتند

آنحضرت نیز تعاقب ایشان را مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف

و عنان اشهب عنبرین شام را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند ورود ذکر وقایع پیچی ئیل مطابق سال

فرخنده فال ۱۱۴۰ هجری داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت لطف در شوکت بهمراهی نیکو روز هفتم شهر شعبان در ملک

حمل ارسپاه بهاری افروخت و دولت بیگی نموده بتیغ شعله و رمح و سنان شعاع انجم آتش لشکر شتا را تاخت

و جنود جهانگیر بهاره منشور عزتش از دیوان قضا در ساحت غبرا آتش ریخته و حرارت بر بارده جهانگرایی

ف دیگان در سالار دار الرحمن برانداخت سپهدار نیسان از حصار زمستانی بزور بازوی قوت

رحمانی کلاه ارشتی نیلی عنود مبسوط الید گشت و حکم عالی آتشین رو روان هوای فروردین چون آب

بر بسیط خاک سیر شد مجلس نوروزی آراسته گشته لوازم جشن عید با نصرت و نشاط نقد رسید

چون ارروی این یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم رضا بر زوال دولت صفویه تصدیر و بطلان آن گشته

ملک بعد درشته روز بروز امور چند از ملک عنان جسی برگزیده که عقد و حل امور مستقیم آنرا

بجز اسباب تضییع اندوختن فرار نمیشد مجملا ازان احوال آنکه از کلمه ذکر شاه والاجاه سند میرزا

را با کرانجانی و سخت جانی را یا بستر راحی جمع که بتقریبات اسباب سکنی آمده بودند والا

درست نکردند و آنچه منافی مصلحت بود کاه کاه ظهور می آوردند بنابراین ضعف اسکله عمل امور بنیان قدم انکار را واره

بیرون گذاشت پاک جان کوتاه ترقع دست از چاره جویی بلطایف حیله و مدارا بدشت رسالت طلب

جلب منافع شمشیر که پیوسته در برابر رخنه لب بسته ... خدا در جنگ دشمن سپر بودند آنحضرت

بنا بر رضا جویی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع عدوان و بد اندیشی و بکار بردن

با لطف دلبانی درشت آن نفاق کیش سعی نموده مقصود آنکه افاغنه درشت خلق و مزاج را از گریبان حال ملاحظت کوتاه نساختند

تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و اصفهان نپرداخته بوده از ان این امید در حکم از ان بیرون نیاید

چون ذات انجمن خصلت سرشته آن و کل غرض و ترک عادت موجب مرض بود از فتنه انگیزی چشم

ارضی جمع دستور حو میشد ندر کار دشمنان ایشان مولد گشته در انتقال کار او ایزد تاب زیره ساکت شدند

القصه شاه والاجاه درباب قرض ملک جهانگشا بکلی بیک لفظ مصر بآنحضرت نالید و الحاح شدید نمود

آنحضرت هر چند در برابر این گفتگو با اقامه معاذیر و بیان موانع و حی ذریعه سفر نمودند شد ایدای

هرات و دشمن فتنی را در زر نزدیکی گذاشتن در این عزیمت بدفع دشمن خوار در دیار اقدس و چشم

و مقتضای استقامت رای و عزم نیت اول تنبیه دشمن خراب باید پرداخت و بعد از ان کار

اصفهان باید ساخت شاه طهماسب بحرف صلاح از بهانه و دفع الوقت ساعد نیست و اصرار از حد میبرد

تا اینکه بنای چنین معهد شده آنحضرت از ارض اقدس بشاه والاجاه از شهر اکبا سلطان

از شیر حرکت کرده در رای تیره جمعیت را متفرق ساخته با سعد انجام متوجه هرات شوند پس هر دو
سلطان [illegible] گشته حضرت نادری [illegible] کار پرداخت [illegible] والا در شرف نهضت در آمده اعیان
دولت شاهی بعد دیگر [illegible] باشد که از دایره موافقت خارج [illegible] گشته
عزیمت مازندران کرده با خود ملحق ساختند انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمه همت [illegible]
محمد علی خان ولد اصلان خان نایب السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان و حضرت نادری
[illegible] فرستادند که [illegible] متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار شدند
پس [illegible] از اطراف [illegible] عازم هرات گشته [illegible] فلک [illegible] منزل
در [illegible] منازل [illegible] اعیان دولت شاه والاجاه شروع [illegible] کار خراسان و ورود [illegible]
[illegible] از آنجمله بابا علی بیک [illegible] حضور صاحبقران [illegible] جمعی از [illegible] حضرت
[illegible] که والا عازم سفر [illegible] آغاز [illegible] دراز که خواستند [illegible]
تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رخ کار را چنین دید از عزیمت هرات
منحرف و [illegible] ارض اقدس منعطف گشتند [illegible] آن دولت [illegible] حرکات [illegible]
متقاعد گشته بر سر قلعه کهنه شقان ما بین سبزوار و نیشابور واقع [illegible] طایفه [illegible]
اختصاص داشت حرکت کرده توضیح این مقال آنکه چون طایفه [illegible] ساکنه آن قلعه سمت [illegible]
[illegible] بحضرت نادری داشتند و کارگذاران [illegible] بتفریق و استیصال این نوع طوایف

همت ناقص [illegible]

همت ناقص مصروف داشتند تحریک بعضی از اعیان [illegible] طایفه را [illegible] العین [illegible] ساخته جمعی
داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را متصرف کرده نهب و اسر [illegible] پرداختند در خلال
این حال بعرض والا رسید که [illegible] از روسای ابدالی هرات [illegible] با جمعی از افاغنه [illegible] ناحیه [illegible]
رفته حضرت نادری فی الفور بقصد استیصال آن طایفه بحرکت [illegible] بر سر قلعه [illegible] شقان
[illegible] سمع خدیو جهان گشته [illegible] والاجاه [illegible] آمده چون [illegible]
[illegible] افاغنه داشتند [illegible] آن طایفه [illegible] بدام [illegible] مملکت [illegible] آمده [illegible]
کاری [illegible] سبزوار [illegible] جواب [illegible]
[illegible] شقان [illegible] اعیان دولت
از [illegible] محمد [illegible]
فرستاده آنحضرت [illegible] جهات ملک [illegible] آنحضرت [illegible]
این جوابها استشمام رایحه نفاق کرده دیدند هر دم از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد
فی الفور محمد حسین خان [illegible] فرستادند [illegible] قلعه [illegible] اکراد [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] خان [illegible] تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته
از آنجا باز [illegible] بحضرت شاهی اعلام [illegible] سلطان [illegible] از تقصیر آن طایفه
در گذرند چون [illegible] قلعه شقان گشته [illegible] مدعا رسیدند

که اتباع نادرشاهی تیغ عالمگیر کشیده و خنجر خونریز کینه را خونریز ساخته بجبر و قهر قلعه گرم ستیز زاویه
شده بودند اعیان دولت در قلعه را از روی انحضرت بسته لاجرم بمجاملت در آمدند حضرت نادری از قلعه تیر سیاره
علت منع را استفسار در برای گشودن درب قلعه مقصر از روز تخم برای نظاره نشستند چون کار از کار
درگذشته بود تیر چند از روی دیوار انداختند که از آنجمله گلوله با آواز عظیم جنب مجلس انحضرت
ناصر نشسته بود ایشان نیز بهمان محل از قلعه بالا بدبخت در قلعه آغاز شلیک و آن جوان بزرگ
و اعیان که بودند انحضرت شاه که از فرط کوه کیست بدین نسبت و سردار که در آن زاویه وقت دیدار آن
آن گروه از دو رو اعتماد را انجمن انحضرت نادری بدست دستور که کرده من نعمت از عهد بصادقت
گوکل و از رضا خاطر ایشان جمعی از دولت انحضرت نادری ملازمت یافته بحقیقت
در سر آن محل چون از بعضی رای آنکه محمد علیخان تسلیم و اورا بتسلیم بیابت سلطنت سیر تعرف که خلال و محمد علیخان
با اطاعت او و سپه که نیکند مورد شاه و روی جانب انحضرت که محرک این فتنه در ضد و جلالت نشده بود که از ادعای حضرت
نادری شاه را آگاه شده بامراء کوهی در نوع یک جوخه بمقام در دست انتهای ایشان آرام داده اما امرا و اعیان شهر
با محمد علیخان از حضور او در خفیه جمعی از غلامان و تفنگ زاییدن دولتی بعزم فرمان فرستاده اکثر را بتصرف
مازندران در شهد انحضرت چون از وجود اعدام و حضور رعیت الطاف بهمه مهیا بوده نشستند
مقرر شده احدی مانع آن نشده روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتمدان
روانه ارض اقدس و خود بر سر سرکار محولات کلیه لعنت رخصه در آنجا خبر رسیده بود بسمت ماهیدشت را به شهر

بر زبان پیش از حیاتش قاین و محولات گذشته بود لهذا ابوالحسن بیک را باز مراجعت و در حین انصراف
رایات جهانگشا حوالی قلعه فیض آباد که متعلق میرزا مهدی کلانتر علی خطی بود گشته کلانتر مزبور در قلعه بسته در دادن کثرت
باب تیر و گلوله و پس خان آن باطل آنحضرت که از مشاهیر بود بشهر ماهیدشت نیز بی ادب از ادب
آور شده قلعه را بتصرف و کلانتر را بسیاست گرفته و از آنجا بمشهد مقدس معاودت نمودند که بفر کرده بر پاسبان پادشاه
را در امر سلطنت صلاح الدین ... رشید ذکر بعض کیفیت محاربه ابراهیم خان با ... در حدود کرمانشاه
در حین ... سکر یزخان چون بعضی از فتنه چین مطلع بودند که از شهرت یافتن ... در ... ساکن
دولت جدید او شدند از انجمله ... و جمعی از آن ... که در ... دست یاران ... دوره گذاشتند
بعد از وقوع این وقایع که بسمت جیحون و روان آغاز ... خیمه زدند همین ... لوای نصرت انتما
در دولت نادری بعزم سپه ... تنبیه ... در ... ابراهیم خان ... بعزم رسیدن ... بامراء کوهی
هم در این ... از روی ... رسیدند ... جانب ... جام جمشید
سرداران ... بعزم ... بهرام ... جمیع کامیاب کردند چون
دولت ابد مدت ... و دولت ابراهیم خان ... جام ... قوی ...
با ... ابراهیم خان ... ابراهیم خان ... کار
... اولا ... جمعی ... از لشکر ... گشتند
طایفه ... ابراهیم خان ... قرار

شکست فاحش داده بیاوقه و قریب هزار نفر از غازیان در آن معرکه بعرض تلف درآمدند و ابراهیم خان با جمعی خود را

بکمال شور بقلعه [illegible] رسانیده متحصن شد و رحیم خان و سایر [illegible] دیگر از بیرون خارج قلعه [illegible]

[illegible] گردیدند ابراهیم خان بعد از چهار روز در [illegible] قلعه را [illegible] از جانب [illegible] قلعه [illegible]

قلعه [illegible] در خلال این احوال [illegible] حضرت [illegible] مداعی [illegible] واقع است

رشته [illegible] و [illegible] استسمت [illegible] بود در عرض [illegible] جهاندار

جهاندار رسید [illegible] و در درون [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] الله ارض اقدس [illegible] شاه

والا جاه [illegible] که [illegible] و [illegible] برف [illegible]

صعوبت [illegible] که [illegible] ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه [illegible] از عازم خدمت

خدیو گردون [illegible] در [illegible] چون [illegible] محمد حسین خان [illegible]

آمده بود [illegible] انتظام ریاست [illegible] امور [illegible] گشته [illegible]

امرا و [illegible] زرم و روز [illegible] آمده آتش [illegible] نمودند

داران [illegible] خوش [illegible] شده [illegible] رسید [illegible]

و [illegible] گشته [illegible] اطراف [illegible] والا [illegible] کان [illegible] رسم گرو

[illegible] الله ارض اقدس [illegible] حضرت [illegible] ارض اقدس [illegible] در عرض [illegible] ابراهیم خان

[illegible]

[illegible] از [illegible] حسن [illegible] عارف [illegible] تعهد [illegible] در [illegible]

اقامت در مقام [illegible] در [illegible] کار [illegible] بدرگاه [illegible]

استراباد [illegible] ذکر شورش استراباد و نهضت رایات نادری [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] العباد [illegible] در [illegible] واقع شد

در [illegible] محمد علی خان [illegible] محمد علی خان [illegible] از [illegible]

[illegible] منع در [illegible] گشته [illegible] الفقار خان [illegible]

[illegible] استراباد [illegible] جلال الضلال [illegible]

[illegible] فتح علی خان [illegible] تفویض [illegible] ان

رحیم خان [illegible] حضرت [illegible] استراباد [illegible] گشته [illegible] استراباد [illegible] فتحعلی خان

عازم [illegible] گشته [illegible] جانب [illegible]

[illegible] محلات [illegible] جلال [illegible]

[illegible] رحیم خان [illegible] عازم [illegible] فتحعلی خان

[illegible] استراباد گشته [illegible] ذوالفقار [illegible] اردو [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان گشته

چون [illegible] فتحعلی خان [illegible] آمده [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

مذبوح از دم تیغ جلادت کار رسید بعزم قلع و قمع آن بادیه [illegible] جمعیت [illegible] عزم عراق زندی باد عازم

استرآباد گشته چون الله‌قلی بیگ [illegible] عم محمدحسن خان را [illegible] شمال [illegible] که در آن [illegible] میدان

لاف [illegible] بیمانه [illegible] از [illegible] از [illegible] اندیشه [illegible] عزم [illegible] پیش آمده از خارج شهر

قیقاج اندازان [illegible] صلابت گشته راه کج [illegible] مازندران تخت [illegible]

[illegible] فرار [illegible] پادشاه [illegible] ارض اقدس [illegible] روانه [illegible]

چون در آن اوان [illegible] ارض [illegible] [illegible]

[illegible] روانه استرآباد [illegible] انجام [illegible]

[illegible] استرآباد [illegible] اسمعیل

[illegible] آنحضرت [illegible] مازندران [illegible] عازم [illegible]

گشته محمدحسن خان [illegible] آنحضرت [illegible] شده

باز آمده [illegible] محمدعلی خان [illegible]

لاریجان [illegible] حکام و اهالی گیلان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و جرات [illegible] [illegible] [illegible]

لیکن [illegible] عزم [illegible]

در حین [illegible] چون [illegible] نوبت [illegible]

چون [illegible] [illegible] حضور [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] خوار و طهران و ورامین [illegible]

[illegible] محمدحسن خان [illegible] و چون [illegible]

[illegible] گیلانات [illegible] [illegible]

[illegible] گیلان [illegible] عزیمت [illegible] ارض اقدس [illegible]

[illegible] محمدحسن خان [illegible] مازندران [illegible] گیلانات [illegible]

[illegible] استرآباد [illegible]

و چون [illegible] [illegible]

در مازندران [illegible] بعزم [illegible]

[illegible] ارض اقدس [illegible]

[illegible] ارض اقدس [illegible]

ذکر وقایع [illegible] ۱۱۶۰ [illegible] در [illegible] شعبان المعظم [illegible] گشته

[illegible] حضرت

[illegible]

یلان توپ شاخ اتحاد را از روضه دهقان تیر و سنان نیز نمودند و چهره دستان چنار از اوراق مطرزی پنجه خصم

گلگون نموده کشور دند لاله سپاه پیروی انگیختند و گلبن علم و غنچه پیکان گرفتند و نرگس میدان شمار

تیر و کمان بر دوش داشتند و نیزه وران در چمن از سنانهای گلگون کلاله افراشتند و نقیبان بلبل نغمه پرورش

ابر آذاری علوفهای سنه و قتال برگ گل ریختند و از شمشیران برق توپهای رعد اثر غلغله گردون کشیدند

و چون شهریار فیروز دین با ... نسیم ... اعدا افاغنه لشکر بهمن برانگیختند و خط فکر از راه انقلاب

زمان تمام افغان زاغ ... گشته ... از ضد ... محال ... عید ... ساختند و همواره

چمن تیار گاهی تخت سلطانی ... گشته ... جشن و عیش با سران لشکر و عطای خلعت آراسته

گشته بعد از ایام نوروز سرور و ... اسباب سفر ... خیره سر ... داشتند و هر یک از دلاوران عرصه

عرصه ... اعطای ... اسلحه و ... فراخور ... بخش ... و نجابت ... ساختند

ذکر بیان شمه احوال طایفه ابدال و مختصری از تسلط ایشان مجملی از احوالات افاغنه ابدالی هرات

در صدد ... سنه ۱۱۳۵ ... محمود غلزه بر اصفهان ... شاه محمد خان افغان ... عبد

حاکم هرات ... قلعه ... محاصره انداخت ... اطراف

و نواحی را ... الله‌یار ... ذوالفقار خان ...

... به هرات ... عبد ...

... به هرات گشته

احداث نفاق و نزاع کرده تا آنکه افاغنه ابدالی الله‌یار خان و ذوالفقار خان ... به جانب ... سمت

قندهار و فراه روانه کرده تا آنکه ... محمد خان ... هزار و صد و سی ... از ... آن طایفه ... جنگ ... ساختند

و چون عبدالغنی ... ولایت هرات ... ذوالفقار خان و الله‌یار خان ... عاقبت

بعد از ... ذوالفقار ... خبر ... نفاق ... شاه ...

تا آنکه افاغنه ... ذوالفقار خان ... ساده

هرات ... مملکت ... شده ... حاکم ...

گشت ... چاره ... ذوالفقار ... هرات ...

تدبیر کار ... عسکر در روز چهارم شوال ...

از ارض اقدس ...

... کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته ...

و در ... خبر رسید ... هزار نفر از افاغنه آمده ...

با ... چهار هزار نفر از دلیران معرکه ...

باز ... و تعیین ...

و در ... میمنه و میسره و قول ...

با ...

نیز فیروز طلیعهٔ عسکر اعلا لوای منصور که قراولان خبر رسانیدند که اشرف با جمعیت تمام از اکوره شده

آنحضرت اولا برای استمزاج مشرب آن بدسگالان فرستاده کلمات صلاح آمیز نوشته با طلب آن گروه تحریص

نمود آن جماعت جواب آنرا حواله بزبان شمشیر نمودند روز دیگر بعزم محاربه صف آرا شده خیام سپهر نمون شد طلایه دلاوران

مرکب صلابت در رکاب سپاه گران مهابت نشسته سپاه داران لشکر دلیر جلادت پیکر نمودند افاغنه آمده

رباط در دیوار رباط کافر قلعه را حصن حصین خود ساخته در آن جا نشستند پس از آن معدودی از غازیان نهضت از رزم

قلعهٔ کافر گریوه متحدر گشته افاغنه لا بد رتبهٔ عسکر را آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر که چون نهنگ بحر

دلاوران جماعه افغان بجنگ قرار داده دلیرانه بازوی شمشیر بر اهالی ایران آخته در ولایت استیلا آورده تسخیر نموده

آنحضرت جمعی از دلاوران غازی سپاه بهادر را انتظار جزوه مبارزت بی‌مانند نمود لاجرم قدم بمیدان

کین گذارند در شیر شستاب جان ستان پیش در آن رزم کارزار افاغنه قرار نمودند آنگاه تفنگچیان پیاده

حصار لشکر و تمامی عسکر جمعی از سرداران نیزه گذار و گروهی از قراولان و دلیران در برابر قول تا زن

تعیین نمود و بعد از تعیین و تفاوت مبارزت شدند و آن جماعت گریختند و اول افاغنه که بر میمنه حمله ور گشته

پیادگان طرح و مقدمه میمنه در آمده جنگ در پیوست و در آن بین فوجی دیگر از افغان بعزم تسخیر پیادگان

هجوم آورده و چون از آنها گشته خبر را رد نمودند پیادگان پیش رفتند و از برگشتن ایشان ایرانیان

نیز برگشته جنگ از آن گذشته نمودند و در آن روز بعد از رزم آن جماعت آن ساعت تیغ الهی حضرت

بازوی شمشیر تیغ صف شکن را بر گشته نشان نه از ایشان در آن روز آن فوج گروه بلدک

امدا جسته و از آب تیغ جانسوز آتش جرات خصم را بجهت تمام سلاح خود ساخته اگرچه از دو طرف تکاور شیپور

مهیب آن روز جاذبه هیبت میدان آمده سواران افغان را از پیش دست بر آوردند که پای ثبات آنحضرت سرکوب

شکست چون لعل رخم سینه دمادم چون شب رسیده آمد که بظفر قرین در آن مکان و افاغنه از مزار خود را

کافر قلعه نزول نموده آن چنان امکان از آن ورود نبست چون بحر و جوش آتش بحر روش از آن آب اندک

و بحصار آن از آتش عطش افشاندند روز دیگر سپاه بجوم افغان از کافر قلعه گریوه بر جنگ گرفته برکات عرب

و حمله کرده افاغنه حرکت و از آن گریوه گذشته در سمت آب هرات بغداد و از آنجا نیز منصور فرق اول قشون

در آن طرف مرتضی آمده از آن روز از سمت طرف تحکیم اقدام نموده و از آنجا خانهٔ آن نظر به روز دیگر بهجوم مأمور

از ظفر افرازند صبحگاهان چون تیر از دهان آن کاروان آتشبار و بعد از آن در اندک فرصت و عظیم جنگ و

از سپاه ایرانیان جرأت بر داشت معلوم شده افاغنه شب نگاهان خود را بجانب اردوی نصرت قرین از کجا

حسابی جنگ گشته اند پیش از آن بقدر حرکت نموده فوجی از خیر رده خاصه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده شده

به ستیز پیش از آغاز جنگ و اظهار جرأت و دلاوری که تفنگچیان پیاده سمت عطف آن سمت هجوم از جا برداشتند

و در آن اثنا بار دیگر از میدان دلاوری و طنطنه آواز معرکه سروری غازیان اعلیحضرت شاهی بار دیگر شیر مردان

همه شیران خود بر رقیب انگیزه نموده ایشان را از میان پیادگان فرار و بعد ازین آن فرمان «لیمیز

الله الخبیث من الطیب» بظهور در آورده تا هنگام ظهر از قتال و اشتغال داشت که از هجوم سبکست

تاخت و حوال الطاف الهیه و جمعی کثیر از ایشان الوی عدم شتافته بقیه السیف بدرگاه عدل اطفال

چو زرا کو در فشی می بافت سر راه لجه بر گرفته ردیف چون چشمه ماء در زلال هرات عنان باز کشیدند و عسکر
فیروزی مآثر در حوالی کلات قلعه و شروع ببنیان عمارت خیام و اسباب اقامت کرده و کتابه وقت [illegible] خاتمه الحکایت
بدیت آمد و از منزل [illegible] چون شاه جهان بابا عزوق و رودبار بزرگ [illegible] روان گشته [illegible]
جوار [illegible] عازم هرات شدند ابدالیخان و ارادتمند محمد اسمعیل چون [illegible] ما بین شهر و رباط
پریان و در [illegible] آمده بمحضر [illegible] معروض [illegible] صلح [illegible] و الامر شاد [illegible] ابدالیه از سلاطین
را آمده از این لشکر نصرت اثر که بر میسره و میمنه [illegible] افغان عبده [illegible] گشته [illegible]
شیران بیشه [illegible] آمده [illegible] خون [illegible] شمشیرهای آخته در [illegible] صلابت
لعل سپاه نصرت [illegible] پیادگان جنود [illegible] جمعی [illegible] سپاه ابدالی [illegible] کار
از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کار و شمشیر رسید و از ابتدای طلوع طلیعه مهر گیتی فروز
تا نیم روز بوارق تیغ و خنجر دلدوز جانها [illegible] و هزار نفر [illegible] از ایشان گروه [illegible] ابدالی را بجان
هلاک [illegible] همه [illegible] آتش [illegible] تند [illegible] شدند هر چند [illegible]
[illegible] روی عزم [illegible] آمده [illegible] قدم پیشتر نهاده [illegible]
موقف [illegible] گشته [illegible] آتش جنگ [illegible] رعایت [illegible]
خاک سیاه و عالم [illegible] از [illegible] چشم [illegible]
پوشیده و در [illegible] روز [illegible] تسکین پذیرفت و باد عزم [illegible]

فلک ابرو کمان

فلک [illegible] رفت [illegible] ابدالی خان آدم آمده و عرض [illegible] حضرت [illegible] حال [illegible]
[illegible] عهد [illegible] و باد [illegible] ما دام که جمعی از [illegible] ابدالی [illegible] گشته تعهد [illegible]
شاید مصالحه در آئینه حصول صورت [illegible] عبد الغنی علیکوزائی و [illegible]
آمده عهد [illegible] آنحضرت [illegible] ابدالی [illegible] عطف عنان [illegible]
روز دیگر [illegible] عبد الغنی ابدالی [illegible] ذو الفقار خان ظالم [illegible]
باعث [illegible] ابدالی آمده [illegible] از [illegible] گشته [illegible] هزار نفر [illegible]
معرکه [illegible] ذو الفقار [illegible] از [illegible] شدند و روز [illegible] افغان
[illegible] ابدالی [illegible] ذو الفقار خان [illegible] جمعی از [illegible] گذشته [illegible]
روز [illegible] جمعیت افغان [illegible] آتش [illegible] ذو الفقار [illegible] جمعی
[illegible] در آمده [illegible] مشغول کارزار [illegible] حضرت [illegible] اعلام [illegible]
ذو الفقار خان [illegible] دلدور [illegible] جانسوز از [illegible] افاغنه جمعی [illegible]
توپ و تفنگ [illegible] گشتند و هنگام [illegible] طرفین [illegible] در حوالی
قلعه [illegible] پیادگان [illegible] افغان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شاه و الا جاه [illegible] عزوق و جمعی از [illegible]
در منزل [illegible] گذاشته [illegible] اعلام [illegible] افاغنه [illegible]

و با وجود این همه جنگ و نبرد از تقارب فرستادن جمعیت تمام از شمشیر جوهر کشته از طرف

شاملو و تکلو و افشار عرصه از کشتگان پر و جا خیول شک کرده ضعفا ماندگان که جوهر زرین لوا

ما بعد فلک فرسا بود از جنت چند نفر از افغان و الفه و از جنب ابدالی خان طالب امان شدند

آنحضرت فرستاده و کار از کار گذشته به نظام و لغه [illegible] که عطای افغان حق که بیت اقدس

تا جمعی از غازیان را جان در تن و در حق ربدن نهند ترک این عزم و فسخ عزم مخالفت نکرده جمعی از آن [illegible]

ادراک حضرت سرور که فرار از روی اعتذار [illegible] عرض کرده اند اما افاغنه

غلجه و ابدالی [illegible] از قدیم ایران [illegible] غلجه مقصد [illegible] اولا قندهار را و بعد از آن اصفهان

[illegible] کار کامیاب شده [illegible] تصرف کرده و ابدالی [illegible] ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال

اگر مقتضای مروت [illegible] از این [illegible] در مقام مواخذه اعمال [illegible] عطف عنان [illegible]

[illegible] غلجه را اهم و اقدم دانسته [illegible] رعایت کرده ابدالی را [illegible] در صدد

و اطاعت غلجه [illegible] در این [illegible] خواهند کشید [illegible] جمعی مخالف

رای شاه را الاجابه [illegible] آنحضرت [illegible] الطاف [illegible] بخشیده ایشان

رخصت انصراف [illegible] العطاف [illegible] ایشان

[illegible] اشرف اندر [illegible] رکاب [illegible] گشته [illegible] بهره [illegible] چند نفر

از رؤسای معتبر ابدالی [illegible] رکاب سعادت [illegible] گشته حکومت هرات [illegible] استقرار دادند

باسم او زجهار

باسم ار [illegible] اصفهان یافت [illegible] فارسی زبان را که در قلعه [illegible] مطابقه جمشید [illegible]

[illegible] چند [illegible] جام [illegible] اشرف [illegible] مقارن آن [illegible]

از جانب [illegible] رسید [illegible] غازیان نصرت نشان که از [illegible] فرار [illegible]

[illegible] اسیر و غنیمت [illegible] جمعی [illegible] و اقارب ذوالفقار [illegible]

[illegible] والا [illegible] اطلاق [illegible] عرصه [illegible] ذی الحجه [illegible]

[illegible] مشغول گشتند [illegible] روز [illegible]

[illegible] اخلاع فاخره [illegible] ایشان [illegible]

در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت جنگ [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] نظر [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ أَسْبَابَهُ چون حکم قضا [illegible] لوازم [illegible]

همه جا [illegible] آنحضرت [illegible] از خاطر [illegible] قریب [illegible]

مضمون [illegible] احل اندر [illegible] رسیده [illegible]

عزیمت اشرف را [illegible] کشیدی [illegible] خون [illegible]

[illegible] کشیدی [illegible] از [illegible] فلک [illegible]

وقوع این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت اشرف غلجه که بتصدی امر سلطنت بود عرصه

را خالی دید و سپاهان را مشغول کار ابدالی دیده با جمعیتی موفور و کثرتی غیر محصور در روز دوشنبه

سیزدهم محرم سنه ۱۱۴۲ از اصفهان [illegible] رایت افراز رزم و پیکار شد و بفاصله

چند روز که سبزه [illegible] چون از جبین تیغ دلیران [illegible] کشیده و مرکب بزیر کام ایام بهاران

چون شب بزیر کام مهر و [illegible] بطویله [illegible] و آرام ندیده بود این نوید

بهجت اثر بمسامع علیه رسیده و در این تضاعیف باجتماع لشکر [illegible] از [illegible]

مشهد [illegible] روانه [illegible] حضرت شده و در هجدهم ماه صفر از [illegible]

[illegible] بود و بسرداری [illegible] با یکدیگر بودند و اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده

اولا بر سر قلعه [illegible] سمنان [illegible] قلعه [illegible] تصرف [illegible]

مدت [illegible] از اهالی سمنان [illegible] حصار [illegible] استماع این خبر [illegible]

[illegible] اهالی سمنان بنابر گرفتاری [illegible] قلعه [illegible]

وقت [illegible] اهالی [illegible] توجه [illegible] اطمینان [illegible] قدم

[illegible] قلعه [illegible] کنند و اشارت کرد که [illegible] مرحله پیما گشتند اشرف

نیز از آمدن توپخانه [illegible] مطلع گشته [illegible] سردار [illegible] مقدمه جیش او بود

بر سر توپخانه روانه [illegible] توپخانه [illegible] قلعه [illegible] اعراب [illegible] از آن طرف

[illegible] قلعه [illegible] علامات ظفر [illegible] گشته [illegible] سیدال [illegible] قلعه [illegible]

از آمدن [illegible] آگاهی یافت و از همانجا [illegible] گشته روی [illegible]

[illegible] گشت چون [illegible] و از [illegible] توپخانه [illegible]

[illegible] سیدال [illegible] سر توپخانه [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] گشته سیدال [illegible]

[illegible] از [illegible] پیش آمده [illegible] مقابله [illegible] شدند

[illegible] حضرت [illegible] لشکر [illegible] قرار [illegible] که [illegible]

[illegible] شدند [illegible] افواج ظفر [illegible] دلیران

[illegible] آرام [illegible]

[illegible] رزم چون [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] کوه گران [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] کشیدن [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

شدند جمعی [illegible] عرصه رزم [illegible] بودند

به پیش افاغنه حمله‌ور گشته همینکه به تیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی‌نژاد آتش [illegible]

بدستیاری سوار رسید امر والا را برسم سرکشی توپ و تفنگ رعدخروش رسانیدند از زلزله کارزار آسمان

را یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار کرد و زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم

بر گروه خصم پدید آورد گلوله توپ آن گروه از عرصه میدان کار از آنچه [illegible] نفر از بزرگان و سرداران روزگار

را که حکم مستقیم در رمی ذرات توپ می‌آمدند از پیش برداشته افاغنه را از [illegible] و اختلال [illegible] ترتیب

آتش کاران مهابت در از نهاد [illegible] افاغنه از هر طرف هجوم آورده شدند چون [illegible] در دریای آتش [illegible]

دیده [illegible] خوف [illegible] شدند پس نزول [illegible] نهاد [illegible] و ترتیب [illegible] افغان گشته ترتیب

دیگر علمدار ایشان از پای درآمد اشرف لوای اقبال [illegible] دیدند [illegible] را [illegible] جام [illegible]

جولانگاه گشته [illegible] شکست خورده گشته [illegible] روز [illegible] عصر [illegible]

و انواع توپ و تفنگ [illegible] فروزان [illegible] جمعی کثیر از افاغنه [illegible] مقتول [illegible] زنده [illegible]

هرچند کمیت [illegible] بر کام [illegible] دلیران [illegible] تعاقب ایشان [illegible]

[illegible] رسم [illegible] حضرت [illegible] ضمیر اقدس [illegible]

[illegible] تعاقب [illegible] در بیان [illegible] وقوع [illegible]

بعد از وقوع شکست افغان [illegible] اشرف [illegible] گشته [illegible]

جهان‌آرا آئینه صورت‌نمای امور آینده و پرتو [illegible] خاطر الهام [illegible]

[illegible]

تا [illegible] است [illegible] پیش از وقت مالک [illegible] دولت دیده از [illegible] معتمدی

را بطلب ولایات از [illegible] برسم سفارت روانه روم [illegible] شدند پس [illegible]

که [illegible] اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان [illegible] عزیمت متوجه منزل [illegible] گشته [illegible]

[illegible] بالاجابه مشغول مکالمه بودند گفتگوی [illegible] حضرت [illegible] مبارک

[illegible] آمده [illegible] خان [illegible] عسکر [illegible] چه [illegible] چشم [illegible]

[illegible] دارند [illegible] آنحضرت [illegible] هرچند نصایح مشفقانه القا کردند

[illegible] پادشاه از روز [illegible] شده [illegible] حضرت [illegible]

محمد علی خان [illegible] علی خان [illegible] که [illegible] مزاج پادشاه [illegible] فقولا له

قولا لینا [illegible] شدند که [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] روز [illegible] پادشاه [illegible] غیظ [illegible] شده [illegible] گشته

از گرد [illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible] خاطر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سردار [illegible] خان [illegible] در [illegible] ملازمت [illegible]

[illegible] قزوین و طهران [illegible] بعزم تعاقب اشرف [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] طهران [illegible] شنیدن [illegible]

اشرف [illegible] اعلام [illegible] صدمه

تیغ تیز شبان خیانت اثر را قمع کرده قلعه را خالی نمودند بیک اصفهانی فرستاده در جانب و عوام آمده
به ارتش رسانیدند افاغنه بیباک ارک که مشغول بنیاد اهل اسباب اتحاد گشتند در آخر روز نوبت
کسب یکجانه افتاده آن شهر تا صبح شعله بر بنیاد آن گرفت چنان دودی برآورد که در تخیله روزگار
حق تصور کرده لعله از قرطاسی بر افلاک شتافت و مشعلی افروخته یکجانه خود در آمده تا که همان شهر الکا
از آن همه مثل بیار برطاقها که چراغ شرارت و مهد لوله از خاندان افغان سیاهکار مانده بود روشن
بود و شعله آن قطعه منتی را در زار ایشان پروانه وار با آتش بی پروائی سوخت **ذکر بیان جنگ دره**
خوار و کیفیت افغان و کیفیت شکست اما اشرف به ارادت و اقعه شکست مجاهد دولت عازم در این
و در آنجا اسلام خان حاکم طهران را داخل گشته با توپ و تفنگ و جمعیت از اعیان جمعی آمده بود در آن
خوار سلطنه در سیاه کوه که واقع و منجنیق معبر شش در بسیار از مرور صعب است برجوی دلیران فولاد پوش
سد آهنین جهت آن گذرگاه سنگ سلاسل و مهاب ارادت سنگ و فولاد کوه را با شلیک توپ اسپ مفرده فرو گرفته و
با سواران جلادت آیین در کمین نشسته غافل از آنکه شمشیر خون‌آشام را با لشکر منصوران و شعله
تابناکی تیغ آبدار شیشه مهمتری تدبیر ارباب شکست ایشان را بیشتر قزلباش را ولایان دیده در رود
بامان به نظر القا این خبر بسمع عز و غضنفر گرفته آنحضرت بدون وقوف به اجلال ارجمند
سپهسالار چاوه گشته پنج هزار کس از قشون جرار بلوک ساله بیک قلعه جسور
لبعه فوج فوج مقدمه کوکبه لشکر سمت شرقی و غربی کوه عتیق و نوکار نه زنبورک را از دو سطر راه ان شسته

و خود چون



و خود چون کوه پابرجا دامن همت بر کمر استوار که چون پرش خشمناک کمر به درون از آنجا جان دیده
آتش جنگ از میان و تلاشک بالا ارتفاع گرفت و طوفان و تند باد در آن زمان وقوع یافته و لشکر بیشمار
پوشش پلنگ صولت دلیران به بهرام کین به رزم از چنان کوه سنگ بسر کرده و از گرم دلی آتش
رفتی نکو بهنگ ال چون سنگ خصم را بر آن کهسار شتافته و اجزا بی تلاش سنگ آمده
مانند سیل از فراز کوه آهن شکن که عصمت مواران ایشان نیز از بیجان و در کمان را نه شیرژیان گذاشته
در کمان ضلالان و خواری ازرده شرمساری جانب اشرف گریزان گردید و از این سبب و از اوای جمعی
فنا سواری شدند اشرف بد از ملاحظه این حالت نوبت منتکی پیاده همراه از اصفهان آورده بود در این
گذاشته بود شهر را کریز از آنجا به اصفهان مصیر ساخت و خود به صوب قزوین از آن ایران جانب اشرف سید ال
خصوص داشت و لج اتباع او بود که از جمعی از افاغنه در قزوین سید ال خواست
به قزوین ساخت که حسینقلی خان و اعزه آن حاضر پیش از وقت با امر و الا مامور به سمت جبلاغ
قزوین لعبه سید ال راه و در وسط قزوین رسیده و فتنه خانه بر خاطر گشته با اشرف بد بخت دولد
او با افاغنه رخت تحصن به درون قلعه قزوین کشیده با مامورین جا از ابواب تهاهل و رفع الوقت گذاشت
و اشرف که به تجدید تهیه و تدارک ولوا اصفهان آلام اعتقاد عام سکنه سلطنه که بر ارتفاع
سپاه و از علما و معارف و سایر رجال از تیغ تیز گذرانید از اطراف حضرت شاه طهماسب
و الا برای تنظیم و ترتیب مهمات ملکی در طهران توقف و سایر لشکر منصور از کنار از سلاح فرود

مقتضی بود که چون از دولت ظفر عازم اصفهان گردید و در هر منزل قراولان طرفین تلاقی یکدیگر
گشته سر زنند و از آنجا عزیمت به پیگی و حضور رسید و اسلام افغان در حوالی کاشان با جوخی
عظیم العزم دست برد و سرا و کرمان جلادت بر او لشکر و از طرف گشت قراولان است که عدت ایشان
زیاده بر چهار هزار نفر بود و حاکم آن عزیمت نمود و در معرکه محصور گشته ناچار با تعداد ایشان به آن کرده تسلیم آن
از فوج سرداران شهنشاه شرف حضرت ایشان ملاقات نمودند آنکه آگاه شغیعی در آن وقت امر ساخت آنحضرت
شهنشاه نصرت شعار اسلام دیگر بکلی تعلیم ایشان به سرداران بستر در حلقه و کرد لشکر شهب
خاتمه خبر بیشم در سیدان چون حسن بر حضرت و معذرت شرف الافغه بر ستیم
اشرف چون پیش از وقت از عسکر روم در معدان بود احمد که عسکر بر چند نفر ایلچیان
جلیل ایشان را با جمعیت سپاهیان بمعاودت آوردن خانه کرد و به فقه هزار هزار نیز عزیمت حضرت
با گونه که راست تعداد ایام و اختتام ما لاکلام طرف مقابله سپرده از در حضرت ساید نزول ..
رایات جهانگشای نیز از طرف باغ میران به ... به حضرت بود وصول افکند بحث ز جز الکلام
واجب بود نفر اول لشکر و هر اول طلیعه نصرت ایلغار مقدمه افغان ملاقی و شاهد شکل کالله تیغ
و سنان برگون چون عسکر دلیران گشته اول کار را چون آخر رزم سنان گشته بیک
گردش میدان سرخان از آن دو نایب آتش شمشیر با خاک گرم شده چهار صد تن از ایشان
سر بر خاک افتاده و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشای روم بمعسکر اشرف معروض حضرت اقدس

شده از آنجا که رای عزم آنحضرت بر مجموع دلگیر شکسته و در هر امری ضمیر مصلحت اندیش معتقد بر این
سا جدا از لطف خدای یگانه بکلی تمکن تامه است اعلی از اعتبار اقبال دارند که نقض در میان
مکان بسپاه انجم حشم برای طلیعه از قلب علم آفتاب که شکافان که چشم از ربع الثانی آن نجوم
تحت از طرف اروی کیهان پوی بهادران طلب رزم ز آسمان اعلام جهانگشای فلک فرسا گشته
لکه بسطوت سلیمانی در وهم بهبت سلطانی بیک لشکر اشرف به وان رسا عجبین که در جا به سر آنجا غلط خاک نیز غبار جولان
دهد آن لکه چون پشت مورچه حضرت مکث نزول افغان گشته که در میدان و در آن موضع واقع است میدان
جنگ بسته او آنحضرت را اعلام کرده که بر سر راه ایشان ... از دست غرایب اعجب اصفهان شوند شاید از غفه از این
ده رو معرکه رزم آورده بود از آنکه مرکب حضرت بر مقابر نشسته ملک فلک شکوه گویند اشرف جهت از جنگ
مجاهدت با مقدار خود از سپاه آنحضرت کار آموز و از طریقه جنگ صف و جنگ صحرا اندرون شده بود
این دفعه در مقام معارضه مبارز آمده بضابطه رای عادل در معرکه جهادم دست از شهریار کور گشت در بدو ...
جنگ ریخته افواج لشکر جو و در رشته سلک انعقاد درانتظام در اطراف آنجا بر کنار که کوه بستان استحکام
داده بر جهانی بغایت حجاب بر ارتفاع سرا پس که گلوله را بمراد فوج لشکر رزم آن میشد و عدد آن کاشند
و جمعی از پیادگان کار بر افغان هم قدم میدان اللهی گذاشته بعد از آن که چشم آنحضرت از آن
راه میشه خداوند عالم را بار و مددگار در نشیب و فراز جهان و در نظر همت سکان زمین ایستاده سپاه
دست ملک کشته بکباب ایشان ریزان آمد چون شهریار جوان بخت را بار دیگر جو در اکناف الهام

جمعه دوم جنگ معتضدی مصلحت وقت روز خاص را اسلوب علیحده است درین کرت طرح جدید کار
در کار جنگ ریخته اولا افغانان بهرام کین را که پیاده رو لشکر در جنگ و مانند شیر دلیر
در قلاده اضطرار حکم جذبه با فرهنگ انچه پیشه جهنم وار از گردن بهم گرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه
روان و متعاقب ایشان اسلام مظفر شاه شتر گشته خیل نصرت قرین علم حرکت داوند پیادگان
دلاور صدای شور کن رعد کینه آواز چخماق جنگ آتش شان توپهای فرنگی آورد از بازار جان فروشی گرمی
اطلس کلاه رومی و زنبور آتش بجای تفنگ انداز آتش شنگ منظر گشته گرم شاه و ار طلوع آرکیعند
یعنی مردان جمیع و در جنگ پورش ابو کالیفه از امیر دولت اقبال خداوند جهان تصرف گفتند و تیغ آتشبار ان
شعله جهانسوز را که شعله الله آتش برزبانه بر سید و در تشنه بجا سباران عرصه کین و رسم
طرح و کمین سلاطین مهیا نموده را لاجرم بار ازان را الامورن انداخته برکت جلادت بر انگیخته شده و از دو جانب
بلکه خیر از او تحت رسند شعر چو دریای خون شد همه دشت و راغ ❁ جهان چون شب و آسمان چون چراغ
ز او از آتش و گرد سیاه ❁ نه خورشید پیدا نه تابنده ماه ❁ در اثنای گیر و دار گروه شیف
و بار فتنه چیره گل چشم کار از روی احاطه بسیار جهر پرور کار رو سپید ال دیگران علیم
ارزانست پر شکر صغار و جمعی از افاغنه هم ازینجمه بر گرد و آتش کاینات قول جمله ور گشته آتش حرب و ضرب
بر افروختند لاابطف باری را اقبال خداوند کامگار مدد کاری دو دلیران چیره دست تافته پایداری که
بسیاری از ایشان از کمال رکوب حیات عاری و بقیه سوم حمله ها ی وادی ذلت و خواری رخته اسباب

نصرت آمد و جهیدند فرار که اشرف کار چو ولایت تباه و در دولت سپاه و ایده جمیع ترکمانه واتباع
سلطنت را لایق انشته حال افغان ازین خاطر پریشان در کمال خذلان و تشویش مبهوت شد و راه اصفهان پیش گرفت
و ازو روز ابرو شیحی روز با حوالی مصر و قرای قبایل شعال دوشیت مبرز زنده بسیاری از ان اطاعه در دمید گرفتار کمند
انقیاد اراد و لیران نصرت شعار گشته بودند تو هم ز مر حمر و امروز بوارش شاه دو ها از ایشان بطریق لایق
راه برده و وادی **وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا** گشتند چون دوران جنگ غازیان شغول مستنیر و آورد
دکار و لای سیف خونریز لعه جمعی از سکه میخان تنکنا که در بند بستی صف دار منابع کاستن
برسی سید که از سیاست جبه ساختار آتش شعله و ارالو له افکن و هم آتش فرو نشسته گشته سبب و اجر همه
بر داخته خطابی الالاحیه ولا کرانبار عظیمت ساحت شعله براعات بعضی ومبادا عالیان جمیع کابجاد افزونی
مال گر اعتبار و از لشکر جنگ باز مانده بذخیره اندوزی که سرمایه آفات و رشیق و حیات گرفتار گشته تمامی اوضاع
ملبوسات و خورش و حضیمه و هر گاه و دارایی زهر لاط و اسبابات نقد باید که از ان فرقه خسیسه بر جا مانده قضای
تامین ازان شیون و قیمت انها از میران فیاض او تولد شده حجیم که چون در نظر همت والا حجار او تولد نامند
عذر آتش دیدند جهانگیر عنیر گرفته ❁ باسش دشمن ار بخواهی ❁ باید اول شدنت رستمی ❁ زانچه مقتول
از ایمان عقلیت ❁ دشمن بال است دست ماندال در بیان تسخیر اصفهان دوره دیگر بعد از آنکه شهر خراب شد
چون اشرف از زبیه چورت کریخته به اصفهان رفت و مقام شام باز سپاه و العاده گشته
فی الفور با افاغنه سار زیر بار پرگشته دیگر نشسته تسمیه شیرازه فرار لعه وقت صبح بر تشیان حوالی سر ز لطف گشته

لشکر هجوم آورده با اهل محلات افاغنه را که در خانه‌ها و صف گریخته بودند از سرای زندگانی بیرون کرده
سپهر رفعت در تاراج اموال افغان مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان در دولتخانه [illegible] حقیقت
حال را بحضرت نادری عرضه داشتند و در ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ که آن موکب منصور عازم اصفهان
بود خبر معروض رسید که [illegible] ضبط [illegible] رعایا یقین و [illegible] عالیات [illegible] شیراز [illegible] گشتند
بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم [illegible] در نظر [illegible] حکم [illegible] صفحات [illegible]
[illegible] لاجورد [illegible] آن دیار [illegible] مردم [illegible] فوج فوج گرفتار [illegible]
اصفهانیان [illegible] از جمله افغان [illegible] ایشان را [illegible] شمشیر [illegible] ملک عدم [illegible] بفحوای
وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوةٌ جان تازه [illegible] بعد از سه روز [illegible] اموال افاغنه [illegible] ضبط [illegible] ربیع [illegible]
و ملاحظه لشکر نصرت [illegible] غنایم ما لا کلام از نقد و جنس [illegible] طلا و نقره و غیره [illegible] جواهر [illegible]
فرجام گشته [illegible] این قضیه [illegible] حضرت شاه [illegible] طهران [illegible]
چون به پای شاه رسید [illegible] عیش و [illegible] رسید [illegible] از آنجا که [illegible] اصفهان
بود که [illegible] گشته [illegible] لشکر [illegible]
از [illegible] حضرت [illegible] بعد از [illegible] شهر [illegible] از گاه که [illegible]
در [illegible] دولت [illegible] والاجاه [illegible] عزیمت گشته
در شهر جمادی الاولی [illegible] اصفهان [illegible] حضرت نادری [illegible]

بر [illegible] آنحضرت [illegible] محل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible] کارها [illegible] اول [illegible] شده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] پادشاه
والاجاه [illegible] در جواب [illegible] آنحضرت [illegible] اند
[illegible] قدم [illegible] ایشان [illegible] کار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کارخانه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] درگاه [illegible] زند
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] زند [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] آنحضرت چون [illegible] بدون [illegible] کار [illegible]
در مقام [illegible] مقبول خاطر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] الله [illegible]

دشمن انیز او للاها نیستی که از وقت رایت راحت می افراهم از دقیع لاالم توقف است که خبر رسید

که معتمدی را از اعیان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز توقف است بسیار که ابلدار رضا قلی خان

شاملو را از عرض او باش معروض داشته [illegible] در دولت تابع تعیین فرمودند

رجوع به ابقا تکارش [illegible] از اعیان [illegible] خلاع

در قزوین [illegible] اصفهان [illegible]

عافلی که با کوچ [illegible] سلطانیه [illegible] اشرف [illegible]

و ضبط مال افاغنه بعد از [illegible] محمد رضا [illegible] گشته [illegible]

مامور گشته و در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در الکا

دلفروز مظفر و قهر در [illegible] گشتند در بیان توجه رایات [illegible] بجانب شیراز

و کیفیت جنگ [illegible] افاغنه [illegible] از چهل روزه [illegible]

و [illegible] اصفهان [illegible] افاغنه [illegible]

دلالت [illegible] اشرف با افاغنه [illegible] استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله

ضرب دست دلیران رزم [illegible] استعداد و جمعیت اعراب

[illegible] حضرت [illegible] بنیان

مرتفع [illegible] در روز پنجم جمادی الاخری [illegible]

اسپ [illegible]

ارکان [illegible] از [illegible] عازم شیراز شدند و شد [illegible]

بود که اگر قلم [illegible] آغاز [illegible]

در کاشش [illegible] اشرف [illegible] جمعیت

[illegible] اصحاب [illegible]

افاغنه [illegible] حقارن

شدند [illegible] جانش

[illegible] حصه [illegible]

[illegible] جمعی از ایشان

[illegible] اشرف با افاغنه [illegible] شیراز [illegible] افاغنه [illegible]

ایشان [illegible]

صبح [illegible] زعفران [illegible] اصفهان [illegible]

دار [illegible] اشرف [illegible] نقل الی

خروج سبیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

واز ایشان را بندیان و وعده عفو باستیشان [illegible] در حصن جمع شدند صبحگاهان که افغان [illegible]

هر برج و برزن [illegible] از آن گذشته جماعتی [illegible] محمدان کشان [illegible] گرفتار شدند میر صدیق و ملا زعفران

محمد مهدی [illegible] در دستگیری [illegible] افغان [illegible] حفظ آگاهی در [illegible] برج جهان شاهی بود با خواهر [illegible] السرای

دولت رسانیدند [illegible] اشرف [illegible] سلطان [illegible] روز [illegible]

بیرون آمده بود از ملازمان [illegible] و دلدادگان [illegible] خود [illegible] ارک [illegible] محصور بودند آگاهی یافته [illegible] اشرف شد

به طرف [illegible] اشرف [illegible] سر [illegible] الله [illegible] اسمعیل [illegible] ولدان محمود

باشد نفر از اولاد [illegible] ده نفر از اناث [illegible] زنان و دختران [illegible] محمود [illegible]

[illegible] که [illegible] خواهد [illegible] تعیین

[illegible]

[illegible] محمود [illegible] محمود [illegible]

[illegible] میر صدیق و ملا زعفران [illegible] اشرف [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] اولان [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible]

[illegible]

جای نیست هر گاه [illegible] شد و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که [illegible] واقع است [illegible] چون [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] از [illegible] احمد [illegible]

[illegible] افغان [illegible] اشرف [illegible]

معمور [illegible] محمود [illegible] اشرف [illegible] افغان [illegible]

و [illegible] افغان چون راه [illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ [illegible]

[illegible]

[illegible] میر صدیق و ملا زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

برسر بلی رسیده بحث چشمهای سرگوشه اگر لو را عبرة للناظرین باشد ده سرگشت خنجر خونریز از صدقه

برادالعه سرکرده افشار زیبا بقطع گوش ایشان داد کشند و کس برای خبر جمع کردن امرا از اطفال تعیین

دخود با وجی از خویش مضطر بتعاقب آن گروه اعتبار رفته بود [illegible] چون [illegible] گذشته بودند

باز بشیر از عطف عنان مرحمه در مقام رضا کام با طراف ممالک اصفهان [illegible] و از هر بلاد [illegible]

سرسالار ایشان نمی پرسند و از آنجا اولاد و زنان و رهسپری محمود و اشرف و سالار [illegible] روانه ارض اقدس

و بیا صد فی [illegible] ملا زعفران [illegible] اعمال [illegible] با بغوان و امرای خاندان [illegible] مغفور [illegible]

ورفت نقل [illegible] روانه اصفهان گشتند و از تجربه کاری دیده دیده چند بودند [illegible]

و حقیقت [illegible] دار القرار [illegible] و دولت [illegible] اکنون رحمن روانه گردند [illegible]

الهام [illegible] ملا زعفران حرف [illegible] کسنده که حود [illegible] اصفهان [illegible]

و دلاول ارباب الدول بظهور صورت و توقع [illegible] روضه [illegible] محمد حسین **مقربین**

فی الاصفا عبور [illegible] ملا زعفران برای رفع دل [illegible] اسکر [illegible] اند [illegible]

آتش [illegible] دلو و بقیه اموال [illegible] اصفهان [illegible] رسیده [illegible] حسان [illegible]

[illegible] شاه والا جاه [illegible] از صفحه جهان [illegible] و از فلات [illegible] شخص

اندیشه [illegible] و بسیار [illegible] در ایام [illegible] از آن بلده [illegible] روزی [illegible] استحکام

[illegible] عبور [illegible] تبلیغه [illegible] الغیب [illegible] بنام [illegible]

کار بدو انجش

کار بدو انجش تفال کردند این غزل آمد که ❀ سرو که از همه دلبران ستانی باج ❀ چرا که بر سر خوبان

عالمی چون تاج ❀ ز چشم مست تو ترک فتنه جگر گشته ❀ بچین زلف تو ماچین هند داده خراج ❀

دهان شهد تو داده بآب خضر بقا ❀ لب چو نوش تو برده رونق قند مصر رواج ❀ پس از آن [illegible]

بقعه او را [illegible] که شاه [illegible] امر بعمارت برده بودند و از صدارات [illegible]

ظهور دولت علیه ارکانیه و صفویه فیما بین ایشان حسن استحکام داشته در ایام فترت ایران نیز در هر

وادی بسی بهر طایفه مصدر مخالفت و ظلم و تعدی نشده بودند از خاندان [illegible] امری [illegible] باشد

بظهور رسیده بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین در روانه هند ساختند

و در ضمن مطلب اعلام کرده بودند که از آنجا که در عهد [illegible] بسبب [illegible] دولت [illegible] مخالف

و اعلان فساد ها [illegible] کرده اند [illegible] و خاطر [illegible] از طرف کابل جمعی [illegible]

فرار و عبور [illegible] و جمعی [illegible] از [illegible] قدم [illegible] چنین و نظر [illegible]

و اعظام امرا [illegible] شده اند [illegible] [illegible] شده

و اتمام [illegible] بهار [illegible] چون قلع ماده دشمن شده و فتح فارس [illegible]

رجال [illegible] در تصمیم [illegible] گردان [illegible]

بیابان [illegible] علیه و ذخیره که کفایت [illegible]

اصفهان [illegible] بسبب ظهور [illegible] افغان [illegible]

تحصیل [illegible] برای اهالی [illegible] دارالعلم [illegible]

ولایات آذربایجان [illegible] در بیست و سیم ماه شعبان بعزم [illegible] ممالک عراق

متوجه سمت همدان [illegible] روان گشتند و در [illegible] بمنزل [illegible]

[illegible] **ذکر وقایع [illegible] هزار و [illegible]**

روز [illegible] شعبان المعظم [illegible]

و از [illegible] سلطان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] اصفهان [illegible] عمارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [illegible]

و سروران [illegible]

[illegible]

عازم [illegible]

[illegible] معیرالممالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] معیرالممالک [illegible] میرزا ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] ممالک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرب و لرستان بسپاه عجم واقع شد مشایخ ایشان نیز اکثر رسیده روانهٔ خراسان و والی حویزه بلا

رخصت انصراف ارزانی داشتند و بعد از ورود موکب والا بمنزل محمد خان بلوچ که از طرف

اشرف بایلچیگری روم رفته بود در همدان مقدمهٔ استیصال حال افاغنه را شنیده ناچار روانهٔ معسکر فیروزی اثر

و نامه و تحف و تنسوقات را که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده بود

ملحوظ نظر انور ساخته چون از ورود [illegible] در آمده بود بغایت [illegible] ارجمند [illegible] کوه گیلویه [illegible]

و لهذا [illegible] در زمرهٔ [illegible] و الاکه [illegible] رتبت [illegible] بدستیاری [illegible] سپاهیان درون آن

یاران خبر معاودت از آن [illegible] در چند روز بعد از [illegible] فوج فوج [illegible] فلک گذشته نزد عرض

راه حکام بهبهانی [illegible] و از ایلات کوه گیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه

و باقی طوایف هر جا که [illegible] بوده [illegible] گشته از [illegible] جانب روم آمد

فیلی و الوار [illegible] رسیده بودند و در قصبهٔ بروجرد جمیع [illegible] لشکر [illegible] و فرامان [illegible]

بر حسب حکم [illegible] از تجدید و الوار [illegible] نصرت [illegible] از دنیا [illegible] ایشان

سرافراز گشته از ایلات فیلی [illegible] بعزم تسخیر [illegible] از آنجا بمنزل [illegible]

و میرزا ابوالقاسم کاشی از حضرت [illegible] که برگشته [illegible] عسکری [illegible] گردید

جمیع ممالک خراسان از [illegible] عراق و خراسان [illegible]

[illegible] متعلق بدولت [illegible] هر چند [illegible] آن حضرت از جهت [illegible]

سرکردگان و جمیع پاشایان از قبول اسم سلطنت [illegible] سرکردان بودند [illegible] بتکلیف [illegible] و استمرار [illegible]

که جوش [illegible] بعرض ناصر رسید [illegible] دولت [illegible] و تقویت [illegible] استیمند

رضا داده در ولایت [illegible] بنام نامی [illegible] اقلیم ولایت [illegible] علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا

رواج یافت. **در بیان آغاز محاربه با رومیه و فتح نهاوند** چون در روز [illegible] از جانب [illegible]

[illegible] روم خبر رسید که [illegible] نهاوند [illegible] که افاده [illegible]

شده [illegible] نهاوند بعرض رسانیدند که رومیه آغاز [illegible] اند

لهذا حضرت [illegible] گردیده [illegible] منزل [illegible] در اول [illegible] جلادت [illegible]

بر مرکب [illegible] سوار [illegible] ده فرسخ [illegible] طلیعه [illegible] سپهداری

[illegible] خورشید [illegible] شب [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

عنان [illegible] سرداران [illegible] نهاوند چون [illegible] عرصه [illegible]

آراسته [illegible] جمیع

[illegible] عسکر [illegible] سپرده [illegible] شمشیر [illegible] گشته

اموال و غنایم [illegible] بدست دلاوران [illegible] ولایت [illegible]

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعون ایزد مستعان بعد از آنکه نهاوند بحیطهٔ ضبط اولیای دولت ابد پیوند در آمد

بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خان پاشای زلدسیلیان به که از دولت عثمانیه حاکم سنندج
بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشأن و جمعیت فراوان قریب به سی هزار نفر از ترکان کهنه
بعزم جنگ علاء الدوله ملایر گشته اند حضرت شاهی که حلیه تقسیم شأن برتر از عطایای ایزدی همیشه سهیم
ز الفوز جمعها فی ظفر وصف ستر کار با تایید خداوند داد گر گشت اعلام نصرت پرور گشته از صحرای ملایر
که مکان نسیم بهار در آنجا بود ضابطه و قانون که در اکثر معارک داشتند سپاه منصور را سه دسته نموده دلاوران
قول را بنفر چند همت بخش آراسته میمنه و میسره چپ را به رستم اقسام دلاوران جلادت
پیش بهاله رایت اقبال از عرصه کارزار رو با برده افروز آتش حرب و پیکار گشتند چون رود آب در میانه
فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش فشان با هنگ رزم گرم سر بود و شعله آواز برق خرمن حیات
یلان جلادت پرور گشته تفنگ بازار گیر و دار از آتش تیر و تفنگ گرم کردند دلیران میمنه و میمنت
قرین از آب گذشته با الا کابیات میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته ناگاه عقب آتش جنگ
سبک نمودند سر روی جولان از روی فیروزی بر ان حضرت کرفت و سر رفت دلیران انصار سرتاسر
کلاهای سر جهت کلا بین کلا برومی کوید بنوعی بهادران جانبین بیکدیگر در آویخته بودند که علمدار رومیه بضرب
دست دلاوران از پای در آمده علم نوبت گاه اقدس کون و بقیه رومیه ثبات و قرار
از جا بیرون شده راهی با بعیرف دو اب در آب باد چو در آویخته به نیک کاه در چنین اوقات
بناه عافیت دیگر نگاه امان در تریبلم کرد کان است گریخته بهادران ظفر کان که گروه بیابان در تزلجر

دیگر که

در پیش شب برق صفحن سر سر جوانان کینه کلاخ آن ولوی پر شب و روز از ستحاره
و صحرای چین و طراز شد اشتر با ترکان رجوع اهمدان بتعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیخته چون آب
در میمنه نجور و دخول معنا بی روم الیت برق تک دلیران همه گرد همه سکر و صرصر بر او بوده با چه اکثر رومیه رکام
نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته و جمعی عظیم عرصه شمشیر آبدار بود و جمعی دیگر پاپای بیشه بود چند نفر از پاشایان
معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار بدست غازیان بهیکران و بی شمار بحوزه آمد ترکان منفور الیه حضرت
اقتدار گشته بهادران لشکر سر روز و آخر همه را فوج فوج عرصه بیکار به نظر رسانیده مورد مراحم و عطایا بوده روز دیگر
که موکب جهانگشا در شرف نهضت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سر به زیر آورده آماده
با عسکر رومیه مسما بی دخیره بدر رفته به کربلا ترک ... از ترکان و لود همدان گشته جمیع اسباب
و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه که در شهر مانده بود بحیطه ضبط در آورده و ده هزار نفر مستعد در آنجا بزرگ دارند
عراق و آذربایجان بعد از آن در هرف غرض نوشت بنامه بوده است تسلیم النفس تعیین نموده بکار جمیع
و حصانت و روان غفلت شد از الاشرار نیکان و در تصرف متحصنه بیرون شده که مرحوم
ساختند که روانه ازطرف خود شود تا عبدالرحمن پاشا که از چکیده شهر در سیم آفت و فوطه مستقیم از همدان
به سنندج گریخته اسب نافت است در بنیاد طی که از هر راه زود لعل پاشای و آل بعد نوشته اکراد
والوان ... عسکر او سر لار بود و عسکر رومیه گریخته پانصد سر زنده از ایشان بدست آورده بود روز دیگر
مقتولین با گرفتاران در همدان محفوظ نظر کیفیت در با عظمت نمایند رومیه سنندج بیرون از مملکت خطه ایران جلال

ترک [illegible] کرده از آن بوم و بر کناره جستند و [illegible] بوم که کوکبهٔ عزم [illegible] هم در همدان [illegible]

مقام داشت خبر رسید که حسینقلی خان که حاکم کرمانشاهان [illegible] معین شده بود

تعرض [illegible] رسید [illegible] اینکه حسینقلی خان از سمت کرمانشاهان [illegible] جا از خلاف جاده عازم

کرمانشاهان [illegible] که حاکم آنجا بود با عسکر [illegible] بمقابله [illegible] حسینقلی خان [illegible] شده

جمعی از [illegible] دیگر راه عدم پیموده اند [illegible] کرمانشاهان را [illegible] جستند [illegible]

از دلیران عرصه دغا از [illegible] عقلای [illegible]

[illegible]

بلا [illegible] قلعه [illegible] در آوازه [illegible] کار از [illegible]

این خبر [illegible] همدان [illegible] عزیمت [illegible] شدند که در [illegible] قلعه جدید

[illegible] گشته از جهت [illegible] کار آمد [illegible] لازم و امور ولایات [illegible] نظم [illegible]

[illegible] امر [illegible] که حاکم [illegible]

را [illegible] در حوالی اصفهان [illegible] در این اوقات که [illegible] طایفه [illegible]

[illegible] گشته [illegible] خانواده [illegible] گردیدند حسب الحکم [illegible]

را که [illegible]

[illegible] حاکم [illegible]

[illegible]

[illegible] عمارت [illegible]

و امور [illegible] عمارت بظهور رسانیده بودند [illegible]

قلع قلاع آن طایفه [illegible] آمد [illegible]

حضرت [illegible] شده از آنکه [illegible] آن طایفه [illegible]

[illegible] الارکان [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] شده بود جمعی از آن [illegible]

[illegible] از شمار [illegible] خارج از دایره [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] الاعظم آمده [illegible] قاجار [illegible]

وارسلنا علیهم الطوفان

[illegible] تعیین [illegible]

فاخذهم الطوفان وهم ظالمون

[illegible]

[illegible]

[illegible] ظهیرالدوله ابراهیم خان [illegible]

[illegible] ضبط و ربط امور [illegible] لازم [illegible]

در بیان [illegible] بعد از آنکه از [illegible] همدان [illegible]

[illegible]

این غزل آمد: اگر چه باده فرح‌بخش و باد گلبیز است ٭ به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ٭

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ ٭ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ٭ و در غره شهر محرم

سنه ۱۱۴۳ آن سلطان ... رایات گیتی‌گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان ... نهضت

گشته هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین برادر محمود والد عریضه ... آورده ...

اظهار اخلاص و استدعای رخصت ... و لوای محمود ... در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس

رسانیده خبر قتل اشرف را ... در دیباچه صحیفه عرض ... که بعد از آنکه آن برگشته

روزگار از شیراز ... چون همه جا ... کمیر بودند ... در باب

منع ... افاغنه ... قلعه لار ... راه ... گرفته ...

از ... رجای ... گشته از راه ... بسمت قندهار ... مردم ...

... همه جا ... افاغنه ... بر سر ایشان ... بقدر ...

... ایشان ... مدافعه ... اشرف چون ... قتل محمود ... قندهار

... از گنار ... اسکندر ... بلوچستان گردیده ... آگاهی ...

با جمعیت کاملی از قندهار ... غلام ... ابراهیم نام غلام ...

با جمعی ... تعیین ... ابراهیم ... اشرف ... در ...

برزدگی که ... اشرف ... اتفاق افتاده ...

اشرف ... ابراهیم ... اشرف ...

مهیا ملاقی ... اشرف ... خنجر از کمر کشیده ... ابراهیم

ابراهیم ... اشرف ... عقده ... که در حال ... گشته ...

مانند ... خصم ... حیدر ... ابیات ...

... عریضه حسین ... صادر ... شاهزادگان

... خواهند ... قتل ... رایات

اما بودن ... شیراز ... افاغنه ... لار ... گرده ...

اقبال ... مرقوم ... بود که از ... عریضه ...

مبارک ... ازلار ... اصفهان ... بالا ... شنیده ...

... گشته ... ایشان ... ترتیب ...

در حوالی ییلاقات ... سلطان ... که ... جواهر ...

که ... محمد سلطان ...

گشته ... جمعی ... چون ... جمعی ...

در ... تعیین شده ... که این خبر ... بعرض ... رسید ...

... محصورین ... در بیان فتح ... و ... تبریز ... در ...

به صف خانهٔ ایشان در مرکز دایرهٔ اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا حاکم [illegible] با [illegible] پاشایان
نشست در میان قلعهٔ [illegible] که مابین دمدم و مراغه واقعست جمعیت عظیم منعقد ساخته
بنیاد [illegible] ایلات آن سمت اشتغال دارند حیدر کاکا [illegible] در همان مکان گذاشته
طرف عصر از منزل کوچ [illegible] دلیران جوانمرد [illegible] رتبه [illegible] فتح [illegible] استحکام ظهور [illegible]
مغرور دلیرانه رو به خانهٔ قزل اوزن که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیه بود واقع شده از طرف
رومیه نیز از صعداء لشکر منصور مطلع گشته تسوید الوف [illegible] صفوف [illegible] شدند تیمور پاشا
پیش آمده به رقصهای گلگون [illegible] شدند [illegible] الویهٔ ظفر نصب [illegible] گروه سپاه جوانمرد
ایشان در آمده پای ثبات [illegible] از جا بدر رفته بدون تلاقی [illegible] عطف عنان [illegible]
مراغه [illegible] دلیران ظفر نشان نیز [illegible] ایشان [illegible] جمعی کثیر از ایشان [illegible] جمعی
ایشان زنده گرفتار گشته [illegible] اسباب [illegible] رومیه [illegible] ولایت دمدم [illegible] الغ
بیگی و مراغه [illegible] ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید روز دیگر [illegible] اردوی معلی [illegible]
عساکر منصوره سر [illegible] رومیه [illegible] مشمول عطایا گشتند [illegible]
ساحت مراغه مخیم [illegible] عسکر رومیه [illegible]
ده فرسخی مراغه [illegible] عازم [illegible] گشته [illegible]
لوای جهانگشا [illegible] ظفر [illegible]

سرخاب

سرخاب که در حوالی تبریز واقعست ارتفاع یافت حضرت نادری توپخانه را با جمعی از قشون
در انجا گذاشته خود با سپاه جرار رو به تبریز آورده که از عزم آنکه [illegible] را گیرند
از سر راه که بمقصد [illegible] گشته معلوم شد که [illegible] فوج [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] از دلاوران [illegible] فوج [illegible]
تا بقیهٔ [illegible] فوج [illegible] شدند [illegible] خبر [illegible]
از مصطفی پاشای حاکم تبریز [illegible] تیمور پاشا [illegible]
از [illegible] عازم فرار اند [illegible] عسکر [illegible]
جمعیت [illegible] ایشان [illegible] دلاوران [illegible]
پیشین [illegible] فوج [illegible] جمعی از ایشان [illegible]
شمشیر [illegible] شدند [illegible]
فوج [illegible] گروه [illegible] نصیب [illegible]
با امرای [illegible] که همراه داشتند گذاشته از [illegible] خواجه مرجان [illegible] فرسخ
تبریز [illegible] دلیران ظفر قرین [illegible] اطراف [illegible] کارهای [illegible] تیز [illegible]
جگر [illegible] لرزه افکن [illegible] گشته دامن کوه مرجان [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] شدند [illegible] عدت ایشان [illegible] از حوصلهٔ [illegible] قیاس [illegible] هزار [illegible]

خود با لشکر و امرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف در آمده بعد ... از آنکه
کوهی سر خویش را چو کمان دست از میدان هلاک و تشویش در بر و بند سکنه شام که سلطان جهانگیر جوهر تیغ
درخشان شجاع را در غلاف و از معرکه بزرگ مصاف کهکیلویه بهبهان که در آن نواحی و ...
حوالی که ... سلطان حسین ... مظفر و منصور گشته ... رجال ... و لیسا ... جناب
بجمع آوری امرا ... همگی را معتمدان ... که در شهر تبریز با اطلاع استان محکمه
شرع اطهر ... رسانیده نگذارند که از مردم چشم ... دست درازی
بدین ... واقع شود پس ... هفتم محرم بود در لوای ... شهر تبریز ... گشت
دار ... اقبال ... پادشاهی که از دولت عثمانیه حاکم ... آن نواحی ... بود و چون
با عبدالله مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در ... چند نفر برای ایصال ... بتبریز ... بود
چون تبریز ... لباس روسیه ... با طایفه سپاهیان ... از روی
متعدد ... روم تبریز که متعرض شده بودند ایشان ... از شهر ...
در ... پادشاه را ... در حینی که پاشا پا بر رکاب ... عساکر نصرت
قرین ... در خارج شهر ... و از آن جمعیتی که داشت ...
و از گرفتاران روسیه ... با پاشایان ... گشته ... الصرف
مسرور ... و از آنجا ...

آتش ... که در ... روسیه ... ابراهیم پاشای وزیر اعظم
بوسیله گرفتاران ... صلح ... و ...
سلطان احمد خان ... ابراهیم پاشای وزیر اعظم ...
... که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سر عسکر روم ... الرحمن پاشا
... ولایت ... دولت عثمانیه ... که ...
و از ...
... مصطفی ...
قلی خان ... ولایت ... سلطان احمد خان و ابراهیم
پاشای وزیر اعظم ... مصالحه ... ولایات ...
و ... تصرف ...
اران ... که ... ولایات ...
اگر ... اگر ...
...
...
... که ... اراضی ...

اختیار ریاست تقیه آصفی که از نهاد نور محمد افغان رحمت محمد رسولان کشیده بودند متواتر از ادو اگر که

و کیفیت حالت را اندکی بر عیان شد پادشاه و وزیر اعظم از هم قوی و سستی حالت باز ده هرات [illegible]

احوال حالت سابقه به عزم سفر اوزبکان زاده اسکوار گشته لیکن از [illegible] که قصبه باغکان

باوردن نام دلاکی که از مزده و جات [illegible] بود با کمک داشت [illegible] که از [illegible] هرات

بزرگه تیغ بر روی [illegible] امام گشته این اصلاح [illegible] در مشغول اصرات [illegible]

حسینی عظیمی در عرکه [illegible] در ایام آمده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر فساد [illegible]

بر [illegible] شعله [illegible] مشغول گشته و چاره جوی دفع آن فتنه گشته چون آتش [illegible] پادشاه

برای استرضای اهل [illegible] در اراضی نقد [illegible] شده و وزیر اعظم را الخفیه [illegible]

عزله انداخته بیرون فرستاد ؛ چنین است آئین کهنه دهر ؛ نه لطفش بود پایدار و نه قهر

بپرورد کس را که آخر کشد ؛ که در مهر و زهر است [illegible] ؛ با وصف [illegible]

از دحام [illegible] هجوم غوغای عام که سلطان احمد [illegible] خلع و امیر [illegible] سلطان محمود خان

[illegible] القصه [illegible] هرات [illegible] عدد [illegible]

و عزیمت تسخیر [illegible] در خاطر اقدس [illegible] عنان [illegible] بنصرت [illegible] آمده

ان در غره ماه صفر [illegible] هرات [illegible]

در وقایع [illegible] سبب [illegible] در بیان آمدن افغنه بر سر

ارض اقدس و مرگ یافتن ابراهیم خان سابقا در ذکر وقایعات هرات [illegible] که

[illegible] وقوع [illegible] رباط [illegible] خان [illegible] افغنه ابدالی [illegible] هرات [illegible]

[illegible] عراق [illegible] حسین [illegible]

[illegible] چهره [illegible] ایران [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible]

بنابر [illegible] هرات [illegible]

[illegible] ابدالی [illegible] گشته [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

او نیز بقصد خلاف [illegible] آمده [illegible] هرات [illegible]

[illegible] افغان [illegible] هرات [illegible]

عالی آمده در بیستم ماه شوال سنه ۱۱۴۲ از حوالی شهر [illegible] خان [illegible] روانه قلعه [illegible]

[illegible] طایفه افغنه [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

بحکومت [illegible] بعزم [illegible] ارض اقدس [illegible]

در قلعه [illegible] قلیخان [illegible] سرخس و بعضی [illegible]

[illegible] افغنه [illegible] ارض اقدس [illegible] از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان

شرایط اکرام و مراعات تمام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر منیر حضرت نادری آینه صورت نمای
احکام قضا و قدر و مقتضای شیمهٔ معنوی با دیده و با شنیده از اسرار ضمایر با خبر لهذا تعیین
سپاه داشتند که آنقوم عهدشکن در وقت حصول آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد از آن
فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از عمدهای آن نیز جوکه [illegible] را
با فرخان بغایری را برای جمع آوری سه چهار هزار نفر از تفنگچیان استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشته
که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان پیوندد و با ابراهیم خان نیز فرمان والا شرف اقتران یافت
که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان که از در و دشمن بقلعه داری گذاشته
از معرض اعراض تا ورود العقان باشد هزار نفر از افاغنه در زراوند خواجه ربیع بار نزول
انداخته تاخت و تاز کرده ابراهیم خان ضرور دیدار که بعرض گذرانده پانزده روز هر روز و شب بدوار
بیت قلعه لگد کوفتی میکرد تا اینکه افغان در هنگامی که مقرر موکب مسعود بمعروض
شده ملال گشته مجدداً در باب منع جنگ تاکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد
که تا ورود موکب از روی حزم و هشیاری مشغول خود داری باشند انشاء الله بزودی از
بدر لگد خود امان کرده ... وصول این جواب با قرخان نیز با تفنگچیان
پیروی و اراده ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه از اوج سما حافظه حضرت نادری
امر قتال مکرر خطاب با ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده بود که کلام آنحضرت

مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی است بتحریک بعضی از هواخواهان مغرور و ترغیب مغانی توسن طبع
غیور سپاه منصور را بر افراشتن آذوقه ... سمت کوه کوکلین ... راست
حرب ... افاغنه بمقابله ... ابراهیم خان که ... تفنگچیان
پیاده بود ... در رسم جنگ ... از رخت
و اده روی برتافتند ابراهیم خان با چند نفر ... بود
بر کرداند تفنگچیان که در پیش جنگ ... محول ...
... ضبط ... تفنگچیان ...
میکند ... پیاده کردیدند جمعی از پیادگان
که قوت اند ... در ماتم مرگ خود لباس آبی پوشیدند ابراهیم خان بمشهد مقدس
تحصن جست و این واقعه در سه شنبه نهم ماه محرم سنه ۱۱۴۳ ... علمداشت ... گران
مشهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت اکثر چون ابراهیم خان از جهالت حال عرض
نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا که در آن اوان ... امیر ...
حدیث ... کامکار ... چون حضرت شاه طهماسب ...
انجام امر عراق و آذربایجان ... اولیای ... دولت ...
... حضرت نادری ... ابراهیم ...

عهد هرات را لازم دانسته بتدبیر تسخیر ایشان مصمم گشته مصحوب چاپار سریع السیری
بشاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استراباد قلعه‌داری پیشه نموده اطمینان داده رخنه در بنیان
ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار دلیران نصرت شعار مانند جانسپاران
چرخ گیتی فروز از افق مهر و ماه شب و روز دوشنبه و پنجشنبه بسر وقت خصم تیره روزگار
میرسیم الغرض چون سپاه اشرار بامالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمع
و غنایم و ذخایر رومیه که از قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز بود با دعا و امرا و صادر
گردید که جمعی از ایلات افشار در مقدم و درگزین الوجاقی شده در تبریز بکشند و شش هزار نفر
جوانان کارزاری در سلک ملازمت انسلاک دهند و حکومت هر یک از ولایات آذربایجان را
بحکام کاردان معوض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق به سرکار خاصه دانسته
در خدمت گذاری آن آستان بجان و جنان کوشند و در آن سفر چون ایلات
که از فارس و عراق و آذربایجان بحوالی الاغ و صحرای دلیجه کوچانیده بممالک
خراسان فرستاده بودند عدد ایشان بنهایت شصت هزار خانوار رسید از آنجمله دوازده هزار
خانوار افشار بود و از آنجمله بیست هزار خانوار قرقلو مستقر بودند که شرف اهلی
بآنحضرت داشتند و چون میان ترکمان منهج او و کیفیات قدوم آنحضرت
مسکن طایفه قرقلو و جمعی از اکراد به امر والا کوچیده در ارض اقدس سکنی جهت ایشان مقرر

عوض ایشان از قرقلو صد بیست زدیمان و تیمه اوت ریه را از کلات ما و بی او ندو چهل
پنجاه هزار خانوار دیگر کمانیه و اکراد چمشگزک و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه نمودند
و بدستور انبار را اندازگی بعهده در باقی ممالک خراسان موطن و مسکن ترکمان
ییلاق و قشلاق بجهه هر یک معین ساختند در بیان نهضت رایات بجانب هرات و آزادی کابل
بعد از قبض و بسط امور و بسترگشادکار بر دست دوران بهره عز و فر قبول گذاشته
بالینکه مدار ارض مقدسه رفا کابل خراسان ابو غازی که مدون ملک و رئیس وارد قزل اوزن گشته
در آنجا چاپار از ارض اقدس رسید و خبر رسانید که ابراز و اعلام ابراهیم خان اجانحه گرفته بود
و حالت مریض آنکه کار بمال انداشته از نیام کین شمشیر بروی این جماعت کشیده
و دسته‌ای که بر روی مشکین شبیر انگیز شرارت در دوازده طبقه و مزارع و جغرافی توابع مشهد الرضا
نوعی نابره بیدار افروختند که نزدیک شده که از شراره آتش آن خرمن ماه و دسته
سنبله در انبار فلک تابان و خوشه پروین در مزرع سپهر چرخ برین از یک دو دانه بی محصول
در حوالی ارض اقدس بلکه عدد کثیری از مراتع و مزارع را علف تیغ بیداد نموده باشند
و بعد از اظهار کمال تعرف و روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر رای
انعطاف که در شانزدهم ماه صفر دارالموقرین واقع و چون عراقی و ورق مختلفه بودار خراسان ذ
اینجا را جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره آم

رحمی اند و لیز والا لقبه بر کار روا رسرخط اطاعت گذارند و درین اثنا خبر رسید که از عجم
پاشای وزیر اعظم محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد خان پادشاه والا جاه روم
برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او آنکه باین تقریب
از اوضاع و احوال اعلیحضرت ظل اللهی را ملاحظه و از رای و خیال خاطر اقدسش مطلع شود
امر والا بنفاذ پیوست که محمد آقا را از راه تبریز روانه هرات نمایند و در
سرکردگان افاغنه در حین بازدید در حین از دار الاستیلای اصفهان درآمده بتبعیت اشرف سلطان
افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او در بیابان بسر کرده
عاجز نوازانه آلتماس چهره سای سده سعادت قرین گشتند و سه روز از مکان نزهت آیین
مقر لوا به عز و تمکین گذشته از سالار طهران و الوار و ایل [illegible] و چون ترکمانیه موت ساکن دشت
قبچاق همیشه طریق مرد و نفاق سلوک و ترکمانیه گوکلان نیز که در حد [illegible] کرامی بوده اند
در تقدیم خدمت و دولت خواهان همداستان بنحوی که سبق تحریر یافت رسم [illegible] حرکت
میداشتند از منزل مزبور بتجدید منازل گذشته چهار هزار نفر از دلیران نصرت نشان
نظام و موکب جهانگشا از سمت مازندران سفر [illegible] اعلام ظفر فرجام و متوجه شده روز
پانزدهم ربیع الاول موکب والا از [illegible] چهار فرسخی استرآباد بر سر یموت
ولایات از قزوینه کرامی بر سر گوکلان چپاول انداختند و زدند که تا حقیقت مرد طایفه در
اتفاق افتاده

اتفاق افتاده آنجماعت خبر یافته بر [illegible] شده پس از سپیده صبح روز مزبور از
آب اترک عبور و مکان مشهور بصیاد در اطراف عقاب [illegible] موسوم بچشمه درآمده معلوم
شد که آن طایفه بتوسط ترکمانان اغریجه که در میان کالی در ساکن بوده اند از توجه رایات اقبال آگاهی
یافته شمت حسینوه و جماعت گوکلان نیز بطرف [illegible] و [illegible] فرار نموده اند بنابرین معاودت
باستراباد که فرامین مطاع موکده بعموم سرحدات خراسان نوشتند که راه معامله را با ترکمانان
مقطوع و ایشان را از رفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از استرآباد گوکلان
گذشته از کنار دشت قصد و بانه و سملقان روانه خراسان و در محال قشلاغ من اعمال کرایلی جمعی از
روسای یموت و گوکلان از در عجز درآمده و داخل خدمت والا گردیدند عفو تقصیر و متعهد
دادن نوروز نامک گشتند و رسول آن طایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار ایشان نیز
مال را ضبط و روانه خراسان نمایند پس از [illegible] گوکلان را افواج و فوج مرخص گشتند و از
دیار و اوطان خود گذشته در بسطام دولت عزم سفر هرات در ارض اقدس طوس [illegible] باشند و در آن مکان
از جانب الله یارخان افغان که در ارض اقدس بود عریضه مشعر بالتماس عفو تقصیر ایشان ...
بدربار مرحمت نشان رسیده جواب آن در این باب از محل عزت اصدار یافت که عالیجاه
الله یارخان بداند که شرحی که در باب اخوی ابراهیم خان بدربار عرض و استدعا نموده بود چون
مشارالیه از رجال خود شنیده و از وقوع [illegible] رضای همایون آنچه نوشته و اول سر افکنده

است من بعد بزبان قلم اورا نیاز آلود و بشرمساری و خجلت زدگی خویش للاثات حمیت

را عذابی بدتر از آن نیست و اکنون بر انغالی پناه مخفی نیست و نخواهد بود که بحکم نام و ننگ

در معارک جنگ کشش و کوشش نقد امکان درکار است لا بعد از آنکه جهد بسته فتح

از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت طایفه که بانقبض و بسط جهان معنی کاری و در تقدیر

آنرا اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون کریمه **وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ** کلید ابواب

فتح و ظفر منوط و متعلق بتاییدات ایزد داور است نه بزور سرپنجه سعی بشر [illegible]

[illegible] که فی الجمله از غیرت بهره ور بوده نیزه دستان [illegible] آئینه [illegible] زند [illegible]

نیزه خطی کلک امثال و اقران تن در نمیدهند و تیغ تیز دشمن سرکشی کردن تسلیم نمی‌نهند

و چگونه [illegible] عصای خامه [illegible] در [illegible] حرف [illegible] گشنده [illegible]

قامت [illegible] از زهر [illegible] و نیام [illegible]

کاتش [illegible] عرق انفعال است ؛ از صد [illegible] اما [illegible] خجلت

و گرفتار قید ملامت [illegible] بر جبهات [illegible] اظهر من الشمس است که سپهبد

[illegible] که از معرکه [illegible] با تیغ کشیده [illegible]

[illegible] وقت [illegible] ارم [illegible] ازفرط [illegible]

آفتاب عمر خود [illegible] زوال می‌بینند [illegible] ملامت [illegible] آید

که چرا از دشمن گریختی و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا [illegible] از جور زمانه [illegible]

تیز رو [illegible] ولیکن سخن در اینست که با وصف آنکه مکرر از جانب [illegible] جنگ روبرو ممنوع و از اوج [illegible]

خاطر الهام [illegible] خطاب **يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا** [illegible] شده بود باز خلاف [illegible]

جهان [illegible] گشته [illegible] ولیکن عقد [illegible] مصلحت [illegible] رضای [illegible]

ارشاد جوید در صورت که سالک منهج اهدی الامرین و تابع مدلول [illegible] التجدد [illegible]

و توبیخ [illegible] تحریش [illegible] حال جرأن انفعالی ؛ در مقام [illegible]

بر [illegible] المسئول انفعالی [illegible] قلم را از آزردن او کوتاه و عنان [illegible]

[illegible] **[illegible] معاودت [illegible] ایام توقف**

در دار [illegible] چون حضرت ظل اللهی منازل [illegible] را [illegible] جناب

[illegible] در آخر ماه ربیع [illegible] که تاجدار اقلیم چهارم [illegible]

از [illegible] جانب [illegible] الصراف [illegible] قدم [illegible]

حصار [illegible] و فلک [illegible] سطوت [illegible] و [illegible]

جنت [illegible] مانند روح در قالب [illegible] و چون در آن اوقات [illegible]

[illegible] که هنوز در ماتم کشتگان خویش [illegible] سینه

[illegible] مضراب [illegible] چنگ [illegible] و از جور افغان [illegible] افغان در گوش [illegible] فلک

خروش افکن گشته و دل خونخوارشان طاقهای دل را از استخوان سینه چوب بندی
نموده از لاله‌های داغ طرح چراغان می‌کشیدند و برای آنکه در هر سنگی آتش جلوه آتشبازیها
بر می‌انگیختند به مثابه‌ای که آه آتشباران هر شب با آسمان می‌رفت و کف غرّان هلال شهر بادبان
در هر طرف از آتش خشم خروش بر می‌کشید صدای کوس نقاره را که آلت سور و سرور بود از این
عبرت حوصله دار بسته در روز و روزها شهر را از روح نقاره شادیانه و آذین بندی و چراغان
ممنوع ساخته بهمان تونهای رسید آوازه جهانگیری و طنطنه دور و آب مع حکمروایی
و بعد از سه روز که سفرکشان از رنج ملال آسایش گزیدند نخبه تملاح خطر رسان آن ...
که از فارس و عراق و آذربایجان بحکم آن فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی
ایشان را برسم ملازمت مخصوص ساخته قدرشناسان فرو تیغ پیشه و چابکسواران فراست اندیشه
برای تعلیم فنون سپاهیگری بر ایشان گماشته تا بدین گریز که سینه چشم چون باطره
یولاو وز دره بازی و مردم خنجرگذار دیده قشان دلیران با کمان سینه توز از ره و تیر دلدوز
مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی که دمشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی بهیات درستون
سواری رستم یل و در جوانکاری فرزند رشید زال چرخ و جلاد جلادت شدند نظم اگر از رکاب
فرمان روی دشمن ز میدان نتافت ⁘ بنا حرف شمشیر از آیینه سیما میتوان گفتن ⁘ و چون عزم سفر هرات
در خاطر اقدس تصمیم داشت الله یارخان ابدالی را تا آن زمان در ارض اقدس مهمان و به والی خراسان

سپهر مستدعی

مستدعی این شد که رفته در ماروچاق توقف و مشغول الفت افاغنه ابدالیه باز در سر سال
هرات باو از آن ملازمت سرداران ایل لهذا او را به عقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع عطایای
خاص غرا اختصاص داده مرخص و روانه ماروچاق ساختند و رقم مرقوم گشت ... شد که ادب سکبان
کرکلان در فتح لاغ گرامی آمده لطف رائی و تعهد گفته که در تربت ... بسم نور عنایت
او که در مشهد مقدس لشکر زنند و چون در انجام آن امر خیر به ظهور رسید احتیاط امر والا صادر شد
که افغان استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در خواهش توقف و منتظر حضور در قربان باشند
و حضرتش در دهم شهر جمادی الآخر با قلیلی از خاصان جریده و کسانی بعزم مشهد ... روانه
در موکب والا کیتبان ترکمانیه سر بالک فرمان واگذاشته حضرت ظل اللهی عطف عنان به ارض
اقدس فرمودند و اکثر سواری موکب را به ارض اقدس وانکه لشکر زاده متعهد گشتند جمعی از جوانان
سپاهی ایل ... در بقعه مبارک ... زند **سال ...** حسین ...
چون ... صدف سلطنت
و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهین ... ازدواج عنصر و جرم ...
فرزند ما در لیالی و ایام شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در به وقت که کوکبه ... مقدس
مقدس به سمت الشرف ارض اقدس تحریک ... ارقام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکام و سرداران
جنود نصرت قرین ... عظمت ... در ارض ... حاضر کردند

پس کارگذاران بدایع نگار و هنرمندان صنایع پرداز در عرض چند ماه فنون هنروری و دست

و بازوی هنروری بازنموده در اندک زمانی عمارات چهارباغ را نمونهٔ بهشت برین ساختند و با دین

و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت ساختند و در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب در حین فرخنده

حضرت دارا اسکندر رتبت جمشید حشمت طاوس لعل و بسیط غبرا در فرح بخشی جنت افزائی حجله عروس آفتاب

خداوندیت لعل و قسم کدخدائی خانه زرنشره زهره اسپهر و سرای چنگ و چغانه مجلس طوی

با هزاران فر و زینت ترتیب یافته همه هزار دست خلعت گران بها و دران روز به امرا و ارکان

سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جانسپار از خانه خانه آرایش

عنایت گشته بر و دوش هر یک مانند لولو آراسته خلاع خسروانه گشته بدرخشان و کاخ

حله پوشی ابواب بر در زمین کرده مساکن عرصه خاک بساط نشاط آراستند و چرخ چشمبهان

افلاک پای کوبی و در رقص جستند تا نغمه بر منبج چشمان چراغان و آذین بندی

و دلهای عموم خلایق از آرایش گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته این

هفته بلکه هر هفته شاه دلام و گلگونه جمال شهور و اعوام ساختند و در شب جمعه سیزدهم

ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین مراقع شده آن عمارت دلنشین از پرتو وجود

مسعود آن حضرت برج سعادت و بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار طوی بر رسم

سپردن کاری بنیاد و کلادت مسکن باطن آنحضرت ... مرحمت سایه گستر

و فرق لالک

و فرق لالک گشته که حسن رأی کشایش ملک از فیض الانوار الجهند گشتند و چون ترکمانیه خوارزم

اکثر اوقات آمده در طرفشان که مشهدای معموره سرحدات بلوچ است یورت حسینیه رو و جوانجی

... در درون و ... اطاله دست تطاول و اضرار میکردند اگرچه ابراهیم خان بموجب حکم

والا با جمعیت موفور در باخیه درون متوقف و بتنبیه آن طایفه مامور بود اما چون عزم بلند و همت

آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کارها را بی مدد دیگری وجهی مکرر بکدرشته

لهذا ظهیر الدوله را بانبوه انصار و در بیستم ماه شعبان با فوجی از فدویان خاص را ایلغار و جمل و

پنجفر پنج را در سه روز طی کرده در محال ترشیزان طرف برق اکنون رسیده و جان ایشان را عرضه

شمشیر و نساء و عورات ایشان اسیر گشته نهب اموال و اسر و احراق یورت و بسیاری از آن طایفه

بر وجه احکام بعمل آمده و ابراهیم خان نیز از همانجا مامور به تنبیه ترکمانیه نکه شکنه هر خس که از آن طایفه

سرکش ایدا بتیاری رعی دلیران کوهن فراز کوهسار کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس

نهاده و سالها صورت نگار رشک باشد که حسین علیه در حین توجه رایات منصوره بجانب

آذربایجان افاغنه هرات ... بین دولت والا عهد ... تحریص نمی‌کرده

جنبان و ... در توقف در عزیمت موکب همایون بجانب هرات ... ذلهای

در روی ... گردید و ذوالفقار خان ... ستاره ... الغریق یتشبث بکل حشیش

از در استمداد ... بابرد ... انبوه بعزم اعانت ابدالی و ... پایداری

یلدکرالقوم تیغ تیمور طالع فولاد پیکر خدیو جهان پرور که جوهر **انزلنا الحدید فیه بأس شدید**

از آن پدید آمده و تصور شش در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدا است رخنه بلوی کشته شده

بکجا شاک راه رسیلات و شخص کدر زرافات نشده بعد از ورود باسفر ارشیق و اتفاق

از طرفین صورت استحکام یافته حسن اخلاص اسرای خود را اعتذار رخنه عرصه شکست

آمیز معروض داشته بقصد اولاد و نسوان محبوس که گشته ملک بیان ساخته محصور عنوان

معتمد خود و اسحق سلطان باسر حاکم سابق بنوده آرشته از ارکه های عفو خدیوانه بود از حضرت والا

بموزه مسئول او در رجعت یافته بخاری اسرای بودر آنکه ذکور و اناث جماعه نفر عدد تسلیم قرساد و کلان

مزبور کرده ایشان را بنیل مرام و حصول کام نامزد کردانیده جمعی نیز ده نفر مخدرات ارادق

سلطنت صفویه اسیر شده در دشت اسارو بیات استتار داشت با ملا عمران و آسحق روانه درگاه سپهر رواق

ساخته صرف در خدمت مصالح در ملک و در نشیده از قرار عازم قندهار کجه لال اوصف

شاهد این نوع لطف و فتوت که ثابت ام الحیات سرا از دو صد و شصت باز فرستاد

باطن خط هر کجه سه هزار نفر از غلبه را اسیر کرده استیدال باغات اندالی هرات فرستاد حضرت ظل اللهی

بعد از ورود اجر معتمدی بعضی که ان ... احضر برج عفاف سلطان ... عرض ملته بانواب اسراء اعزاز

باصفهان روان کرده بحرم سرای شاهی رسانید **رایت اقبال رقم در صورت وقایع لشکر ظفر اثر**

... هزار و صد و چهل و سه هجری روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام

صیام نیر اعظم بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراشته لشکرکش شهرستان ربیع و بهار

کیا از یخ قید دی در سرابان خوب روز رای باغ و گلزار قشلاق و دشت بلی معین

در رسید و فوج شاه بافسر رنگین تا همه اطراف چمن و فضای باغ و هامون را از جوش لاله و ریحان

لشکر لاله های رنگین و خیام گلگون برآراسته شد و لاله و صنوبر وادی عبقه شده و دعوی باز

و برگ تمام معسکر خدیو بهار در آمدند و انواع فاخته و رستم بر طوق بنده که حمامات ربیع

بلبل ان از قبیله بنیره دشته و نجر و سپه برآمده شمشیر بر داشت و چشمه بیار از موج زره دار

و در جهت اشکوفه کلاه خود بر سر گرفته جنود و الوی عشقه افشانده بر بعضا لمران بستان

بت و هجوم سپاه شکوفه و از بهار شاخ بسرکشان شعب در گشت رزم جمیع و آخر تم قیمه

قامت دلیران آراسته خلاع عطر بار از کلگون و چمن و روان آنان را از در مسیح و سعید

بالا مال دشمنان گشته فیما از اتصال جوش پیروزی روز یکشنبه یازدهم الشهر سعادت فرجام

با فر فیروزی و لوگه لنگ و سپهر از ارض فیض بساط منزل طرق نصب خیام زرین قباب گشته

دلیران که جهت رفقا از خواکواری دشمن چون رفقان رقلاء از لب فرور رسته بعد از ورود شد

عید خوش و لشه از لذت خون آهی کام حبس شده به بهادران تشنه خون خصم بخشم

و بجوانان مال عصمت گرسنه خیم بودند شمشیر کجرا ابروی هلال شوال اکاشته جوهر ریلاء از سینه

دشمنان رزم سرشته شد بعد از حصول برکت شاه فرجام بمنزل زنجان من مبارک حاصه و اعزار تسل

در امکنهٔ آن گذاشته بر وفق اراده اسپهبدی و درونه رزم گستری تعیین صف جرنجی و قراول
و ترتیب تیپ و هراول و تسویهٔ مقلای و قنبل لشکر محشر خیز راسته قول مقرر گشته
برای هر قول ساقه و سول و طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین و تفنگچیان مریخ آیین
و توپخانه و زنبورک جداگانه تعیین و بالاخره قشون ظفر از راه رباط تومان آغا نوردوای
گیتی شدند و فوجی از مقدمة الجیش و گروهی از لشکر پرجوش و طیش از رباط مزبور چپاول
شش و کیسبان و غوریان انداخته تمامی آن محال معرض نهب و یغما در آمده قلعهٔ
که در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح گشت و روز چهارم
شوال مکان موسوم بخجسته و سر فرخی هرات مقرر دیدن زرین کمر و آهن خایان
فولاد پیکر گردیده و دیده خصم هر روز در چار آیینه که باران ستیزه جو از آتش جبهه
روی مرگ را معاینه دیده و دلیرانه روز بازوی از عسکریان نصرت [illegible] از وقت [illegible]
کینه پولاد در حوالی شهر آتش افزا از ورزش گشته ذوالفقار [illegible] جوهر جلادت
از غلاف بر آمده از دلاوران نصرت نشان با بی حوصله تا عرصه تنگ [illegible]
با غازیان شهر با طاییفه [illegible] عرصه جنگ گشتند حوالی شام که طرفین دست
از حرب و پیکار و مصاف طعن و ضرب کشیده برگشتند سید آل غلجه با جمعی کثیر از دولت
و سیاده بعزم شبیخون برگشته راه بازوی [illegible] پیوسته [illegible] مقتضای حشمه ازین

آن چون

آن چون سایه زنا لهر بر لشکر ظفر اثر گردید چون جوش بحر خروش را از تیره داری ظلمت لیل و هجوم
گرد لشکر و خیل دیده شناسای گشته از جمیع کرب و پیچیدن چپ و راست لشکریان هیئت کثرت
از ضبط صفوف و نظم و ترتیب تیپ باز داشته افواج در منازل خویش آسایش گزین
و جمعی نیز در خانه زین لختی که اکثر دفعه در کنار اردو بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب
در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر شهر محکم بالا احداث یافته بود آنحضرت [illegible] از فضول
ما روی همایون سپهر کوکبه با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی برای تفرج اردو بان برج بلند
اساس بر آمده بوجود صلابت [illegible] آن برج است [illegible] بودند [illegible] آن افاغنه نیز از
میان نهر با فتیلهای توپ زنان ما [illegible] خیل هجوم از دو طرف گشتن خاطر شده جمعی از آن
احاطه برج که آغاز خیرگی گردند جادو پیشه دل که زهره شیر فلک در برج سپهر از حیاتش آب شدید
با همت نفر از غلامان [illegible] در آن زمان در موقف حاضر بود بعد دفعه [illegible] از بوارق
تیغ و تفنگ آن برج خالی را از برج آتشین منقلب ساخته دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن
نیز از عسکر ظفر اثر پیاده و دست بشمشیر بآن تیره روزان در آویخته از خون تیغ آبدار آب
بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از ایشان را از سر منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین
مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایت ظفر با شوکت و فر کیانی بجهت [illegible]
و غریو نای و کوس و دوله و خروش از خشم چرخ ابرش انداخت [illegible] افغان

مسابقت جسته برای ساز جنگ ماهی خنیدند زیر و بم نغمه در نشیب و فراز کوه تخت شهر
قرار گرفتند آنحضرت با گروهی نهنگ‌کیشان کیوان شکوه متوجه سرکوه گشته جنگ
در پیوستند لیکن از آنکه از آن جوش شکوه چون اعدا اطفاء نایره حرارت و تسکین شرر
شرارت جانبین آتش حرب کردند و نوبت دیگر که هوا اصناف آتشخانه خورشید
شفاف بطرفین عزم مصاف کردند چرخ آتش طبقه شعله انگیزی شفق گردون گشته طبع شورش
افکنده از بیلکی بغریدن آمد و رعد کوس حرب فرو گرفت و برق تاش افروزی
نایره شرارت از جانب آسمان گلوله تگرک فرو ریخت و باران آغاز تیرباران نمود
سهام مقصود دلیران بر هدف مدعا جانبین لابد بر آمده تشنه کام بمقر مقام خویش بازگشتند
فردا چون روز افاغنه ذوالفقار را حلیه اسب حرب سپری در زیر پا و لوس جلادت را بالا بیما
داشتند خود را از رنگ زبونی دیده بر زنگ شده که جامه جان بر تن دریدند و عهد و پیمان را
سوگند با پیمان ساخته عهد کردند که اسب دفعه تا رمق در بدن دارند بکشش کوشش دم از
روز دیگر هم سپیده درون رمح و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی
و تیغ خورشید را الکستر صبح صیقلی ساخت ذوالفقار نظر بعهد دوشینه با گروه
افغان یکدل و یکجهت بساط محیط عزی بیرون آمد که قلعه قلمان اسلا که در ذیل عسکر ظفر
نشان بود تصرف و در آنمکان توقف کنند هر دلها از آنجانب کمین آرای جدال شوند

از انطرف

از انطرف نیز خداوندگارش دریم و قریه وزیری صف آرای عرصه دلاوری گشته اولاً قلیچان
پیاده از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و تیپور جلادت شیر عرین زنند تا سه ساعت
ابر بلا قطره ریز و برق حرب صاعقه انگیز بود و بیک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف
پهلو تهی کردند تا اینکه بتائیدات الهی پای ثابت دشمن از پیش بدر رفته پشت وفا داد و آیه و
يُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بظهور پیوست اتفاقاً یکباران عرصه دغا جیلو ریز قلب
انقطاع نمود گشته جمعی کثیر از افغان عرصه سیف و سنان و بقیه بوزر طریق فرار دوچار دلان
گشته آوی نه و نقاره و خانه ایشان بدست آمد و چترجی روز دیگر در آنمکان نصرت اندوز مقرر گردید و فرار
گشته هر دلها دلیران شود وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا و فرای
لَهُم مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ با دیای عزیمت ساحل جاول اطراف تیز نستم شوریت مصه هزار
لوسفند برای سر اموال بحیطه تملک در آورده و آنجماعت هر دلها از قلعه بر آمده بتمت حصار
آغاز ربنا زیکه از جانب دلاوران سهمگین خدنگ جانسوز دلنوازی و بنوک سنان سر افرازی
می‌یافتند روزی نمی‌گذشت که نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان بیری از نیکاه فلک
جا ده می‌کرد راسته و شب نمیشد که صولت بهادران مانند ملک راس الغول بادیه رستیمه بر خون سر سرکشی
بنظر می‌ساختند از جمله وقایع ایام یکی آنکه اله یارخان که بتقاضای ارض اقدس بدانجا و اراده رفاق
شده بود در منزل مزبور جمعی از اوقیه باده عیش و ناروحانی فراهم آورده باده می‌پیمودند

پوست و همچنین محمد سلطان مروی از تنزل عدلور با پنجهزار نفر از لشکر خوارزم بتاخت
و تاراج ... ماه مأمور گشته بود از ورود باکی با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده حاکم
مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سر او را با گرفتاران افغان بحضور والا و قلعه خاش
و ولایه را بحوزه تصرف درآورده چون همت گیتی ستان مقصور بر آن بود که اطراف ارتفعه هرات محصور
و مضبوط شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را بسرکردگی ارکان
رزم دیده با توپخانه و اسباب سیمداری بحراست لشکر نقره مأمور ساخته چون آب هریرود طغیان
داشت از سمت زندجان و کبوترخان که گذرگاهش نیست رجا ماتبهر نبود عازم پل مالان
گشتند و بهنگام ظهر که محل موسوم بدو نومحل نزول اردوی نصرت نشان گردید افواج قاهره
از جنب پل مالان سر بکشش سپاه افغان گشته تصور جنبا و قیاس لشکر ظفر اثر که دلیرانه از قلعه
برآمده بر پشت یابی دیوار است قریب سمایاد که حصن علی لاله جنگ شدند حضرت ظل اللهی
که نشسته چنین روزی بودند فی الفور سرور را بدرع و مغفر لطف الهی آراسته بر مرگ گروه ضرام
سوار و جهاز کارزار گشته بعکس پیاده و توپخانه را با قول و این ارتش و مقابله افغان
فرستادند که از طلیعه را مشغول جنگ سازند و حضرت بالوجی دلاوران ازدر دور و بهادران غضنفر
بنصرت یکه آویز خوزار ابا سکر و با برق تیغ بیان حصن غنیم جنگ آوردرا افکنده خاک سیر
بیا جستند از پشته اکثره درآمده ماچین قلعه وایشان فاصله و بسطوت بایل کلاه

راجعت شدند از علی بن زمان آتشبار توپ و تفنگ از دم عقیده زبانه اِعْصَارٌ فِیهِ
نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ مشتعل ساخت و از سمت ریح و سنان زبان طعن دراز که بخطاب
هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ برافراختن پرداخت از طلیعه چون مقهور صدای یکانه از دو طرف
خود را در چار مسیر بلا و گرفتار شدند و دیدند آهنگ فرار که شیر شکاران که با ادبار زمان
ارتعاق افغان فغان را منع در گریز داشتند با شارت و الاسرار لشکر خونخوار گشیده
از دو طرف جنگ و جکال دلیران بر دیده بکشتن و بستن و زدن و بستن پرداختند
جمعی از افاغنه را از دم شمشیر آتشبار آب اجل گذشته بگردن رسید و فوجی را از نهر
عمیق آب بگردن میرسیده از سر میگذشت سه هزار نفر مقتول و با جمعی از روی در خاک و آب
سر بباد فنا دادند و علم نقاره خانه ایشان بدست آمد ... بحکام
نحس بخت نزل عنا شاکست ... سلاح مقتولین را بدلیران و نقد سر گرفتاران را بمالک
نیران عطا فرمودند و از حسن اتفاقات آنکه جمعی از قشون بیات از سمت معسکر نقره بضابطه
نقره در آن طرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از هیجان گرد که بر فلک تیر گردید رسید
استنباط فرار طلیعه کرده و از صفحه ... کار افغان فتنه از کار آنکه کلک قضا بخط
غبار نوشته بود در یافته بگرفتن سر راه ایشان از هر رود گذشته و با آهنگ ... جنگ
جنگ ساز و تا پای حصار هرات مخالف لوازم آغاز که بمضراب ضرب شمشیر زخمه زن

چادر ما تیپ لشکر غضنفر اثر گشتند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاور با لوای اختری
از آهنگ سر پل نقطه ذات این روز به آن مقام کرده عازم پل مالان گشته در چاشتگاه روز تقریبا
تا نیمه روز که در کنار پل واقع بود نصب خیام اقامت لشکر نمود و از حزم رجال مستین در اطراف
اردوی ظفر قرین سر به سر پرچین نمود و هر یک از سران و سروران لشکر در سمت خود خندق
و سور چاپ ترتیب داده جهان توپی در عرصه خاک گسترانیدند تا دو سه مرحله روز که هشتم ذیقعده باشد
دلاور خان نامی که حکومت او به ریشه فلان رعوریان و ساخر سربلندی داشت با سه هزار نفر
از رامنی و اویماقیه راه معسکر فیروزی اثر وار از بوابرات حسین بنده پرور بهره ور گشت و از اعراب
امور اینکه در این ایام روزی که خدیو کامکار ظرف غضنفر از انوار مراجعت لشکر بود در حسین
همایون آمده از جلو گشته به عزم تفرج جانب بلوک ملندی به حکم والا اسباب شده بود
بر آمده ناگاه ندم توپچیان افغان چون به مبارک رخ خسته در آمده ثور آمدند چشم نیده کلوله از
سقف چادر را شکافته در جایی که بنده الا اندر جسم مطلع شد در کنار فرش بر زمین آمده بدر زع
پشته کالی گشت و تا آن گذشتن این نوع خطر که از وقایع عجیبه بود خبر سرداری خطر رابطه
دعوت اقبال صاحبقران مجملی بسیار بود چون بحر به کرفته زده کلنگ سال شده سمت غربی
هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر دلیران آهن خاو جانب سمت شهر است به سمت
مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر جانب سلطان احمد در چهارم ذیقعده

فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تفنگچیان مامور ساختند که از آب هریرود عبور
و در محاذات قلعه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف افراشته راه عبور و مرور بر اهالی شهر مسدود
سازند و در روزی که باهرین عازم شمت قلعه بودند حضرت ظل اللهی از مستقر جلال با عساکر
سمت غربی از لشکر نقره متوجه شهر گشتند تا افاغنه به سمت شرقی شتافته بر راه چشمه ماهور زنند
از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و عقده برج و عسکر برای حفظ آن شد شاخت
معهذا استدلال با فوجی از افاغنه غلجه و ابدالی از روز جلادت در آمده سر بالا بر ایشان گرفته جنگ
در پیوسته دلیران میمنه و میسره و سر کردگان قلب ظفر منبع باقدام توکل نموده افاغنه اقدام الکها
انطاقیه از راه سمت ماکشن داده سر از ریزنده بسیار بدست آورده و لمیه را از خنده و ز چون محمد توقف
از جانب شرقی در قلعه به روی همت والا تغیر امکان تعلل باقیه شب یکشنبه ۲۵ ذی الحجه با جمعی از خواص
عزیمت آن سمت کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان
زرین کلاه مهر بار اهتمام گیتی فروز از معسکر شرقی آغاز ظهور نمود رایت همایون را از کنار
حرکت داده متوجه قریه ارحمان مقر بیخی شهر گشتند افاغنه بیباک باز با مناسبات که سر بالا
بر آتش بیباک گیرد و خود در گیر دیهات مجسر عن الالباب سما فوج در آمده یکبار از آن طرح جسم
و الا بر ایشان بتاخته ۲ هزار اکثر چند شهر تعاقب نموده جمعی را هلاک و جمعی از اردوی
بادی را اسیر و جمع فراوان چشم شده از اسباب رسیدت آوردند و لشکر نصرت نصیب نصب خط

و ترتیبی در کمال آرایش و زینت با غنیمت و کسب آمده فتح بندر ... خان زا ... از حصر

عطف عنان مستعجل ظفر گردیدند دیگر از وقایع متنوعه اینکه در شانزدهم ذی الحجه سنه هزار

نفر از دلاوران نصرت شمال ساحت میمنه محکلیتوی من اعمال ... روانه و مأمورین ... جهت

فتح ... آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار ازبکیه را که در آن سمت مظهر لار

شرارت بعض غرض تیغ برنده ساخته با اسیر و غنایم با محصور و ارد و معسکر منصور گشته

سرکردگان بپیرایه پوشش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند

بهم دران اوان محمد مؤمن بیک مردی که بلقب الوالار گردیدن بندار حاکم ...

ز عبدالرحمن خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از آن طرف بر سر قندهار بیاورد

و خبر کشته شدن عبدالرحمن خان را بعرض والا رسانید تبیین این احوال آنکه عبدالرحمن خان

که از مصاحبت سلطان حسین ... بدعوت انی عبدالله آتانی الکتاب

لب اوان گشوده ابراز ... مباهات ساحت و بندار کشف قندهار ... جهت

و در خلال آنحال ... چند ایلخان عباسی حاکم سندی ... واقع شده در آغاز

اشتعال نوایر حرب گلوله ... بر عبدالرحمن خان ... در آمد ... چون دیدند ابر سر سردار

ایشان این قضیه آمد روی از معرکه حرب بر تافته ... امیر محبت ... از ولدان عبدالرحمن خان

عرض ... این واقعه ... فرستاده

از موقف اعلی حضرت فرمان لازم الاتباع بحوالت بلوچستان با تمام امیر محبت که ولد اکبر عبدالرحمن خان بود صادر

و مشارالیه و هر که از اولاد عبدالرحمن خان را با رأس خلاع و انواع تفقد و شفقت ... امیدوار

ساختند در بیان مقدمات فراه و کیفیت محصوران بحوالی که بلقب ... شده محمد سلطان ...

نفره ... سمت توابع فراه مأمور گشته بود ... مصطفی و ضبط قلعه ... در ...

داشت ... مأمور ... با حاکم سیستان ... کرمان و سیستان

با اتفاق محمد سلطان ... تسخیر فراه مأمور و مقرر شده ظهیر الدوله ابراهیم خان ...

سرحدات خراسان از راه طبس ... عازم فراه گشته ... سرکردگان ... الصلاح

او بعد از ... این حضرت اقدام نموده در حین آمدن ... جمعی از قشون ...

اشاره اقدس ... توابع قندهار ... مأمورین بقلعه ...

و اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از ...

با روضان نام ... که ... استیلای اشرف حاکم لار و بندر ...

گشتند و مأمورین با اسیر و غنیمت وافر برگشته ...

نواحی فراه ... شدند مقارن ورود ابراهیم خان ...

از ... ابراهیم خان ...

بعزم ...

فیض بیرون آورده پیکان لوکلان متعهد برادران جمعی ملازم گشته بودند در این اوان عمارخان
مزبور را بجز تعهد سرانجام و روانه ساخته جمیع لوازم رزم و تجدید و دائر آن یا عتبار آنش بر ضرر خوش الطاف نفس
انتقاد نایره شرارت زحمات را اسباب رعایای آن محل را اعانت کلیه عنان برتافتند
بنا بر صلاح انجیز ابراهیم خان بمعاونت مامور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی
اسمعیل سلطان خزیمه و علیقلی بیک سرکردگیلو باعانت لاهوری بیک مامور گشته فرمان والا
بغرنقاد و نبوت که لاهوری بیک با دوه سرکردگان مستعمانی باتفاق جلو جلادت را از رجا
قلعه کشیده دلاور لاهوری بیک بر خلاف حکم والا آنجا رود و سرکردگان نکشیده برای اظهار
رشادت در بیست و هشتم ذی الحجه بنه را در مکان سابق گذاشته با ده هزار که تا قلعه فراه یکفرسخ و نیم مسافت داشت
سنگر کرده نزول و در روز در بود ایشان لشکر ده و علیمردان برادر اللهیار خان ابدالی از هرات بامداد
با افاغنه فراه در حوالی شیله کوه و فراه رود سر راه برایشان گرفته محمد سلطان با سرکرده بعضی گرمابه
در معرکه مقتول شدند و افاغنه ضیری گشته تا روز دوم و سیم بنهمین معامله پیش آمده روز سیم در اثنای
گیر و دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند بسرعت حسب
رسیدند و پایداری و ثبات قدم پنجه تاب ساعد طاقت و توان آن گروه گشته ایشان را شکست
فاحش دادند باتفاق نفرار بر افتیدان جمعی را زنده دستگیر بقیه الطایفه کبک فرار بیراه
فرار گرفته لاهوری بیک بسبب این جرئت بی رخصت لشکر را تغیر داده بجرم او که سرکرده معین بقلعه

رسیده

رسیده از شباب گریبان و سرکردگی لشکر معزول و بیانقه سرکردگان و دلاوران در ازای این
سعی بعنایات و نوازشات مشمول گشتند و ابراهیم خان بموکب والا بمنزل کهان که تاری
اوین قبه معاودت یافت بلیتم در بار بشهیران شدند از آنجمله بسرکردگی سرداران اسمعیل خان
ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره اسفزار و تعاقبه چند روز
جمعی را بسرکردگی سرداران سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه و لایت نیابت مامور کن
شب داخل قلعه خیران و در کمین کین نشسته هنگام صبح صبح جهان افروز
جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه سواد آن جمع قلیل را بچشم کم دیده
بیباکانه از قلعه بجلادت انگیخته در تعاقب ایشان شتافتند از کمین کمین برآمده تیغ در ایشان
نهاده سر و زنده بسیار و دواب و احشام بعنایت برده روز یکشنبه هفدهم محرم سنه ۱۱۴۲
بهره یابی افاغنه با اللهیار خان تجدید معاهده کردند که بار دیگر از ایشان امنیت در پیش
دل ... گشتند پس ... قلعه را ... چشم بصیرت ... با جمعیت تمام از آب
هیرمند عبور ... اولاد آغاز شورش کردند حضرت ظل اللهی از ... که برای ... ایشان
قضایای ... تربیت ... معاودت ... مشغول ... بودند که بدیده بانی دیده
ادراک فهم ... قبل از آنکه ... مرکب اقبال ... با افواج گردون ... عزم
کار ... فوجی از ... بر سر ایشان تعیین ... جمعی از پیش روی آن طایفه [illegible]

انداخته سر زنده سه نفر از ایشان بدست او افتاده تتمه از فرط اضطراب خود را بآب زده
جمعی نامه زندگی را در آب شستند و ذوالفقار خان نیز در رودخانه از اسب غلطیده بسر دیگر
طالع بدر رفت لکن اسب سواری او با زین و یراق بدست آمد و همچنین یکدفعه دیگر چون ملک
زیاده بر سر ماکولات در قلعه هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از افاغنه
نمک ناشناس برای تحصیل تنگ بسمت کرخ رفته بعد بحکم والا فوجی بر سر ایشان شتافته افاغنه
نمک گیر بچاشنی شمشیر زهرآلود تلخی تمام از جان شیرین ایشان برانگیخت و سر رفقا
دستار بین پنج از پرویزن چرخ بر چشم ملک بر چشم آنگروه بحیث نااهلکه
زمان محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب حسین غلجه با فوجی بمعاونت
ابدالی آمده بود چون اکثر لشکریانش در میان رباط عرصه تیغ فنا و بقیه از فقدان
قوت گرفتار رنج و عنا شدند در شب غره صفر چهار نفر و از شهر آمده بی سر و پا
گریز کرد ابدالی غنیمت چون پای گریز را است و اسباب شکست را در آن دیدند چند نفر از روسای
ابدالی را نزد الله یار خان که در خدمت عالی میبودند روان کرده بتوسط شفاعت او مستدعی [illegible]
جمعی از بزرگ
کار هرات و متعهد دادن خانواری ابدالی گشتند هر چند که عفو تقصیر ایشان بر رای انور مخصوص
جنود در قلعه قاف تسخیر افلاک کی دلپذیر نیمسکر فکر لکن بنا بر صلاح وقت و استمزاج
کارآگاهان بحسب ظاهر از در بخشش گری و لا در آمدند بعد از یک جانب فرستادگان ایشان

حول القدم

چون ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی همایون روانه فراه گردید مظنون افاغنه شد
که حسین باعث ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول کرده
پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق آنچه کس بجانب فراه کرده اند بعد از حصول خبر مقصود کار
عمل خواهد شد آنحضرت بروح چشمان نایره غضب افروخته فرمان والا صادر شد که قطعه
این امر حواله شمشیر آتش فشان و بعد افاغنه از آمدن ممنوع اند در محلات و قلعه داری کوشند
روز دیگر که خسرو زرین تیره روی شب از انجم و کواکب فیروزه را الماس فروزان و آفتاب
رزمگاه بعد تیغ کشیدن بر دامن چرخ شفق آمیخت از تیغ در دلها هراس انداخت چند
نفر از سرکردگان ابدالی و الوارجی متعهد انجام امر شده عرض صدور منشور الامان نمودند
تفویض ایالت هرات بالله یار خان شدند و در باره این تمنا پذیرای ابتاح گشته الله یار خان با
سرافراز و خلعت همایون زیب و افتخار آراسته با سرکردگان در عید ماه
روانه هرات شده و بعد از سه روز الله یار خان با سه نفر از عظمای سپاه و رؤسای خان
داودکلاء و الوارجی ظفر پرور روزگار لائق بنظر رسید که بعرض اعلی رسانیدند
که ذوالفقار خان با محمد خان برادرش مرخص نموده روانه فراه شدند که از کردار خود
باشند و الله یار خان با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت و عصر روز دیگر افاغنه قلعه بانی
خان افغان فرستاده عرض کرده چهار هزار نفر غلجه بمدد ابدالی از فراه می آید از موقف گرم

باشند که اولا آنچه غلبه پرداز اند چون انحراف دروغ و این سخن رواجی جاری از فروغ

یاوه می لاف و چندی روزی [illegible] متعاهم داوند که آن کنی که مطلب بیدیم سالها

برسیده راه خانه دخول بر آمده علیه و ابدال همه روز با یکدیگر از ارتباط صوری و معنوی

دارند اولا باهم اتفاق کلمه با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خواه [illegible] کنند از جهت

[illegible] بروی همگی شد پس مقرر شد که دلیران [illegible] کشته نهال نیزه و سنان

را که در آن چند روز [illegible] در چند تیغ ظفر [illegible] لب تشنه کام مانده بود

از جویبار چون خصم سیراب [illegible] اله یار با سرکردگان از شنیدن این خبر [illegible] حال گشته بار دیگر

نیاز روی [illegible] به درگاه [illegible] چون عهد آن طایفه را [illegible] تستان

و [illegible] ستان اعتباری نمود عبدالغنی تا بعضی از سرکردگان ما [illegible] توقف در [illegible]

دالله یار رخصت معاودت یافت و در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان ما

اسفرار رسید مبنی بر اینکه [illegible] ذوالفقار خان [illegible] از [illegible] اسفرار [illegible] از [illegible] ارمغان

در آنجا توقف داشت [illegible] اسفرار [illegible] روانه فراه [illegible] چون [illegible] از [illegible]

نفاق [illegible] یوسف [illegible] بار دیگر [illegible] روانه قلعه [illegible] یار خان

و بقیه سرکردگان [illegible] آمیز [illegible] فرستادند و فرستادگان

بازگشته خبر رسانیدند که [illegible] اله یار خان [illegible] کشته در مقام قلعه [illegible]

[illegible] پس عبدالغنی را با بعضی از رؤسا که در معسکر نصرت اثر بودند [illegible] سرکردگان

را که از [illegible] حیلت [illegible] سیاه [illegible] افکنده [illegible] خط اطلاق [illegible] اوراق [illegible] کشیدند

[illegible] یوسف [illegible] چون دوباره [illegible] رسیده آمده بود از [illegible] اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا

مطعون مانده رخصت معاودت یافت در بین جنب الله یار چون اله یار [illegible] حمایت

حصار [illegible] کار خود را [illegible] نفاق [illegible] دست [illegible] خود را از

حبل المتین این دولت [illegible] بروج و استحکام [illegible] شهر [illegible]

ستیزه [illegible] در [illegible] ربیع الاخر [illegible] نفاق [illegible] شب

سیاه [illegible] قلعه [illegible] فرستاده آن طایفه از [illegible] روی [illegible]

[illegible] جمعی را [illegible] ایشان نیز [illegible] باز آمدند و همچنین [illegible]

با جمعی [illegible] چشمه [illegible] ساخت [illegible] جمعی [illegible]

از ما مور [illegible] که هر یک [illegible] غازم

محال [illegible] جهات [illegible] قلعه [illegible] آمده

پیادگان ایشان از جانب کوه [illegible] آغاز جنگ [illegible]

ستاره [illegible] گلوله [illegible] سطح زمین را [illegible]

[illegible] روز [illegible] که [illegible] وسیع [illegible]

پیچکی خان باز اتفاقیار برآمده در دربند کار و شیر از خیره سری دست جلادت گشوده بر

ماهی قرار از دست رفته و از ضرب دست یلان سرکوب تیغ یا تیشه راه گریز سپرد و در آن گی

بعرض رسید که دولا و رانکه با سرعت فیصله با آن طایفه بر خوانده از شعله تابناک سیف لامع که بر

ضرب دلیران برهانی است قاطع بسیاری از آن طایفه نیابت نشین دیوار عدم و تباه

فنا منهدم شده اند لهذا عطف عنان عزیمت بدولت و نصرت و همت یکدفعه خاک عرصه شیشان

را بسر افشاندن تیغ زده پیش چون خزان سیاوش رنگی و بار روش نشین از اخباد گشتگان

سنگین کرده و یکبار رسم اتفاقیار در سمت کبرزان در جنب ربع با جوانان و بزرگ قلعه

هنگامه آرای عرصه کارزار گشته گوله و الاماکن نرف سبقه بر داخت از ارباب شاصفوف

خصم باعث سرد رسی توجهات آتشین دم کلمهای آتشی دمادم برنشستید و در لب آبربود ازدن

زنبورک زبانه آتش بر بامها رسید تفنگچیان قادر انداز در بار از تیغ و شیر این جانب

زرسرخ رخنه‌های کاری شیشار از خزانه تفنگ بیکدیگر میسر دیدند و دلیران یکبار حرف

هستی اعدا را از روزنامه ایام بکلک تیغ جانستان میتر دیدند هنگام شام که صولت قلعه

داران بعنی خوردگشت طرفین عازم جا و مقام خویش گشتند و همچنین مکرر آنگروه خشیان

دمار قحطی در سلاح نهید آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر میگشتند و تازه صف

آهنگ هر طرف که از گرباب حصار سر بدر میکردند تیغ ظفر نگار دلیران در سر زنش آنان

سر گرانی گلو داران

سر موی خود واری و سینه ها بلند نصبها در آن کوهی در ولا زاری میکرد و باز از شدت جوع

در دل شب بار آمده برای آنکه گوشه پرورش ایخ آنجشند و برای شکاه کاو تخمین تفنگ شان

می‌شدند بنیاد و مایحتاج عرب‌هات مطلب رسیدند و تشوق تیر بلیات سر صبح چشم سفید میکردند

لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون بجهت کیان و دل تفنگ میکردند و در عوض مال گرد آتش

تیز در نشار او وص خالی که رخنه‌های کاری نمودند و در زیر ساباط وشاخ هاتصبکچیان میرسید

کس سینه و جهان سره سر معروض عرصه حضور میشدند و اشرمان غنیمت زیاده از احصا

معروض عرصه خدمت میگشت چون کرج متعلقان اتفاقیار خان در بار زکی رسیده دند

جمعی را با حکام با رعیات تمامی صره از کمام و رحمت شده مامورین از کار التفرقه و گان

اور اندب او آنکه رسیدن محاربه بسمت کبرزان و وقوع فتح و دیدن تنبیه افغان در حیث و هم ربیع الثانی

تبارکی جمعی از افاغنه ز اهوی بلند پروازی بر سر افتاده بسمت گیری خون باطل بر دار کشوده

از حسن اتفاقات آنشب جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری تقرا اولی آنسمت مامور گشته

بودند طرفین مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر تلاقی یکدیگر شده جمعی از آنگروه بطمع لام عدم

نوطن و بقیه برانه حصاری که در نزدیکی کبرزان تحصن جسته دلیران نیز باحاطه آنمکان

پرداختند هنگامی که خسرو زرین افسر مهر پا بر رکاب شبدیز شب نهاد بسر کام سپهر گذاشت

تو رمان جهان از سر فرو گرفتن با زلادران ظفر قرین تسخیر آنمکان گشته اتفاقیار نیز از قلعه

بیاموده فوجی از چرکچیان کرین را با مردم محصورین تعیین کرده افاغنه همه جا جوش و خروش

حرب و رزم کوشش با ولوله و خروش رو بمکان گذاشته دریای لشکر

فیروزی اثر که محیط آن ورای بحر بحرکت عصای موسوی اعجاز نصرت آیت اشاره والا

منقلب شد و فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم کوچه دادند تا افاغنه و جمله حصاریه

بیاران خود پیوسته شد پس آنحضرت بسرداران خونخوار و دلاوران آهنین کله از راه [illegible]

گروه هر پیوسته را از سر راه ایشان بیک سمتی و تعقیبیان چالاک و زبدگان جبال

را در مجاورات راه بازداشتند افاغنه بعد از لحظه در پشت [illegible]

مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوه و عربده کنان بجانب قلعه شتابان

گشته چون شمس بحر چیره رسش بمضمون فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو

گرفته بمفاد وحال بینهما الموج فکان من المغرقین در باره ایشان بعمل آورده جمعی کثیر

از افغان غریق لجه فنا گشته آب سنان یک یک از سر ایشان گذشت روز دیگر

مجلس عیش و بساط آرایش جشن عید الفتح و با دو سر افغان که در ارجحی فلک تمثال بسر برند

بمحفل اقدس بار یافته هر یک بر نیزه بلند نشسته بود که هزار و سیصد نفر

نیزه سر بسر سرنیزه بلند گردانیده [illegible] موعود عطا و نوال و زرد گشته افغان سر بزیر

افکنده خجلت و انفعال شدند ذکر استیلای افاغنه قلعه اوبه بعد از وقوع این

فتح دلاویز

فتح دلاویز در همان روز طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را متصرف گردیده اسمعیل

خان استاجلو را که از اصفهان مأمور بمحافظت آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر هرات

که در آن وقت بجهت عذرخواهی سرافرازی و استشفاع ایشان بقتل رسانیده اند تفصیل این اجمال

آنکه چون اکثر فارسی زبانان اوبه در جزیره و با افاغنه همداستان در شهر هرات از بوده اسمعیل

خان با رفقا بتحقیق احوال ایشان و تنبیه آن جماعت مأمور گشته با چند کلانتر اوبه

ده هزار نفر افغان بسرکردگی ابراهیم و اشرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم اوبه شب در خارج

قلعه کمین کرده صبحگاهان که دریچه افق [illegible] چهره آفتاب عروج و دروازه قلعه گشوده شد

افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را متصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده

چون قلعه مشحون بذخیره و آذوقه بود بنا بر القلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللهی فوجی بلا

محاصره قلعه مأمور و فیما بین مقابله واقع گشته ابراهیم و ایاز با جمعی بقتل رسیدند و خبر

در خلال این احوال خبر گرفتاری درویشعلی خان شاهزاده بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه

بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون درویشعلی خان بنابر مجاورت با بعضی افاغنه

فتنه ها از جهت [illegible] درگاه آسمان جاه سر باز زده دلاوران خان [illegible] با جمعی از دلاوران

[illegible] به تنبیه او مأمور گشته مأمورین یورش بقلعه [illegible] که مسکن او بود متصرف

و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال [illegible] ورود [illegible] اکثر [illegible]

سرکشان نوبت تیغ تیز گردن تسلیم نهاده و شهر را از بار محبت گردنکشی بپرداخت

ذکر تسخیر هرات و انجام کار افاغنهٔ ابدالی در اوایل رجب الله‌یارخان شیخ الاسلام افاغنه را با اعاظم

ناس که معتمد علیه او بود روانهٔ دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه در قلعه

او به محصوری سپاه منصور بند با کوچ او که در اردوی معلی میباشند مرخص گردند بدون عذر و عذر

جبهه‌سای آستان آسمان نشان خواهند شد از جانب آنحضرت سؤال پذیرای قبول

و وسایط مأمور به وقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله‌یار و اطلاق محصوران اعز اصدار

یافت الله‌یار بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار نهاده زن چه سود هلاک

ساخت و باز شیر پیری بر سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در چهارم

ماه مزبور که آنحضرت با وجی نسبت کارگاه توجه فرموده بعد از غایت جهل و غرور او از

نفر بل لجوا فی عتو و نفور بکوشش دلیران غیور رسانیده مابین تحکیم شهر و کارزارگاه معرکه جدال

شتافت و جماعه عمر پاسبانی از افاغنه کشته جوار جویبار شمشیر آبدار گشت و ذوالفقار

و حمزه سلطان موفقی زانی درحینی که الله‌یار هرات را با هیچ تفویض نمود برتبه وکالت

اعتبار یافته و باتفاق الله‌یار بقلعه هرات شتافته رو از این آستان علیا نمی‌گرد

و استنکاف الله‌یار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات حضرت گشته

چون محافظت یکدر دولت از جانب الله‌یار بطایفه نورزایی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه

از قتال او اعراض

از قتال او اعراض گردد طایفه نورزایی دروازه را بروی لشکریان ابد دولت خواهند گشود

و برای امتحان این ادعا در شب شنبه ۲ رجب امان نورزایی که از جمله اعاظم افغان

و حیدری قلعه‌نشین از الله‌یار روگردان و بخیل دارالامان مرحمت ابد بنیان گشته بود از حضرت

از حضرت اقدس مستدعی تقدیم این امر گشته روانه شد الله‌یار دانست که حمزه در کمین بهانه

از در صلح و جدال درآمده امان را زبانی مجاز تقبل رسید بعد از ظهور ابواب حمزه بحکم فرمان

قدر تیغ قضا بر الان از غفلت لان شتافت پس از هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی

و شمالی هرات نزدیک بقلعه تبارکی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده از لشکر فوجی از بهادران

را بقلعه بتسخیر مأمور و مقرر فرموده کمر بستند محصره کارزار بر قلعگیان تنگ

و غذای ایشان منحصر بگلوله توپ و تفنگ ساختند بعد از چند روز که از آن جهت دیگر مفر و ملاذی

مقام اطاعت مفری ندیدند الله‌یار به آستان درآمده مستدعی عفو جرایم و معذرات

و متعهد گشتند که تلافی مافات نمایند پس در غرّه ماه مبارک صیام که با بشارت بروی

هلال شمشیر دلیران [illegible] فیروزی و از نشان اخانه قتال اولای نصر من الله

وفتح قریب برجسته کرد و روشن [illegible] کوشش ها افغان گشته محبان گران

صلابت برای ضبط و ربط قلعه تعیین و طوایف افغان هر یک در ولایات سمت

گرده گروه اغاز در آمد بمفهوم لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا

دوقرای خزی

الیه وهم محجون رفت کابج قتلگو کشیده و الیه یار روغشا اوله شمول

عطیه الان شده لرزند با منشور عفو و بدرقه عنایت ظلم و غنایم روانه ملتان گردیدند

و برای حمل کوچ باقی اقاعنه هم از اب دالاغ سرانجام یافته از ابتدا و خاک ارض

اقدس امیرلو الی منتهای راس الحد سمنان ممکن گشتی بخراسان تعیین و ایشان را موج

موج روانه خراسان حشم شدند و پیر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا نگاشته

لوح اعلام گردیده با بالتمامه بیت عز علیه شدند در محطات خانی بهره مند و در هیجدهم ماه رمضان

با حکام و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته پادشاه ملک گستر در رسیدن تتمه وقایع هراه در تسخیر

تسخیر آن بعض آنکه بنحویکه سابقا صورت گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان

که بعد از خروج حضرت از طبس بتنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود تنبیهات آن طایفه

باز از کلچه بیشیان و قایع آن افتاده شرحی مجملی را که بعالی سفر هرات تعیین کلچه روانه

دربار فلک مدار حسنه ملاذان مزبور در سلخ محرم وارد درگاه جهان پناه گشتند

و در ما مورین هراه برگشتند ابراهیم خان نیز بعد از اتمام امور نظم مهمات سرحدات

خراسان مرخص شد و الا با سپاه امیرلو سرحدات و الوادی قشلاق و از آنجا که بلند

هراه لرکونه و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه هراه تحریک لوای نصرت انتما

میمنه و میسره و طرح وثبت کاملی از طایفه راه یافت و سر کرده آن طایفه با جمعی عوض

فنا در آمدند پس ابراهیم خان پادشاه و همایون در مقام تعبیه لشکر بر آمده قسمتی به توپ و بعضی

برای نزول احتیاط و با توپچی از دلیران بافغان آمده مشغول بنای برج و سنگر حصار شدند

افاغنه از شب هده انجام حیاتی قتال گشته از قلعه بر آمده از طرفین هجوم آوردند

دلیران خراسان سینه را سپر کرده کار دانان قتال ضرب کاری که بر صف آرایی عرصه کارزار گشتند

از گرد انگیزی میدان که مطلع آثار خسف القمر بود فتنه ور قریب بود و از زلزله و آشوب بهادران

که حالی از زلزل وَیَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بود قیام قیامت هویدا گشته در ساعت

هزار و چهار صد نیزه سر در عرصه میدان غلطان و گوی چوگان سنان لعبتگه سر گوکان

دلجانبازان و سربازان بعطای جانی خوش اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شده که خراسان همان

ارجمندی علیحده بهند لوکه از جانب او جمعی با اعانت ایشان مامور بتسخیر ناحیه کرسی آباد در جزا

احتیاط حسنی بو طلوع ظفر افتاب ارشد سپرد لهذا طهماسب بیک جلایر جرحچی باشی لشکر

ظفر اثر را با توپچی روانه هراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار ارسی خاسته بو القاق

ظهیر الدوله بمدافعه برداکو و الا از راه جاه نجم الدین بپای تساخت قلعه است

بلوچ رایت عزیمت افراشته و بعد از روانه شدن طهماسب بیک چون محمد و ابراهیم حسین

برای اظهار ارادت و اخلاص با پیشکش و مسوغات لایقه وارد دربار ظفر اختصاص گردیدند

امنا عالیه ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای تاخت گرمسیر آنکه طهماسب بیک را بمعاودت

ما مور ساختند تا قزلباشان بعد از آنکه هراتیان را در مانده و زبون خویش و گرفتار ورطهٔ حیرت

و تشویش دیدند از امداد ایشان مأیوس گشته چند نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد نزد خوانین

فرستادند چنین نیز چهار هزار نفر از جوانان ماهی چودر البسر کرد کی سید ال بمعاونت ایشان

ارسال داشته بود که مقارن آن اثنا بار ورود فراه و قزلباشان از فتح هرات آگاه

شده بمظاهرت سید ال رجعت اختلاف را در حوصلهٔ قبول ادمحال دانسته اوغنهٔ علیحده استحکام

شام از آنطرف داخل قلعه و قزلباشان نیز از انطرف آغاز کوچ کرده بار بر جبین فراز

و میان کمر بعزم قندهار بستند نصف شب انجمن با بهار قراولان بعرض ظهیر الدوله رسید

فی الفور جمعی از سپاهیان عرصه پیما بتعاقب ایشان شتافته سر زنده بسیار بدست آورده

چون اکثر سپاه در رهگذار اوزاه علیه طمع دارد که در چنین اوقات حجاب دیده بسته

و بر زده راه بسیار نه میشد بسبب غنائم بر دار حیثیه بقیة السیف خود را بسر منزل نجات

رسانیده قلعه فراه تا دولتک و دلارام و توابع بحیطه تصرف در آمده ناجی ابو الحل

قلعه که بر جا مانده بود بدلیران ظفرنشان غنیمت و مقرر شد که ابراهیم خان با انواع نصرت میران

روانه موکب ۱۲ ارن القعه پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و ربط مهام و قبض و بسط

امور خاص و عام در نوروز نهم ماه محرم خجسته فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و خال

و ستن آن ولوی را از مزام اشهب صرصر عنبرین رنگ و ناعل حشر

همدرانم

همسان مرقعه از گردون و بروز از ظلمت و زوال **فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار** بظهور رسید

و نقش بطلان **جاء الحق و زهق الباطل** بر صفحه وقوع نشست عدو فلک قدر ماننده بدر

از میان شهر گذشته با یاسمیلهای خارج شهر بند تشریف بطرف عیش مستقر دولت

مراجعت فرمودند **در بیان رفتن حضرت شاه طهماسب بقلعه ایروان و بدست دشمن** ساتقاعت تحریک یافت

که بعد از فتح تبریز که حضرت ظل اللهی بسبب تصاحب خبر با تخم خراسان فتح عزیمت سمت ایروان

و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس امیر خواستند با جهت روسیه سفر ارکان و

کبرا و دل ارادت رقیه شکستها با عمه با تمکین حکام ضبط ولایات نشستند

و چون شاه والاجاه ملتزم اظهار سکر که آنحضرت ممالکی خود الکاه تهمت در اسفر بلاد

بلاد و آذربایجان احتیاجی باعانت ایشان نیست بعد از آنکه رایات عقاب پیکر بتعجیل بالکشی

بر چم ظفر بجانب خراسان گردیده مانی اند دولت را بمظنون آنکه بهانه رهرو رضیت فرستاد ایشان

مرتع گشته بال جمعیت ... از آشیانه قلاع رم کرده طایر مراد پر بسته بدام و کنج تمنا

در بسته بابت مرام ایشان در حواله آنکه هنوز ارض اقدس مقر کوکبه جلال نبود که برای رفع ما یقال

ازاله خاطر مکنون ضمیر انجمن لشکر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعتماد ایشان را بر

میدان مملکت داری بیند انستند تا ممالکی چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را

تجمل و مال ... لکن حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رای

بار قبول نیافته در ایامی که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود بتقلید آنحضرت امر جهانداد

در میان بسته در ماه جمادی الاخری سنه ۱۱۴۳ مطابق ایت ئیل از اصفهان با کوکبه احتشام

ما لا کلام بعزم تسخیر بقیه ولایات آذربایجان رایت افراز عبور گشته بعد از ورود بهمدان

ولیقلی خان کنگرلو را برای گذارش بعضی ... سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه و معدود

شمامه عنبرین روانه دربار روم ساخته خود را بتبریز رسانید و در آنجا لالات تبریز را از رستم خان

افشار که جمعیت کاملی منعقد و اینک و احتشام را بهوای خدمتگذاری منعقد ساخته بود تغییر داد محمد خان

سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام اطراف ارس که عدد ایشان

بسی و پنج هزار میرسید بجانب ایروان تک و رانگیز گشتند چون عساکر رومیه از رجاء و نخجوان اخالی

کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشا حکیم اوغلی که در آنوقت از دولت عثمانیه سر عسکر روم و باتمور پاشای

ملی مستحفظ آنمرز و بوم بود شتافتند علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه کرنی سر قبرستان

ایروان مراحل و مطے لسیس ترتیب داده راه بر جنود قزلباشیه نسبت بکوکبه شاهی بازداری

از کرنی چایی اشتند از سیل عمر رود علی پاشا نیز بمقابله آمده فیمابین تلاقی واقع در رد ...ب

ضد مرفوع منصور رسانید و دفعه مغلوب در کناره رودی ... کذاشته بجانب ایروان منهزم گشته

قزلباشیه بضبط رختی خانه و اثاثه ایشان پرداختند و در روز گشتن ... از قلعه ایروان گذشته

در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم بکنار جام نزول افراختند و لدار حیدره روز

قزلباشیه

قزلباشیه را چون توپ تفنگ حلاوت سرکشی را بغات یاد و بای عزیمت شان در آتش نهاد تمام

خود داری از دست داده بهم با در رکاب مراکب معرکه جنگ رانده با بالای قلعه جنوب بالا کشیدند

رومیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیزه در آمده قزلباشیه را

عنان پایداری از دست و پای قرار از جا رفته روی بر تافتند و بجانب اردوی خود شتافتند

و سیصد روز امکان مقر گویا شاهی گشته چون آذوقه رسیده بود غله با لحظات و غلا بارغ ... روی

دیگر در امکان مکث و توقف نماند بمقرون مصلحت ندیده حرکت دادند از ... ارس

ارس گذشته از جانب خوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان

و احمد پاشا والی بغداد از سمت بغداد با عسکری منصوبه تسخیر آذربایجان و عراق مامور ... موکب شاهی از تبریز

عازم زنگان و سلطانیه گشته بعد از ورود بمنزل ابهر محمد علی خان و ولد آقای سعد عسکری ... نیز بکدان

خود را بدرگاه شاهی رسانیده بمعرض عالی رسانیدند که ... و مادده ... ایشان گشته از آنجا ارسال ... همدان

دو باره بتجمیع آوردن قشون و ... همدان و ولایات او جای پرداخته در قریه موسوم بکرد خان

من محال همدان خیام توقف بر افراشتند احمد پاشا نیز بعد از استماع اخبار حرکت موکب شاه جمعیت خود را

در سمت ... حرکت داده و منزل ... سرحد رسیده از آنجا اظهار صلح و التیام که مقتضای دولت

... متابع ... عقد ... در باب ... و بقیه ... جان

خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند

روز دیگر طلیعهٔ لشکر رومی نمودار گشته لشکر شاهی که گریبان ضمیرشان در کشمکش پنجهٔ خوف
در جای صلح و جنگ در دامان خاطرشان گرفتار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار گشته
مهیای کارزار شدند و ریش‌سفیدان فرستاده از طرفی از قلب عسکر رومیه با ابلاغ مصالحه حرف
آلود گشتن آهنگ ایشان گشته هنوز بارگی شاهی به سو پیوسته بود که از آن طرف صفیر جوش تفنگ و
توپ کوه‌کوب گرم اضطراب گشته با آواز بلند صیت شور قزلباشیه در میان رسانید
در آن روز حضرت شاهی قلب را بمحمد رضاخان بلوچ و میمنه و میسره را بباقی امرا سپرده خود از جانب
مانند قلب قرار گرفته بعد چون تدبیر امور جنگ حواله برای و فرهنگ محمد رضاخان بود مشارالیه
با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و باید که طعن و ضرب غبار ناکامی جانب گشته توسن نیکنام
خوف سرکشی کرده بر میسره و خود بقلب نظم قرار میسره که مستظهر بافواج خاص شاهی بود از رو رنگ آمده جنبیدند
و بعد از آن رومیه بجانب قول هجوم کرده رایت قرار ایشان را سرنگون ساختند و چهار هزار
از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه بقتل رسید و گرفتار گردیده تمامی ترکمان و اثاثه شاهی و اهل اردو بتصرف
رومیه در آمد پس بقیة السیف لشکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه با قلیلی از خواص
عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان را الی ابهر بدستور ایام تسلط افغان بحیطهٔ تصرف
در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعهٔ دمدم را که مسکن
و بیرت ایل قزاراست محاصره نموده آثار ضعف در اساس قلعه و اهالی اقتدار بر افکندند

بعد از ۴۵ روز

بعد از یکماه و نیم مرند را تصرف کرد و محمد رضاخان در منزل اوروق من اعمال قم پی تقبیح حرکات
اعمال خود برده با جماعت بلوچ و هزاره فرار و تمرد اظهار کرده بالاخره باستمالت محمد علیخان
و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت‌انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب برادری
داشت موسوم به اسمعیل میرزا و در حینی که محمود غلجه اقدام بقتل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس
نامی که مباشر خدمت و سررقابی و مستحفظ شاهزادگان بود چون با اسمعیل میرزا
الفتی داشته او را زنهار در حوالی قلعه از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا حیران
بهر سمت تک و پوئی کرده تا عبورش بولایت کوه گیلویه اتفاق افتاده
صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه گیلویه لوای اقتدار
افراشته بود بر ورود او اطلاع یافته او را احضار و گوش و بینی او را بریده مرخص و اسمعیل
میرزا بار مدتی صحرا نورد وادی حیرت بود تا اینکه وارد اصفهان و در محلهٔ عباس‌آباد پنهان گشته
در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت بمشهد مقدس کرده در این اوان مشغول محاصرهٔ هرات
بود اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب
او در حضور با او راه آمیزش گشوده همداستان شده بودند که شاه طهماسب را از طرف
و او را بر اورنگ سلطنت متمکن سازند یکی از اهالی توطئه نقض عهد نموده شاه والاجاه را
از کیفیت حال او واقف ساخته در روزی که معهد بجهه که مکنون درون خود بظهور رسانند

پادشاه بسبب حجت در بیگانگی که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاده بر سر او
ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات و احوال از صدق
مقال اسمعیل میرزا اتحاد نموده در حضور خویش او را به تیغ جفا گردن زده خون او را هدر
ارک شد **ذکر کیفیت مصالحه شاه والاجاه با رومیه و فسخ آن از جانب جناب نادری** چون مخفی نیست که بنگارش
یافت رضاقلی خان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات و ولیقلی خان
لشکر او از طرف شاه طهماسب برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم
روانه آنمرز و بوم شده بود بعد از آنکه حرکت موکب شاهی بر سر ایروان و گشتن اردوبادی
دولت عثمانیه رسید رضاقلی خان را بقلعه ماردین و ولیقلی خان را بجزیره فرستاده محبوس
و اختیار صلح و جنگ را با احمد پاشا بعوض بغداد سپرده و بعد از شیوع واقعه شکست همدان باحتیاط
اینکه مبادا جناب نادری دوباره از طهران بعزم اعانت حضرت شاه و تصفیه خوی
متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم راغب صلح گشته راغب افندی دفتردار
بغداد را که از دانشمندان روم بود بدربار شاهی فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از دولت
شاهی میرزا محمد رضا خان عبد اللو که در آن اوان قورچی باشی بود مامور بانجام این کار گشته از جانب
افندی روانه بغداد بود و معاهده صلح را برین نهج بنا گذاشتند که ولایات عراق و حضرت شاه
متعلق دانسته و لوکه ولایات اردلان و دولت صفویه متصرف گشته این طرف آب ارس را در تصرف

بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوه آن نه محال از محال کرمانشاهان که بایران بجهه بصیغه ارپلق
بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و بدین دستور حدود و سنور فیمابین قرار یافته از طرفین و باتو معتبره روم
قسم معاهده شده تواریخ صلحنامه را مصحوب حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا کافی خلف بدرگاه
معلی ارسال و چگونگی را اعلام نموده مشار الیهما در اواخر شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود
و اردوی سپهر احتشام شده چون مضمون مصالحه مخصوصا بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس سازگار
نیامد لهذا صلح مزبور را بامضا و قبول مقرون نساخته در اواسط رمضان محمد آغا نامی را که در عهد سلطان
احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بسبب خلع سلطنت
از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده در ارض اقدس
توقف داشت بهرات طلب فرموده باستقبال روانه استنبول و به پادشاه والاجاه روم اعلام کردند
که تا تمامی ولایات ایران را رد ننمایند آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد صریحاً اعلام
با حمد پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار رزم جهان پیرا باشد و معتمدی از افشار نیز روانه اصفهان
ساخته بجانب دولت نوشتجات شیعه و بلاد ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار بدین صوب
اصدار یافت که کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی مرفوق و بتوجهات
خاطر والا مستوثق بوده بدانند که از آنجا که برکات عنایات ایزد داور و تیغ فلک سای جلال
اساس والا را در فتح شهرها خاصیتی است که بر کمال عادت قرین شعشعه نصرت و ظفر منیر و خورشید

اقبال پیوندش را سرپوش عنبرچهره بر روی بازوی بازی بخت فیروز شعور کیش فلاح و بلاد
وطن و ولایت در این اوان میمنت نشان بعون لطف قادر منان افاغنه ابدالی هرات شعار
که از دیرم شیر شکاریان غضنفر فر و بهادران اژدر در كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ
مِنْ قَسْوَرَةٍ فراری و مصداق وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ در قلعه هرات متحصن و متواری بعضی
بقا و وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ گردیده احوال متبدل و متغیر و وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا
ارکان صبر و قرار ایشان از شدت جوع بکلی از جا رفته و لوای ... سنان بامان ملتجی
عاجز مضطرب گردیده وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ و مدلول
أَحْسَنُ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ آنطایفه شعرا امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از
شصت هزار خانوار ایشان آنچه جان از عرصه هلاکت و ورطه هلاک بقیه همگی را با جا نرکوچ
كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ متفرق جبشه ممالک خراسان الی جوار اوشیر یار فرستادیم بحمدالله تعالی بتایید
تاییدات این فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایلات باطراف عجم عبدهار که الی الان نعمه شقاق
در رسیده بعضی مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و قلاده خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند
و در خلال این احوال که از کام هرات فراغ حاصل و ایشان صدور مراحم گشته
فرنعه نوشته عالیجاه محمدرضا خان عبدالله که ابو از صلح
واقعه که ممالک آن سمت تعلق داشته خطر

نقش بر آب و موج سراب دانسته زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران بود که مطلق
بآن نپرداخته و آن امر اهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و وجه
امثال مانند کان که بجا نیاید گرد کار در رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای حسن آنست
که بمقتضای كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ بار ضعیفان بمقتضای حمیت بر فعل ایشان از
مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه بغفلت و تغافل دل نهاده تابع
رای دشمن و رضا جوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز عادی سیره
و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه ارادت مرتضوی است در این صورت
از آن طایفه کم فرصت که بمقتضای آیه کریمه فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ
كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ مصداق حال ایشان است تحمل
این امر کردن از حمیت دین و منافی طبع غیور است چون شرط مذکور مغایر رضای جناب سبحانی
و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا بعد از امضا مقرون نفرمودیم از آنجا که بسر
بجهت شوق طواف روضه ملائک مطاف حضرت امیرمؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب
علی بن ابیطالب علیه السلام گریبان گیر دل ضمیر حقایق گزین و توفیق استخلاص اسرای مسلمین سال
از درگاه احدیت مسئلت نمائیم ان شاء الله تعالی بعد از عید فطر مقصد عالی خود عزیمت در هر کاری ماعدا است
لازم از حدود سلطان اقلیم ولایت و ارض الرضا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء مرخص گشته بجهت شرف

پرخاش جویی و تو چون جنگ و عرکه ز هر جوی فیروز جنگ بدون یاری و درنگ کوچ بر کوچ عازم

کعبه مقصود خواهیم شد مصرع ما یار گر اخواهد و میلش بکه باشد ولا تقولن لشیء انی

فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان صدق

بدرقه رهت شود همت شحنه نجف * و هر کس که درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری

و بی بهره و از سعادت ابدی و سزاوار لعن حضرت باری [illegible] از جرگه اسلام خارج و معدود از زمره

خوارج خواهد بود در ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنه هزار و صد و چهل و چهار هجری ۱۱۴۴

نوروز فیروز این سال همایون فال در بیست و دویم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی

افواج قاهره نسیم خاتم ارک تیر بر تیر غنچه و قلعه در شبه از نار گشته او سرخ لاله و غنچه [illegible]

شکوفه مسخر سلطان بهار گردید و افغان عندلیب از آنکه در شاخ شاخسار آهنگ شور انگیزی

شور انگیزی [illegible] لشکر یغما گر دی و بهمن از شهر بند چمن ناپدا من و رخت بیابان کشیدند قوه

نامیه که [illegible] سلطان فیروزان حشمت فروردین است بعزم دار السلطنه چمن [illegible] الوان

خیام گلگون در اطراف دشت و صحن گلگشت [illegible] خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع

زرستان بود بامر قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و [illegible] که زاده قوه مولده و منجیه

نفس نباتی بود با نفاذ الامر عرصه خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گل زر

در درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار دلا

بهزار زبان

بهزار زبان در منبر درخت [illegible] بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشتند مجلس تحویل

به آیین جمشیدی ترتیب یافته سه هزار دست خلاع زرنشنده و الوان ارزنده بسران سپاه

و چاکران درگاه از خاصه خانه احسان عنایت گشته بر ارزانیان [illegible] کارکنان سرکار

والا بانعام همایون [illegible] نظر عراق برافشاندند روز عید فطر از بلخ بالان

نهضت و در چولکای کنر دان قباب خرگاه آسمان جاه بذروه مهر و ماه افراختند

و دامنه صحرا را از [illegible] رنگین رشک دامن گلچین ساختند ابراهیم خان [illegible]

روز با افواج نصرت نشان از جانب [illegible] اردوی ظفر پناه ورود [illegible] همگی پیرایه پوش

خلاع [illegible] گشته ایالت فراه را بالعلاوه حکومت قاین باسمعیل خان خزیمه و

حکومت اسفزار [illegible] باسمعیل سلطان الکزی ولد یحیی سلطان که در [illegible] سکنی داشت

مفوض و هر یک را روانه محل [illegible] خود ساختند و طهماسب بیگ جلایر [illegible] حکومت

ممالک [illegible] و خطاب خانی سرافراز و جمعی از افاغنه را همراه او

کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و [illegible] آن سرحدات ملازم

گرفته رفته در [illegible] که در جانب دشت قبچاق واقع است قلعه [illegible] احداث

و در آنجا توقف نموده هر وقت که از تربت و کرکلان حرکتی [illegible]

ایشان پردازد و بجهت انجام این امر لوای جهانگشا از منزل مزبور بجانب خراسان

و راهنمای آمده چون همیشه فتح و ظفر همراه رایت اقبال موکب همایون می‌آمد در لشکر جام
از جانب لطفعلی خان پسر کوسه احمدلو و عاشور بیک بابالو که از موقف فرمان مأمور بیارد بیب
رکاب ظفر انتساب بودند چاپار داده خبر رسانیدند که فوجی از ترکمانیه سمت آمده و ایلات و حشمه
خلجان [illegible] محال اسفرار عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی به تعاقب
ایشان روان و در سمت غلامی تیر بدیان سر راه بر آن فرقه شقاوت گرفته به شمشیر زدند بسیار
بدبخت او نفر اسرا و غنایم را تماما از آن طایفه استرداد کرده اند لشکر که والا در روز یا نهم
ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته مردم دیده و اعیان از ادراک طلعت مهر پرور شمس انجم
را چشم روشنی حاصل شد و وضیع و شریف از شرف اندوزی حضرت خجسته پرورش
لالی شکر الهی را امتعت زبان عرض شدند چون جمعی به پیشه میرزا کافی [illegible] مذکور شد در هرات
از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب
بغداد و صلاح وقت و بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایلچی با رفاقت ملا علی اکبر ملاباشی
و میرزا ابو القاسم کاشی در بیست و پنجم ذی القعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی را پیش از وقت
به حضرت شاهی عرض و حالی نمایند که این مصلحت مقرون به صحت [illegible] موکب شاهی جانب [illegible] نهضت
[illegible] فرماید که در آنجا ملاقات و مکالمات واقع و از آنجا به جانب بغداد و اهتزاز لوای [illegible]
پس به سرانجام اسباب سفر عراق و تهیه تدارک سپاه نصرت همراه چون بعد از واقعه [illegible] همدان

ارهیا

در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق [illegible] شقاق که به تلقین ظلم و عمال [illegible] میکردند
لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را با گروهی [illegible] و ارقستان و فارس سمت [illegible]
رجا بلق و قزوین و سایر ولایات عراق و [illegible] را با ایل تعیین و اختیار جهات [illegible]
را به لطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده [illegible] ممالک احکام [illegible] فرستادند که [illegible] ظهور
طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده از [illegible] علیکوری [illegible] بظهور رسیده
شایسته ترقی و ترتیب [illegible] خانی و حکومت [illegible] صاحب [illegible] قدر عالیجاه [illegible] اعیان
پیرایه پوشش تشریفات فاخره و [illegible] سرافراز گشته [illegible] در حرکت رایات [illegible] عراق
که جانب عراق [illegible] اتفاق [illegible] ذی القعده
بعزم [illegible] آنحضرت [illegible]
عازم [illegible] گشته [illegible] کلات [illegible] و از آنکه [illegible]
[illegible] خط [illegible]
[illegible] سرکردگان [illegible] حضور اعلی گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نزد [illegible] رکاب عنایت [illegible] سرکردگان که

دردو الفه و بعضی ارض اقدس واقع و از حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن راجح است از تشخصات
معمار همت بلند و بناهای عهد سابق طبع ارجمند و نقاش در آن عرصه دلپذیر عمارات عالیه که
در زینت و صفا بی شبه و نظیر بود در رفعت آن از سپهر خورنق و سدیر است طرح افکنده لهذا
والا انگاشته تجدید آن ابنیه دلنشین را بیمن قدوم میمنت قرین غیرت افزای نگارستان
ارم و بهشت و فردوس برین و در پنجم ذی الحجه ارض اقدس مشکوی که سپهر برین حشمت و مکان
آن اوزن بیکیان ترکمان گوکلان که در حضور خدایگان رسیده بودند مارکران را خلعت تن در نمودند لهذا
والا ارض اقدس گشته امر والا الصدد در بیت که کوچ خود را از سمت دشت ... رود خانه های کنار جرجان
او ... از ناحیه ایلچی که ایلچی ... از نفر اعلان کار تجربه نفر عراق در سیم حاضر ... زند و در دهم
ماه مزبور آدم از جانب سرداران روسیه که در رشت می بودند با پیشکش و تحف لایقه والا
گشته عرایض مرحمت آمیز نظر رسانیده مبنی بر اینکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای رای
اقدس و موقوف باشاره والا است بتسبیط امیدی که اکثر صستش تحریر یافت که حضرت
نادری در حینی که مازندران را مقر کوکبه فیروزی نشان ساختند ایلچی بطلب ولایات دار المرز نزد پادشاه
خورشید کلاه روس فرستاده بودند از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غلبه بر ممالک روسیه رسیده
بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و احکام آن بسرداران خود که در گیلان می بودند محول
و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده در اوقاتی که بهرات مرحضرت سرادقات دولت بود

ایلچی معهود

ایلچی معهود رسید و حقیقت حال را معروض حضرت والا داشته از آنجا بموجب اذن و فرمان
همایون روانه اردوی پادشاهی شده فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه
چنین انعقاد یافت که محال گیلانات تا اینطرف کر متعلق بایران بعد بادکوبه و دربند و سایر محال
آنطرف کر بقرار آنکه قلعه ایروان از روسیه انتزاع یابد بتصرف اولیای دولت علیه در آید از جانب
شاه والا جاه وزیری بسم ... رشت فرستاده شد چون دوست و دشمن اعطای ذات نادری
باعث دوام شیبان و موجب استقرار و ثبات اساس ارکان دولت ایران دانسته هنوز
کار هرات فیصل نیافته نزدیک بود که چشم راه گشاده گوش بر آواز مآل کار بسو دهند از رسید
بنابر دفع الوقت گذشته در زبده دوران ... صفحه شماری افراد و در صرت نوروز شب
میرسانیدند تا اینکه کار هرات انجام و توجه موکب والا بسمت عراق تحقق یافته سرداران از سلاح
عاقبت اندیشی لسلامة حضرت اقدس نمیخه تثبت این امر و منوط بامر و فرمان آنحضرت ساخته جستند
پس از جانب آنحضرت ... مصلحی ماذور گشتند که رفته روسیه از دار المرز اخراج
کرده هر گاه از آنطایفه بنابر شورش لجه طغیان باد بادبان کشتی عزیمت بسوی کنار روس معاودت
و در دریا کنار جمع لشکر ... اندازند حکومت را بسرکار وصیکی بعرض والا رسانیدند

در بیان نهضت موکب معلی بعزم ... ملک الملوک با استحقاق

چون بهمه جهت فراغ کلی از نظام امور هرات حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه سال ۱۱۴۴

مطاع نسق یافت که بحکم فرمان روای خطهٔ اقتضا مهیت پرچار دقیقه القضا یافت از عمارت
چارباغ عزم طواف روضهٔ رضیهٔ رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت
وارتضا نموده عزایم قدیم را با شعبهٔ ماه نو عزم رشک بیت الشرف قبهٔ اعظم
وروز شنبه هفتم محرم لوای کشور گیر را در خشم خارج شهر را مضرب خیام انجم احتشام و تقوای
ارکان خدام حشمند و در منزل رادکان توپخانه و قورخانهٔ عامره از راه ابیورد فرستاده موکب
همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آن زمان نیز از تعهد خود
بر وفق فرمان خاطر نکته پژوه تمرد از وفور نخوت اغروق را با افواج قاهره از بلاد بسطام روان
وخود عازم شهرک کرایلی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اظهار تهاون
از راه دشت بنشستهٔ ایشان بی وجه باسترآباد منصرف و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات
اهمال نمایند از استراباد و مازندران بلاهای ناگهانی وزوال آسا آنها بعضی دلاوران عرصهٔ
جانفشانی را بر در خانهٔ ایشان مهمان سازند در روز ورود بکاجرم با پانصد نفر از ترکمانیه
ما مزره رسم پیشکش واردو موکب جوزن شده اشتر او گشته بقیهٔ تمیمت ... گفته چون کسم
شدت تابستان و آب ... دشت تا یک هزار مادیان از اسب سواری لشکر جلادت
از انجمن و دو هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب ... رفیق ترکمانیه ماده ...
قدم بر لوای ایلغار گذاشتند و چون در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که قورچیان خان

جلایر که از چهیز مشغول حصار قلعه بود از راه دشت بجنورد ظفر نمود ملحق باردو شد الیه جهت
خود عازم خدمت خدایگان کاکار روز عرض عاجمعی از ترکمانیه بورت که از طرف سپاه
نصرت شعار روزار رو از لشکریان افات حشم شیار گرده بودند جزو عبید جارکشته مرداش بطعمهٔ شمشیر
آبدار و نسوان ایشان عرضهٔ اسیر گشته غنایم بسیار بموکب والا رسید و ما حوالی کوه ملکان و مشهد
مصریان بتعاقب الطایفه الباغیه شتی لعقه مانند ریگ پریده و مرغ رمیده شک از انظار غایب
شد لهذا انصراف زمام عزیمت کرده و در حین انصراف مهمات جانب جلایر که بعوض افسر
سرداری قندهار بر سر او از وتعور بعضی که رعیت قلعهٔ چهیز را که از آن ولایت و آگاه از حوادث
هرات ولایت ازانجا عازم هرات گشته او و پسر محمد خان میکلک بیکی هرات بسیار آتش پرستی از نفر
از ایلات و طوایف بکار آمد ملازم گرفته باتفاق یکدیگر مهمات آنسمت سر انجام داده
مهمات کار قندهار رو با نظر موکب واقف شدند از رعب افکن دلهای ترکمانیه آنجا باشند
داود از راه ملک مرخص و در ... موکب ... از بلاد ارک مستعطف و در بیست و چهارم ماه بلغار
زود که کارگذار ... گشته اراده نمود بتسخیر گیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عرصهٔ جلادت
وامال گیلان رسید معروض آنکه روسیه بمحض اشتهار آوازهٔ حرکت موکب منصور رو ... گیلانات را تخلیه
نموده سپرده اند پس حکم بسمت ... نصایح زاید ... گیلان عنقریب حرکت از بلاد عالی
دامغان روانه و در منزل قوشه بار دیگر ... ملحق گشتند و از آنجا بولایت طهران عزیمت

حشم محتشم گشته عمال و اهالی آن ایلات در آن مکان شرفیاب تقبیل عتبهٔ سپهر بنیان گردیدند
و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایات نیز از حضور پر نور بملاحظهٔ آن
عساکر فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب و رسم
انعام بحاضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه والاجاه
بایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت بمدد مولا فایز گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایت
از بچاپات اموال بی‌نهایت کرده بودند لهذا بمعرض مصادره در آمد و محمد علی خان بیگلربیگی فارس
بر خستگیها کامل از قشون فارس و عراق متفق گشته در قم بموکب والا پیوست و منظور نظر انور
آن بود که از آنجا فرا اهالی عازم مقصد شوند چون حضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران
شده او را از شمول تعقیب نفاق کیشی بد اندیشی افتاده کس بنزد احمد پاشا فرستاده از روی
سازش گذاشت چون در چنین وقتی برامر خطیری مشتمل بر سفر روم پنهان خدمت والا رسیده بود
مخالفت حضرت شاه بفعل آمده بود و متضمن مفاسد بود برای اصلاح حال او عطف عنان
بجانب اصفهان نمودند بنابر آنکه عبور لشکر منصور بسبب عدم از معبر قم دو متعذر بود
بیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه فرستادند و نظر بتقدیم اصفهان گشته متعاقب
الویه آسمان شکوه و اعلام فلک فرسا حرکت نموده بباغ هزار جریب که برای نزول کوکبه پادشاه زیب
تعیین یافته رسیدن موکب عظمی به صفهان و خلع تخت سلطنت از شاه طهماسب و تعویض

بپادشاهی عباس میرزا

بپادشاهی عباس میرزا ولد او چون خدیو شیر بسبب شدت گرما و تابش آفتاب آن
ماه جهانتاب که با امواج کواکب شبها در رجعت و منازل را در شب طی می‌فرمود قطع مسالک و مراحل
می‌فرمودند در شب سه‌شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل اجرزن
حرکت و امرائی که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از دور رایات نصرت آیات
و از دحام سپاه قاهره و غوغای کوس سراسیمه گشته هنگام طلوع طلیعه فجر با بهجه رایت
ظفر آیت نور پاش فضای شهر گشته از صاحب درون و گولیه الا نوبهار از ور رماه کوه کوا
که در بروج شهر رسیدن نقش جهان و جلوه ظفر همعنان تکیه بر عرصه‌های سپهر بنیان داشتند عقده غم
را که در دل گره کرده بعقد باز دهانی بنوشتند لوا شند و در عرصه نشاط از دهان آتش افشان
آغاز کردند و از غریده توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب غفلت
بیدار و از سینه طالع هوشیار گشته تماشاگاه سرور رسیدند و صبح و آفتاب را هم در
یک زمان طالع یافتند القصه حضرت در باغ هزار جریب از نزول موکب
مسعود سعادت آگاه حضرت شاه والاجاه نیز از دولتسرای اندرون بهره یاب ملاقات گشته الرضا
مجلس در عمارت خلوت نشاط گسترده از روز دوشنبه تا خان عشرت طلب تجرع اقداح
راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که اسباب حضرت
شاهی بیمانه پیمان باده اطمینان رسانند و از اندیشه‌ها در گذشته مرصاد وقت روزگار گشتند

تا بعد از انجام کار رومیه و انصراف موکب والا بخراسان باز حضرت شاه بر وفق خاطر خلایق مملکت

پرداخته درهرباب از رخنه گران ملک را که خواهد کفایت و رخصت ... التفات هر چند آنحضرت

از در الحاح در آمده شاه والاجاه با لقاء جوابهای بی‌اصل پرداخت چون آنحضرت این درشت

دلهره سعی در طمع از ملکه را آنچه دید روز دیگر بحضار سران سپاه در روی کار آگاه فرمان داده

مجمع انکه گشایش از ایستند و گفتگوهای دوشینه بیان کرده فرمود که اگر در مدافعه دشمن دفعیه نمود

مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام ... در صورتی که پادشاه همه جا بارای ما مخالف و با ما ناموافق

موافق باشد چگونه انتظامات برای ما میسر خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سر رشته

نظم این دولت بکلی گسسته و تمامت ... از کف رفته بود بروز بازوی سعی حضرت

آمد شاه والاجاه از رای و اقبال ... از نظر ... ممالک روش

را ز ... و بلطف ... آنحضرت از قبول آن ... چاره سعی در تغییر او و جلوس شاه زاده

عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن وقت ... بود منحصر یافته بنابر نظام ملک

و مصلحت ملک افسر خلافت ... بر سر اسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت باسم

او بلند آوازه ساختند و ارض اقدس ... شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستان

مقدسه رضا ... پناه زیست نماید ... بادشاه بنده نواز که سلطنت عالم عبارت از آنست

بسر برد و در چهاردهم ماه ... با ... اهل حرم با تخت روان و تدارکات شایان

از راه یزد روانه خراسان ساختند روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ۱۱۴۵ از دروازه ... بعزم

خراسان ... ترتیب ... از ... خلاع گرانمایه و اثواب ... فراخور رتبه و پایه میرزا

عظام و بزرگان ... مقام عنایت ... و چون ... از فارس علیمردان خان شاملو را بحکومت ... و سیستان

ساخته بود در وقت ... محمد علی خان ... بیگلربیگی فارس ... آوری ... احمد خان ... آقاسی ...

بجانب ... خبر جلوس ... سرزمین ... علیحضرت ... عباس میرزا

... سلطنت متغیر گردید و در خلال آن احوال خبر طغیان ... و مقتول شدن احمد خان حاکم آن

... شده ... و محرک ... بخدمت ... اعمال ... برادر ... بودند

... احمد خان ولد ... خان ... که در سفر هرات ... از ...

... بحکومت ... مصوب گشته ... در مقام ضرب و ... بر آمده

شخص ... در ... و اقوام او نیز ... احمد خان ... و ... در آنقلعه کوچ کرده

... کردند ... و الا بعزم ... که سردار ... که در ... بود

با جمعیت ... بر ... و با ... که ... از طرف ... نسبت

رود خانه که معبر ... آمده ... با ... شده ... و در ... ربیع الثانی

... ظفر ... بعزم ... از اصفهان ...

... شده که ... با ... حرکت ... از اصفهان

روان گشته در اواخر ذیقعده بامامزاده سهل علی توقف و منتظر صدور امر قضا قدر باشند و در روز
نهضت لوای آسمان سای محمدخان بلوچ را منظور نظر مرحمت نموده بمنصب بیگلربیگی کوهکیلویه سرافراز
و مامور ساختند که باتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس بتنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب
بوله و باقی اشرار آن سمت بپردازند پس از آن بسلسله چشمه منزه کوهستانات بختیاری
که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد گشته چنین رخت بقلعه قاف مانند یعنی قلعه
بنوا کشیده محصور شدند نوروز بیک و دیگر روز که شب سپهر آمد از قلعه پیاده و تمکین حکم
شرع انعام بپایه سریر رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ را با اهل و عیال کوچانیده
روانه خراسان سازند پس حکومت آنجا بابوالفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات
جهانگشا از میانه ارستان ... از راه اصفهان بدار الملک کرمانشاهان در روز نهم جمادی الاخری
اردوی همایون نیز از راه بکام امامزاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بحضرت اقدس پیوسته سرداران
شش صد خانوار طایفه اند که از ایام استیلای افاغنه تا آن زمان در سمت ... سیلاخور
اقامت گزیده بشرارت و مشغول ... راهزنی و نهب ... بامر والا معرض قتل و اسیر درآمدند
و امراء جامعه که بلرستان و همدان مامور شده بودند در آن مکان بمعسکر نصرت اثر ملحق شدند
متوجه بغداد ... شد در بیان نهضت موکب معلی بجانب کرکوک و بعضی سوانح که در آن
ایام خجسته روی داد از کرمانشاهان اعلام گیتی ستان فلک فرسا و طنطنه نوبت در بسیط ارض آسمان

گشته در بیست و دوم ماه مزبور که اواخر توشقان ئیل و برج حوت و محل نزول کوکبه حشم
یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه سپهر علم گردید چون احمد پاشا باجلان از جانب احمد پاشا والی بغداد
بحکومت زهاب که از پیش منزلگی کرمانشاهان واقع است منصوب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی
در آن مکان بمحافظت مامور بود اردوی همایون و توپهای اژدر مهابت را در ماهی دشت
گذاشته مقرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می‌آمده باشند و خود بدون ثقل و در یک
با فوجی از سواران لجه جنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون ایلغار و ... منزل کردند
معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرا و راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر
میتواند شد اقدام دارند آنحضرت که از ملاحظه اطراف ... از جانب جنوب
کوه بلندی ... که کاروان ... را داشت نظر در آن کوه ... از الهام ربانی
در آن اثنا ز ناپیدایی ... عنان عزیمت بآن طرف معطوف داشته بلدهای ... که صحرا
و کوه نورد آن وادی ... و بیشه به بیشه بودند بدو دست ... و بیان ... عزم جلو
صاحب اندیشه در او تحقیق عرض کردند که طایر وهم ... بلند پرواز در هوای عبور از آن مکان
پر و بال نگشوده ... عزم جزم گردن فرازی بقله قاف ... آهنگ صعود
آنحضرت قبول ... همه جا اقبال ... پیشاپیش لشکر افتاده گریوه‌های کوه و ... گاهی سواره
و گاهی پیاده پیمودنی شدند و آن ... صعب المسالک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ

بر پای همت بلند لعلقه از تصور پست و بلند جبالش لنگ لنگ اسمان خط ذره ز تعبیش همه زر کلاه آفتاب
از سر بیفکند ربار سر گردان آن امر محال است و چرخ نقوس بر جهت تعصب قلعه بلعیش بار لک
شهاب اند چشم تیر مرادش در پای آن سنگ می آید باز سر گشته الا محال است القصه
آن کوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب شب آمدند چون پای کوه
بعد نزول همایون سر بر سپهر برین بود نظم افواج منصوره بالکل در رشته مرتب نگشته بار خواهد
تیز مرتب ساله مرحله پیما نشستند و در عرض راه بنا بر تیره ازی ظلمت لیلی سر رشته جاده از نظر گم گشته
آنحضرت بجستجوی راه پرداخته بعد [illegible] پنجصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا صحب
بودند آن شب تا سحر از جان بپا را شمع بودند از خدمت اقدس غافل نگشته بقیه که از عقب
می آمدند بعلت اندک تیرگی در طلب جاده واقع شده دیده تجسس مغلوب [illegible] ن
خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب نشدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت بحوالی
قلعه رسیدند این معنی معلوم رای حقایق [illegible] گشته از آنکه اهلیه آنحضرت حسن و عظمی ابابره سپاه
تا بید آلهی را امداد کار خود دانسته در قید قلیلی و کثیری لشکر و جمعیت تعول و حشم [illegible] نظر
نمی نشستند با حاضر رکاب بر سر ها پیاپی اول آغاز دم کردن گرکنا [illegible] جلوه بار کهنه رومیه از [illegible]
اهالی دلاوران بیدار گشته سر اسیمه آهنگ گریز که جمعی از ایشان عرضه تیغ کین گشته
و اکثر پای با جلان با اکثر سران و معارف قلعه رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار اولیای دولت

فلک حشم حرزم

فلک حزم چون بهرام و مالک پنهان خیال نورد آتشین شیم با اهتمام و کسب [illegible] رضا بیلان
ظفر شعار گشت اگرچه از حصانت بنای [illegible] معارف نسبت به هر قلعه روی فیروز است الا از انجا که
و کوه برج [illegible] با وصف سکان آن کوه و برف [illegible] حضرت الهی در یک شبانه روز
مفتوح شد و غنیمه و اموال وافر [illegible] مقرون که دولت پیوسته اطراف قلعه [illegible] سعی و [illegible]
تربیت داده جمعی از [illegible] و مجموع محصولات قلعه [illegible] ایرانی ضبط غله [illegible]
ساخته [illegible] از جوانب [illegible] معین نمودند [illegible]
باعث گرد [illegible] از پای این حرکت [illegible] از دلاوران بعد از آن در سرحد [illegible] قلعه
جوالان روانه از جمله [illegible] بر انجام این مهم در [illegible]
گرده چون استحکام قلعه [illegible] محقق [illegible] قلعه داری و تحصین
خواهد بود [illegible] منزل بمنزل از راه قلعه [illegible] عازم [illegible] شدند که شاید [illegible]
[illegible]
و دواب [illegible] آنحضرت [illegible]
نبرد [illegible]
فتح [illegible]
لکن [illegible]

از بهادران شفق شعار در سه دسته قرار داده هر فرقه را بجانب سمتی تعیین و خود در اثر ایشان توجه
را در گرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چاپدل بسمت قلعه آمده جمعی سرباز
و تفنگچیان را که بیرون آمده بودند افواج مأمور با سرعت هر سمت که مأمور بود تاخته سر راه گرفته اسب و اموال و اسباب
کثیر باردوی همایون معاودت گشتند و ده هزار راس از اغنام بیات که در صحرای کرکوک مسکن داشتند
ایشان را کوچانیده روانه گشتند و از جمله پانصد نفر از لشکر منصور بسر
محاصره قلعه کرکوک مأمور و بعد از نصرت اشرف کمال از سلاطین قرابت
عازم بغداد گشتند و در قراتپه القصه هزار نفر از عساکر
و ده هزار نفر از اکراد اولان و الوار جمعی کشته بجانب تنگ
که ایلغار رسم سلامی اردو عسکر رومی جلوگاه حسول آن سپاه
منصور کوکبه والای از اردوی گذشته و قراولان جلادت از ده فرسخی
ظفر گشته تیپهای وجوه از روسه دیده خبر رسانیدند فی الفور جمعی از یکه دلیران
را باین شتافته معلوم گردید قشاح نام سرعسکری است که با ده هزار نفر از روسیه
از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد بر طائفه
غنیم تاخته بتحت تکرمیش قشاح استفتاح کار کرده جمعی را هم مانند رمه پیش انداخته باردوی
همایون آوردند که قشاران در سلک عرادکان تا بکاه نظام یافتند روز دیگر

رباط خان سیره و نجف بغداد از اردوی همایون را در نسخه با مور کلک خود هنگام شب
که افواج نجوم سحابی قطره زبان از شرق ظهور آغاز نور از شعاع مدارات فلک
عزم مرور کرده ایلغار با جمعی از دلیران منصور متوجه گشتند که خبر از تصرف ایشان
ماحوالی صبح ایلغار کرده ظلمت شب طلب کردید از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته
در نظر سمت قلعه جمعی از قراولان سه قلت و جمعی از اعراب کنار دجله که در کنار عبور
با سر و دست در آمدند و چون بسر حد یقین پیوست که احمد پاشا در کاه دل از اعتبار تفرقه و لشکر
خاک در چشمه بقلعه داری از آنجا بسمت که قرارگاه اردوی ظفر نشان بود
عنان از انفاقات خبر گرفتاری قشاح و قراولان که بسعید
محمد پاشا حاکم کوی با جمعی پیاده ده هزار نفر سوار که از جانب
احمد پاشا برای استخبار حال و تحقیق مقرر گردیده بود از سلاح عزم
آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای گشتند و بهیجک آمده
واقف گشته بعد صبح که آنحضرت تمام عزیمت العطاف داده ایشان
بی نیک دیده دلیران فرار گشته بر آن روانه عسکر و سپاهی
از سمت دیده بسمت بغداد شد که در عرض راه حصار
گشته اولا ده هزار نفر در آن که دشمن

سنگرهای بداشتند بیار زنبورک تیر پرواز بودند بایشان درآویخته بهر تیغ شیری و بهر ضرب دلیری سر
از پای درآورده همه آن دستک و ار گروه لاجرم ستیزه جویان رزمساز در میان آن گروه و قلعه
فاصله بود ندادند گریز نیافته در طرفة العینی همگی ایشان عرضهٔ تیغ کین و بستهٔ خم کمند انواع مرگ
و زبون گشتند محمد پاشا زنده بدست گرفتاران پس رایات جهانگشا بفتح و فیروزی دلالت نزول
بنگچه گشته برورد برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف و در بغداد ارادهٔ حرکت که
برای تعیین مکان نزول جنگ فلک سیر نظر و در اطراف قلعه گرم جولان شد شیران بیشهٔ شجاعت
که در محاذی زاویهٔ کاظمین علیهما السلام در روی فرخی بغداد واقع است اختیار و در عرصهٔ جهان
شاه در دوران شوکت و شادمانی در آن مکان عدو کش سپهر در تارش شدند و از بدایع وقایع لشکر
در روز پیش که قراولان رومیه محمد پاشا صید دلیر شکاران گشته بند مجالی قرار
عثمانی بر آمده از مرکب جستن در اندیشه سر کش سعادت فتراک جلادت سرگرم تعاقب که
که از رفقا دور افتاده و سر رشتهٔ جاده را از دست داده شب در آن صحرا بسر کردان سپیده
دستگاهی که ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن بر آورده خود
در کنار قلعهٔ بغداد آورده متعارف آن چند نفر از قلعگیان بسر وقت او رسیده چون
پای گریز نداشت تیز دستی که بسر سودار گوشهٔ پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود
که از حضرت شاه ذی جاه آمده و پیغام زبانی دارم پس از آن بقلعه برده پاشا بعد

بیغ ازجانب

بیغ از جانب آنحضرت ادای پیغام کرد که چند روز است که این بیچه جولانگاه دلیران ظفر آیات
باپر برون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ و منعم زائران
و در آن جهات صاحب اختیار رجال عفو نمودند لیکن ما از حضرت پادشاه بسپردن قلعه ماخوذیم و برجنگ
مامور نیستیم جمعی از لشکری همراه کرده او را بکابل شهر رسانیدند بعد از آنکه آنچه گفته به معروض حضرت
رسانید گردید فتاح بزرگوار ... خواهی ... که تبلیغ این پیغام بالقا خداوندی مرحمت و خرم
برده و صورت واقعه که دیگر که بروی پاشا فرستادند و در چهارم شعبان خبر ... فرنگ شد
برای شرط ... صورت انتقام یافت و جمعی از جوانان ... بزرگان اعظم ... جمعی تعیین
گشتند که اصرار از عوام ... خلاف اختیار ... قلعگیان ... آن
بقلعه کشیده بودند ... رسید که ... تا و در یاب ...
حمل و نقل ... و ... در جنب ... از طرف ... جمیع ضبط
کرده بودند بعد از تفحص ... در میان ... جمعی از افاغنه ... کرده
ما بطرف آن ... ساخته ... جمعی از قلعگیان ...
سر ... احمد پاشا والی ...
پاشا از جانب احمد پاشا والی بغداد ... جان ... از رومیه ...
که به بغداد آمده در ... از طرف ... ایشان ...

با توپخانه و اسباب کافی در راه حضرت لوای قرار گرفته بودند و مکنون خاطر اقدس آن بود که شاید از آن
جسر دریا بسته باب یساولان بندی شخص و تکلی با چوبی بطریق جسر در روی آب تعبیه گرده
یافت که است و شتربانان از آن گذشت [illegible] این عمارات آگهی در خلال آن احوال
شخص [illegible] بنام [illegible] از جانب پادشاه [illegible] آگاه [illegible] تعلیم او [illegible]
محکم [illegible] نادری فرمان [illegible] تخته‌های عظیم چوبهای
بزرگ ضخیم بطول [illegible] قطع [illegible] در محاذی [illegible] که از [illegible]
بغداد واقع است حاضر گرده [illegible] اسباب [illegible] شام [illegible] هزار نفر
سپاه چون شام [illegible] تخته‌ها [illegible] صبح [illegible] حوالی
ده [illegible] گذاشته الات [illegible] محکم [illegible] تو [illegible] چوبهای
بزرگ [illegible] بسته [illegible] جسر در روی آب کشیده و طرف [illegible]
بزرگ محکم [illegible] هزار و پانصد نفر از آب عبور گردند هنگام شام [illegible]
از کشیدن تیغ هلال بر حضرت [illegible] اقبال [illegible] هلال [illegible] همیشه
آنحضرت دار [illegible] سپاه **وَاَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا** از عالم غیب [illegible] تسکین [illegible]
لشکر [illegible] فوج [illegible] راه [illegible] داشتند که [illegible] لشکر [illegible]
یا [illegible] گذشته [illegible] تا [illegible] هزار و پانصد نفر هم [illegible]

عبور نمایند که پل سر رشته [illegible] از زیر پای آن گردن [illegible] از دست [illegible] فوج ثانی
هم متعاقب [illegible] بر آن گذشتند تا حضرت نادری آن شب تا صبح [illegible] که شاید غفلة بر سر وقت
پاشایان [illegible] که در مقابل اردوی همایون [illegible] امامین همامین کاظمین علیهما السلام پای [illegible]
افسرده اند برسند بسبب [illegible] از صبح [illegible] راه از استحکام طلوع فجر [illegible]
بغداد رسیده و [illegible] طرفین [illegible] گشته [illegible] الطایفه [illegible] تیغ
دلیران زنده [illegible] خبر عبور [illegible] جهان [illegible] روز سه شنبه [illegible]
گذاشته سر [illegible] بغداد [illegible] گردیدند چون [illegible] بود [illegible] مکان
[illegible] طرف شام [illegible] بغداد در حوالی صبح که روز سه شنبه [illegible]
حوالی مسجد [illegible] رسیدند هر چند که [illegible] ولیکن [illegible]
تایید الهی [illegible] اقبال [illegible] مددکار باشد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] حضرت نادری [illegible] جمع اندک [illegible] بی پروایی [illegible]
لوای فیروزی [illegible] الفتح [illegible] ثبات و قرار [illegible] احمد پاشا [illegible]
سپاه [illegible] حضرت [illegible] کثرت [illegible] حصار قلعه [illegible]
[illegible] هزار نفر [illegible] روز [illegible] احمد پاشا [illegible]
احمد پاشا [illegible] الطایفه فوج فوج از اطراف [illegible]

مصاف بصولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده بخت آزاد و قورچیان مامور گشتند که از دست
شمشیر بر قلب آن گروه تازند و در ابخان پرمغاک که از کثرت چاه و سوراخ چشم خانه
زنبور داشت به پیش سنان لذت شهد را در کام زندگی ایشان تلخ سازند پیادگان رزمیه
منتسبه بر باشه تفنگ کرده در کمینگاه انتظار لحظه دفعة شلیک تفنگ آتشین دم دلیران
شیر فش مانند شیر آتش دم کردند پس کهانیه گوکلان را بمقابله مامور که چشمه ایشان بر زور
بر تافته شدند و همچنین رسته‌ها بامر والا امر که جلادت کمیدان با چشمه و نبات النهاب را از بغداد
بنیاد دهه بار گشتند برای دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه از پس
باشیان حمله ور سنگ شده سینه سود هدف تیر دلاور آگاهی چو سهام نصارت جنه بر زبان سنان دوده ان
تفنگ خوردن بسی بفتنه چون نوح از دیده آنکه پیاده و عدد ایشان از حد زیاده و در کار قتال بود
شان اما آمده بود سپاه از اطراف کربلا و چند روز بود که در عین ورود و قدم و زیادی ارکان
بیقرار شاعه لبود آن رسانیده بقصر شهریاری باهر فوج در مقام دلداری بر آمده است از آن بصبر
و تحمل امر فرموده هر چند بعلوم دلاوران میرود که اگر لوا دشمن روی برتابند مانند دلها عدوی
خونخوار در رفتن است لاکن چون عامه را علم بسیار کمتر بود انقضا میشود و این بحر و ف
ریاش اقبیر غیرت ما زبان بی اثر گشته نوبت لقب با صاحب علی الکمال کرنش کردند
حذاء البحر حوصله سوار نیز واقعه مگر در یر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه لحظه در خاک

خضوع

خضوع جبههای نیاز و جالب امداد از خدای کارساز بودند که خلال آن حال گروهی سپاهی فوج ثانی که معتاب
از آب گذشته می‌آمدند لذا چپ سیل راه عیان گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره بغداد
پس خدیو مهر افسر دلیران جهان پیما را پیش خیمه فی الفور ایشان نیز از گروه مانند لمعه برق
و لقمه ضرر از گنجه سمت رسته افغان تیر از ترکش رجات در هیئه حمله و در چشمه الکری اوات
حضرت نادری اساس را ز ردیه منهدم و کیانات قلعه منهدم گشته تیغ ما باز قلعه سیران
کرده بجهو ادنغر نمی و زار ایشان آتش تیغ و سنان آنگونه از شب تا دریایان سماک هلاک
افتاده تونگانه و آناناته ایشان با کهنه بغداد و شهر بتصرف آمده هنگام شام
تابنده ظفر و بلوغ مرام می و ادات از بحر ظفر فرجام که لشکر بر بغداد بازگشته نصب اعلام کیوان مقام
و نمود نمود آن روز خلایق آفاغنه جو جمع ز خدمت شایان درز حقیقت منشاء این فتح بلا شده بود و نه
بر ایشان جانب به وجهان در شمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قورچیان تفنگچیه را که روی
از دشمن تافته بعد غرض تیغ یاسا ساخته سر کردگان و بعض زبان زخمهای کاری بر جان و جانب زدند و فوج
را انضباط داده رجعه و کربلای معلی نجف اشرف و حکه و در تعیین کرده همگی ایلجار الحکم باطراف
در آورد و چون قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که از آن سمت توپ و حبی اهالی سرکوب گشته
هر قلابه از زلزل زرد اساس خاطر پاشا و قلعه گیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب
پل چوبی را از نهر دلان از روی آب شط بغداد انداخته در برابر زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام ایوان

طریقی که مذکور شد از آن بستند که تا رسیدن جسر افواج ظفر قرین با آن طرف آب آمد
و شد تواهند کرد و پس از آن سیر کوچ کرده و در زیر کنی مزار اعظم قبه زروان غوغو مکین سعد
سایه گستر فرق تهمپر برین جیشمند و از جانب جنگله در ناحیه کشتیهای بسیار بهم آورده جسر متین
ترتیب داده و در نیز بغداد را عزم از این قلعه محکم در جانب غربی که بغداد و در طرف دیگر قلعجات
دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله صورت اتمام
یافت لهذا برای قلعجات فوجی مامور شد و در سمت شمالی قلعه نیز در کنار دجله قلعه
ساخته جمعی را با لطف الهی مامور و کشتیهای فلک رفعت عالی جاه ترتیب داده تفنگچیان
قادرانداز بر آنجا گذار که در وسط شط لنگر انداخته که بهمه جهته راه آمد و رفت قلعه گیان
از روی آب بسمت بصره و غیره مسدود شد و در همان اوان شیخ عبدالله ابن شیخ
[illegible] لام که صاحب جمع عرب [illegible] تابع بغداد بود [illegible] مقرر شد
که با والی حویزه [illegible] را اتفاق [illegible] از راه حویزه متوجه تسخیر بصره شوند [illegible] صادرات
امور آنکه [illegible] خان حاکم [illegible] امیرخان [illegible]
بر آمد و میرزا [illegible] جمعی از اعراب قلعه عوض [illegible] شیخ احمد
بود [illegible] بر سر [illegible] حاکم [illegible] و اموال او را غارت
کرده [illegible] نزد شیخ احمد مدنی [illegible] لهذا [illegible] قشون حویزه [illegible]

باتفاق امیرخان

باتفاق امیرخان بیک به تسخیر آن بلد و معقد مامور گشته هر چند [illegible] علاوه [illegible] **در ذکر وقایع**
اوائل شش ماهه ثانی سنه ۱۱۴۵ هزار و یکصد و چهل و پنج [illegible] از آنکه سپهر عسکر [illegible] از جوش و خروش سحاب
[illegible]
رانده [illegible] از جانب [illegible] فتوحات [illegible] خشم [illegible]

شد و مطلق العنان در اراضی همایون [illegible] گشتند و در اواخر محرم سنهٔ ۱۱۴۶ رجب افندی دفتردار
و محمد آغای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم [illegible] والا دربار سپهر [illegible] در باب
سپردن قلعهٔ بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و امهال کردند و بتکلیف آمد و رفت [illegible] ابواب [illegible] گشوده
در میانهٔ احمد پاشا و اهالی بغداد [illegible] مفتوح بود که در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم
سابق که بسر عسکری مأمور بود با صد هزار نفر از [illegible] از جانب [illegible]
و حوالی [illegible] این خبر [illegible] احمد پاشا از [illegible] عهد [illegible] و در قلعه‌داری [illegible]
[illegible] عسکر [illegible] حضرت [illegible] دوازده هزار نفر [illegible]
امیران کار آگاه [illegible] قلعه و محافظت برج و قلعه‌ها که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند
مأمور ساخته [illegible] ضبط کردند که بر قلعگیان [illegible] قطره از آن [illegible] عسکران
[illegible] شد [illegible] حضرت [illegible] فوج فوج و گروه گروه
از حرکت رایات [illegible] پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر و اول [illegible] لشکر [illegible] روانه
[illegible] شنبه ۶ ماه صفر با بقیهٔ افواج بحر امواج از خارج بغداد [illegible] حرکت
روز دیگر [illegible] صبح [illegible] عسکر در کنار آب دجله
نمودار گشته چون [illegible] همه جا کنار دجله را [illegible] آمدند [illegible] آن
[illegible] قرین یکدیگر شدند در [illegible] که [illegible] سمت غربی آن [illegible]

[illegible]

زخّار در عرض خیام قرار [illegible] و سه طرف دیگر را [illegible] قلعهٔ آهنین
و حصار آتشین از عراده و توپ و [illegible] در اطراف [illegible] نهاده و [illegible] زنجیر [illegible] گران
[illegible] استقرار [illegible] مقابله [illegible]
لشکر جلادت اثر [illegible] سحر [illegible] شدند [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] کشته [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] فوج [illegible]
[illegible] گشته [illegible] مطرس [illegible]
از اطراف آن شروع [illegible] توپ [illegible] آتش [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] پیادگان [illegible] از سه طرف [illegible]
[illegible] حمله [illegible] سر [illegible]
برق [illegible] رخنه [illegible] از سمت [illegible]
[illegible] شد مقصود [illegible] رایات [illegible]
[illegible] در سایهٔ جناح آن [illegible] استقرار داشت [illegible] جلادت [illegible]

ظفر از پرچم زرین صبح بیدگاه خصم افکنی بال و پر گشوده بمیدان امر قتال بیرون از بکان محور جوش

آمده سواران و پیاده چپلدز بر انگیخت و از هر کس بتمنای جود آب اعتنای تیمی بر انگیخت در زمان

ضرب داوران طعن و ضرب از جانبین اشتعال گاه تا عرصه تنگ است داد یافت چون هر صبح جنگ

در سمت میسره عسکر رومیه از جانب رشت القاق افتاده آب رحله در تصرف رومیه بود و در موسم

شدت تموز بود از طرف لشکر شدید الصولت رومیه کار را بر یکی اسب سپاه قلب تنگ

عطش که بر پاره لین استعمال داد که حرارت تاب به فلک بریان و عین الثور بر تشنه کامی سیران

بسته رغا کردبان هیش شده ز خورشید گردون بسوزش همه ❁ که بود آب آتش چشمه آتش هم ❁

جهان آفتاب آتش افروختی ❁ که ماهی بدان در دهن سوختی ❁ چو مرغی بشدی در هوا جلوه گر

ز تاب هوا پیش سوختی بال و پر ❁ دل خاره کان از تف و تاب آب ❁ شد گره زده چشمه آب تب ❁

سمند از آتش افروختی ❁ اگر سوی آب آمدی سوختی ❁ القصه چند نوبه بال رزحیثی بار بیح پیادگان

در سر مطلب مشغول قیر و دار بود نفر از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اسب سپاه

آنحضرت در آمده چرخ عمود چون نادرشاه اندازی بنظر رسیده مرکب تاب [illegible] بر زاده ابر در زیر

پای آن سرور دارا درایت [illegible] شد [illegible] کرده بمدستکری تأیید فتاح دادی الفضل

سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعله طلعت شهریار بدر [illegible] که در میان آن جمعیت لشکر

نمایان چون خورشید از روز برابر فوج اختر ظاهر گوشه دیده رومیه گشته دیدند که خدیو [illegible]

مانند سمندر

مانند سمندر از آتش شرر ریز و بی باک در آمده متر کشته از اطراف آنحضرت تفنگ پرخالی کردند

لکن حفظ الهی سپرداری و عنایات باری نگهداری می نمود ازین حمله گزندی بذات معدلت پس رسید و خدیو همایون فر

ازین شکار که سفینه عرش [illegible] باد پای قوائم [illegible] بحر اثر [illegible] در لجه آتش [illegible] نیز در شنا در آورد چند نفر

از سواران رومیه را از خانه زین بنوک سنان جانستان به خاک هلاک افکنده [illegible] تیره روزی

که مرد و مرکب هر دو بضرب [illegible] آنحضرت بر خاک غلطیده از پیش [illegible]

الشمس جولانی دوباره [illegible] در آمد جنیبت کشان از جنیبت خاص پیش آمده آنحضرت باز قدم در حلقه

رکاب که داشته سوار گشتند چون از عطش التهاب آتش جان شیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب

سپاه از فرط تشنگی بی تاب [illegible] غلطیدن آمد اگر [illegible] ام آنحضرت نیز علاوه علت گشته دلیران [illegible]

گمان آن شد که اگر سرور کشور [illegible] این زخم کاری [illegible] افتاده [illegible]

جاری رسیده لاجرم [illegible] دلیران [illegible] از جان [illegible] نظر از [illegible]

و نظم لشکر عاجز شده [illegible] خدیو گردون توان ناچار [illegible]

عطف عنان [illegible] که از [illegible] اطراف [illegible]

ملحق گردیدند و چون [illegible] از آن معرکه جمعی از دلیران از بی آبی [illegible]

حجوم [illegible] آن دریای آتش [illegible] و برخی دیگر از بی تابی [illegible] خشک زبان

تفسیده [illegible] گشته [illegible] از آن زندگی گشتند ملخص آنکه همه جهت

دو هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان تفنگچی و عمله توپخانه عرضه تلف گشته توپخانه بهاوین مصروف
رومیه در آمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بی مانع آغاز کوچ کرده در جزیره بغداد پناه جستند
چون پیش از وقت یکنفر از رومیه بغداد کرجیه انجیر را بجبه بود جمعی از قلعه گیان بر آمده
جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب غربی دجله و متعلقات آن سمت اقامت داشتند راه
عبور را بسته دیده جمعیت و ارسال اسلحه و حسکه باعانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود
خزاعی خود را باین عاقبت رسانیدند سر عسکر بعد از این واقعه والی بغداد و سه روز لشکر
رایات عزیمت بجانب کرکوک افراخت و حرکت ... بعد از ورود ... پنج ابواب
شادوره بر روی سرداران و سرکردگان لشکر گشوده مقرر نمودند که ... امری بود مقدر و در دریچه
غیب ... تقدیر ... و از ... مصاحبان ... **خواجه حافظ** بسی گر کند
تخت و دولت ... بگیرم جهان را گران ... کرم ملک ...
... از ازل ... همه با القاء ... عقیده صاف و اخلاص
خالی از ... غرض گفته که **شعر** ترا آن سایه ... خدای که ذات او در آن سایه ...
با سار ... کین گزاری ... پناه ندارم اندیشه از روزگار
... تقدیر پروردگار پس آنحضرت با اخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده از ...
و اسباب و باقی مایحتاج که در آن سفر معرض تاراج در آمده بود بولایات حواله گشته

فرا این کده

فزا این نوکده در باب سرانجام آنها باطراف ممالک محروسه قلم آمد و بر تکاپوی ارسال قبلی و ارسالان
و همدان حکام صاحب اندیشه و امینان اخلاص پیشه تعیین گشته الانگوه گیلویه را محمد خان بلوچ که باز امرا
عنایات اشتغال داشت بعلاوه او شوشتر و دزفول بر سمت و مقرر فرمودند که با تعاقب امیر خان ...
باغیب فارس ... گشته تا بدست ... تجدید اوضاع سپاه خود کرده بر آل کب ... شود و امر ...
بغداد معروض شد که پیر محمد خان ... بیگلربیگی هرات با شش هزار نفر قشون ... خود ... هرات ...
حدود قندهار ... و طهماسب خان جلایر سردار قندهار با حکام فراه و قاین و سیستان
و تون و غیره و شش هزار نفر از لشکر ... که تابع ... بوده در ... مقرر ... همدان
حاضر شوند و همچنین جمعی از جوانان ... که ... با رکاب ... خدمت
خدیو ... بعضی باستعجال ... اشتمال کردند و از ... پنج عازم همدان و در
پنجم ماه صفر والی آن خطه ... گشتند و چون ... از ... جانبین ...
از ... صد هزار تومان ... بر وجوه ... سبب ... کار ... عراق
اتفاق ... تخلیه حدود عراق ... ایلات ... مقتضای مقام ... وقت ...
گرچه ... ابداء ... بعلاوه ... صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع
و جبر نقصانات ... خزانه ...
... اتمام ... شده بود ...

عطا فرمودند و همچنین از شتر و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب
و اسباب بعضی جنس نقد و برنج و دواب و ضروریات دیگر که [illegible] وعده‌ی [illegible] از ممالک محروسه
روز بروز وارد میشد فیما بین آن گروه جلادت پرور بقدر قسمت انقسام و در عرض [illegible]
جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت اختتام یافته لشکر فیروزی اثر
و امواج جنبش [illegible] در سعادت [illegible] متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بحر زخار
پیوندد و روی [illegible] نصرت پرور [illegible] گشته از سوانح حیرت افزا
که در ایام توقف موکب والا در همدان بوقوع پیوست آنکه تیمور پاشای [illegible] حاکم وان [illegible]
واقعه بغداد از جانب سرعسکر [illegible] از اکراد [illegible] عازم [illegible] گشته
در سمت [illegible] خلاصه [illegible] با قشون [illegible] شنیدن [illegible]
حرکت تیمور پاشا در صدد تخلیه قلعه [illegible] شهر برآمده آغاز کوچ کردند [illegible] لطفعلی بیک
[illegible] لطفعلی بیک
از ورود تیمور پاشا [illegible] که همراه داشت [illegible] حیرت [illegible]
چون [illegible] قلعه [illegible] آن جمعیت قلیل [illegible] خویش [illegible] ناچار [illegible]
عبد الرزاق [illegible] از جانب آن حضرت [illegible] آن مملکت بود [illegible]
لطفعلی بیک [illegible] راه [illegible] ناچار لطفعلی بیک عازم [illegible] گشته [illegible]

بس [illegible]

پس از توقف فرمان [illegible] بعضی از [illegible] محصوره [illegible] حدود دار المرز مامور [illegible]
بیک [illegible] الجناب که [illegible] بخطاب خانی و سرداری دار المرز و ولایات استرآباد
سرافراز و با جمعی از سپاه [illegible] از گیلان و [illegible] که
[illegible] لطفعلی بیک [illegible] دار المرز [illegible] شده بودند
بموجب امر [illegible] تیغ سیاست [illegible] جمعی [illegible] اطراف
ولایات [illegible] گشتند [illegible] بختیاری که در کوهستانات [illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
و فرمانبرداری گردیدند چون [illegible] و همت والا آن بود که [illegible]
شاه طهماسب را [illegible] سلطنت [illegible] بغداد ان ارضی واسعة شاهباز بلند پرواز [illegible]
در هوای فضای [illegible] اقالیم [illegible] در ایام توقف [illegible] بغداد که [illegible]
[illegible] ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا [illegible] برای آوردن
حضرت شاه [illegible] ارض اقدس [illegible] مامورین [illegible] مشهد مقدس
حرکت داده [illegible] بغداد [illegible]
در چنین وقتی که عزم [illegible]
فرمان [illegible] که مامورین [illegible] شاه طهماسب را [illegible] مازندران

و مخدرات سراپرده عصمت شاه عباس که در آن اوان شکر و قصر بنام او بود
از قزوین حرکت داده روانه مازندران گشته آن خطه را زینت بنیان مقر کوکبه عز و شان
سازند و طهماسب قلی خان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه اختیار
او تفویض و جمعی از سپاه نصرت دستگاه را بمتابعت او مأمور و روانه و شاه مقرر داشتند که ده
هزار نفر دیگر از ایلات و حشم عراق را در سلک ملازمت حشم داده در ممالک عراق که وسط ممالک
محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جولی بسرکشی کوشد افواج با جمعیت
خود به تنبیه او پرداخته و جمعی هم بحدود و سرحدات معین و مقرر شد که بیگلربیگیان سرداران
و الطغفی [illegible] با حکام اطراف در مقام دفع هر یک از اولیای خوف و خطر دار [illegible] هم
ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند **ذکر نهضت رایات شاهی مرتبه ثانی بجانب روم**
بعزم هجوم و تسخیر آن بلاد و تمام ترتیب الخاتم بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اسباب ترددات و [illegible]
شوال [illegible] الثانی [illegible] بجانب [illegible] بشوق ملاقات اهل [illegible] لشکر روم
از بلده همدان رایات اقبال لوای گیتی ستانی جولی و ملک ستانی منزل در روز دوم [illegible]
[illegible] رایات [illegible] خبر رسید که [illegible] والی اردن [illegible] و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان
معتبر و بیست هزار نفر از [illegible] روم و سپاه از روم از جانب [illegible] که در قلعه کرکوک
توقف داشت در کنار آب دیاله [illegible] زبان [illegible] که [illegible] اشتهار [illegible]

خیام اقامت

خیام اقامت کرده منتظر بود که موکب والا از یکجانب تبریز نهضت نماید و پاشایان [illegible] رایت
جلادت افرازند و چون پیشتر توجه بکرکوک [illegible] و بمقابله پرداختند [illegible]
[illegible] با وجود [illegible] از ایلات کرین و بهادران ظفر قرین [illegible] تنزل
را در روم شتابان [illegible] چند [illegible] که روز [illegible] شبیخون [illegible]
تیره سازند لا بنا بر عدت لشکر و شوکت معسکر افواج [illegible] از جاده مدارات [illegible]
[illegible] سپهدار [illegible] پیش [illegible] که [illegible] جهان افروز
سپهر [illegible] که همه جا [illegible] ظفر [illegible] لشکر نصرت اثر بود [illegible]
پرنده بر فراز تپه بلند که در آن [illegible] واقع بود صعود [illegible] تحقیق ملاحظه [illegible]
لشکر را که در کنار آب دیاله [illegible] برج [illegible] خیام [illegible]
راحبات [illegible] آن لشکر را انقلاب [illegible] دانستند که آن گروه از هیجان [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] از [illegible]
سراسیمه [illegible] بر آمده اند دلیران [illegible] باشاره والا [illegible]
[illegible] اندیشه [illegible] اجمال [illegible]
و خیام و اسباب [illegible] که [illegible] در آمد دلیرانی که [illegible]
بجای [illegible] وادی [illegible] بالک [illegible] شده [illegible] خیام [illegible]

در سایه نشیمن شاد روان آسوده گشتند و بعد از ده روز در همان مکان خبر عزیمت امرای طغیان محمد خان

بلوچ و مراجعت او از عرض سلام بعرض والا رسید و بتعاقب اینکه محمد خان بلوچ در ضمن صادرات

احوال آن نواحی اشارت رفت با تعاقب محمود غلجه از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت

متعلق باشرف رسید از جانب او بفارس بطوع ماموریت گشته بازگشتن از کجی اشرف

نیز برگشته قوی محمد خان حیثیت دست حکومت از دست پرکاری افغانی گسیخته با قوت لابد و الا اصفهان

ولد الکتی با تمنه و بعد ایامی که برای اشرف از آنجا باقدام امیدواری باین درگاه والا استشفاعت

جدیر و فیروزمند که در عرصه عجز اخلاص بار ره آستان پیش بیش هر شب و روز وعید ارادت

با او از دور عاجز نوازی در آمده با بالغ گروه کهگیلویه عزم امتثال بستند و بعد از معاودت

موکب والا جنت نشان از ترکستان که در میان اعیان دولت شاهی با اظهار جوهر جوانی کار تیغ سینه با

سبکرو کج بخاری جوز اظهار ... در جنگ ایران و همدان ملتفت قزلباشیه در صدد

بیجا بشده و در حین ورود بعثو و کوکبه والا که حکایت حال او بعرض والا رسید اگرچه اصرار حیدر اوزی

اولیای دولت لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان خنجر لطف خسروانه

که در روزه روز خورشید عالم فروغ بخشش جهت احوال ... عالم است و باره بدر ستان

تیره روزی گشته او در احکام کوه گیلویه و شوشتر و در نزول حضرت بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیگ

فارس و محمد خان با قشون کوه گیلویه از فارس بامور مرکات گشتند برای آنکه از ولایات ارزنجه

شخص خالی

شخص خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مروی را بفارس قائم مقام بیگلربیگی قلو را که برتبه

مهرداری سرافراز بود و بکوهگیلویه تعیین و روانه شد و در حینی که محمد خان خاین با امیرخان بعزم از روی

سعی و از در جابه در قتیل شدند سرچه برگشته تحتی گرمسیران کرمان محمد خان برخار اندیشهای

بطال خار زیر و بم عرش گشته با فتنه جویان فارس و شوشتر و بلوچ ... الا از کهنه مقصود برگردن

و همراهی آذربایجان فارس زیران و امیرخان ... قشون ... و جز ایلی که همراه آمیره عازم الکا

معج گردید اگرچه از چنین وقتی که مستحکم ... در زمان خیر نشکمرانی بود صدد آن حرکت فساد

انگیز از اهالی آذربایگان و کهگیلویه برز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در موافقت محمد خان

نابیت که در عزم قوتی ... من در تصور و موجب جلب و رضی گردد لاجرم آنوعی آنکه به

حوادث در آنکاه والی دریاچه صلح آنحضرت بحکم جنبش جان رخش در برابر لجه زرف و لطافت گیاه

و خاک درخیز بحر شکرف ذات مصطفی در عزم زرالی ... فرمان داده مصطفی علی التعمیه با همت

راسخ و رغبت ثابت بر ارش ... که بنه و عزوق موکب منصور ... ملحق شد بقصد مقابله سر عسکر

کوچ کرده در پانزدهم جمادی الاولی در حوالی ییلاق ... گرگول گشتند و از سر

که سلطان خاوری با همچه منخوف بر اوج عیوق افراخت شمان لشکر عسکر با لشکر جهان

وجهان لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در محاذات قلعه گرگول واقع است

تسویه صفوف ظفر و تسوید جنود شوکت و فر کرده عساکر فیروزی مآل بسعی با آیین رزم قتال

موج موج گروه گروه به نظم سیل امواج طنطنه دلاوران و ولوله رزم گستران و دبدبه کوس

رویین و غریو نای زرین بذروه چرخ برین رسید گوئیا که ابر آذار از آن سلک نظم و فر شکوهی

از آن درای و عزم شاهی دیده لالای رزم گردید که آسمان با هزاران چشم ستاره

آن حیران و زبان حرف دشمن در عالم الضایف ساز و نظاره گار آن همت بلند آفرین خوان

گشت سلیمان بشکوه لشکر بدانسان چنین تیغ سپاهی بسته بود داشت کسی بر سم

نثر تیغ بر این بند فرمودن بدان لشکر این بند عثمان پاشای سر عسکر که بعد از عجائب

با انواع مهابت و اقتدار در قلعه ارکوک و خارج قلعه بسر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام

قرار و رفع لوای اقامت داد از اطراف آن چون سحاب بحر خندق آثار که لوح صفحه کار عرصه

در آن زمین دیده و از سعادت جلوه گاه به پهلوی لشکر بسته بانوای نقاره و جمعی از سران لشکر

بفرمان او بقلعه رو بجنگ آوردند و دست دلاوری باز نمودند از آن طرف نیز دلیران رویین جنگ

بصولت شیر و جرات پلنگ بدون تامل در میدان معرکه کین آهنگ و به بارقه

تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز بازار جنگ شدند جمعی از آن طایفه سر باختند

لوای رزم چوگان توام مرکبان غلطان و جمعی دیگر سر خود گرفته از راه سلامت از آن

الروم شتافتند و بقیه در قلعه متحصن گشتند رایات منصور با عصر شاک در معرکه جنگ

قامت اقامت افراشته بنحوی که هر که از آن گروه سو میدان کین آماده بود میسلک

جوانان

چون اثری از عسکر و سر عسکر بظهور نرسید در آن مکان تا که رسیده و ترا از تیر و برنده تر از شمشیر همه

سنگ و کلوخ بجانب سر عسکر سلک تحریر در آورده مصحوب بکتاش آقا گرفتار آن فرستادند

مشعر بر اینکه بشوق ملاقات آنجناب از دور و نزدیک آمده ایم اگر از سر دیوان در آیند

معرکه حرب قدم رنجه فرمایند و رسم گروه جاوداتی را از جوانان جلال سازند بس خطاب و جواب ناسزا

در میان کرده از آنجا وقت نمانده که اعدا ... عطف عنان بسته بغرور فرهنگ ... دیگر

دیگر بهمین منوال بر سر قلعه رفته چون گشت عزم و تامل شاه را در حصار کیر و دار لشکر بیدند مقصد بکام

کار از گذشته تسخیر قلعه بر دارند که محل وضع آن در دو منزلی ارکوک بر فراز کوهی بلند

اساس و مقام جمعیت اکراد و به دلیرانش شحون بذخیره و غله بهر حال بود و جهت سپهر

مماس رفته از راه ارتفاع در رسیده متوجه آن سمت گشتند که شاید بمعنی مجرای سلسله جرات سر عسکر شده

از در مقابله در آیند و در روز سیم موکب جهانگشا سایه وصول بآن مکان افکند قلعه مزبور بحیطه تصرف در آمد

جمعی از اکراد و ایلاتی که از مکان بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز

سطوت حیدر قاهره پناه بآن قلعه استوار آورده بودند بمعرض تیغ انداز و بسیاری از ذکور

و اناث بقید اسیر گرفتار گشته غنایم موفور بدست لشکر سپاه منصور که با نضای جهان

برابر بود آمد و چون محاصره بعد از چندی بتعب دیار کشیده بود ... در این عرصه اقامت

بود که ابر نیسان باران صرصر و نیشابور ... که در طاق رواق ... مهیا منتظر

قرمان بودند آمده در کنار آب دجله در جسری که از آنجا به اردوی فولادشیار بود در حلب اقامت انداخته
بروج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته علامات شهر
زور و توابع را اجرای زاینده ایام محاصره بغداد ضبط و از کردستانات و نواحی آن
هراسات ولایات رفته علامات عربی را الغای بعسکر امیرخان بسته در بروج انبار نمایند
و بعد از سه روز ... اعلام ... از آن مکان آغاز ... در منزل ... مجمع ... کش
اتفاق دولت ... عزیمت سمت بغداد و سر... کرده و ... نمودند که اگرچه ... اهل ...
ضعف ... که پیش ... گرفته اند ... هلال لاغر ... بسر ...
بدر کامل ... قطره ... در ... گوهر شاهوار شود
در این ... که ... مغرب ... عسکر ... غلامان ... هرگاه
این ... قلعه بغداد ... محیط لشکر ... قلعه حکم
خانه حباب و بنیان قلاع قلعه کمان صورت نقش بر آب خواهد داشت **شعر** یاری ما گرچه اول
خام می آید بچشم ** در عقب ... ها ... **پس** ... متفق اللفظ عرض کردند
که ما را تا جان در تن است ... بخواهیم ... خواسته کوشید
هر ... که ... راه ... زاینده ... شده بودند
و غلبه ... کنار دجله ... که ... از آنجا ... شعلو

نصرت ... و در بیان آمدن عثمان پاشای سرعسکر بمقابله موکب نادری و وقوع محاربه فیمابین و هزیمت رسیدن
عثمان پاشای سرعسکر پس موکب والا از ... بعد از ... گذشته ... ملاحظه کردند که سپاه
نصرت ... ذخیره و غله ... که ... آن ... کرده ... که ضعف ...
... راه ... از جانب ایران حادث شده که ... عنان عزیمت
اقدس گشته سرعسکر را از این خبر آگاهی دادند ... قبول ... ضعف حال ... محمول ...
... که عمده ... بود ... هزار نفر فرستاد که ... منزل ... اردوی ...
جلادت جولان ... چون ... کوه ... ابوالقاسم ...
را که مکان مستحکم و در میان ... کوه ... واقع و معبر آن منحصر ... بود ... اقامت ...
این ... با ... قراولان ... رسیده روز پنجشنبه ... جمادی الآخر
طرف ... از راه ... که جاده ... عبور از آن طرف ...
موکب ... از اتفاقات خواب غفلت ... بصیرت قراولان ...
در خارج راه ... عبور موکب ... گشته ... صبح ...
... **شعر** ... **ع** ...
زرین لوای **ع** تخت ... چون ... بتندی ... برق ...
رعد خروش را از هر طرف ... داده ... شدند رومیه ...

صفوف بر دو جهة از طرفین نیران قتال اشتعال داشت و بازوی دلاوران بخصم افکنی و خونریزی اشتغال
باعث از اتفاقات نادره اینکه سر عسکر بود از روانه کردن همشیره بجمال اینکه مبادا همشیره
بحضرت نادری غالب آید و گوی یکتایی از میدان زباید دست اجل بر نقش زده بتقریب امداد
او متعاقب روان گشته در عین گیر و دار که بارقه یالیج و تعالب چشم مهر و ماه را خیره و گرد و غبار
عرصه کارزار روی سپهر نیلگون [illegible] طلیعه رایت سر عسکر بود از [illegible] لشکر [illegible]
آفاق در حصار [illegible] **یُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ** دیده [illegible] چنانکه [illegible] گولیه سر عسکر در رسیدن
چنان موج [illegible] هنگام رستخیز معرکه شورش [illegible] موجب [illegible] روبیه و [illegible]
دلیران ظفر اثر گردد اما بدل **شعر** رخ راحت [illegible] ز جوش [illegible] بزرگ : گرد کله [illegible] چشم
زال : آنحضرت [illegible] را عین مدعا دانسته جنود [illegible] عنایت آن زاد جهان پرور گو که
زان ظفر گشته [illegible] مانند [illegible] رسیده بود که حملات مردانه و صدمات
دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه سوار پیش برداشته بقلب سر عسکر رسیده [illegible] مشاهده
این حال در احوال عسکر رومیه اضطراب و در سلک [illegible] انقلاب راه یافته سر [illegible]
گریز گذاشتند سر عسکر که با کمال [illegible] روان می آمد ناچار بر جنیبت
برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران [illegible] عرصه کین متعاقب رسیده باو
در او آویختند و چون حضرت نادری [illegible] دلیران افغان ابدالی [illegible]

کوه [illegible] دربند مامور [illegible] که [illegible] ظهور [illegible] رایات [illegible] راه بر [illegible] شدند مامور
نیز از هر جانب بخصم افکنی پرداخته و سر [illegible] الطایفه [illegible] تیغ و سنان ساختند و [illegible]
ده هزار نفر از [illegible] عرصه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر گردیدند عسکر [illegible]
[illegible] نام گرامی از [illegible] سر عسکر [illegible] سرداران [illegible] جمیع
[illegible] عسکر [illegible] حضرت [illegible] در آمد و چون
اعزاز [illegible] سرداران لازم بود سر عسکر [illegible] عبد الکریم افندی [illegible]
عثمانی [illegible] روان ساختند که [illegible] در ممالک روم [illegible]
[illegible] عنان کرده [illegible]
[illegible] که در حوالی [illegible] سال [illegible] عبور [illegible]
[illegible] ذخیره را از اطراف [illegible] قلعه [illegible]
بغداد مسدود [illegible] خصم [illegible]
[illegible] پاشا که در میان رومیه [illegible]
[illegible] حارم گشتند [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] پاشا [illegible]
بر وقوع [illegible] روان گشته [illegible]

در قلعه مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را متصرف گردیده چون این خبر صورت
تحقق یافت عنان عزیمت بجانب تبریز که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف داده
از راه گیلان و الوس ضرغام روانه گشتند و در آنگاه خبر واقعه از محمد بلوچ نیز بعرض رسید
و الا گردید مفصل این مجمل آنکه چنانچه سبق ذکر یافت میرزا آنکه محمد از منزل جابدر برگشته بعزم
فارس رایت استبداد برافراشت در اوایل حمله ایشان خبرهای اراجیف لکه بقاسم بیک
که در قلعه زر فول بود بمقتضای سرشت زشت در روزهای مکرآمیز نوشت قاسم بیک از آنجا که
حال لکه ... و حفظ طه جبین توسیبات ... اتفاق لکه از زرفول عازم کرمانشاهان گشت
نوشتریان باشاره محمد اسعد ... قاسم بیک روانه ... کشته ... زر محمد
بر سر او رفته او را با اتباع بدست آورده محبوس کرد و ابو الفتح خان حاکم سابق کرمانشاه خویش محمد خان
و الا اقامتی را ... شتر ... اما از آنجا بعد ... نشاط
بر هوا انداختند غافل از آنکه آسمان عنقریب این ... برادر ... سر ...
این خیال خام ... که ایشان خواهد لکه اعراب ... شیخ ...
پیش آمده ... عبدالرضای برادر سید علیخان و کوه گیلویه
شیخ فارس ... آهنگ شیراز کرده و در ... از احمد سلطان ... جمعی
از قشون ... سید عبدالله ... بر آمده ... گشته بقلعه

تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده
طالب راه نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان بالضروره با ... از قلعه بر آمده روز دیگر
او را با رفقا بتاراج و در مجلس ... قاسم بیک ساخت اهالی و اعراب ... جمعی
با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جباره که رئیس القوم بودند دم از یکرنگی و رفاقت
او زدند رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت عدد لشکریانش بده هزار رسید از تفصیل
اخبار ... چون ... قلعه بغداد ... احمد ... لشکر ...
سرداری ... و میانه اعراب ... سید علی خان والی حویزه ... از حویزه
از راه ... روانه و اسمعیل خان ... حاکم ... کوه گیلویه ... از ...
از ولایات فارس حاکم جداگانه از ... بتعیین ... هزار از ...
بر اتفاق حکام مزبوره روانه فارس گشتند و حکم والا ... که لطفعلی خان جلایر ...
... عراق ... از سمت اصفهان و اسمعیل خان ... از جانب کوه گیلویه با حکام ...
... جمعیت ...
از منزل ... عازم سر ... گشته شرف اندوز ... فیض ... شدند
و در آنجا عریضه ... بارگاه سپهر ...
... که عسکر ... از قلعه ... مقابله ...

چون قلعه گیلان غربی از محاصره سابق که در آن اوان واقع شده بود سکنه جزیره از خوف
چپاول و یورش یاغی نزاع شده بود که اگر عشیرت آن لشکر در سر راه آن قوم و برادران تعیین شده خویش
با اهل حلقه [illegible] بر قلعه کشیدن جواب باز نفرستادند لهذا روز دیگر که ترک تیغ خیمه صبح
مرصع کمر حلقه زرنگار زهره ابو ذر در کوه‌ها جانب کتاب مقصد روان گشته اما احد و اماکن معلق
زاهی برج که از بالا القیا و شهدند در سوک جهانگشای از سر بر رای عازم بغداد بود و در پیش [illegible]
سکر قدیم [illegible] که بروزی بسیار گذشته بر اوقات جلال کا پیری قزلباش [illegible] از [illegible]
بر با افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل [illegible] در مقام استقرار [illegible] شد
لعمری [illegible] سه روز [illegible] از [illegible] احمد از بدر باز فلک مدار [illegible] عجز و خجالت [illegible]
عثمانیه [illegible] استقرار حدود [illegible] قدیم در ولایات [illegible] کفالت [illegible] از فرمان [illegible]
[illegible] از تکرار معاهده که چند روز [illegible] عهد [illegible] معروض [illegible]
[illegible] این [illegible] رای انور [illegible] گشته احمد پاشا
[illegible] بخط شریف [illegible] پاشایان [illegible] شیران [illegible]
تحفه [illegible] باعتماد [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] از قلعه که [illegible] حضرت [illegible] لایق [illegible] ان
[illegible] طرف [illegible] همدان از لشکر شاهی [illegible] عثمان پاشا در کنار آب [illegible]

[illegible] روز جمعه در آمده بود [illegible] عبدالله افندی قاضی بغداد بود روانه ساخته لوازم خدمت
بتقدیم رسانید از [illegible] روز [illegible] در رکاب [illegible] طبقات [illegible]
پاشا [illegible] گرفتار گشته [illegible] بودند [illegible] شده [illegible] مرخص گشتند [illegible]
چه در سفر اول [illegible] فتح بغداد [illegible] نجف اشرف و کربلای معلی
در یافته آن سعادت [illegible] گشته [illegible] که این امر [illegible] عازم زیارت
کاظمین علیهما السلام [illegible] از بالا [illegible] اطراف شهدین شریفین فایز گشته عطف
عنان [illegible] بغداد [illegible] از آن اوان
[illegible] روز [illegible] رجب [illegible] از [illegible] قلعه بغداد [illegible]
[illegible] از راه [illegible] روانه اصفهان [illegible] چون ابوالفتح خان حاکم [illegible]
[illegible] شد [illegible] حسین [illegible] طلان [illegible] کشیده [illegible]
محمد قلعه [illegible] ضبط [illegible] شیخ حویزه [illegible] نفاق اندیش این آستان گشته
طایفه کعب [illegible] حوالی [illegible] عادت [illegible] سردار حویزه [illegible]
معلوم [illegible] شده لهذا از بالا [illegible] قلعه
[illegible] روانه [illegible] تعیین [illegible] از بالا
[illegible] حویزه [illegible] گشته [illegible] فتح [illegible] حویزه گشتند محمد حسین خان سردار

که تا امروز گوشه کلاه جلادت برگشته در میان قلعه بست با عواقب مطیع رکاب زنی ملوک
بتنبیه فارس آل کثیر که در قلعه جو تحصن ورزیده مقام مخالفت تمکن داشت مامور و محصور در سه روز
سر از لمعان شمشیر جهانتاب برتافته بعطف عنان کامیاب بشتر مراجعت نمودند در عرض راه خبر رسیده اما کلی
ششتر از وصول اردوی لا توجه برکاب همایون شد و حرب افتاده خبر اطاعت چاره بدیده امنیه
پس ضد یورا رحمت و دالوان قلعه سپهر پیوند گشتند روز دیگر سلطان ستارگان از خلوتسرای
افق بلباس سرخ شفق مجلا آراسته بر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان
قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن
بد اختر حاکمی از رؤسای حویزه با آن ولایت تعیین و حرکت طایفه بختیاری که ابوابی بان شد
در کوهستان تا فتح سر بکوه دیگر برداشته بعضی بابا خان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان
و لرستان با دو چهار هزار نفر ملازم و اعمال ایشان بتنبیه آن طایفه مامور و خود از راه
دهدشت که دار الملک کوه گیلویه است متوجه شیراز گشتند و بنه و اغرق بعد از راه جهرم که ادامه
مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب برکاب ظفر انتساب روانه شود در منزل بهبهان خبر رسید که
طهماسبقلی خان از اصفهان و اسمعیل خان حاکم بیگلربیگی کوه گیلویه از مقر حکومت
حرکت کرده اند که بیگدلی ملحق شده بدفع محمد پرداخته و محمد نیز با جمعیت خود از شیراز بمدافعه
ایشان می آید لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته در اثنای راه خبر آورد امر الله خان حاکم جهرم

این خان

ایشان اصلا از قلعه تا ممرین نیز از محال مرقوم بدر گریختند از بابویی نفر ایشان پیوسته اند و در راه
معلوم شد که محمد آمده در دربند کوهستان توقف و جمعی را مقدمه الجیش خویش پیش فرستاده
و از زلال اطراف با ایشان دچار و با نیزه و سنان عضو زاد بعضی ایشان شیخ در جدال
را عزار که جمعی از قلاوزان بیرغاجی که حضر و وحشی و سعود بدر بیت الله بعضی محمد را تکامل زندی محمد چون
از توجه موکب اسپ حرکت آن فوج طلایه سپاه سردار تصور کرده با عجله در بند
و خاطر جمع ورد گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته و راه عبور
بر لشکر منصور بست اسب خدیو خبر دار شده در نیم فرسخی دربند توقف و صبحگاهان بعزم رفع اعلام
لوای جهانگشا کرده باخنجر گذاران مریخ صولت نیزه و رایان سماک سطوت بدستیاری سعادت
در بندرات بعادت امر فرمودند تحت ضرار حیان بهرام کین تفنگچیان صلابت شعار از جانب
شرقی و غربی کوه به یورش مامور گشته و سایر آن موجب امر والا از طرف میانه کین از جشمه
مانند شعله آتش که سیلان کند آهنگ صعود کرده جمعیت تفنگچیان محمد از فراز کوه زاله آتشین
از غمام تفنگ فرو ریختند و لیران از اطراف رتبه به یورش و حمایت سماب که بهای تصور کرده
سر در قدم بر کوه داشتند و با سبک برخاسته قله بلند اسپر سپهر سر بر زده استیلا یافتند
و یک ساعت کامل از جانبین توار شور و شین اشتعال داشت تا اینکه محمد بعزم نظاره لشکر حضرت
از سبالای کوه برآمده بمنزله کشیده و فرد نگاه همایون شهنشاه نظر اعلی حضرت اعظم گشت دیدن و از

کرده چراغ زندگی خود را بی‌نور دیده دانست که ترکش تخت کشی پی در مرحلهٔ عمرش طی شده این المغرور کرده
شد پر کبر زرا بهمیتر انگیز قلعه دلاوران چه مانند دشمنه بخون او تشنه بفحص بحکم والا او جی از زراه ممیلان
و جمعی از زراه ننگ که از اتفاق نقش پر داخته بار در هر فرسخ شب دلاوری باغبان ذوالزردن
دل بستن و کشتن و افکندن سپاه آن زر سپاه را از قبضه تیغ و سنان بار کشیدند
چون محمد از بیراهه بدر رفته بود سه کوم شام صرف نام مقبر مقام کرده سه هزار نفر تجاوز از
تفنگچیان محمد را فرصت فرار نیافته در فرار کوه بحکم اضطرار جنگی بکر نیمه‌ای کی سر کاری و دستگیر دلاوران
بود از کرده‌ها مسمی مظفر و منصور در فتح رزدان گشتند و جمیع اسباب ما بعرف آن تفنگچی خود و لشکر پاش معرض
کیب در آمد چهار هزار چون مکان طهماسب قلیخان سردار از فر باوجی تعاقب او مأمور شده بود لا ادار ز خیل جمله
وری تا حبیب درین بین از حوالی حوزر انکوه کشید تا بهمه جا در خلاف جاده از سلامات و ممتن
اسب تا زدرا نبود شیراز شیر زبان حکم سوار در شیراز نهاده بود برداشته از راه جهرم عازم لار گشتن
سردار نیز در زد از بلده لار بود شیراز چون محمد بنا احمال را نقال خود را سوار چابک جا نه وار فرقه را فرار در قلعه شیراز
لد با اتهام جمعی از افغان و بلوچ سوای من غضب آنها گماشته بود تحفظین لار را بسته بیان در آمد قلعه
قلعه را تسلیم نموده سهم سلا و احمد سلطان سر از حبس مرخص جسته ملازمت سردار را کمر بستند سردار
بیرون با انتظار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او بانبیلک تا از آن گریختن او توسن عزم برای لکه
روانه شد لیکن محمد لار از دور بود کرالی لاری جان بلوچ سوار بر سم آهالت نزد الی ابکا فرستاده

در اوائل همه کیست من سو

در اوائل قلعه بحی نیا بار رفقاش او گرفته محمد بی محمد را آمد عزم تیر و تفنگ از افغانان قلعه کیان نار و پس در
محمد با جار کی جانب گرمسیر گشته تا فته معارف آن سردار که با خط لار جنس بطریق ام القاعد کرده
بود و داد شده گرفتاران زده روانه دار القرار جنت از ایام نصرت احتساب از قهرمان آن
محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شهر و از دی سی و یک روز از جهرم
جدا گشته بود در ششم ماه صیام مبارک والای بسته حضرت محمد اشرف از امیر تبعیض ضحایح گرده سبز مربوط سید
امر ۴۲ بعزم نفاذ مقرون شد که طهماسب خان عساکر نصرت شعار ظفر دوزخ جهرم آمد کرده گشته
خود بیهاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در بیست و سیم ماه وارد دربار و امر علیه را اطاعت تهیه
از شاد یافته مأمور شد که با استعداد کامل رفته از روی اشتهار فرصت سینه محمد بود
جو در فع شیخ احمد مدنی و بنای کیر شال از گرمسیر قلاع فتح قلاع آنجا نیز در شیراز
عریضه از جانب سردار حویزه رسید مفهوم آنکه سرکشان بنی کعب اعراب که در قلعه کی گیر داشتند
با فارس آل کثیر حال لات و متعهد خدمت گشته اند مقرر شد تاریخ مذکور سوار با اولاد کاک
کو جابینده از سلاحم آنها روانه بسته لاکه حبه خود عباد کری خودرا از سلاطین سان و والی اصفهان
گو در دوران آن اوان شاه الله نصر الله میرزا سفر که در فرق فرمان بدو رفته مأمور کشور شده بود وارد
شیراز و تعقیب لات اردن قرط اقدس نفر گشت در ذکر وقایع با بعض بعض
سال هجری ۱۱۴۶ هزار و صد و چهل و شش در چهارم شهر شوال که خطه لنگاه شیراز تقرب

مظفر طراز نبود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر منیر چهر بابا خان خرامیده بر تخت جم سپهر
بر آمد گویا که سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود و بلغد غنچه از شیمه گلبن بقدم بعرصه ظهور گذاشت
در عهد بستان ارتستان دایه ابر بهاری شیر نوشین بر نوشید و در بند صبا بر گنش شهلا را
از این مژده چشم روشنی گفت فسار پیکان زری که زخمه گر قلعه باغ بعهد کم فصل بهار رسیدند
هستی قلع گشتند و خاقان گیتی ستان نوای ربیعی بعزم زاغستان لاله و شقایق نعمان
بتکبیر صبا و شمال از جولان آورد و قلعه شاهی قلعه شاه محمد را که از آنجا گاه جنود لطافت و انبساط بود
هجوم جنود دخت داد و سنخ ساخت و لشکر کوه نشین بهمن بفر آلود آن کوهستان بر انداخت
جشن نوروزی ترتیب یافته بهر یک از سران سپاه و امیران لشکر کلاع زرتاری آراسته سیکر
و از شعشعه لباس جشان زربفت هلال شکل افشاب انور شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد
که بعهده ارز ماه برای ارادن ربیقه صلح از دولت عثمانیه اهمال کمه لیو صرح تصحیح و جواب
صریحی نیامد و بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب احتیاب انقلابات فارس ارضای امر صلح
را استقرار بسنوز بدفع الوقت گذرانند لهذا قبض و بسط مهام خورشید اشتمار را بکار برد فارس و لارستان
را بطهماسب خان سردار معزول و انتظام مهام محمد رشیخ احمد را با مجول و بسیو محمد تقی شیرازی سپرد
که تا آن زمان بتقاضای فارس سرافروزی داشت بنیابت آن ولایات سرافراز بلند بر المعه وحاظر
از انتظام امور آن نهضت فیسبح کده در چهاردهم ذی القعده بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف دولت رومیه از

می نمود رایات نصرت طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت و در منزل
آس و نیکس من محال ایزدخواست چهار از ضرغان و الو و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان
دولت و جلال شاهرخ میرزا نیک خلف ارجمند شاهنشاه صاحبقران بمسامع اقدس رسید که روز یکشنبه پانزدهم
شوال مطابق سنه ۱۱۴۶ بعد از انقضای سه ساعت و کسری از طلوع ظهر محذره سرادق عفت فاطمه سلطان
بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته از ورود این نسیم بهجت شمیم این
این مژده روح پرور گلهای نگارین رشک ز شکوفهای شگفتگی در حدائق دلها شکفته گشت و در طرف این
تاریخ در حین وصول این نوید لطیف زر و العفو در کنار امر شرف سعادت جان و خنده آل ان غصن
بر بسته تفته ابواب را بقرآن مجید تفأل نمود این آیه آمد وَکَذٰلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْاَرْضِ
وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْاَحَادِیثِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰی اَمْرِهِ وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ حسب الامر ۲۲ روز ضبط این آیه بسیار که مامور شد و از منزل مزبور عمل
بهجت و سرور نهضت کرده در بیست و نهم ذی القعده اصفهان را مقر کوکبه جهانگشا ساختند و اهالی اصفهان
برای [illegible] پرداخته شیدان نقش جهان در آراسته بر آن خط ارم [illegible] و دولا
خواجه الی حوض بحرانی و آیین بسته بساط گلدوزی کشیدند بر اهل نعمه ولالا [illegible]
بود هر جا مشغول [illegible] در روشن مانند زهره و مشتری که بر نمود و [illegible] عبد الکریم افندی
قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشا سر عسکر دستگیر و نعش پاشای مزبور مصحوب او [illegible] از جانب [illegible] اعظم

دولت عثمانیه با نامهٔ اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان‌پناه آمده در اصفهان
توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر بر این بود که عبدالله
پاشای کوپریلی اوغلی از روی بی‌بصیرتی بسرداری مأمور و بصلح و جنگ مأذون بود و در باب عقد و حل
معتمدی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون بمصلحت طرفین باشد طی نماید هر چند که
بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانیه تأخیر و دفع الوقت است که شاید رأی
جهانگشا را از این قصد منحرف ساخته بهانهٔ اظهار روی تمشیت کارهای که رخ نموده است تا حصول المطلب
سجو است که ابواب مطلب بمفتاح سازکاری مفتوح شده بدون تجشّم نفوس و سفک دما
مدعا بحصول پیوندد و برای اتمام حجت احمد پاشا با تقی افندی از راه بغداد نزد عبدالله پاشا روانه
و پیغام داد که مقصود ما ولایات آن طرف ارس است اگر تصرف دارند فبها و الا مهیا
و همان پذیر باشند که ما خود بملاقات ایشان رسیده بنای کار را بشمشیر گذاریم و چون قبل از این
که اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره این طرف خالی کرده سپرده در باب گنجه و باد کوبه
و دربند با سردار قلعه ارزلان سیهان که در اصفهان کنس معتبری از جانب پادشاه والاجاه
روس بسفارت مأمور بود و در باب ... دستور شد که همه جا در موکب همایون باشد در بیان حرکت موکب
همایون از اصفهان بتسخیر شیروان و وصول خبر تسخیر بلوچ و گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه
بعد از انتظام امور اصفهان در ... محرم سنه ۱۱۴۷ | الوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد

این ... همانا کنیاز است
و کنیاز ... بمعنی شهزاده
بزبان روس

او را اشته در عرض راه خبر رسید که ... تقی خان سردار که بعد از رخصت از درگاه جهان‌پناه
بتسخیر قلعه خنج و قلعه عوض که مساکن اعراب بود پرداخته بود بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ
مشغول شده چون قلعه لنگه متعلق بشیخ احمد مدنی و ... الیه رأس و رئیس مخالفان ... بود جمعیت
کاملی از اعراب ... و افغان و ... داشت محمد بلوچ که در آن آوان در قلعه ... بود
از ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم لنگه شد در ... جمعیت
خود که عدد ایشان بپانصد نفر می‌رسید ... سردار از ... خبر دار گشته جمعی را بمحاصره قلعه
باغ و ... گماشته ... با جمعی بر سر محمد بلوچ ... از اعراب ... کشته
محمد با معدودی بسمت ... فرار ... و چون شیخ احمد ... همیشه منشأ اختلال امور ... حال
... کلیه ... سردار بتسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی بتسخیر
قلعه ... گشته شیخ احمد با ... قلعه ... قلاع ... بجهت ...
... سردار ... که ...
و ... قلعه ... از راه کرمان روانه ... و احمد ... چند نفر ...
... که ... چند ...
... قلعه ... که ...
... شیخ ...

هر که کوچ او در بند محیلان گرفتار غازیان شیر [illegible] محمد را با رفقا اسیر کردند تدبیر دولت [illegible]

کمان گرفتاران خود چشیده در ازاء این خدمت سزاوار تحسین و حصول مطلب [illegible] گشت

و سردار محمد را با رفقا به فرمان مقید روانهٔ اصفهان ساخت چون علم حضرت نادری از تسخیرات

ادا عرض عین فتح نامه منظور نظر عنایت در صحت ممالک و ولایت شده بعد و در اول ربیع

از اصفهان عزیمت [illegible] و از ابنیات کوه گیلویه [illegible] تعیین که روانهٔ [illegible] شدند و از الکای [illegible]

اورایت [illegible] شمرده فرموده که اگر ایشان [illegible] خیانت از بختیاری چشمهای [illegible]

گیران اوجاق [illegible] پذیرفته قبول [illegible] نیفتاده مرخص شده و در [illegible] خود از [illegible]

[illegible] از روز [illegible] اصفهان [illegible] که این [illegible] آمده [illegible] چشمهای [illegible]

عبرة للناظرین از صدقه [illegible] چون [illegible] خود چشم پوشیده بود [illegible]

بچشم خود معاینه دید و بفاصله [illegible] در [illegible] قدم براه عدم گذاشت و در بیستم ماه صفر

موکب [illegible] از همدان حرکت و چون مقرر شده بود عاشور خان بابا [illegible] ایران

حاکم [illegible] از [illegible] و [illegible] قلعه که [illegible]

محصورات [illegible] الیه [illegible] فرمان [illegible] ولایات [illegible] از [illegible] و [illegible]

و خانواده [illegible] مذکور [illegible] خان ساخته شدند و از آنجا عازم [illegible] گشته

و چون [illegible] احمد پاشای والی بغداد [illegible] برای تخلیهٔ ولایات روم [illegible] پاشا این

بحکم اعزاز [illegible]

بحکم عزو ایشان را [illegible] در روز [illegible] حرکت

و معاودت تعقیب [illegible] در حضرت اشرف [illegible] باشند و بیکباشی خان [illegible] سردار

دار المرز [illegible] با جمعی از خوانین و حکام ایشان [illegible] مقدم [illegible] مأمور [illegible] گشتند که همراه

با جمعیت خود در آن [illegible] توقف کرده منتظر تحقق صلح و جنگ [illegible] و در امر [illegible] باشند

و چون جمعی از طوایف [illegible] از حدود استرآباد [illegible] از جاهای [illegible] مسکن داشتند

از راه [illegible] بخت در [illegible] الحنت [illegible] بطور [illegible] احکام

استرآباد [illegible] و کلانتران [illegible] با جمعیت [illegible] معین

گشته آن گروه [illegible] که در [illegible] جنگل [illegible] احتیاط [illegible] شمال [illegible]

و در [illegible] ربیع الاول [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ایلغار [illegible] از جانب عبدالله پاشا سر عسکر

و [illegible] عرضه [illegible] ولایات [illegible]

[illegible] ولایات [illegible] تا [illegible] دولت [illegible]

و جنگ [illegible] صلح [illegible] ولایات [illegible] خارج [illegible] فرستاده [illegible]

تا رسیدن جواب [illegible] قیصر [illegible]

فرستادگان احمد پاشا [illegible]

در کنگرهٔ دماغ بلندشان عسکر بیپایان دیگر جای گزیدست و قلاع محکم شیروان مغلوب ایشان
هجوم جنود نصایح رخنه‌پذیر نه چون از جملهٔ پاشایان فرزر که فرمان معنون بخط شریف نامیم ایشان
موافق قانون حوالت قضائی اصدار یافته بود سرخای خان لگزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی
در ولایات شیروان و داغستان را در حوزهٔ اقتدار داشت سرخای خان حاکم آستاره ابو حسب حکم
همایون آن فرمان سفر مصحوب آدم خود برای سرخای ارسال و سرخای خان لاف گشته جواب لاطایل
که از رهای حوصلهٔ ایشان افزون بود سرخای خان از نشسته در اینجا از رنج که بود که مملکت شیروان را
نصرت شیروان لگزیه مسخر کرده‌ام احمد بعد از وی دعوا او را چه حد است که از این مقوله امور دم
و در دولوی لطیف از بطلب قدم زدند اینجا نخست تا سبب آن حرکه سر از بسته‌ها ضمیر انور
و فتح شیروان کلید فتح ابواب قلاع دیگر گشته در بیست پنجم ربیع الاول در دو بلوک ایران
بکنار رود کر که واقع گشته سرعسکر از الکا لوحه اندرونی خواجه و از لطفات جهان آشوب الحکم
رخاره رو بسمت شیروان آورده بود بحث تعلب حال و اشغال کشید و در بیست و نهم ماه مزبور
لوای جهانگشا بر صحاری بر جهت قلعهٔ شماخی آمد محمد خان بیک بعد از حاکم الکای بیلیک
آن مملکت سر بلندی یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لگزیه و اشرار که در محال
بیلقی که در سه منزلی شماخی واقع است مجتمع اند با دستهٔ جمعیت چپاول انعقاد و داد در کمین ایند
فوجی از سپاه نصرت شعار را با جمعیت ایشان تعیین نموده پانصد سر و زنده و اسیر بسیاری

از ایشان بدست آمد تا نیاء عفو خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان
انها را اند بستوری خدیو فلک سریر صاحبان ما وصل محال شد و چون نیز از گرفتاری محمد خان شیخ
و انجام امور فارس امر مؤکد صادر شده بود که تهماسب قلی خان سردار عارض بعضی ازخوانین
بکاه پاره دیار و دیار سهراب مقید ارکیکی تمام الیهم در شماخی شرف استقبال زمین بوس دریافته و در
خلال آن احوال خبر رسید که سرخای خان با جمعی کثیر از لگزیه در قبله جمعیت کرده لوای فساد و اعتلای
پس شهریار کشورگیر بنفسه اعوق و باشا و زاده نصرالله میرزا مستقر در قلعهٔ شماخی گذاشته چون
غازی قمری که در یازده منزل شماخی واقع و منتهای عیش ایشانست در آن او ان مسکن
و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خودرای بود برای آنکه او را بچارهٔ اضطراب انداز ند
تسخیر زمینه میر آنجا را نشان وجهه همت ساختند روز شنبه یازدهم ربیع الثانی با فوجی سعی و الفت
هزار نفر از بهادران رزم آزما صرصر وار بسمت آهنگ نمود گردیده تهماسب قلی خان مأمور گشت
که سه روز قبل از حرکت موکب فیروزی با چهار الف نفر از لشکر نصرت اثر عزم شاخه جای
متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید معاودت موکب والا و اذن مجدد گشته از راه پارس
و سیستان روانه هرات گشته بدیر زیارت سردار افغانها و سپهداری آن ناحیه را از خودی
خویش راند روز پنجشنبه قبل از کسن اعمال اغستان خبر رسید که سرخای در محل پر لزه باتن
از ما بین قبله و شماخی واقع است با سر دار در جنگ کرده شکست خورده با شهر روانه قمری

تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از واقعهٔ جار جمعیت خود را از لکزیه منعقد ساخته و الوس قبله دراری
نیز لکزیهٔ جار و تله را جمع و از علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس استمداد نموده اسحق پاشای
والی تفلیس سپاه رجال خود و والی زادهای گرجستان را از اعانت او پهلوتهی کرده لیکن علی پاشا
ولد خود را با مصطفی پاشا و توپچی باشی و محکر سلطان تاتار و شش هزار نفر از رومیه بمعاونت سرخای
ارسال داشته بهمه جهت بیست هزار کس در عسکر سرخای فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون
در روز معهود از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از لکزیه را بچپاول در ریگان مرحوم
مذبوره مانده که از سمت تکوه و از هر طرف به تنبیه اتصال الوس براه حسن و منصور بعیش بیعه
شب از ایشان بسعی تمام بوجهی که در مرآت سطور اظهار دارد که از آنطرف پیش بازلش سردار جمعیت او را
بر حول قلعه چون صیاد جنگل بوده از اندرون حصار خبر رسید خبر برگشتند بقصور آنکه فرار غلام سرخای است
که بمقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان تنبیه آویز در آویز گرده جنگ کردند و ایشان را مغلوب و منهزم ساختند
بعوجی که در پشت آنگروه لوای شر و افواج لعبه در آن بحشتند لکزیه بسوء ظنون آنکه لوکه یادری
که با این جرأت بسر وقت ایشان رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی بگریز نهادند
و از هر سمت آن گروه قلب لشکر سرخای و رومیان بهم بر آمده سلک قرار ایشان از هم گسیخت و جمعی کثیر
از ایشان عرضهٔ تیغ سپهر رنگ گشته از رومیه بار و بنه و توپخانه و سرخای با معدودی بجانب قلعه قموق
گریخت و زمام امور و اسباب ایشان اولیای دولت ایران ظفر نصیب گشت و از آنجا عازم

رفع قلعه خاچمز را که احداث سرخای بیکان لیس مسعود بود هم بر عفات تکیه آتش زده نزده
خاک تیره ساختند و بعد از وصول این خبر جمعی را بسر راه فرار ایشان فرستاده سرخای چون از عقب
سوک از این سمت قموق طمع بود و از هیچ جانب طعنان قرار نهفته مرکب گریز از آن
ساخته بما بش از راه میان کوه گذشته بود که اکثر آن سفاکان صبح را از افغان گشته جمعی از لکزیه
و تاتار سپه که از راه دیگر طریق فرار را الم که بسمت قموق افتاده بر پشت شتافته اند آن راه چون
دور از نیاز ان قدم و سپاهی جرأت بر بند رجال لشکر منصور گشته گردن تیغ صدمت بر رحم و
بحلقه کمند خصم افکن در آمد سکهٔ حیرت سلطان بهمه اشر از جنگ آهنگ نزول لکه بر لب
را الاو ... افغان گشته ... در الخط ... از ساو ... نیزه گذار و حزر جان خود الخوار بعجب
سرخای بسمت کوه پیکر دریا ... رفتار و ... عرض راه ... که افغان زنجیر دران
می سافت شکفته قرین هلاک وادبار ساختند و ... افغان در کوهستانات سر راه تعرض
لشکریان در آمد القصه در عرض راه بانقه روز منزل صعب المسالک در کوهستانات ... بارکاه
طی لکه در اکثر منازل توپ و آلات ... بردش پیادگان از قلل جبال بکنار تعلق ... شد
و برین نهج وارد قریهٔ ... کشته روز دیگر ... در فشار ... ستام بجانب
قموق ... که در عرض ... سرخای ... عفو تقصیر و صدر منشور امان ...
موکب نصرت ... امان رسید چون در دار ... جمع ... هزار نفر روی آورده ... سکه قموق

حکم والا صادر شد که در صورتی که راه عفو و بخشایش خواهی بود که چون پای مشکوه چهار برجی

والا اراده این نسیان بر اثر این کار در حین لشکر رخنه نمایان نشان ب زبانه و تفسانه از لزوم این

برج مار در حمایت امنی ستان توان رفت اما غازیان بازهم لشکر از غلستان تجدید حمیت

نموده در کنار دروازه بیکفر بجمیع مرتبه شلیک بسته ریسمان اگر معبر مخصوص دران تپه گشته جهیان اغالج

وصدا از شعله وان دروازه است از میان دره بس عمیق جاری که آب سنه بروج دروازه آتش جمره

نامی نشست باهم است و از تعمق عمق آتش کار غواص لیلة نشبه در تپاهی نمودار نمانی که آوازه شلیک زیرزا

رشحات از ظرحین شکافته چند شعر کرم کرد غیرتخان حاکم ابدالی با طایفه افغان با بر تعبیر

گشته نزیل بسیار راهی با زبر از مژگان دیده رسید الحقه چون نور بصر در طرفة العین از روزنه

خانه لذت شتید سرخاری دیگر به سوار ملاحظه این حال زنام فرار از آلکف رفته روی بر تاختند و انبوه گله

منصور بتعاقب فوج افغان آغاز عبور لکه باز رسیدن لشکریان گروه ابشات جوق جوق در عقب رسیده

هر چند که جمعی از فوج افغان حفاظه برینخالی که حرف بدیع عدم شنیدند لیکن سرخاری که بسر رفته

بود با نعمتهای گنج و تکلف خزانه سپاهی زنجیره از شوق برداشته بدینار او از وجه کس او آواره

پس آن دریای لشکر پرشور در خانه و سرا و ساحت و نطاق شمرق پیچ زن دقصور درب

عالیه سوار سپس اگر کشته گنج کاری طبع بعضی دلیران زمین آن دیار از بعضه دسر نشسته

که در درون مردان داشت آشکارا کرد و خزینه و دفینه و گنجینه سرخاری را با مال انگار الگنه

نزد خانه بر باطن موجود بود در رتبه عرض گذاشت که حضور لا رضا بن والد عاد لشکر امیرخان

شمال که بزرگ از عشتبان بود را نیز به شرف اندر تعقیب عتبه علیه راه تربیت نشسته منصب

جلال یکی ای ولایت بالمره نیز بلند می پایه مسعود خدمت وسند عفو تقصیر اهالی آنسرزمین را بعد

حجرین حضورتین مریدی با برکات وصول در پنجما چهال ازضمیر تعج عبور از نزول بود و کار سرخاری

نیز قمیت آن بود که حفر اصطلاح ایکه زبنده بر یک دفعه گرداب آلود برآیند و حیثه جفر شاخ بادی برامد

شد جمعی از لشکریان را که در قید اسیر گرفتار بعضی رکوب دلاوری سیقال بخشیده و بدین قسم عفو و حرز

لازم ابدی مرتوق کشتن صرف کام گردیدند و لمز ارزدن بغمز از آنچه بادی و از عشتبان معلوم شد که

لشکریان آب سرعتیان پیش الحقه بیت بعضی به سوراخه معبر کوه که منصور نشسته قلعه کوه را بتقافل عفو

موکب والا انرور در آن سمت روی نشسته بود آمده بجمیع گردان حیث دو اسب با نکی خبیان داده با رفق

عزت ب پی هر کدام کاره سواری بر این رسته افواج منصور بر سر فوج فوج با بر تو بعبور جوش داشتند

هنگامی که مهر از سر بلند ارنوسند فلک گذشت از آنجا جنگ سرباز خیمه انجم کوه که عبور

ورود و دامنه کوه نزول الحقه روز در هم که صبح که آفتاب جهان آرا آراستن گروه افق تیغ

برکشید بعزم تسخیر قلعه انگرده و صعود در دامنه آن کوه فلک شکوه برفراز کوه برین

قرار گرفته جمعی را بسم ارزو دامنه کوه حرصی که زنان و نسوان آن طایفه تحصن داشتند روانه ساختند و جمعی

را با پی تحمل از جانب در رفته آغاز گریز کوه نمودند و آنحضرت با جمعی از دلاوران تعاقب فرار ایشان

پرداختند و از روز از بام تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک که بسیاری از اطفال
از رغاب حساب بمغاک هلاک افکنند جمعی کثیر را سرگردان نمودند تا لشکر اطفال شیرخوار را بخشش سال بود را
از فرط وحشت در میان درها و آبها انداختند نیم جانی را از حق مغتنم شمرده خویش را بقلّه قاف
کی کشانیدند زمانیکه خسرو شیرسوار خورشید از این قله بلند رخت بسرمنزل غروب کشید
خدیو کشورگیر بعزم آسایش الکای کوه توان بر آن منزل گزیدند چون بسبب صعوبت کوهستان
آمدن اردوی همایون از آن راه تعذّر داشت امر والا صادر گردید که بنه و اغروق از راه
مسکینچه و شاهدآغی البرز روانه شود و روز دیگر آنحضرت از راه خیز متوجه قبله گشتند
و آن راهی بود غیر مسلوک که در خفی و در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت بارو چ راه لعله
راهی که بپایه ثریا ... درکمال وحشت و خطر از آن گذشت و سه فرسنگ ارتفاع
و چهار فرسنگ مسافت آن راه است آنحضرت با جمعی پیاده در رکاب تمام آن کوه را پیاده
طی که بهادری با خس همت که از رشته سپر کم انامل پرپیچ و خم گشوده در ساعت ششم
محال مورم بعزم نقش قدم قبله گاه اعم گشتند و بعد از آن
روز بقیه لشکر فیروز که از شاهدآغی می آمد با اردوی بزرگ و بنه و اغروق که در سمت ... می بود
در دوقشلاق به نصرت نشان رسید و چون طهماسب قلی خان که بسرداری قندهار
اختصاص یافته از آن جانب ... عازم هرات شد و پیر محمد خان ... ابدالی

نیز با فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی ... هرات بطهماسب قلی خان
ملحق شود و در منزل مزبور عریضه از ظهور میرزا ابوالفتح علی خان ... برادر
ابو الفتوح ... رسید مشعر بر اینکه در حینی که ... بسبب ... فتنه
از پاشایان گنجه بتفلیس استغاثه ... والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت ...
تا بعد ... رسید و والی را ... با فوجی از گرجیه جمعیت ... عرض راه
بر سر ایشان ... جمعی کثیر مقتول و اسیر و سلک جمعیت آنجماعت تفرقه پذیر
گشته پاشا فرصت ... بقلعه تفلیس ... والی ارکان ... از ازای
این خدمت بخلاع ... و انواع نوازش و اصطناع بهره مند ساختند و بعد از
هفت روز از قبله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراشتند **ذکر نهضت ... بجانب گنجه**
و محاصره قلعه گنجه و صادرات آن ایام چون ... انجام امور شیروان و تنبیه لکزیه ...
فراغ حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه
بر چهم کورک ... با مرو الاد ... ذات ... ترتیب ... که عزم
با افواج ظفر قرین عبور ... در چهارشنبه ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه
قباب بارگاه ... و چهره ماه افراشته شد ... از ... عثمانی
بایالت گنجه منصوب ... با ... تاتار ... بمحافظت قلعه ...

برو بهر اخالی افروزه بنا را بر نقض و قلعه اری که گذاشت خدیو سکندر مقام گیتی فلک

سیر مجره الکام رای بی قلعه تسخیر ام ساخته مکان سپه را اطراف قلعه را بدیده دیده

روزی دیگر از جانب جنوب بنیان شهر که با پای حصار تخمینا صد ذرع کم فاصله بود طرح

ریخته بجز از جبان خون آشام را از سه دسته بر سر سپه تعیین و از سه طرف یکسر حصار را معین

و مقرر گشته هر برج سمتی به سر کرده مکانی اختصاص یافت و جمعی از نفر از جبان [illegible] انداز مناره ها

ساختند خارج قلعه سو که مشرف بقلعه و در برابر آن حصن متین واقع بود حواله گاه ساخته

در سر مناره ها آغاز بگان داری نموده بحکم [illegible] مناره های برابر [illegible] هدف گلوله آتشبار

و با آتش دستی جهار [illegible] در عرض سه روز با سطح زمین هموار گردند پس از جیان اطراف

بنیان مناره های قلعه را که در [illegible] سرکوب سپه داران ساخته [illegible] نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک

روزی رایت سرافرازی آنها را نگون و ریخته برات حیات بالانشینان آن بزم [illegible]

حواله بقابض ارواح کردند و آن نوارهای آتشین را که در جوبهار [illegible] سر بر فلک

کشیده بود از جوش صاعقه باری تسکین داده و از آن جوالهای بلند سپهر [illegible]

که با نازل بمنزله نوازل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شبهای قلعه

کشیده سرکوب قلعگیان میساختند لاجرم که آن قلعهای چوبین قامت به اعلا علم [illegible]

از بروج و قلعه اساس سربلندی آنها را [illegible] به توپ گران [illegible] از پای در آورده

چنان حیثیات عظیم [illegible] عظم رمیم [illegible] پس منجنیقهای گردون توان مرتب گشته از دهان

منجنیق و [illegible] آیت و امطرنا علیهم حجاره بر قلعه گیان قراءت کشید و دهان [illegible]

[illegible] پیشه بیرون [illegible] و سپه [illegible] از طرفین بکندن نقب [illegible] ادند و سه

دفعه از جانب سپه داران نقب بپای حصار رسیده آتش نفت خاک بنیاد حصار را جمعی از

[illegible] بباد فنا رفت یکدفعه نقب [illegible] شعبهای مختلف بنا گذاشته نقابان از [illegible]

نهانخانه [illegible] با طلب نفت [illegible] آتش نفت دیگر که [illegible] با [illegible] رفته

[illegible] شد حوالی [illegible] را بت [illegible] از قلعه بلند با فرحش [illegible]

[illegible] که [illegible] آتش که از قلعه اطراف قلعه ولوله در آتش

بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله در دورش بر افگنده قلعه گیان [illegible] نقب

بود که با نایره سعیر از آتش [illegible] از خوف [illegible] برج و حصار [illegible] عالم

همینکه [illegible] قلعه [illegible] از مقام استقرار [illegible] از آن آتش [illegible]

دیگر در گرفته از آنجا در بنیاد قلعه افتاده [illegible] حیات [illegible] از [illegible] برج [illegible]

عمر ولد علی [illegible] احتراق [illegible] از اطراف [illegible] دفعه نقب پای [illegible]

[illegible] سپه داران [illegible] نقب [illegible] آتش [illegible]

[illegible] سپه [illegible] دفعه نقبهای طرفین [illegible] رسیده

در رهای تنگنای نقب باکاررو خنجر و طپانچه دست و گریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر

در وقتی که سلطان در پشت سیبه مشغول صرف آش بر فراز روضه با چمپاره های آتش دستی جمعی به غفلت از قلعه

چپ روان تاخته چمپاره را آتش داده بجانب سیبه داران آمده نیزه باتیر و تفنگ در دفع کوشش

هجوم آور شده اهل سیبه تا منتهای میدان دوانیدند از آنطرف سرداران الکزاود

و دلیران جلادت شعار با تیغهای کشیده بر دو سیبه رادگیه جمعی را در خاک و خون کشیده همه مخذول

از سیبه چو در آگرفتن چون شهریار تاج بخش کشور گیر همه روزه بر سیبه های بیجاپور لحظه لحظه راه حرب از

ارکان کارگزاران و فرمان پذیران هر راه شتند قلعه گیان ایمنی را ناپخته از آن وقت که تختی توپ و حرب

را مشعل حصیا چشند که ارحرم خدیو اولو العزم دین ازخدر علمه آفکر کشور کشی همیشه بست

حرمین عرب سیاری از سالار دوان طرح سایبان پی آتش چانور زمی گرفت در دو دفعه چنانچه

اتفاق افتاد که در روزی که سر در کوال قبل از پیش سیبه اروی بمور توجه آورده بهمدمی اقبال

پاید ار سر رشته کار برست کار سپاهیان هوشیار بسید الله گلوله توپ سر پیشی را پرانیده

بعضی خون سر آنشخص بر سر و صورت و لباس آنحضرت پاشید که در رهای تکدر جابجا نکرد برخاستند و یکدفعه

نیز در سیبه بیرون قلعه که آنحضرت ار سیبه داران روز ها بانجا آمده آن نیش گلوله

چمپاره از قلعه بمیان مجلس افتاده بسیار از علاقه لالی زر آورد و بهمین نهج مدتی سران جنگ

التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در نبرد و حزم واقع نمیشد و اگرچه از در سپه راهی

هم گوهر را

قلعه را آنکه گلوله توپ و تفنگ چمپاره را اساس هستی مندرس سازد از آنجمله توپچی با شتای

حاکم برگشت طابور که در سر حصار بضرب گلوله توپ از پای درآمد و دیگر ولد علی پاشا بود که با آتش

نقب سوخته بدرر اک گردید و از آنطرف سر علیان بیک رکیب باشی که در سر ترکتازی نیبه سیبه بود

بگلوله چمپاره قلعه گیان راه فنا پیش گرفت تا غره رمضان اوقات شبانروزی

صرف بر دن سیبه شته خندق قلعه را کجهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سیبه را از خندق

گذرانیده بپای شیرحاجی رسانیدند چون سبب فرش تیر گرف دیوار آن توپهای سلاسل آهنی

شده تودهٔ خاک شده دست از زدن سیبه باز داشته رنگ پر دیگر بر آن کشیدند

بدین نهج که سمت مابین شرق و جنوب قلعه که آب بیلکوف شد سدی را داده آب

بستند و بر او از شیر حاجی تا حصار و بروج تمست انهدام یافته قلعه را آب فرو گرفته ابنیه

و عمارات درون آن بمنزله خانه حباب شد تا محصورین با ستظهار امداد و عبد الله پاشا

کوپرلی اوغلی که از ان اوان عسکری منصوب و آوازه آمدنش زبان زد آمده پشت

به دیوار استقرار داده دست از قلعه داری بر نمیداشتند و در این چند ماه آنچه لازمه

کوشش و کشید بود در راه تسخیر قلعه بعمل آمد از اینکه کلید آن اسیر در دست کار سازی

فتح و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بیهمتاست تسخیر صورت نمی پذیرفت

چون از بیش هیچگاه راه در رسم خدیو لورنگشا بنخجه از دلیران خون آشام و عسکر

عهدام اهتمام را بسر کردگی چند نفر از خوانین کرام و وزرای انجم احتشام باطراف قلعه مامور و

انحصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را بسرداری صفی خان [illegible] روانه تفلیس

و [illegible] باتفاق [illegible] گرجستان مشغول محاصره قلعه تفلیس شدند چون تسخیر قلاع مزبور

بروز سرپنجه اقبال بیزوال [illegible] بعد [illegible] گردد [illegible] حالات [illegible] انشاء الله العزیز

در ضمن وقایع [illegible] قلم [illegible] احوال [illegible] سأتلوا علیکم منه ذکرا و از سوانح [illegible]

اینکه در ایام محاصره گنجه چون [illegible] توپ واقع [illegible]

حضرت [illegible] کشیدند که [illegible] می آمده باشد از اتفاقات [illegible] محرم

روزی [illegible] عزم [illegible] راهی شدند [illegible]

در ایام محاصره [illegible] اتفاق افتاده [illegible] از قلعه توپ انداختند که گلوله در پهلوی [illegible]

بر زمین آمد [illegible] حفظ الهی [illegible] گذشت و از جمله وقایع اینکه

در حین [illegible] رایات [illegible] جلال [illegible] جمعی از [illegible]

[illegible] روز [illegible] کردند جمعی [illegible] رسم [illegible]

اشراق [illegible] چون [illegible] جمعی از خوانین [illegible] سپاه [illegible]

و در [illegible] اعدا [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible]

از آن سمت رودخانه گذر نمایند [illegible] مامور گشتند [illegible] جمعیت [illegible] مسکن [illegible]

گشته [illegible] قلعه [illegible] چون [illegible]

البرز بلکه البرز [illegible] کشیده مانند کوه [illegible]

[illegible] العقل [illegible] لشکر [illegible] هجوم [illegible] انجم [illegible]

گلوله [illegible] گروه جمعی کثیر از ایشان [illegible]

[illegible] باتفاق [illegible] نشدند پس [illegible]

[illegible] داشتند [illegible] آن [illegible]

[illegible] اموال [illegible] روز [illegible]

[illegible] رسیده

[illegible] ییلاق [illegible] نزول [illegible] کشیده راه آن

[illegible] عظیم [illegible]

[illegible] الاعارات [illegible]

جمعی [illegible] آمده انجام

کار [illegible]

بعد از [illegible] آمده [illegible]

اعلی بالخان جان و پیشدو بهادر که بکلی قلعه متینه انطاکیه جزیره سیرابعور گشته در محل موسوم بزرد رقلعه
لوهی که معابر آنجا صعب بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بضرب کشش و کوشش ایشان بار
آن طایفه مغلوب جمعی از ایشان در روز ضیافت آن ناحیه غریق و جمعی هم بیارقه شمشیر صاعقه اثر
دلیران حربی گشته تتمه با عیال و اطفال دستگیر شدند و با شاره والا با لوار سکنه حلیک
کوچیده روانه خمران و در حدود جام بطرح باشیان امنیت نقش گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان
را با فوجی جهت تنبیه بلوچ دزدک مأمور فرموده بودند با نهاء عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا شد
که با میامن بخت فیروز دولت قاهره آن سرکشان آن ناحیه سر فرمان خذلان و بهوان
و جمعی را ابلدی تیغ کج تراثر راست عدم روان کرده قلعه دزدک را تسخیر کرده اند
فتح ارک
چون زرقت لیل شد که دار المرز بین و قلعه های شکوفه
در بابین که در تصرف لشکر یکتائی بود بهجوم سپاه ابر آذاری و قلعه گشای جنود نسیم
بهاری گشوده گشته از دریا رفوق تا میه آن رفته بجبار عروق اشجار آمده از الاصفر بهمین
فغار لشکر کلاههای ابیض و احمر گلشن رسیده و نیز با گاهی سماید طاوف پیکار ان زرد رشته
بجمع شوال سنه ۱۱۴۷ اعلام افراختند خط حمایت گشته باب الابواب لاله و گل را که گشایش در بند
نقاب نکرده بود با بشتر از جیوش ریاحین بهر دو ری باغ و بستان گشاده عسکر شتا
را عرصه میدان را از لکره فرزدرین خالی دیده باه بتوالی در قلعه قارص گلزار زیر لف

زرد و بیرق قیقدار او افراشته بود از خلاف خنجر مژگان برگ بید چشم نخورد و قلاع اربعه
ربیع بیکران بچهار حد اقالیم سبعه تسخیر سنجر وار لعل افسر گل رضوان زمرد سبز سیمین گشته و دشمن
باغی باغی از شراکت بانهر بر بزم مجلس خسروانه که گلزار بهار ستعار آب رنگ ازان گلشن
رنگین و باغ ارم کهتاب نزهت ازان حدیقه خلد آیین بستیی و در عیشتان لاله و شقایق داغ
رشک ازان بر دل مشوخت و سر خاری کل سرخ از خجلت صفای آن نقاش چمن بی رنگ دوار شمیم
بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده و حیرت بیبد و مجنون با نواع خواهشمه و بر دوش
رزمنا و سران سپاه از انواع فلکگون و خلاع زرتار گوناگون آراسته بهاری دیگر در نظر آمد
دلبه از انتها جشن نوروزی نوبت ارایش گلزار رنگ و بوی چو لب ایدپزیر رسیده در آن
روز فیروز بخت استفتاح قلعه فرین بابشتر داو و لایات در بند و بادکوبه کردند مقصد این محال انکه
سابقا سمت ذکر یافته که کارکنان امیر جاه ارجاع بادشاه از روس بسفارت در اصفهان بهر باب تقبیل
عتبه علیا گشته ارمغانان رکاب همایون رسیده و چون لمراد تسخیر قلعه گنجه و جبال اشراع در بند
و غیره را در تصرف روسیه بود ارضمیر انور گذشت ایلچی مزبور را عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته
در باب انجام آن امر سامعه استعجال بدولت روسیه حقیقت حال گو بادشاه خورشید کلاه
بر خون دانست که اهمال بتعلل و دوری و قبح کار و عدم بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات
فرمان فرستاد کسان معین داردن ولایات بادرون داخت لهذا در آن روز میمنت اندوز عقد

مصالحه فیما بین دولتین بوقوع پیوسته از طرف قرین الشرف حکام بر ولایات سرحد
و بادکوبه و سالیان تعیین و روانه و مقرر گردید که امرائی که در تصرف روسیه تا شهر جمیعاً بالاتفاق
و ولایات طالش با قلعه برلاق که در اساس لحد ممالک جانبین است تصرف کنند که سرداران روسیه
بدون حرف و حجت روانه روسیه آنها مأمورین به تصرف فرمان پذیر گشته ولایات طالش و جزیره
منضبط در آورده و بدار الظفر مرحله پیما شدند چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جائی باتفاق
واقع شده و دست تسلط لشکر بیگانه به تسخیر آن حصار آسمان سا [illegible] لا بتغیر المکان
تعلق یافته بود وقوف ولایتی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی محلی موسوم به آقسو
مابین رفو گر شهر قدیم واقع و بحسب مکان استواری داشت تعیین و مقرر گشته
بدستوری و الا بانیان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه باتمام آن خیر فرجام دست
اهتمام یازیده در اندک روزی لشکر آن حصن حصین بسان [illegible] همدوش قلعه ذات البروج
چرخ برین ساخته شد و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در اکناف آن زمین سکنی دادند و آن
قلعه را دار الملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار عجیب روزگار آنکه [illegible]
[illegible] وکیل دولت روسیه با سه هزار نفر از لشکر به تاخت حدود خراسان فرستاده [illegible]
و فرو گذاشته گروهی [illegible] بسمت [illegible]
رفته در [illegible] از طایفه مشغول [illegible] حکام آن ناحیه با جمعیت کامل

بسر وقت ایشان

بسر وقت ایشان رسیده جمعی کثیر را طعمه شمشیر خونریز ساختند و از این خدمت بشارت حد و اندازه
اختصاص یافتند در بیان نهضت موکب [illegible] بر دفع عبدالله پاشای سرعسکر روم و وقوع
محاربه در خوی و قلعه ایروان و [illegible] آن سرعسکر چون مدتی بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج انصار هجوم
آن مرز و بوم را در ایروان تعارض آمده [illegible]
[illegible] رخصت [illegible] که ایام محاصره گنجه [illegible]
[illegible] سرعسکر [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] سرعسکر [illegible] گنجه [illegible]
اعراض [illegible] در خاطر [illegible] ایران [illegible]
[illegible] صلابت [illegible]
محاصره گنجه [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] ایروان [illegible] نخجوان تعیین [illegible]
[illegible] امور و انتظام کارهای [illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
بعرض اقدس رسید [illegible] سرعسکر روم [illegible]

روانه تفلیس است حضرت جهان پرور باستماع این خبر با فوجی از دلاوران رزم آزما بعزم ایلغار
شاید سر راه بر آن خیره سر گرفته باشند عازم تفلیس گشته از روی ۲۳ بیرق بعقوره داشتند
که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گشاده منتظر انصراف موکب والا شدند بعد از ورود رایات
جهانگشا به فتح تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای محصوری تفلیس خیره جری گشته است کار شکوم
داده مراجعت نمود آنحضرت اراده فرموده از میان کوه مشهور به تقاتغولی از راه
غفلت بر سر قلعه قارص که اکنون در نواحی قارص واقع رحل توقف جمعی از رومیه است
رفته ... بازضعف است که در آن زمان که تا آفتاب در برج
ثور گرم کار است میان کوهها و درها تحدی بالامال برف بود که کوه ارزشت و راه از
تشخیص نیافت آنحضرت پیاده کار از آن کوهستان بر پیدن برف در چشمه
در شیار روز آن کوچ فرود رفته قدم فرسای گشته پیاده کینه خواه در آن وادی
هولناک گره بر روی ... بودند بامال کردند که شاید سر رشته عبور بدست حضور
افتد میسر نشد و چند ... از ورق آسیا بیاد ... بر روی آن دریای
سیلاب آنها ... چنان ... که ... پاره از استخوان ... هیچ ... بنیاد
پس عطف عنان نموده در قلعه لوری بار دیگر همایون بستند و از آنجا عزیمت ... سبب ...
را مصورت ... گرفتاران رومیه ... عسکر ... اورا از توجه موکب حضور بنهضت الکای ولایت

با جماعه هزار نفر از عسکر که مانده بودند تا از آن عرصه گرد و دار عازم مقصد گشته در غرهٔ ماه محرم
یلفر سیچقان ئیل قارص بعسکر از رومی انجم حشم مرکز خشم شد سحرگاهان که از چرخ ممکوکب زر زرین کوس
کوس جلادت ... آوای ... غلغله در چرخ برین انداخت و اعلام ظفر آثار از رایات
اژدها پیکر بر قمه افلاک افراخت بضابطه و آیین ... در برابر
قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار گشودند چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام جنود
همراه فرار از نهضت آگاه بنفس واقف گشته حصار قلعه را مأمن عافیت ساخته دیانت استحکام در رون بیرون
شهر بود چشم در قلعه توقف و عسکر رومیه که در آن فوج بسیار ... رسیدند
میرسید با تیمور پاشای ملی که در خارج حصار فرستاده بود که از روی حزم و تدبیر آغاز رزم ... نمایند
تا عصر بعضی حربی از مبارزان و شیران ... مبارزان عرصه ... شد که شاید اتطالیه از حصار
قلعه ... او لشکر منصور گردند بعد از توقف قلعه قارص توقف آن عسکر
بر شور و شر ... جمعی از ایشان ... اشرف بقلعه بوضع خیام ... از
و اطراف آن را مطرس خندق استوار که ... لابد ... جلوه را ... گران
قلعه کشیده بتقلب معسکر در آن ... ایشان نشستند و ... آتش ... تعیان ... آن
نوبت کار زیر چشم ... رسیده ... و پیادگان ... سنان ...
بر ... جمعه ... ایشان رومیه ... خارج

بجانب الفت و ارزن الروم شتافته تتمه جوز القلعه کشیده ما بحصن [illegible] شدند و چون شب

سیاه خیمه حبشی شکل فام ظلمت را از برای آسایش جهانیان برکشید خدیو فیروز روز عطف عنان

بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن یکه تاز عرصه کوکبه گردون احتشام و دهم [illegible]

پامال ستم سمند ظفر فرجام ساختند و طرف مشتاقانه بحضرت سر عسکر [illegible] تصوب [illegible]

روسیه فرستاده او را بمیدان جنگ عزم ترغیب کرده خود را آماده معلوم شد [illegible]

کارش رنگ رفت است چون قلعه گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همت والا مصروف قلعه ایروان

مقصور بود صرف زمام توجه بجانب ایروان گردید تا شاید سر عسکر بسیم امداد یکی از حصارهای محصوره

جلوگر شده ان ظهور شود و کوچ بر کوچ جانب اوچ کلیسا را با فر جشن قبه بارگاه نیلوفری نشین

اوج جمره ماه ساختند و بعد از [illegible] روز سلخ [illegible] ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند حسین

پاشای والی ایروان بقلعه داری پرداخت و جمعی از دلیران [illegible] حسب حکم سرور گردون

و از قلعه بایزید [illegible] عثمان آغای حاکم [illegible] دستگیر و با سیزده

[illegible] بپایه تخت [illegible] نظر [illegible] عبدالله پاشای سر عسکر [illegible] سر عسکر سابق

تجربه [illegible] بمفاد اذا جاء القدر عمی البصر اطراف [illegible] بصر [illegible]

بر ضعف حال دلیران و شیوع حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجدداً جمعیت

آن لشکر شکسته را [illegible] با کثرت و عدت تمام [illegible] ثبت دفتر [illegible]

محمد آغا [illegible] ذخیره [illegible] بدست آمد [illegible] هزار پیاده ینگیچری

بود عازم ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از ارپه چای این نوید [illegible]

بودند معروض حضرت خدیو [illegible] گشته برای [illegible] غازیان [illegible] اردوی همایون [illegible]

کوکبه [illegible] مواکب والا که عددش پانزده هزار [illegible] استقبال حرکت [illegible] سر عسکر [illegible] هزار

کوکبه [illegible] آمد [illegible] روم [illegible] ایروان گشته چون [illegible]

کشیده [illegible] کوکبه [illegible]

[illegible] گنبدی ایروان [illegible] بین العسکرین میدان مسطح بود

برای نزول اختیار [illegible] سر عسکر [illegible] معارضه [illegible] عارض

[illegible] در قله قاف بلند پروازی [illegible]

[illegible] کمند [illegible] تصور [illegible]

[illegible] دلیران آمد [illegible]

حضرت [illegible] و حصه لشکر [illegible] عزم ثابت [illegible]

تا نصف شب بنظم امور لشکر پرداخته [illegible] صبح فیروزی [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] جانوری [illegible] در میان خیمه [illegible]

در منازل [illegible]

او را گرفتند آن جانور هم شروع بتلاش کرد او را محکم کشیده بر زانو در آوردند
لا با پای جانور قایم بود آنحضرت باز در آویخته لشکری را که در آنجا حاضر بودند بامداد اشاره کردند
هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی شیر افکن او را
از پای در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده او را جام کوشش
و ساغر هوش ربا از باده لب تیغ آبدار چشانیدند که دشمن سرمست غرور
و باده جمعیتش پر زور است که در پیش رانشسته هر طرف او را نیز بقلعه ایروان و زنگی چایی
بوسته اگر قصوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته
خواهد بود و لهذا از آن خواب شبانه چون بیدار کرده دلیران اسلام بصبح بمژده چشم افکنی دلداری
رفتند و ظفر امیدواری دادند مقارن آن رومیه از قلعه بر آمده از پشت سر اردوی
ها وین کنار زنگی چایی را فرو گرفتند که هرگاه کوکبه والا از بالای تپه متوجه سر عسکر
در آویزند و اردوی سر عسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده بیکبارگی کوکبه و از دحام راه
افشاردند خدیو بلند اقبال که با افواج خواه کوه از یکتمان و از آراسته حرب آماده کین در کمین
ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهسار
جوشان آهنگ کشتی پیکار رومیه آورده سر عسکر روم ترک بنه گفته شوره دسته
لمر گسسته بیکبارگی بجانب ارس رود دسته بهر سو بر سر تپه [illegible] رسیدن واقع شد

فراز دره خود در پناه تل ایستاده از هر طرف ابر خروشنده جنگ غریو توپ
و تفنگ را صاعقه بار ساخت شهریار کشورگیر نیز با فوجی از ضرار جیان بهرام صولت بر سر ارکان نیز
بالای تل که سر عسکر باز آنجا پناه خود کرده بود یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب
چپ با سر چشمه قول همایون را بر سر قلب لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانه جلو را بر ایشان
بستند لحن ضرار جیان بهرام کین به پشت گرمی اقبال ظفر قرین متوجه گشته توپخانه روی
تل را تصرف کردند بنیان پایداری قلب سر عسکر از صدمات توپهای گران در هم شکسته
رو بوادی انهزام آوردند که یاران جلادت آیین و ستیزه گران ظفر قرین که در طرح
و کمین مهیا بودند با شمشیرها سر برآوردند از زمین تعاقب سواران گریخته
فوجی نیز به پیش روی پیادگان در آمده آن شکستهای بد انجام افتاده عرصه را احاطه کرده برای
دست تاراج زدند کار بجایی رسید که ظفر حریف تیز پنجه [illegible] آورده سواران
لشکر تا نزدیک [illegible] از عقب ایشان شتافته در [illegible] از [illegible] گروه
عرصه تیغ هلاک را [illegible] شدند و عبدالله پاشای سر عسکر را نیز هم [illegible]
مغاره [illegible] سپاه [illegible]
با شاهی [illegible] هجوم [illegible] جان [illegible]
فراچور او چون [illegible]

آن بزرگ ناسازی کرده بود بجوار آتش کامات سر افرازی یافت و سردار مصطفی پاشای والی
دیار بکر را که بمصاهرت سلطان محمدخان پادشاه ترکیه و روم اختصاص داشت
جلیلت بیک تیش بهستر ... از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات
یافت که نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میر میران یعنی
تیغ سر بر این ستیزه رای گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و ادوات
و آلات و اسباب سر عسکر و لشکریانش فزون از حیطه حساب بمعرض اکتساب در آمد و این
فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۴۰۷ الهجری اتفاق افتاد و لاتیمور پاشای بلی در آغاز اشتعال
آتش جنگ با اکراد وان بتقیت هزیمت یافته از جانب اوچ کلیسا و خوی از راه
کرپی و قارص عازم فرار شدند از بقیه رهات در دره حوالی آنجا که سر راه بر ایشان
گرفته بودند از پیش ایشان بجوب و سنگ و دلیران از عقب تیر و تفنگ از ... سیصد رم زاده
سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان با آن دره بیابان افتاده مرده و مرگ بکجا ...
عدم شتافتند اما حضرت ... از ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آن مکان
میر و زیر ایشان ... آن مکان ... برادر ... تعیین ... نعش سر عسکر را ... مصحوب
محمد آغای ذخیره چی ... نعش سردار مصطفی پاشا را از قلعه ایروان روان کردند و جمیع
گرفتاران رومیه را خرجی داده بدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران

رومیه

رومیه را برای نقل این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستادند پس بمعنانی فتح
و ظفر و همرکاب تأیید ایزد دادگر که به پیروزی از آن جانب ییلاق ایروان نهضت یافته به تخاق (?) خان
مقر کوکبه نصرت پرده و شوکت آسمان فرسا کوه البرز شکوه ساختند و با جان جاروش عسکر
مبلغی که بعد از واقعه فتح موجب امرا الا باردوی معلی پیوسته بود با شش هزار نفر از بهادران
رزم گستر بمحاصره قلعه ایروان مأمور و تقرر شده بودند در آن اوقان شاهقلی رضا قلی بیگ که بمحرم
محترم از ارض اقدس مشهد رکاب معلی شده بود و الوده شرف تقبیل بساط اقدس فایز شد
در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و مجملی از وقایع آن اوان چون مشیت ایزد
داور که تدبیر امور خصوصی جهان و قبض و بسط قلعه متین چهار ارکان در دست قدرت
اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست می‌آید و رخ نهان گرده
از پس حجاب نشسته در بازار بسته از هر باب گشایش می‌یابد مصداق اقبال مقتضیات قلاع
مزبوره است که در این چند سال اهالی آنجا بخانه رومیه در آن زیر بار نصرف در آمده
بحدی شاخ و برگ سرکشی فرا گرفته بود که گذشتن از آن آماده و رفت ایشان و دیگر حرف
و صوت سفر اهیچ صدایی در نمی آمد و در این چند وقت نیز اهمه از سر کشان
رومیه با سربازی جلادت سر را بی قلعه گذاشتند و در قلعه داری پایدار شستند در آن وقت
حاضر قضیه سر عسکر نخجوان رسید و او اعلی پاشای والی آنجا سبو پاشای با چند نفر از زردی

اوجاق باشد بکاه کمر اخلاص بدرگاه فرستاده حال الآن گشت این مسئول درحضرت باری
مرتفع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان لازم الاذعان روان ساخته بعد از
بر وصول فرستادگان مزبور باشای مشار الیه در نهم صفر قلعه را تخلیه نموده بدرگاه اشرف اقدس
باریاب گردید و جمیع امرای ایران تسلیم نمودند مستدعی شد که با محکرای سلطان والی زاده تاتار
کامروا و مشمول عنایت بی غایت باشند و بعد از حصول این مدعا بجانب مقصد متوجه شد مقرر شد
که باشد محکرای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان گردد و جمعی از غازیان
نیز در همه قلعه جا آن الکا از آنجا که ابتدای شوریست کرد از آنجا بعد معاودت نمایند
باشند و محکرای سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش و تسلیم بشرف پابوس و تقبیل شکسته بهای
لایق گشته مخصوص و اختصاص یافته علی التعاقب لشکریان از [illegible]
قارص و محکرای سلطان باتفاق [illegible] دار الملک قریم از راه تفلیس روانه مقصد
گردید و بعد از تخلیه [illegible] والی تفلیس [illegible] موعود [illegible] گشته در بیست و دوم
ربیع الاول قلعه را خالی [illegible] قلعه را با امرای ایرانی [illegible] تصرف
سرداران [illegible] آن طرف [illegible] قلعه عازم [illegible] گردیده [illegible]
والی ایروان [illegible] قلعه ایروان جهت [illegible] چون این [illegible] محمول بعد از [illegible] شد
لهذا تسخیر قلعه را [illegible] ربیع [illegible] خان

لوای گورکانی افراشتند و در بیستم ماه مزبور جانب غربی قارص که معبر ارزن الروم
منجم از دیار گیهان نوشته تیمور پاشای حاکم وان که از معبر گوهر [illegible] ایروان بیاری
بعد نیز روی گرده بسر عافیت [illegible] در قارص [illegible] حاکم قارص و پاشایان قلعه داری را [illegible]
و ارکان را [illegible] الی ارزن الروم [illegible] و توابع [illegible] عرصه [illegible]
شد چون بعد از [illegible] عسکر پاشای اعیان دولت عثمانی با حمد پاشای والی [illegible]
بهمت [illegible] از [illegible] عسکری [illegible] صلح
[illegible] ارزن الروم [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] این امر [illegible] ارزن الروم [illegible]
فرستاده [illegible] کار ایروان [illegible]
عزیمت [illegible] چون [illegible]
که از [illegible] خاقان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مسلک [illegible] الاشراف [illegible] ارزن
الروم [illegible] قارص [illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
[illegible] قلعه داری [illegible]

و احسان را جهت کمان خود ساخته شروع به تخلیه قلعه که در پانزدهم جمادی الاولی آن حصن
سپهر مانند را با توپخانه و امیر [illegible] این دولت ابد پیوند سپرده و خود با اتباع
و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید و حکم والا بعز نفاذ پیوست که بابا خان بیگلربیگی
لرستان و سرکردگانی که مأمور به محاصره قلعه [illegible] در [illegible] صدر
امر محمد دیوان باشند و از وقایع این ایام است که جمعی از لشکر [illegible] را [illegible]
[illegible] بیگلربیگی [illegible] با [illegible] قلعه [illegible] را [illegible] بودند [illegible]
شمال از آن طرف و حاکم [illegible] جمعیت کامل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تیغ [illegible] شمشیر [illegible] کشتند و [illegible] جمعی
[illegible] در آن اوقات که [illegible] آمده
[illegible] از لشکر [illegible] قلعه [illegible] آمده با اتباع
[illegible] که از [illegible] جمعی [illegible] آمده [illegible] کشتند و از [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] تاتار [illegible]
[illegible] حکم والا [illegible] انهدام یافته بود بعد چند دفعه بستن آن امر [illegible] بودی
کار [illegible] که مأمور بستن آن [illegible] بود [illegible]
را [illegible] ساخته [illegible] مزارع [illegible]

[illegible] شرف [illegible] گشته
[illegible] ییلاق [illegible] عازم [illegible]
رخصت [illegible] سرکردگان [illegible] تعیین [illegible]
از روانه [illegible] بود [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] خان [illegible] قلعه [illegible] شده [illegible]
[illegible] جمادی الاولی [illegible] خان [illegible] که [illegible] داشتند که [illegible]
[illegible] و [illegible] کار [illegible]
[illegible] کار [illegible] روانه [illegible]
[illegible] اولیای دولت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] شاه [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] کار [illegible] خان [illegible]
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] و [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] که [illegible] داشت [illegible]
[illegible] که [illegible] بود [illegible]

نو طلبه کرده همچنین آنکه والی تفلیس شیخ کیانه خوشوقت و جمعی از تابعان همه
از همان منزل مهندار و کوچهای چند ابر گرفته قسمت محمد اقلی خان و درویش [illegible] که الله صعب المسالک
است بدرقه شدند خدیو جهان بهر از رود منزل سوغانلوق سپاه نصرت پناه موج موج خشم
هر فرقه را جمعی برای [illegible] توابع کرچه تعیین و در بیست و پنجم ماه مزبور شعشعه آفتاب
قباب پر تو اصحاب ساحت تفلیس افکنده از آنجا خبر جمعی که در مقام اطاعت بعضی [illegible] گشته
سرکشی بعرض [illegible] آمده [illegible] کوچ چیده روانه [illegible]
ساحت شد و بعد ورود تفلیس [illegible] که نصرت [illegible] گشته از آنجا بعزم [illegible] والی [illegible] رایت
نهضت [illegible] در چند فرسخی [illegible] این [illegible] که عبدالله پاشای کوپرلی از اعاظم
ارکان دولت عثمانیه سر عسکری [illegible] حدود ایروان [illegible] و قصبه
[illegible] قایه [illegible] خان قریم [illegible] جمعیت [illegible] رفته تا [illegible] منعقد [illegible]
سولاق و [illegible] شده متوجه ایران شود خدیو جهان [illegible] اطلاع این خبر علیقلی خان [illegible] بیگ
[illegible] با خانم و قشون [illegible] را روی [illegible] بعد از [illegible] شدند
که اگر ارضاء [illegible] ظاهر شود [illegible] مشغول [illegible] معارضه [illegible] امور
داشته [illegible] طلوع طبیعه [illegible] و سطوع اشعه [illegible] رایات نصرت آیات [illegible]
در تفلیس بعرض رسیده و الاجاه خان مزبور با عالم عسکر [illegible] بولاق [illegible] مملکت ایران

و هو [illegible] کردیده لکن پادشاه [illegible] بعد آنکه [illegible] مطلع [illegible] گردید [illegible] ولایات
خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون رفته است بعد نوبت [illegible] مملکت روم
خواهد بود علی پاشای والی گنجه را از خدمت [illegible] گشته [illegible] عثمانی [illegible] رکاب [illegible]
علیه روانه ساخت که با اطلاع سر عسکر [illegible] قریم بین الدولتین استقرار [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] مصحوب [illegible] سلطان برادرزاده خان مزبور [illegible] دیار
قیصری [illegible] ارسال داشتند که چون [illegible] میان این دو دولت [illegible] نیست
[illegible] ایران [illegible] امرای [illegible] سلطان [illegible] در عرض [illegible] سر عسکر را [illegible]
سر عسکر [illegible] معتمدی [illegible] رفیق [illegible] عرضه [illegible] روانه که [illegible] حال [illegible]
آمدن علی پاشا را [illegible] قیصری [illegible] حلال [illegible] عساکر
در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر نظیر گشته سلطان مزبور برای ایصال [illegible]
اعلیحضرت پادشاه والاجاه روم از خدمت [illegible] رخصت طلب [illegible] چون صدور [illegible]
در رفاه [illegible] قریم [illegible] آتش [illegible] مزاج [illegible] گشته بود مانع [illegible] سلطان مزبور [illegible] همیشه [illegible]
شمشیر آتش فتنه را [illegible] شده ایم و حصول [illegible] در سایه [illegible]
[illegible] شده ایم برای [illegible] خان قریم [illegible] قیصری [illegible] درگاه [illegible] این
حکم را [illegible] قدیم [illegible] اعتبار [illegible] سلطان مزبور [illegible] روانه [illegible] عبدالباقی خان [illegible]

ز نگهبانی امامور حراست شدند که در تفلیس توقف کرده علیشاه را که برای مصالحه از جهت غله
می آمد تجهیز نموده بسمت سرحد مهیا شد و رایات جهانگشا در روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری
از تفلیس حرکت و از راه جار و تله عازم مقصد شد که از عبور از آب قانیق چون لکزیه
جار و تله راه کوهستان در کار عبور و بی راهی در حوالی آن گذاشته عازم تنبیه آن جماعت
شدند رایات ... پیشرفت ساکن خود اخانیکه قریه از کوه البرز در رفعت معروف
مشهور عالم است [illegible] الاکجاب ... بر فراز جبال از اطراف کوه پیر برش
پیدا ساخته تا آن کوه فلک شکوه صعود [illegible] ... جز بر عقاب قله مفوری حیلت
کره مار جمله ... جمعیت عقاب را تصرف کرده لکزیه چون آن فوج بلا ... باخود در زیر پیان
در خلاف عادت ... [illegible] آسمان ... در زیر ... در زلالی جبال ... گشته
خود را ... کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر ... مناز ل
ایشان احراق یافت پس ... که والا ... از راه ... سرعت ... عازم ... نصرت
شعار گشت ... در روز ... خبر رسید که خان ... که ... آوار ...
جلال استشنیده ... عزیمت ... منزل ... بجانب ... شتافته
لهذا حسب الحکم والا ... که اسلام ... که در گنجه توقف داشت ... از راه
معاودت ... بنای آن دولت والا ... خان ... از روی

بحوالی دربند ... رسید از محال ارومات ... شمخالی داغستان منصوب بایالت شیروان ...
لکزی ... در ... محمد خان ... و دو هزار و پانصد تفنگچی ... شمشیر ...
... سرخای ... ولد خود را با پانصد نفر لکزی همراه ... خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار ...
هم ... احمال دمیر قاپی ... رفاق ... حسب ... از ... جبال داغستان
... گرفته عبور ... از آن ... حضرت ... تعیین ...
باشند ... از نظر ... بعزم تنبیه ... از ... عقید ...
... شد ... گشته تنبیه ... وضعیت ... خاطر ...
شماخی روانه و ... منزل ... مبارک ... که سردار داغستان
... آمده ... منزل ... مشغول جمیع علایق باشند
... بر ... شاه ... از ... ایشان ... لشکر
نصرت اثر ... عازم تنبیه ... شش هزار نفر از افواج منصوره
را نیز ... پاره و ... پاره ... تعیین و جمعی ... مامور ساختند که در سمت
... راه ... قلعه ... دربند ... تنبیه ...
... عطف عنان کرده در منزل ... ظفر قرین ... در روز ... محرم
رجب ... قلعه دربند ... رسیده ... شمخال

مجدداً ... و اروس[illegible] سرخانی از محالات عادله آتش فتنه جمعیت را منتظم ساخته اراده داشت که بر سر [illegible] فولاد
خان [illegible] ل ببرند لهذا از ایالت جهانگشا اردو [illegible] گیر کرده و اردو مجلس [illegible] محمد ولد آدمی
در آن اوقات کشته [illegible] محمد نیز با لشکر به سرزده مجلس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ان
قبیل را اسیر کشته سمت راه گریز پیش گرفتند و تهی ... ایشان با ... و علامات و ذخایر [illegible]
لشکر فیروزی ... بر آمد روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب
و اسر و احراق فیروز محال لشکر به واقع شد تا وارد ... گردیدند که متعلق به [illegible] فولاد خان
[illegible] گردیدند لیکن سرخانی ... را ایلدار از [illegible] کوکبه منصور آگاه گشته هر یک
سر خویش برگرفته ... فرار کردند و [illegible] فولاد خان با اتباع خود از کمین بر لب
... ملحق ... جبهه سائی آستانه عرش نشان سرافراز گشت از آنجا اعلام ظفر فرجام
... بعزم تنبیه سرخانی ... قمرق اهتزاز یافته در هفدهم شعبان بدر زرات
... قمرق وارد و سرخانی نیز جمعیت موفور فراهم آورده قلل جبال را لشکر کرده
دره را که معبر جیوش ... بود فرو گرفته بعقیده خود سد ... سیلاب بلیات
... کوهسار ... را از چهار طرف ... چشمه اولاد آشنه افغان فراز
کوه را اکثرت لشکر گرفته آتش تیز و احداث ... کرده هنوز افواج
دیگر از ... و بعضی لشکر ... مقاومت ... نیاورده فرار ... گزین

از کمین کین

از کمین کین متعاقب پرداخته تیغ را بر ایشان جاری ساختند ... روز ... بمدت
آمد چون باعث ... وقت ... نصرت ... و در آن روز از ان ... می
... نبود ... چنان ... قلل جبال ... را ... زوال
... نمودند در آن اثنا ایلدار از لشکر ... و اوار ... شده ...
... سرخانی ... آمد چون ... سرخانی ... نبود ... لشکر سرخانی
تصور که در کمال اطمینان آمدن شد ... آمد ... در ...
... آغاز ... خود که ... یاران خویش ... پیش گرفته جمعی ... پیش
... کردن ... تیغ ... بسیار ... عدم ... گشتند روز دیگر ... قمرق
... که ... آن ... قمرق ...
... بعرض ... رسانیدند که سرخانی ... پیش از این ...
... خود ... با اولاد ... دیگر ... کان ...
... که عفو ... شده ... سرخانی ...
... قمرق ... رسیدند ... لهذا ... عازم ...
... عثمان ... قلعه ... و چون در وقت ... عازم قمرق
... بتسخیر ... از ... منصور ... قمرق

عمل لوف درآمده جمعی را خفیه با عاقبت بر خاری فرستاده بجهة آنکه مردم چشم بان نایرهٔ غضب
دا آن گشته جمعی بستیه قاضی و جماعت آق قویونلو با مور و قاضی با جمعیت حفظ در صدد
جدال درآمده سکنه خانش با فتنه مغلوب و مقهور ساختی ایل آق قویونلو غارت زده و مار شدند
روز دیگر قاضی نیز جزای آن ایام نابی شمشیر مهتر را آویزه گردن ساخته و الوار روی بیعت گشته
با التماس او امرای آق قویونلو که در تصرف قشون پادشاه بود با نظر بقیه بود اگر پیش حوالی قلعه فرس
حضرت اعلی اوقات حلال گشته از حیله در دختر خود را بر اسم تمیز نیست شاهزاده دولت و خدیو
از معتبرین را ابراز تعلق فرستاده مستدعی عفو و بخشش متعهد امتثال حکم و وجه پیشکش گردید لهذا
تقصیر او معفو و مقرون گشته بنا بر بیگ لشکریه بسمت [illegible] بایاها بینه از اسباب بعنوان پیشکش بحضور ارسال
معتبر رسم کرد والقصه همچنین که حکام طهران بسم خدمت وارهای وقت را جمع ملازمان این امر مهم
متعاقب حضرت والقصاید گشته بعد از امر رود ارغستان به جهة صورت انجام باقیه بود مبعوث الادکان
شمال ولایت مهران ارغستان [illegible] سرکار دالاینجا سته بعد بمور آرایش سته بدو مستند و حضور الحضرت
خرسند وخانوارهای وارغستان و طهران [illegible] بامور [illegible] بسته زمام اشهب عزم بصوب آن ولایت
بجانب دلگشای صحرای مغان انعطاف دادند در بیان ورود بمغان و جشن [illegible] سلطنت در آن
موضع [illegible] بنیان در [illegible] که سرابوستان [illegible] ایران [illegible] نواحی الوس
ربافسردگی گذاشته از هر طرف سرکشی نمونه شاخ مانند [illegible] سر برافراخت و هجوم [illegible]

ریاحین ...

ریاحین بر جریان [illegible] این گلستان از میان حکم گرفت با عیان [illegible] اندیشه [illegible]
برای عقل پیشه از پرایش باغ برای [illegible] زاغ وصف [illegible] کلاغ مشغول گشت
اگرچه خود و گردن فرازند که بر تاج سلطنت صوری [illegible]
آن بود که بعد از [illegible] و ولایات معمورهٔ این باغ را با آن [illegible] و ملک
ایران [illegible] با قلاع معتوجه [illegible] ملک [illegible] کلات [illegible]
آنحضرت [illegible] سلطنت پادشاهی عالم [illegible]
سرچشمه تائید الهی [illegible] عزت این خدیو عالم آگاهی [illegible]
از وقت رفته [illegible]
و دولت [illegible]
کوتاه کرده برای [illegible]
کردن سلطنت [illegible]
صحرا از [illegible]
با فیض احکام در روساء و قضاة و علماء و اشراف و اعیان هر ولایت [illegible]
در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر [illegible]
[illegible]

و سراهای زینت‌پیرا از چوب و نی برای خاک‌نشینان و زیردستان لشکر بانضمام حمامات دلکش
و مساجد روح‌بخش و رباطات بصفا ... دیدار در ربیع الفضا رتبت داده عمارات
عالیه مشتمل بر صحن سرا و بیوتات که بایسته چنان جد بزرگوار ایران باشد برای نزول
آنحضرت با چوب و ستون بابن قبه و ستون را افرازند و در رفعت که از سپهر گذشتان
و باتمام امور زمستان فراغت روی داده عطف عنان فرمود بعد تسخیر ارزروم و تحصن قلعه
با معدودی از خواص از راه ... بیشتر شتافته منزل صعب المسالک ... زیر شمار
و راه و قلعه آشوب شده از آنجا در شب ... شهر ... خنده ... صبح ... صحرای ... بصفر
ولایات ... ساختند و علی پاشا والی ... ادارهٔ دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی
عبدالباقی خان در گنجه توقف داشت معاودت آن والی گشته شرف جبهه‌سائی
آستان سپهر بنیان دریافت و امرای ولایات هم آغاز آمدن کرده بهر ...
فوج سر سرافرازی از ... سده آن اوج برادج میسودند و در ربیع ... جمعیت
از عدت ایشان بصد هزار رسید و در درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت ... از طرفه
تا ... درگاه جهان ... و ... معتمدان ... خاطر ... الطاف ...
... که شاه ... عباس ... ایشان و در عهد ...
ایشان ... برادران ... مرزبانی ... آنکه ...

بوده‌ایم چنین چند سالی در روم و ولایات ایشان با اسیری ایشان از دست افغان و اروس
در روم خلاص کردیم شعر حال آنچه مصلحت وقت در آن می‌بینیم ٭ که گوشه‌ای ز خرابات میخانه
و خوش بنشینیم ٭ بعد از ابلاغ این پیام همگی از عظمت ... بدر آستان عجز و ابرام ... عرض کردند
تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود   سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود   امروز پناهی
جز آنحضرت است که ... سپهر آسا ... خال ... از الوس من بادیه‌پیمای چشمه و برق تیغ صاعقه
بار آتش ... هستی اعدا ... هرگاه ... از ... ببرگرد ما دیده
درگاه او بربندیم شعر از آستان پیر مغان سر چرا کشیم ٭ دولت درین سرا
و گشایش درین در است ٭ آنحضرت فرمودند اگر ما را ... تاج و افسر ...
نیست این ... منوط و موقوف دارند که منافی رضای ...
تا ایام ... ایشان ... حضرت ...
و از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده‌اند
و اهل هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قائل‌اند و در ایران هم تا ... همین مذهب
رایج بود تا اول ظهور خاقان گیتی‌ستان شاه اسمعیل صفوی ...
خود آن مذهب سلف را متروک و مذهب تشیع را شایع ...
و افعال ... مایه ... فساد است ... عوام ...

بخلاف آنچه بر همزن رابطه آمیخت و خاک ایران را بخون فتنه رنگ آمیخت و ما را مرام که این
فعل ناپسندیده مذموم انتشار را داشته باشد این عقده از میان اهل اسلام رفع بخواهد شد
هر گاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و در آسایش خود طالب باشند باید این عقیدت
را که مخالف مذهب اسلاف کرام و اراده عظام نواب همایون ما است متروک و بمذاهب
اهل سنت و جماعت سالک گردند لیکن چون حضرت امام جعفر ابن امام محمد باقر علیه السلام
در میان رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل ایران بمذهب آنحضرت آشنا است او را سر مذهب
خود ساخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الآرا این
حکم را استماع از اذعان اجماع داشته کیش جعفری را مذهب حنیف را از ایشان دستار را رکاز
ساخته بندند و دو وثیقه برای تاکید و تقریر این مطلب قوم و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بخزانه
عامره سپردند آنحضرت نیز قبول آن شعبه برای قبول و گلشن آرزوی ایشان بارور
میوه حصول ساخته مقرر داشتند که چون پادشاه آل عثمان خادم حرمین شریفین است
این عهد که از جانب سنی الجوانب آنحضرت بحضرت پادشاه الجی فرستاده بشرط
قبول پنج مطالب مصالحه می گذاریم و رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه [illegible]
گشته بعهد رسم الفت مابین روم و ایران مسلوک باشد اول اینکه چون ایشان
از عقاید سابق نکول و طریقه اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق که از ائمه حقه است

اختیار و قبول

اختیار و قبول کرده اند قضات و علما و افندیان کرام روم اذعان صحت آن کرده
آنرا خامس مذاهب شمارند ثانی اینکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب
اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده بآیین جعفری نماز بگذارند
سیم اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را
بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک
مسلوک شود رابع اینکه از کسی از دولتین در پایتخت یکدیگر بجهة امور مملکتین بر وفق مصلحت
فیصل [illegible] بوده باشد امنای ایران نیز در ازاء این مواد خاص [illegible] نقش
چنین کلک بر آن رنگ چنین شکرگذاری حضرت علی بقای دولت بیزوال بر داشتند در انجمن
و بجهان آرایی شرح جلوس خدیو عالم در شهر و وقایع آن اوان بغیر قلم در مجموعه کرده
در آنجا نیز رقم
ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت * کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
بار غم [illegible] خسته بود * عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت * بوقت رسیدن
دقیقه یا ب واحد شتان بطلیموس اشارات روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال سال هزار و صد
و چهل و هشت هجری مطابق ترقان ییل که اول نوروز فیروز ماهی بود برای جلوس همایون
معین گشته کارکنان مواقی شاهی در صحن چمن [illegible] و فام سبزه گسترده رنگین فرمایان
و دیباچین پوش بدرش در بزم گلشن صف آرا گردیدند و گردن فرازان اشجار از غنچه

وازنثار تاج و طومار زربفت که اشتند در لباس سبز و بوته دار در حاشیهٔ مجلس گلزار زر انور ار نو
نشستند بزرگان چنار دستهای چنار بر کمر زده در پیشگاه چمن جهتهای آرایش گشتند ریاحین
سرو آزاد و کنگ بر دست ببندگی بر پا ایستادند عشقه پیچان کلهای همیشه بهار بر لب
جویبار صف کشیدند و چار چیان بید آواز عرعر و صنوبر تو برتو زوشش پر از بار جوشش
بر دوش گرفتند ریحانیان بید مجنون کلاه ترکی سلاله دار زری کوتاه دامن شاخ سرو بر
ارآستند نقابان ارا از دای بر دستی همه صحن چمن بلند تازه و تر ایستادند و فراشان باد بهار
ساحت گلزار را از سبکروحی از خار و خس روبی پرداختند پس فراشان با فر شان بار آستن
بارگاه انجم اوتاد مجره طناب و ازرستن بزم فلک شکوه خورشید قباب بر ست
و ناوردی کارنامه از تمکین بر آوردند از رنگ گوهر نگار شهریار جهان ... در صدر انجمن معدلتش
فرمانروایان رسانیدند سران اسپاه و عظمای بارگاه و خدمتگزاران جان سپار روحی بر صدر بست
پیشگاهان در بار رحمت بار یافته با هم مانند انجم که بدر آن دایره گشتند در آن روز
فیروز ... از اتصالی ... ساعت ... دقیقه طالع ... در برج اسد خدیو کیهان و قار
فرق فرقدسای با افسر گوهر نگار آراسته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت
فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال ... باستقبال گلام معجز **شعر** نوبت پس افتاد
بگوی ید ... ازرشی ارزو بمکند مسند جم ... عزو تهنیت از نقاره خانه

وطنطنهٔ مبارکبا

وطنطنهٔ مبارکباد از کوس و کورکای شادیانه بر خواست و شهری ... در ایران بر جانب ...
و زنشت همدمی بیا آن ... ریاحین فریرت گشود و دست آن شب زمانه رازی بر پشت
افسر سلطان کامی بیدا شد از طرف چمن ... مقدمش ... بر سر مبارک با در بر ... خوش
با می خوشتن ... این ... خسروی ... تا نشنید هر کسی الکه ... کامی خوشتن ... بر سر مبارک
در وجوه زمانیر نام نامی و القاب ... از انجا ... بر زیب درم ... و ... آوازه افتاب
جهانداری ... درود و در افسر ... ستان ... معموره جهان ... تا ... سکه ... نام آل ... فرزندی ... وقع
و تاریخ جلوس ... چون عرض ... ده ... خواه انجمن ... تاریخ ... ارشد ... در
ابتدای حال ... ارض اقدس آمده از تسلطان ... گردیده ... بعد ... سرخالم ...
حکم والا ... شده بود که ... عالم ... کرده ... به ... روانه ارض اقدس ... و ... علیم ...
از قبول این امر ... امیر ... کرده ... آمده ... العین ... امور
گشت در ... که آغاز بهار ... بستان ... سفید ... مقام ... باغ و گلزار
سلطنت ... شوکت ... فرو ... بود ... ضبط امور ... سعی ... اقتدار
رضا قلی ... تفویض ... هیات ... کار ... سلطنت ... خان جلایر که از معتمدان ... ایشان
ابد ... عنایت ... ارجمند ... روانه ... در ارض اقدس
تهیه ... اسعداد ... کرده ... از راه ... عزم ... سوم ... ایلدرم

شرذمهٔ سپاه لاری و جهت سرکار ممالک ارتگان بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والاگهر عنایت
و مقرر داشتند که مهمی بکار نبستن و حکام ارتگان از صدقیلان الی آبرجانی و سپهداران و اغستان
دیگر جانب تابع امر و نهی او باشند و لالهٔ الهیات تعیین سید محمد خان ساجلان جلاوسلو
مرحمت گشته میرزا محمد نقی شیرازی بایالت فارس و مهدی بیک خراسانی ایلخانی ترکمن با ایل آذربایجان
و کفایت خانی و امیرالامرائی آن سرزمین باشند پس عالیجاهان والی [illegible] گرجستان
مشمول عواطف شاهانه در رخصت انصراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه که از امرای معتبر بود
بوزارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی صدر و ملا علی اکبر ملاباشی با نامهٔ [illegible] دولت
قبل و [illegible] روانه دربار فلک مدار عثمانی و خبر جلوس میمنت مانوس [illegible] صورت
ماجری با علیحضرت پادشاه رسانند [illegible] اعلام و ابلاغ امر سلطنت را متعلق بشرط [illegible]
مذکور [illegible] و ایلچی نیز برای تبلیغ این خبر [illegible] پادشاه و [illegible] کلاه [illegible] زاده
رضاقلی [illegible] داراب ابراهیم خان را [illegible] مقر حکمرانی باشند و [illegible] حکام و [illegible]
و اشراف و اعیان ممالک محروسه [illegible] تقبیل شده والا [illegible]
و انعامات فایز گشته در رخصت انصراف یافتند در [illegible] قسم [illegible]
[illegible]
دیگر باره جهان از کجب [illegible] ⁂ [illegible] چون ایام [illegible] ⁂ [illegible]

نشاط [illegible] چون [illegible] جوانی ⁂ خسرو گردون سریر اعظم بتاریخ روز [illegible]
ذی القعده [illegible] ساعت [illegible] دقیقه از [illegible] تحویل [illegible] شده
برادر [illegible] جهان آرائی [illegible] گلهای [illegible] بتاریخ [illegible]
و غلغله [illegible] فلک اثر [illegible] محفل جشن [illegible] آراسته گشته [illegible] فلک
[illegible] طلعت [illegible] سپهر [illegible] امرا و سران
سپاه [illegible] بارگاه [illegible] طبقات خلایق [illegible] گلهای بهاری [illegible]
آراسته چون غنچه [illegible] لعل [illegible] سرخ [illegible] زر [illegible]
که [illegible] گلهای [illegible] دارا [illegible] بوستان [illegible] سلطان [illegible]
تیمنا [illegible] کار و [illegible] سخن [illegible] تسخیر قلعه [illegible] افاغنه [illegible] که [illegible] و [illegible]
داشتند احضار و [illegible] خاطر اقدس را اظهار [illegible] منازل [illegible]
لشکر [illegible] خبر [illegible] چند روز [illegible] جهان [illegible]
دار [illegible] بارگاه فلک [illegible] که نقش بدیع [illegible] خیمه [illegible]
نموده آسمانه [illegible] زمین [illegible] اعظم [illegible] که [illegible] قباب [illegible]
خیمه [illegible] آن [illegible] در صد [illegible] را [illegible] فلک اطلس [illegible] حضرت
ابد [illegible] شرف [illegible] در آن [illegible] روز [illegible] نقش [illegible]

هر روزه بعد از آن بزم سپهر بسطت بگردش اقداح راح رنگ‌ها پرداختندی نظم در سرای مغان

رفته بود و آب زده * نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده * سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر

ولی ز طرف کله چتر بر سحاب زده * شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده * عذار مغبچگان

راه آفتاب زده * صحرای مغان چون سرای مغان نشاه خیز گشت و طبع جولان چون رزم [illegible]

نشاط انگیز در روز چهارم ماه ذی الحجه ایالت رخشنده مآل رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جلگای

مغان در اهتزاز آمده از راه گرمرود و دشت [illegible] بود و [illegible] و روز آدینه علف [illegible] نهضت داشت

روانه قزوین و همدان [illegible] که ابراهیم خان در منزل قره چمن از تبریزات مجالی

گرم دولت با سپاه آذربایجان بموکب [illegible] ملحق شد [illegible] که مسعود [illegible] ظهیرالدوله

سعادت اندوز حضور گشته چون [illegible] قزوین از [illegible] که متعلق [illegible] گشت

[illegible] حرکات [illegible] بموجب حکم [illegible] سپاه [illegible] احتشام را ابراهیم خان

نصرالله میرزا با جناب ظهیرالدوله [illegible] استعجال [illegible] مأمور [illegible]

مأمورین [illegible] راه [illegible] گشته [illegible]

[illegible] تا [illegible] برای [illegible] ایشان

در [illegible] حلاوت [illegible]

[illegible] نگشتند [illegible] از اطراف [illegible] آن [illegible]

که [illegible] صعب [illegible] درگمان [illegible] بحیطهٔ تصرف درآورده هزار [illegible]

از [illegible] سرکرده معتبر عرصهٔ شمشیر گشته تتمه [illegible] انقلاب حال کشیده [illegible] ابراهیم خان

با عساکر آذربایجان روانه تبریز [illegible] رکاب عازم [illegible] گشته [illegible]

[illegible] بقزوین [illegible] قرین [illegible] که در خلال این احوال

معروض [illegible] شد که [illegible] بحرین [illegible] که محمد تقی خان [illegible] فارس [illegible]

مغان از درگاه عالم [illegible] انصراف [illegible] حضرت [illegible] اخلاص

و [illegible] بحرین که [illegible] در تصرف شیخ جباره [illegible] مبارک [illegible]

و [illegible] محمد تقی خان [illegible] از [illegible] فارس [illegible] بعزم تسخیر بحرین [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] شیخ جباره عازم [illegible]

معطل گشته قلعه را [illegible] قلعه [illegible]

از [illegible] قلعه را [illegible] قلعه [illegible] معلی [illegible] داشت

و [illegible] ولایت بحرین [illegible] ولایات [illegible]

و نیز [illegible] عرصه از جانب [illegible] درمحال [illegible]

و در ایام [illegible] افاغنه [illegible]

[illegible] در منزل [illegible] بجمعی [illegible] ادب

[illegible]

رشا قلان سرافراز گشت و لهراسب میرزا که اکثر اوقات بنا بر ضابطه ملکی مأمور بحکمرانی
هرات شده بودند در باره او نیز همین مضمون جریان یافت او بنابر استعجال رای گذاشته
طهماسبقلی خان سردار و میرزا محمد خان چکنی ... با او همداستان گشته چون دانستند که
باخان کافر نعمتی سر زیاده سری میگذارد و با بنیاد ... شمال شدند با براه او رسیدند
اورا با هشتصد نفر از کسان او گرفته محبوس گردانیدند و لهراسب ولاور که در راه به وشا قلان رسیدند
بمجرد اطلاع از این خبر گریخته او را با اهل و اتباع خود در گرفته بسمت غرجستان فرار کردند ازین
که هرکس را احوال معلوم شد بعد از بود ولاور بحکم والا بدرگاه معلی آمدند و از اولاد که هر از خانوار خبر داده
بودند بخبوشان روانه ساختند لهراسب را نیز به اوله ... بنا بر ملاحظه حق نمک که در سفر هرات
درآمدن برکاب سلطنت داشت از سر تقصیر او گذشته مشمول نوازش خاصه ساخته تشریف خاص
و اسب ... زین و رخت طلا عنایت کرده رخصت مراجعت دادند و بنا بر الیه متعهد شد
که در ازاء این موهبت لهراس در نواحی هرات ... خود را ولاد خود را ... در هرات
سکنی دهد هرچند که از خط جبین او نقش سوء نیات در روش معلوم و خوانا بود لیکن برای آنکه
ظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته
وقوع آن نوع سلوک را حمل بر نقض مروت ننمایند او را روانه هرات ساخته بسردار و مقربان
مقرر فرمودند که آنچه لازمه ... او ... بمعرض تلف درآمده ... شد که از عهده بازیافت آن ...

در هرات و خبوشان باشند در حضور بودند که روانه غرجستان شوند مشارالیهما موجب فرمان عمل
کرده ولاور میرزا نیز با ایل و اعوان کوچیده روانه غرجستان شده در آنجا دست از آیین
اطاعت و سر از گریبان خودسری برآورده بخت با جمعی دیگر به آنجا آمده با سپاه او رسیده با بعضی مفسدان نفر
از سرحد طین ...علی الغفله بقتل رسانیدند و در آن اوان سردار مأمور به فارس گشته بود حاکم هرات
با جمعی از غازیان به تعاقب او پرداخته ولاور از غرجستان بسمت کوهستان فرار کرده بود
حاکم هرات جماعت و اسباب و عیال را بتصرف درآورده مراجعت نمود ولاور بار دیگر خود
بمکان خود معاودت نمود مقارن آن سردار نیز از انجام کار فارس فارغ شده بود از سلاک کسان را که
هرات و جمعی را با چند نفر سرکرده روانه ساخت که با حاکم ساخلو بمحافظت آن ناحیه پردازند و لاور
محمد دادبیگ را با ساخلو در کمین و فرصت نشسته آن چند نفر سرکرده با حاکم مزبور به بیگانه از قلعه
برآمده همینکه دست از آن اردو قلعه دست ولاور از کمینگاه بیرون تاخته هر سه نفر سرکرده
با جمعی از سپاهیان از شمشیر گذرانیدند و از آنجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز
بتعاقب او پرداخت ولاور پای ثبات بند نکرده بسمت بلوچ و سیستان گریخت
سردار چون در تعاقب او کوشیده بود برگشته ... غرجستان را همیشه سرکشی
گرکن عصیان می‌افراشتند گوشمالی بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و ججکتو ... رفته
آن محال را بغارت ... رو... آنگاه ... روانه هرات گشت

بود از آنکه دلاور بطرف بلوچ استراره گریخت اتفاقا چند نفر را باعانت او آمده آورا
در ملک مرزوم بقهر جنگل که در شت و سخن رسیده اند و در آن واقعه سکنی دارند چون تا چنین علیحده از نقض
سیر و حسین تر زیج و خنجر اسب پیشنهاد خسته دلاور بطریق مبادله قبول اشتغال کرده چنین از این
جواب زاعمه جمعی را ساخت از تعیین نمود و چون روی ترتیب ندیدند بار فرار که بعد از چندان
آمد و از آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا شفیع گناهان خسته عریضه اعتذار امیر بدرگاه
معلی فرستاد بنا بر آنکه ولایات کهگیلویه عازم شدند بار بود کار او را حواله برق گشته جوابی
از موقف اعلی اصدار یافت ذکر رسیدن نوبه موکب ... بجانب کوهستان کهگیلویه
و راه یافتن بدان حصارهای ... سابقا کیفیت احوال طایفه بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار
شد که بعد از تسخیر جهات مقرر گشت ... لشکر ... آنحضرت مقرر گردید مجددا جمعی از خسته
از آن طایفه که در ولایات جبال و مواضع جنگل متواری بودند جمعی معتقد خسته از ملازمان
رکاب ایشان نیز جمعی ... بایشان پیوسته علیمرادی نام همین بند و راه و رسیاهی ... پیش
آهنگ طریق گمراهی ایشان گردیدند ... بعضی جمعی ... ایشان مامور گشته در محال
... معین شدند ... جمعی از خوانین ... دفع ایشان مامور گشته
بایشان ... غالب آمده علیمرادی ... سالک طریق فرار گردیدند بعد از آنکه ...
... مامور ... شد علی ... جمعی ... در سمت

کوهستان و دست ... و وقف ... و بعد از آن ... ولی بیگ ... و نجفعلی بیگ ... شیرازی
با نوجی با تفاق حاکم شوشتر و نایب کهگیلویه در پای کوه توقف با مرو الا عازم کهگیلویه
ایشان گشته در پای کوه مشهور بسالم نزول و چون سرحد و ضیق ... که علی ... کوه ... بر
سپهر ... و تفاق خویش ساخته در آنجا تحصن نموده قشون شوشتر و کهگیلویه در پای کوه توقف
و سلطان ... بیگ و نجفعلی بیگ ... پای ... گذشته بعد از آنکه ... ضعب ...
بقدم سختی طی ... راه رسیدند آن طایفه جمعی از جانب قلعه و فوجی از کمر کوه ایشان از ... مسلمان
گرفته با ... نفاک ... سنگ مشغول گشته ... جمعی از غازیان
مقتول شدند بقیه ... که در پای کوه سالم مانده بودند سالم مانده روانه ولایات خود شدند
چون در آن اوان ... مشغول تسخیر قلعه ... دفع ... دفع ... خدا ... شدند
... که ... از ... حرکت کرده ... علیمراد ... سهم
... نام ... با جمعیت ... خود ...
در محل مرزوم ... که ... بتحصن ...
... گشته ... از غازیان ... قشون ...
و همدان از جانب ولایات که متصل کوهستان ... جمعی ... کوه ...
با سپاه شوشتر و ... از طرف ... و نایب ... و فرقه عظیم از افواج

را از حد مار روت و کرمی انبوه تاب عرب کر کوهگیلویه از سمت کوهگیلویه و جمعی نیز از راه
اصفهان بجانب هزار جریب بختیاری مامور و مقرر داشتند که فوجی از سمت [illegible]
جبال و مغولهای کوه و رهای پیمودن بر رسته جبته از جمیع اشرار اگر شرار آسا اگر در میان سنگ
باشند بر آرند و بنه و آغروق [illegible] باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چهارپس بر [illegible] گذاشته
خود [illegible] و ظفر از هشتم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۹ از منزل مزبور عازم کوهستان
گشتند و بهر روز بحوالی کوهی که جمعی از آن طایفه سنگر ساخته پای قرار استوار کرده بودند راه
گشته جمعی از اکراد و افاغنه بدفع ایشان مامور ساخته آن طایفه [illegible] مکان نمودند
بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شب از اثر ضرب [illegible] سنگر که قلعه [illegible]
اصلی ایشان بود شتافته از آن جمعیت جمعی برگرفته از آب [illegible] که بدر [illegible] جریان
دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مامور شدند که از [illegible] هزار جم از طرف
رودخانه آمده و بضبط پل پردازند مامورین اگرچه در وقتی که آن طایفه از آب گذشته بود
بسر وقت ایشان رسیدند لاکن [illegible] شش نفر از آن گروه [illegible] معرض قتل و اسیر [illegible]
روز دیگر [illegible] سرپل گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]

جمعی از ایشان

جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و گریوه و مغاک [illegible] هلاک [illegible] بقیه [illegible] بقید
اسار گرفتار نمودند و از [illegible] متوجه گشته [illegible] آنجا گذشته
از آنجا [illegible] رو آوردند و از [illegible] الوار بختیاری بسمت [illegible]
[illegible] لرستان مامور ساخته [illegible] سالم [illegible] عطف عنان [illegible] سالم [illegible]
به منزل [illegible] شدند [illegible]
[illegible] منزل [illegible] گشتند [illegible]
[illegible]
پنهان گشته [illegible]
که [illegible] جمعی [illegible] گشته [illegible]
[illegible] جمعی [illegible]
و [illegible] چشم [illegible] گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گشتند [illegible]
[illegible]

رسنده روز و بارهای مسعود پیوسته رایات نصرت آیات را بجانب اصفهان نهضت
داده در نهم جمادی الاخری خاک اصفهان را بسایه قدوم اقدس سرمه دیده مهر و ماه کردند
و چون تنبیه و تدمیر سرکشان بلوچستان نیز مطمح نظر انور بود میر محمد خان بیگلربیگی سابق
هرات و الماس خان بیگلربیگی سابق [illegible] را بسرداری بلوچستان تعیین و با [illegible]
و استعداد کامل روانه شدند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان
و بیابان کرگ لوای کشورستانی بجانب قندهار افراخته شدند و در حوالی سیستان مراد سلطان
استاجلو حاکم دربند را که بسبب [illegible] مهدی خان بیگلربیگی شیروان مقید [illegible] فلک آمده از [illegible]
که بیاسا رسانید تفصیل این اجمال آنکه در حینی که [illegible] از راه [illegible] استان بختیاری حضرت
[illegible] چشمه گردید بعرض رسید مهدی خان برای انجام بعضی امور [illegible] از دربند روانه [illegible] مراد سلطان
استاجلو را در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت بنا بر بقیه نفاقی که [illegible]
با مهدی خان [illegible] امر [illegible] سلوک [illegible] و چشمه مردم آن ولایت [illegible] سبب محاربت
لکزیه [illegible] و [illegible] و تحریک بشورش [illegible] مهدی خان [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] در این جرأت [illegible] اهالی دربند [illegible] آتش غضب خدیو [illegible] افروخته
سردار [illegible] قرقلو [illegible] باشی [illegible] ظفر [illegible] با [illegible] شیروان تعیین و با فوجی از [illegible]
بهرام کین روانه و حکومت دربند را نیز بنجف سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند

امر دادند که اهالی

که سردار خان مزبور [illegible] آورده تا دیب [illegible] را کامل داده نجف سلطان [illegible] و در
اصفهان چند نفر از رؤسای دربند را که در کارها معروض شده و الا [illegible]
بعد از آنکه [illegible] مهدی خان در دست اهالی دربند کشته بود آنان که ساقی این بزم و مجلس آرای
این قصد و عزم بودند از مستی غفلت [illegible] کشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد
شکست و [illegible] خواست [illegible] مراد سلطان [illegible] خواهد [illegible]
با محمد خان [illegible] بعضی هم [illegible] قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل
دربند که در این امر [illegible] ایشان [illegible] بودند [illegible] از ارکان [illegible] قلعه عدم
و مراد سلطان را نیز که [illegible] دربند [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] که جمعی را که [illegible] مقید [illegible] نزد سردار خان روانه [illegible]
[illegible] سردار خان [illegible] با بقیه اشرار که [illegible]
[illegible] جمعی را که [illegible]
سیاست [illegible] بقلعه جدید [illegible] فرستاده [illegible] سیران
[illegible] در قلعه دربند [illegible] نجف سلطان [illegible] در امر حکومت [illegible] مراد سلطان مقید
[illegible] فرستادند که [illegible] تیغ تیز [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] محترم [illegible]

که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرافرازی داشت با جمعی از تفنگچیان
رکاب ظفر انتساب در بیستان گذشته در دهم ماه شوال بعزم فیروزی و اقبال از بیستان رایت
افراز لوای همایون دال گشته از راه دلکک و دلارام روانه و در سیزدهم ماه مزبور خارج
قلعه گرشک را بضرب خیام سپهر احتشام مخیم ساختند افاغنه آنکه از درون قلعه داری برآمده
فرنگی نژاد آتش دست با باره همایون توپهای کوه توان از توپخانهای والا باطراف قلعه
کشیده رعدآسا دمدمه بارگشته زلزله در بنیان قرار برج و حصار انداختند قلعگیان
از بیم جان بدامن امان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار ولد بابا علی
… سرافراز … قلعه … جمعی
از لشکر … تسخیر قلعه … روانه و در بیست و یکم ماه
ماه مزبور … صحرا خالی از علف
و … غلات … قلعه … آتش …
… رقم … جات
غله … جلادت
گرد … عزیمت … مجاری
مزار بابا ولی بضرب خیام دلیران … حسین … جلادت

بعزم شبیخون

برابعزم شبیخون زین کرده از گذرگاه آب تبرزین سیلاب بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی
معسکر فیروزی از شورش هجوم در انداختند طلایه داران خنجرگزار که مانند مژگان از عین
بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان بر کف صف بر صف بسته و لبان دیده انجم و اختر
طرفة العین از نگهبانی نظر نبسته بودند بیشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه جانب
دخانسر بجانب قندهار رفته بودند اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان نجیب رهی بهم بسته شد
صبحگاهان که سحر خورشید پرده از روی کار برداشت معلوم شد که حسین بروز آن شبیخون
آمده بر اثر رایات نصرت آیات از آن مکان در راه سر آزاد آمده و چون آنجا اهل
طغیان راشت سر در بلند اختر بطلب معبر آن شب گذشتند حرام را از بحر … و از
حدس و فراست از برادر فرمبرگوران جوهر قندها رگذرند که آن شکر انجم حساب
با بنه و اسباب لنگرا از آب گذشته رو در جنب گلی کرده خیمه افراز آن واقع
آغاز عبورگاه اگرچه توپ قلعه ریختی لشکر نصرت اثر رسید تا خندق با حباب رعد
و برق توپهای فرنگ انگاشته بمدرسه آنکه صبح بیجاپور صفوف نوح خرابکوه از دریا چو در آن
بحر جهان آشوب ظاهر شده در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه بافراشتن
بارگاه عزت بنیان پایه ملک عزیز آسمان برآمده بودند ذکر وقایع سیلان سلطنت تاریخ
هزار و صد و پنجاه و یک هجری شب پنجشنبه دهم ذی القعدة الحرام هزار و شصت و پنج دقیقه ابراهیم عادل در

مقام شرقی انتساب یعنی آفتاب عالمتاب بتخت زرنگار شاه فلک قرار گرفته جنود
هوای ربیعی بمحاصره دار القرار چمن و احاطه قلعه گلشن پرداخته و از رخنه دیوارهای بهمن
و دی را از نوبت لشکر رسیده افواج سبکروح نسیم بزور ریاحین فاتح قلاع غنچه و سنبل
شکوفه گشته عرصه جهان را از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ساخت کلکم خدیو رشید از مجلس خلد
آیین برای جشن نوروزی درگاه فیروزی زینت یافته آن بزم مینو مثال از طبقهای زر سرخ و سفید
گلزار از مشحون و لاله هنجار گشته سران و سرکردگان لشکر از جامه خانه همت سرشار
بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند روز دیگر فتحعلی خان افشار را که بچرخچی باشیگری لشکر
فیروزی اثر سرافرازی داشت با چرخچی و جمعی از سواران جنگجو بجانب قلات نامزد ساخته
اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب قلات خبردار گشته
هنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روان کرده
خدیو جهان ملک العز پای فلک فرسای گلگون رکاب آتش ستیز سوار و با جمعی از دلیران کینه
خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور آنکه فتحعلی خان تاخت
کامل کرده با پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول در دامنه کوهی بار نزول گشوده سیدال
نیز متعاقب وارد و چون غازیان را از اندیشه حزم عاری و خواب غفلت مستولی بر آنها طاری دیده بود
بقصد آنکه علی الغفله بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین کمر

سازی نمود

سازی پرداخت مقارن آن طلیعه رایت ظفرآیت آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کردند
دلیران متعاقب ایشان مرکب خاک نورد آتشین سم را با در رفتار و بسیاری از ایشان را گرده
عرضه تیغ آبدار ساختند جمعی از افاغنه بدامنه کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلات رسانیده
تحصن اختیار نمودند خدیو نامدار ظفر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده ابراهیم بیگ
که این خبر را آورده بود بمراحم موصول و در این اثنا امور البرز شکوه حصول می نمودند در هشتم ذی حجه
الحرام از مکان مزبور نهضت لوای منصور کرده در مکان سرخ شیر که با لفعل بنادرآباد اشتهار
دارد سرادقات عز و شان را باوج آسمان افراشتند و در آن مکان بجهت معماری رای رزین
و مهندسی جمیع معادن سرتاسر قلعه رفیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهار سو و آب
انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده آب روان که در لطافت
آبروی کوثر و تسنیم بود بآن جاری ساختند بنایان چابکدست که از اطراف ممالک
محروسه در معسکر ظفر اثر جمع آمده بودند دست بنای آن استحکام با ریزه آغاز کار کردند
و در اندک زمانی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت اتمام و ابنیه عمارات
بوضع دلنشین سمت انجام یافته شهر معموره خلد مثال که سواد آن طعنه بر عرصه صفاهان شهر بوال میزد
بعرصه ظهور آمده و مانند ماه نو گوی طاق و رنگ افزای آفاق گشت و بنادرآباد موسوم گردید و در شب
هجدهم ماه مزبور اشرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه بپدران او اختصاص

داشت از قلعه فرار و جمعی از بار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت شد و متعاقب
آن معروض شده والا گشت که فوجی از غلجه بعزم دستبرد بمقدار از خندق برآمده اند جمعی از
دلیران بدفع ایشان مامور گشته نار حیات بسیاری ازیشان را بزلال تیغ آبدار آب پاشیدند
چون چند روزی بعد از آن بایشان راه قلعه‌گیر بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند
بعد از وقوع این شکست دیگر آن گروه خذلان دربار قلعه پرداری منابعت حصار بخودداری پرداختند
پس همت والا مصروف محاصره قلعه قندهار معطوف گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند نقب
ربع و سنج قلعه استحکام که دایره محیط آن شش هزار فرسنج میشد ترتیب داده بر هر قلعه فوجی
مامور و در هر چند قدم برجی استوار احداث و بر هر برج جمعی بمحافظت و حراست مامور گشت
و تا بی امکان چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعضی از آن از روی بیکسی گشتند و ما بین
هر برج و برج دیگر بنا گذاشتند و راه را بالکلیه بر قلعه‌گیان مسدود ساختند و هر جا
از ایشان که بجنبیدند و از قلعه مانند دانه هر برجی آویز مستحفظان بروج ایشان را طعمه داس
شمشیر چون خوشه از پا در می آوردند و در سیم ماه محرم سنه ۱۱۵۰ عریضه از جانب سرکردگان
مامور بتسخیر قلعه بست بدرگاه رسید که توپ و خمپاره بقلعه بسته افاغنه آنجا از در امان
در آمده قلعه را سپرده اند از موقف اعلی حکم برای ضبط قلعه تعیین گشته لشکر فیروزی
اثر افاغنه را از گرفته و ایل و دربار سپهر اقتدار رسانیدند و در همین متعاقب سیدال از

شهرصفا عبور لشکر منصور واقع میشد توپخانه همراه نبود که از آن تیر راحت بوده لهذا از جهت فوجی
با توپخانه و استعداد بتسخیر شهرصفا مامور گشته در چهارم ماه مذکور معروض موقف علیه علیا شد
که مامورین اکثر برجها و گوشه‌های قلعه را بضرب توپ و خمپاره‌های آتش‌افشان از برق خرمن حیات قلعه‌گیان رخنه در عرض
یکروز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و دلان برخشته اند جمعی از دلیران بصحبت قلعه مذکور
و بقیه لشکر باطراف مامور شدند و در آخر ماه مزبور حرم محترم رضیه رضوان از ... در ماه شوال ازین
نصرت اشتمال جدا مانده بود چندی در بلوچستان و از آنجا آمده در فراه توقف داشته
بحکم اقدس والا بدرگاه معلی رسیدند چون سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده از صدمه دلیران
ظفر شعار فرار و در قلاعات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از سرکرده‌های افغان در قلاعات
مهم و فوجی از بهادران عرصه دلاوری بسرکردگی لامرادی بیگ بتعاقب او نظر بر بات تسخیر قلعه مزبور مامور گشته
لامرادی بیگ مع چند روز بعضی برجها که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه
بارک حصن خسته مدت دو ماه بخودداری پرداختند چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز شکوه
قرار دلیران را از جا در نمی آورد از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمودند و لامرادی بیگ مهار
اقدس جمعی از تفنگچیان بسعی ضبط قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین و سیدال و سرکرده‌های افغان که در قلعه
محبوس بودند بدرگاه معلی فرستاد چون سیدال مذکور در مواقع صادرات احوال اصفهان و هرات دلاوری
مصروف داشته مستحق هم طلب بود باشاره والا دیده کجهای او ... از صدمه روزگار بصحنات حال

و لد حسین ارزرومی اغوا زیرو حشیشند **در بیان احوال بلوچستان و مآل کار سرداران**
آن سرگروه‌ها سابق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و سلیمان خان را بسرداری بلوچستان
تعیین و بنابرانکه با استعداد موفور برتنبیه اشرار خاران مامور گشته بود از انکه سمت قندهار
سفر ارجمند عزم قرار گردید محمد علی بیک ایشیک آقاسی باشی را در نهم ذی الحجه
با جمعی بر تنبیه اشرار بلوچ و بلوچیه پوراب که در مقام شورانگیزی بودند روانه فرموده در اوایل
پوراب طایفه بلوچ از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی مآثر آغاز ستیز
و آویز و هفتصد نفر ایشان عرضه شمشیر گشته اسیر و اشتر بسیار بحیطه ضبط درآمد و سبب
و بعد از استیصال آن گروه چون طایفه شیرخان که مابین جبال کشتی دارند بر روباه بازی در آن
نواحی کار و باری داشتند لشکریان بر تنبیه ایشان اعزاز و حوالی منزل ... اجتماع
پلنگ خو سنور دم آن گروه ... اوقات ... شیرخان در اوایل فیلخوارک ... که بود بسای
حلاوت ... ریخته و جمعی از ایشان با شیرخان سرکوه الجماعت ... در آمده ... مساکن و اماکن
ایشان معرض نهب و اسیر در آورده حکم والا بعز نفاذ پیوست که محراب سلطان با مرزبین رفته
در حالتی که خاران سرداران ... و امرا بکام کارآگاه عازم پوراب و تسخیر قلعجات آن
نواحی پرداختند و در پنجم ماه محرم سنه ۱۱۵۸ هجری امیر محبت خان و امیر ... فرزندان عبدالله
خان در حمص اخلاص ورزیهای او نسبت باین دولت ابد پیوند سابق نگاشته کلک احاطت است

وارد دربار سپهر مدار و کلاه و ... شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجددا امیر محبت خان
برتبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت پوراب بمحراب سلطان بابی بعد مدت
خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مامور گردید که ... قلعه ضبط
علامات ... دو هزار نفر از فرقه کاکری ... جمعیت کرده آمده ... محصور
و از اطراف ... محراب سلطان و دفع اشرار مامور گشته ... اشرار ...
نمودند اگرچه سرداران منصور ... سرداری شدند این بود که قلعه ... تمنای حصار
اشتهار داشت ... پیر محمد خان که سردار ...
مردم ... سلیمان خان جدا گشته ...
رفته غازیان ... جمعی از لشکریان ...
تلف ... محراب سلطان ... ایشیک
ایشیک آقاسی ... پیر محمد خان ...
او بعد **در بیان فتح ... غرجستان ...** سابقا ... تحریر
که شاه ... رضاقلی ... اعلی ... حاکم اند خورده در
داران ... ارباب ... درآمده بود گردید
بود از انکه سمت قندهار ...

و استعداد و سرانجام احتشام کرده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود

که معظم ممالک بلخ بود بکمال ابدالی افشار اختصاص داشت بر دو گروه بعد و شاهزاده بدانجا

افشاریه اهالی علیمردان حاکم اندخود را گرفته زبان اعتذار از حرکت ناشایست بموکب شاهزاده پرداخته

کلید قلعه را سپردند سکنه شبرغان نیز چون طایفه جلایر بعضی از عالم ابلی در ارباب اطاعت درآمده

رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از نظم امور آن دو ولایت علیمردان را با چند نفر از رؤسای

آنطایفه روانه دربار فلک مدار نموده خود متوجه آقچه شده اهالی آنجا نیز بشرط خدمت مقید گردیدند

در غره ربیع الاول بنه و اغروق را با فوجی از یکجهتان از پیش و در نیم فرسخی بلخ گذاشته در سه فرسخی نزول

و صبح روز سیم احضار غازیان علم بر چارم چارم روز با کوکبه احتشام و استعداد تمام رایت

توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز از یک فرسخی شهر از میان

باغات ظاهر گشته چون جمعیت الیه موفور و نهرهای عمیق در سر راه مانع بود شاهزاده

افواج منصوره را دسته دسته پیاده کرده در میان نهرهای شکسته و باغات شرائط کین

مشغول جنگ مخالفین روی بر تافته بالای برج و حصار برآمده بمدافعه پرداختند دلیران

سپه جلادت برکشیده قدم بر فراز حصار گذاشته دست تیغ خصم افکنی بازکرده

بسیاری از اوزبکیه را از شهر بیرون نموده دروازه را تصرف کردند ابوالحسن والی

بمجنبه ارک الحصن خجسته بخودداری پرداختند از اطراف نیز فوج دلیران بحکم شاهزاده

ابواب شهر را

توپهای قلعه کوب و خمپاره را بارکشته بشهر نزدیک ساخته رخنه افکن بنیان حصار و آتش

افروز خرمن ثبات و قرار سکنه میبودند تا آنکه قلعگیان بالکلیه سیلاب صبر روان

گشته از در عجز درآمدند و والی با جمعی سادات و قضات و اکابر و اهالی از روی عجز از

جبهه سایی شاهزاده والاتبار گشته قرین عفو و بخشش از همگی سران و سرکردگان اوزبکیه

و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموکب عالی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی

از خوانین که همراه رکاب والی بچاودل تخت عنان ماموران گشته اکثر محال را عرضه

نهب و اسر ساخته حصار شادمان و قلعه ها و مواضع بحیطه تسخیر درآورده اهالی قندز نیز

در پی تسخیر بلخ واقعیت ما حدود چنان از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر

دستگاه در صدد انقیاد درآمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید و در هفتم

ربیع الثانی آن احسن سنه تاکید چاپار الخصوص شاهزاده کامکار را با خبر فتح بلخ

معروض عاکفان سده جلال حضرت اکرم شاهزاده خزانه و خلاع و اسباب و جیان

سرکار عظیم القدر لایق تا شد همراه داشت لیکن در ازاء این فتح ۱۷ لک و الف

و چهل هزار از ذری نقره که باصطلاح متعارف طبقه هند لکحان ایران باشد با صد دست

خلعت و چند راس اسب تکاور با زین و یراق طلا از نزد شاهزاده عالی لوا ارسال داشتند

و فراخور خدمت بهر یک از سران و سرکردگان سپاه عطایا بسزا در باب عبور از آب آمویه

ائمه می از ملکین فرمان صادر شده مقرر گردید که اوضاع بلخ را منظم و آذوقه وافر سرانجام
کرده و بندر ارکات بلیغه بعد از آن که صورت [illegible] را بعرض [illegible] شاهزاده بانتظار جواب بپرداخته
بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت از طرف
نیز ابوالفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و جهت نگاه [illegible]
از اوزبکیه و ایلات ترکستان در یک جمعیت اتفاق ورزیده در کنار [illegible] قرشی گردید
چند که تعداد جمعیت لشکر نصرت اثر زیاده از زره [illegible] تا قوای لشبل
یخبر عن الاسد شاهزاده عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشتمال
مانند فوج [illegible] ضعیف [illegible] مشهور [illegible] بکوشش [illegible] پادشاه
بخارا [illegible] جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم
نیز بدون تلاش [illegible] سمت [illegible] عزیمت نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه [illegible]
[illegible] قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت [illegible] بود همت [illegible]
از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را طعمه شمشیر
و آن سرزمین [illegible] بضبط تسخیر درآورد لیکن باباخان چاوشلو از [illegible] لشکر بود در اثنای یورش
بضرب گوله وداع هستی نمود و از اتفاقات [illegible] از کار قرشی فراغت
روی داده بود شخصی [illegible] خان [illegible] شده

عقله تعزیر رقمی [illegible]

عقله تعزیر رقمی [illegible] را دخواه رسانیده او را بزخم کاری [illegible] از آنجا حاضران [illegible] فی الفور
[illegible] او را پاره پاره و بتیغ خونخوار از دیار هستی آواره چون این خبر بعرض
[illegible] رسید [illegible] فرمان همایون خطاب شاه [illegible] اسباب [illegible] بخارا
[illegible] ترکستان [illegible] عرصه [illegible] چون [illegible] سلسله چنگیزخان
[illegible] خاندان ترکمان است [illegible] شد که شاهزاده [illegible] بخارا [illegible] از آنجا که در عالم [illegible] ممکن
او را [illegible] سلطنت [illegible] منظور نظر اقدس [illegible]
[illegible] الممالک [illegible] حکم همایون شاهزاده مرقوم شد که منشور عاطفت
را برای شاه والاجاه ارسال داشته خود معاودت بلخ نموده بانتظام [illegible]
الممالک [illegible] هرگاه اهالی توران راه [illegible] با قدام امتثال [illegible] فهو المراد و الا
[illegible] قضا [illegible] خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون [illegible]
والاجاه ارسال [illegible] قرشی [illegible] عبور [illegible] بلخ [illegible] منصور
[illegible] حال [illegible] قبل از این مرقوم کلک [illegible] نگار شد که در حین [illegible] سرداری
[illegible] خان [illegible] گشته [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] مدت نه ماه [illegible] آن قلعه [illegible] کار [illegible] ساخت
کار [illegible] بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش [illegible] عسکر [illegible] خویش

طلب داشته بایشان ممهد و معهود نموده بود که رفته رفته افاغنه را که مستحفظ برج بودند
با جوق جوق دستان ساز نزد او [illegible] یورش برج و در دل ایشان را تصرف نمایند اتفاقاً حضرت
بیان بهانه رفته قلعه کیتان را خبردار و همگی را در وقت معهود آماده کار ساخته بعد از آنکه بهادران
ازبیران [illegible] معین بعزم قلعه‌گیری در این جلادت بر سر [illegible] کشیده
با قدم تهور پای نقب قلعه رسیدند هر یک خود را [illegible] چندین گلوله جانسوز دیده تدبیر
مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و چریک لکزی [illegible] از حرکت [illegible] بنقب رسید
لهذا امیر دارالسرور [illegible] این نوع حزم و تصور چنین عزم معزول و بدرگاه معلی طلب نموده برای
اصلاح حالش حکیمانه چوب تادیبی که حکم چوب چینی داشت موافق مزاج او یافته [illegible]
پایش سر دستی بر او گرفتند هر یک از [illegible] را [illegible] بر فلک رسیده [illegible] بر فلک رسید
[illegible] و اتفاقی [illegible] علمدار باشی را باتفاق [illegible] سلطان ترکی باشی با آن خدمت نامزد و [illegible]
نقب و کندن و کوب و آلات یورش روانه ساخته مامورین از روی جد و جهد [illegible] نقب
و بدون [illegible] سینه بر داشته در روز [illegible] شوال آن [illegible] افغان [illegible] از جانب [illegible]
بجلوگاه رسیدند از [illegible] یورش [illegible] زبان [illegible] و دلاوران بعزم
[illegible] پایه سر بر فلک [illegible] و ستاره قلعه را [illegible] موجب حکم [illegible]
با افاغنه که مستحفظ [illegible] حصار بودند باتفاق [illegible] سلطان بدرگاه معلی شتافت و از جانب

دیوان بخشش یا

دیوان بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود از جمیع ذخیره و تهیه اسباب
قلعه‌داری کوشیده بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت به دیوار طغیان
داده در پناه حصار قلعه‌داری تحصن داشتند تا مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت
در نهم شوال عزیمت یورش بخاطر اقدس تصمیم یافته اولا جمعی از شیر بازان معارک جلادت
بتسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف افاغنه عنود بود مامور گشته یک یک را بحوزه ضبط
و تصرف در آوردند و از آنجمله برج عظیمی در فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند نفر
مستحفظ آن برج بودند از [illegible] مستحفظان [illegible] و بعد از آن تسخیر
برج سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل زینه در قله کوهساری [illegible] رفعت
به قلعه قندهار اشراف [illegible] دلیران [illegible] و در این جلادت بر [illegible] بعزم
بلند آن برج را با چهار برج دیگر که از برج فلک افزون [illegible] طعنه [illegible]
بود و [illegible] نفر از افاغنه [illegible] آنها [illegible] داشتند [illegible] تصرف [illegible]
بر شرفات تسخیر [illegible] افاغنه بر برج [illegible] و حصارهای [illegible]
کوه [illegible] را که گلوله [illegible] ممکن [illegible]
بالا کشیده بر قلعه کیان [illegible] برج [illegible] که در جانب غربی قلعه قندهار [illegible] بستند
و [illegible] عمال [illegible] از این [illegible] سر [illegible]

فضای برج زحم را که گروه سپهر شکوه آسمان توام را برای العین مشاهده دیده باشند یقین خواهد دانست
که بالا بردن توپهای کوه مانند از خیابان عشق که غفتای فلک سیر رسیده از قصور رفاقت قلعه آتش زیر برج
منوط بنفاذ یاد شاهی و حسن عمل البته با احکم الهی حاله بوالقصه از برج سنگین توپ جمباره را از جای قلعه
کیان منظر محوای **وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** ساخته سیلاب حسیولای برج ووده را از صورت حستی الله خشند
و بعد از آنکه بنیان قرار برج به زلزل بدیرفت چون جماعت مخصلی که به تحفظ آن سمت اقدام داشتند
علم کرد در طلب رستگاری از آن یورش بعضی از طایفه مرور و اکراد و جمعی از افغان ابدالی از انجا کرم
سیصد نفر در شب پنجشنبه دوم ذی القعده با سرهای برچبهای کار گشته هنگام طلوع فجر که با یان
برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته هر یک از قلاع بعد قریب دو ساعت
ارزد و طلبان مقتول و مجروح گشته عروج رفیع ثبات قصر مقصود میسر نگشته پس دوباره بعزم یورش
مصمم گشتند **در ذکر وقایع یورش سلطان بیک عادل شاه در سنه ۱۱** هنگامی که سپهر ستیان
سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذی القعدة الحرام را ماه طالع از غره نسخ بورست نور در کامرانی رسید
یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور آنچه از افضال شش ساعت گذشته دکسری دادور زرین افسر خورشید رسم شبیخون
عزم تسخیر دار القرار جهان کشی برج حمل در آمده و افواج سپه کواکب صبا و شمال اصحاب لوای
سر و سهی و رایات ارغوانی بهار در حیره و دشت خبار جهانی یورش گشته کابل دار الملک گلشن روی
ازبکو و شکوفه با صولت و فرقدم رفتار از کنگره شاخ میل کذاشت و زبنق بر سر چار برج حصار چمن

برق نقش پرچم

برق نقش پرچم را افراشت افغان غراب بر کلاغ نغمه قمری و عندلیب بیت بلیف و زنانه
جغد و بوم از بوم چمن نصیب تیر زور و شادک مبادا رضیه شدند و طوطیان شکرخا که از زور انگیزی دم تیغ مداف
برآوردند فرصت بیاد رشیرین نیائی شکر افشانی شد و افواج زاغ و زغن در عرصه چمن شکن کردند و بعد رطیل صبر
غراب البین کعبه در حسرت آشیان ماندند فاخته کوکو زنان گشتند و هنگام صباح
حسن و نرگس بستان آفتاب جهان طلعت را منتظر دار الخلافه جهانبانی شد و عروج چو سوزن شه حسن و هیمنه را انجم
و لوک ارغوان را برج را ه تو اری گزیند و ممالک نشنگ بهار نوروز و قلعه ظفر بروی ایام گشاده
گشته قلع قلعه بهمن و از دیوان پادشاه قضا صدور بهار در بلاد سنبلستان و حصار فیروزانه بر قلعه چهارده
گلشن بکام نفس خانه بهفر و رعین لعبه کرد و نشان بافروختن شان بافراشتن نگاه آسمان سا در نصب اورنگ
عرش فرسا فلک اطلس در عرصه عنبر اختلاف بمخفه پایه زمین سعد برآمدن افراد خشم شدند و مجلس ارکان
محفل ارم بکار در کمال معظم و ترتیب بزم نوروزی قرار گشته مد رعایای لشکر و کبرای عسکر دامای
امید از وعظمای کامکاری را در جامه خانه همت سرافراز شدند و از زبان کلامان انجم را حشر و رادن البلان تریب
دستیار کلفتهای طلالی و البسه زرتار بر روی دوش آراسته زرحوای انفاق تشریف تشویق اکسنند
و آراسته و دنده و گنجوران کامل عیار اشرفی چون اصناف حقیقت شعبه تن شار آن بزم همیشه قسمت خیشید
و بعد از غنچه کشانی باغ و گلزار نوبت قلعه گشایی اقبال ابدی طراز گشته در زمان و در فیروزه تهیه اسباب
یورش بروند و چون طایفه محصوران قلعه دار گشته کارزار کرده بعد از ایشان سعی بایان

مأمور و سه چهار هزار نفر از دلیران جلادت اندوز و سربازان عرصهٔ کین‌توز را در سلخ ذی‌الحجه همراه

برده از اطراف قلعه در نقبهای سنگ و زوایای کوه و خفایای حصار در کمین گذاشتند و خود نیز

آن شب در جانب برج چهل زینه در پناه کوه در جائی که از نظر قلعگیان مستور بود بانتظار ظهور

طلیعهٔ سلطان روز اختفا گزیده تا هنگام ظهر از روز بدون آنکه قلعگیان از آن آگهی یابند

در نقبها توقف ورزیدند در اوقات ظهر که اعدا بعصرونات نزول را دم پسین نمودند از ظهر ارادهٔ اوقات

از ایزد بهیبت کوه در سنگرهائی که مستحفظان نیز از برج بر برآمده در تهیهٔ آن از غافل از غفلت آن شده اسیر

چرخ شعبده باز بعد بخت از جانب برج دده بوز از اندر چهره بورش پورش از فلک گذرانیدند

چون سینهٔ آسمان آن طایفه بحصار تعلق داشت اثر کرده از جنت یاری که قدم بر فراز سلم

مقصود گذاشته برج را تصرف کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بچهار برج هجوم آور

گشته مستحفظان آنجا نیز چیره شدند برق استیلا در آن مکان افروختند آن جماعه

سه مرتبه بهیات مجموعی بجانب چهار برج تهاجم گشته لا از چیر که تعبیر رسانیدند تا چون

فوج فوج از خرد و کلان دلیران ... آتشین دم و سپهداران صف‌شکن از برج توام رستم کوهک

بدلیران قلعه‌گیر رسید هر دفعه آن طایفه از چیره دستی جنود قاهره سر کوب تیغی یافته روی

برمی‌تافتند بهادران نصرت قرین نیزه در کمین بعضی از اطراف قلعه رو در آوردن سپاه مردی

تلاش از زر دنبال بهادران ترتیب قوی کرده بصار قلعه صعود و عروج نمودند و در دولا در وج گاه قلعه

بحیطهٔ تسخیر در آوردند حسین با قلیلی از اعیان وصدمت نفی از زنان خود را برگرفته بقتول الارخیز

جنوبی قلعه در فرسنگ از کوه واقع بود که بحث و تتمهٔ آن طایفه دیگر را و اما عرصهٔ شمشیر و ابر کمند تقدیر

گشتند پس آن ولاله را که در بالای کوه در برج حصار قلعه بود بعضی از انسنه از آن آواز مانی

رعد صرزش انهدام اساس حال و ... قصر شوکت حسین بیک ... بر روز خراب که ... غفلتش

خواهی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمس جهان خورشید از شستان لیل بحجاب ارزیر برآمد

در آمد زمین ... خواهر زرگ خود را که علاقهٔ او بود با چند نفر از سر کردگان غلجه برسم

که باصطلاح افغان عبارت از جمیع باشد بحضرت اقدس فرستاده و عرض کان از رفع عفو

در جان ... زبان حال کرده روز بعد با ولدان محمود اللوام ... آن اتباع خود و جمعی از اعاظم

آن منشور کمات را تاج تارک آمنت ... سیرتان و مستظهر بر حمایهٔ دربار کام ... دم جارفه

در دولت ... ...بخشش حضرت برای عیوق ... بشرف ... ما برپس

و بزبدی جان بخشی از رحمت ... گشت و بحکم ... الانظر قبول باب ... عجایم

قلعگیان که از تعداد اندیشهٔ ... نعلی کنده همگی ... بدلیران حاضر شتابد...ات

و حسین ... با اولاد و اقربا ... اعلام و مالی که مالک بعضی روانه مازندران ... دیکمانی آنسان ...

در آن اوقات ... رحمت شدند ... و چون ذوالفقار خان ابدالی برادر احمد خان ... از سابق

از هرات فرار که خدمت ... حسین گرفته ... بار ... محبوس ... در روز فتح قلعه آن

نیز از مجلس محبت کنات همیشه مدار الامان عنایت ظل اللهی توسل جسته‌اند لهذا امر همایون

خاقانی شرف صدور یافت که امور مزبور با رأی والی ایالت زیرا که حسب‌الاستدعای در روم

هر یک معین نموده طایفه علیه عثمانی هر گروه بشایه که بیک گروه و موسوم بهوتکی و متعلق به حسین

و فرقه دیگر توختی و منسوب با شرف سلطان بودند چون اشرف بجرم سبق ذکر یافت در اواز

لوکی بعادت سعادت حسبه در بند و در روم کتب و الاعتذار با شرف الله خدمت خدای کار بکار شده

حکومت ایالت قندهار را بعلاوه ولایات قلعه قندهار را که سمت عزی آن گزارد

کرده لکن واقع در حقیقت از حکومت اساس سلطنت گلکه چند دیار را محال بوکلیم و الادر ان زنجال را

نیز در میان بحثه همان نادر لا در دارالملک روم حکومت تاخته و چون عهد کرده بودند که بعد از آن

اسلام احدی را گرفتار قید اسارت ننمایند امر والا نفاذ گرفت که جمیع اسرای قندهار را بایصال انها

به صاحبان اصدار یافته لاکن انواع اسیر بعد الغنی خان حاکم ابدالی ممالک طریق اخلاص ورزی

زنده بکار مرحمت و مهربانی نمایند و نیز از روی ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان

کار آمد علیه را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب حبشه نادر لا در توابع از سلکی ایلات ابدالی

در نیشابور و بارجمال خراسان توطن داشتند خصوصیات بر مقرر داشتند ابدالی کوچیده

آمده در آنجا توقف و غلجه هوتکی که ایشان از قندهار در نیشابور از تمکین نمایند و ابواب عسکر در ضمن حکام

ماه مزبور از ارغنداب گذر نموده روانه مکان مقرر گشته در بیان ورود ایلچیان با زین شاه

سفیر دولت روم با اتفاق سفرای این دولت ابدقرین بدربار معلی سابق سمت تحریر پذیرفت که بر از روی فقه

فرمان همایون صدر اعظم بصحابت عبدالباقی خان زنگنه با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار

آسمان مدار در همراهی علی پاشا بسفارت روم دولت علیه عثمانیه شده نقیه از طرف نواب اشرف

پادشاه اسکندر دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و سفیر دولت مصطفی

پاشای والی حلب از وزرای معتبر آن دولت بود با اتفاق عبدالله افندی صدر اناطولی و حلیمی افندی

قاضی ارزنة الروم با همگی تعیین و بمعیت سفرای این دولت ابد قرین از راه بغداد و والی اصفهان

گشته از سمت کرمان مامور بدربار فلک مدار شدند در اواخر محرم سنه ۱۱۵۱ بنوید

روز افزون فیروز گذشته نوید سفرای دولتین را بدو بار را آورد و بعد از چند روز بار یافته مشرف حضور

اقدس گشته ایشان کوتوال بازی بار او مکمل ساخت تلک از آن جمله نعلینه که پادشاه والا جاه

ممالک روم تهنیت جلوس همایون بصحبت مصطفی پاشا فرستاده بود بملاحظه انور گذشته

و تبلیغ پیغامات و بشارتهای زبانی گشته با جامع گوکه گرد ابواب سمانی از ایران

طلا سر افزون در حال نمود چنانکه بعمول سلف شمول عاطفت خسروانه مخصوص چون در نامه پادشاه والا جاه روم

در باب مذهب حضرت امام جعفر علیه السلام از عنوان صریح که در خصوص الخصوص رکنی از ارکان

مسجد الحرام با ائمه این مذهب مسلک مقرر گشته اعلام فرموده که اهر رکنی از ارکان اربعه از سواق

از سنه سنی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن در ازدیاد مفاسد سیکفو در وقت امیر جانب ایران

نیز از راه شام متضمن وقوع فتنه است و خاطرنشان کرده بود که عذر جواد و اولی تسلیم معقول
گشته مقرر گردید که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف همراه حجاج را بعتبهٔ مقصوده رسانیده
حضرت ظل اللهی رخصت امیر حاج ایران از راه نجف اشرف بدین شرط فرمودند که [illegible] بغداد
آن راه سهل الوصول آید و مال حجاج را هر ساله کماکان نگاه دارند و ایلچی را با ارمغان و هدایای عظام مربوط و اعزاز و اکرام
ساخته مرخص ساختند که در درگاه این امر مسعود باعث [illegible] و از وجوه شرعیه [illegible] این کرده
و از انعقاد صلح و رفع غرض اسباب اضطراب که در سر الف زمان تا این زمان بر روم و عجم عطا شده باین
مرحمت رجوع شد که تحقیق مذهب و تعیین رکن [illegible] دولت عثمانیه بعد از [illegible] دولت علیه
محول و موکول شده [illegible] رکن اعظم میان [illegible] مذاکره آنها علیهم [illegible]
قبل [illegible] تعیین [illegible] مصطفی پاشا را همراه ایلچی روانه ساختند در غرهٔ ماه صفر سنه ۱۱۵۱ [illegible]
نهضت [illegible] فرمودند **ذکر توجه موکب منصور بجانب**
هندوستان و تسخیر غزنین و کابل قبل از این [illegible] تسخیر [illegible] علی مردان خان [illegible] هندوستان
و حضرت پادشاه والاجاه اسلام [illegible] که افاغنه قندهار [illegible]
ناظم صوبهٔ کابل [illegible] پادشاه نیز در جواب [illegible]
[illegible] قندهار
[illegible] محمد علی خان [illegible]

که از عمده امرای ایران [illegible] مأمور به پادشاه والاجاه [illegible] جواب [illegible] اعاده [illegible]
ساخته [illegible] کابل [illegible] افغان [illegible]
[illegible] قلات و غزنین تا مرز [illegible]
نظر [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] دولت [illegible]
منصور [illegible] قلات [illegible] آن [illegible]
[illegible] تیغ هلاک [illegible]
[illegible] غزنین و کابل [illegible]
[illegible] دولت علیه [illegible] مأمور [illegible]
[illegible] قدم [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] محرم سال [illegible]
[illegible] کابل و غزنین [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] محمد خان [illegible] پادشاه والاجاه از جواب کابل [illegible]

و از مرخص ساختن ایلچی بخارا فی الجمله از رخصت انصراف یافته و چون ملک کابل از رفتن محمدزمان

منقضی شد در اوایل محرم سنه ۱۱۵۱ هجری نوار فتح قندهار و فرمان مرکب به خطاب محمدزمان خان غرض صدور یافته

به وصول حکم اشرف مرخص است رکشته هرگز جوابی که از دولت علیه گرکانیه صادر شده باشد

بعرض رسانند و حکم همایون مصحوب سه نفر جلودار که باری از راه سند روانه ساختند پس عزیمت

حرکت سمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلچیان را هم

مرخص و روانه آنمرز و بوم فرموده بود رحیم الوله غیره ظاهر ازین غزنین آنمرز را بقیه از چشمه محمود

که حد مملکت ایران و هند است عبور و در منزل قراباغ ششم فتح غزنین شرف سرکرده حضور رسانیده

از آنجا شاه زاده نصرت که الضرآیه میرزا را به سرتیپه افاغنه غور بند و بامیان مامور فرموده

با قرخان ناجی حاکم غزنین بود از خطه آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته فرار رو به کابل

و علما و روسای غزنین بیلداری قافله سالار عجز و نیاز با پیشکشهای لایق روی امیدواری بدربار عالم

نوار آورده مشمول عنایات خاقان گردیدند و لوکه از منزل قراباغ رایت ترجم

به جانب غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مذکور اعلام جهانگشا را که آفتاب اقتباس نور از آن می‌کرد

ضیابخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار

فوجی از افواج ظفر قرین به سرتیپه هزاره داییکندی و داییزنگی و باقی هزارجات در

تقدیم خدمات دیوانی با ... طریق ... فرمایش شده بودند مامور گشته غازیان آنجا مسالکی در او طان

ایشان با اموال تمام ... و بسیاری از رجال مقتول ... سوانح ... رسیده ... بعرض ... رسانیدند

حکم محکم بعز صدور پیوست که امرا از مطلق العنان ساخته و جمعی از آنجماعت را برای ملازمت رکاب

نصرت انتساب حاضر سازند و همچنین افاغنه و هزارجات کوهستان غزنین نیز

که به سرکشی گردن افراخته بودند بیمن بازوی شوکت قاهره از پای در آمده هر یک با یکایک

انقیاد و اطاعت کشتند بسر افراز عفو خداوندی گشته و از آنجا لوای توجه به جانب دارالملک

کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه ... دولت

و تبشیرات فاخره پیرایه شرف در بر ... رخصت انصراف یافتند لیکن ارمغان ... جمعی آن

جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از خانواده اتفاق و تکول و شیرزه خان ... احمدخان کوتوال

قلعه در بناه حصار بازدانی در آمده به قلعه داری پرداختند روز شنبه نهم ربیع الاول ... خان

... موکب همایون به نیم فرسنگی دارالامان حوالی قلعه رسانیدند جمعی از قلعه نشینان از دروازه ... جلادت

بیرون آمده آغاز معارضه کردند جانبازان سپاه ظفرپناه نیز ... به تنبیه آن ... پرداخته

نصف بسیار از آنها را گرفتار ساختند و ... جمعی کثیر را ... کرده در دارالملک به ... نمودند

... که جهانگشا نیز روز دیگر داخل کابل گشته روز پنجشنبه ... ماه مذکور

... به جانب کوه ... آمده ... روز ... مامور

از قلعه برآمده بسیار ... که ... جمعی ... عرض خان

گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر افتاده بودند به تنبیه آنجماعت اشاره فرمودند
مأمورین اسب برانگیخته و با شمشیرهای آخته تا پای شان در آویخته تا پای قلعه سر از تن شان جدا کردند و دهلها از
عزم عبث خود واقف گشته از تسخیر قلعه گرسنه اطراف شهر را جنود منصور محصور ساختند
از دیگر طرف حکم والا توپهای قلعه کوب [illegible] بر فراز کوه کشیده برج مشهور بعقاب [illegible] که هم پرواز
نسر طایر و هم آشیان عقاب است این چنین چرخ دار است هدف گلولهای برق آثار
و از هیبت [illegible] جمبار ره را اجال قلعگیان صاعقه بار چشم زلزله در بنیان ثبات
برج و حصار رو [illegible] قلعگیان انداختند چند روزی اهل قلعه [illegible] آتش دیده میان
قلعه [illegible] روز [illegible] چون تاب [illegible] روز دو شنبه [illegible]
همراهی کاروان عجز [illegible] تاب [illegible] زبان [illegible] أَتُهْلِكُنَا بِمَا
فَعَلَ السُّفَهَاءُ اعتراف بتقصیر [illegible] کرده قلعه را سپردند [illegible] لایق [illegible] ظاهر کرد
خزانه و جبه خانه و فیلی [illegible] بادشاهی [illegible] کارخانه تعلق پذیرفت
[illegible] روز
گشته بود [illegible] تنبیه و قلعجات [illegible] اطاعت در آورده
در [illegible] ماه مذکور [illegible] کار [illegible]
مقارن آن عرایض محمد [illegible] خان [illegible] قصد [illegible] ضمن آنکه از

دولت گورکانیه نه نامه را جواب میفرستادند و نه از رخصت ایلچی ابداً اجابتی ازین ولات
ایران بکمال بی تعینی و نامه همایون پادشاه والاجاه نگارش یافت مشعر برین مضمون که
اولاً قبل ازینکه علیمردان خان و بعد از آن محمد علی خان بسفارت روانه دربار سپهر اشتهار
شاهی شده در خصوص سد راه قندهار از آن شاه والاتبار [illegible] از جانب آنحضرت تعهد
انتظام معامله آمده بود بر عکس آن پادشاه دین پناه [illegible] عز و جاه [illegible] گشته بود از آنکه
خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر را [illegible] گردانیده تا حال متمادی شد [illegible]
بجواب نامه نپرداختند اولاً در آن باب وعده کردن و ثانیاً خلف وعده نمودن و ثالثاً [illegible] آن
ایلچی را بر خلاف قانون سلف [illegible] نگاهداشتن و جواب مکتوب همایون [illegible] در تعویق گذاشتن
ناشی از مخالفت [illegible] و در امر تسخیر قندهار چون [illegible]
[illegible] با ایران صدور یافته بود زیاده بر آن [illegible] ممالک هندوستان [illegible] واقع [illegible] آن بود
[illegible] تنبیه [illegible]
متوجه تنبیه آنجماعت [illegible] مردم [illegible] ارباب [illegible] گشتند [illegible]
قطع نظر از آنکه [illegible] نصرت [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
لطف [illegible] نفاق و شقاق کردند چون [illegible]

از راه یکرنگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه درآمدیم با اهالی [illegible]
قاید نیاز زودی رسید مدبر بار معدلت طراز آورده ایشان را بنابر خاطر آن پادشاه نگاه
مورد عفو و شمول احسان ساخته معروض گردیم که اصلی معروض حال و مآل ایشان همگی [illegible] از مبادی حال
الی الآن موارد تنبیه افاغنه منظور بهجت بازهمان [illegible] تنبیه منظور نظر [illegible] شد و جابجا [illegible] جند
نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و ششم ماه مروانه شاه جهان آباد گشتند که [illegible] دل [illegible]
نامه همایون فال و کابلیان زبان مقال حقیقت حال را معروض پادشاه سلیمان حشم حال [illegible] زند و [illegible]
کابلیان کلال الآباد و حاکم آن ملک [illegible] مانع و [illegible] در راجع ساخته بیادل او [illegible]
والدیر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانیده چون غلبه و تحصن آن الایت کفاف [illegible]
سپاه نصرت پناه بمیکو [illegible] افواج منصوره سوی تحت قلعه وارک [illegible] ساخته در روز [illegible]
ربیع الثانی بهمراهی [illegible] عازم [illegible] جهار [illegible] و بحر [illegible]
موضع [illegible] مکان معمور [illegible] طایفه افغان [illegible] شدند که [illegible] گوشمال ایشان
آن ناحیه [illegible] آید [illegible] غازیان بهم رسید افاغنه [illegible] نقلات [illegible] تحصن
جسته دلیران رزم آزما کلکم [illegible] کوه [illegible] ساخته بتعاقب و [illegible] ایشان [illegible]
جلادت [illegible] معمور [illegible] آن طایفه [illegible] گرفتار [illegible]
سپرکران صدمات آن فوج و [illegible] مستغرق لطمات اندریای [illegible]

موج ایدند نمودی چو و چند [illegible] گشتی [illegible] طوفان حوادث را قرار گاه لنگر امان
بود [illegible] جسته [illegible] و ساحل امنیت پیوستند و بعضی سر گردان و [illegible] آن طایفه
با سعدالله [illegible] محمد [illegible] چیو [illegible] اقوام او [illegible] شتافته خدمت رکاب اقدس احاطه گوش
غلامی اولاد خود ساخته جمعی را بتقریب [illegible] این آستان [illegible] آن طایفه [illegible] رسانیدند [illegible] روز
[illegible] خرم [illegible] سپهر [illegible] بر بزم سپهر [illegible] ماه [illegible]
در [illegible] جمادی الاولی [illegible] که [illegible] صف [illegible]
جنت [illegible] شدند افاغنه [illegible] جمعیت لشکر در قلعه [illegible] استحکام [illegible] داری
بر [illegible] دلیران نصرت نشان [illegible] اقدس [illegible] بتعاقب ایشان عازم شده از آن طایفه جوی [illegible]
و کوه را در زیر پای [illegible] غازیان [illegible] طالب [illegible] گشته [illegible] ایشان [illegible]
در بار فلک نشان و شمول عفو خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور [illegible] از جانب
بودند [illegible] مرجعه را [illegible] جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان [illegible] داده در [illegible]
ماه [illegible] در بار [illegible] گشتند [illegible] جمعی [illegible] قلعه جلال آباد [illegible] والد [illegible]
افغان که مرتکب قتل [illegible] دل [illegible] مامور گشته حاکم جلال آباد که مانع [illegible] کابلیان [illegible]
فرار [illegible] اهالی آن دیار طریق اطاعت [illegible] روز [illegible] جمادی الاخری [illegible] استقبال [illegible]
آمده قلعه را [illegible] چون والد [illegible] عباس [illegible] در فرار [illegible] احداث [illegible]

محکم کرده و جمعیتی عظیم از مردان کاری و دلیران کارزار را فراهم آورده اساس ابهت و
لوازم اسباب خود داری استحکام داده بود غازیان دست تعدی بقلعهای او گشوده
آن بناهای قوی اساس بنیاد را بسرپنجه شوکت قاهره درهم شکسته تصرف نمودند و رجال ایشان را
عرضه تیغ هلاک و زنان ایشان را با بهره و رستاق و ولد بیر عباس اسیر قزاقان [illegible] شده بدرگاه معلا
آوردند و بعد از ضبط و ربط آن نواحی بهادر خان [illegible] را که از تیغ بیدریغ خلال آباد و ولایت [illegible]
قدوم فرستادند و درین اثنا رکاب ظفر انتساب [illegible] زمان [illegible] وادی [illegible] کوشه [illegible]
در کار [illegible] شدند **ذکر فرستادن شاهزاده رضاقلی میرزا از بلخ بمنزل [illegible] و سرافرازی**
بامر نیابت و دارائی ممالک ایران چون درین اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان
و سفر بعید المسافت [illegible] تسخیر [illegible] سیستان [illegible] نصب و تعیین یکی از فرزندان
فرزانه کامکار [illegible] که از زاده [illegible] دارائی و فرمان روائی ممالک ایران
از خاطر اقدس [illegible] لهذا از رکاب [illegible] فرمان [illegible] که رضاقلی میرزا
که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات بر سر [illegible] دولت ولایت بلخ
بود رضاخان [illegible] هرات و [illegible] عالم [illegible] بر سر ده [illegible] از بعضی خانی
رامی لطف [illegible] لذا [illegible] رضاقلی [illegible] از راه [illegible] میان [illegible]
نصرت [illegible] چون [illegible] صحابی جیش [illegible] بیست و [illegible] در نواب [illegible]

داشت شاهزاده

داشت شاهزاده امر را امتثال نموده بود که در ایامی که افواج ظفر شعار در کار رزم و پیکار
بیکار [illegible] باشند متوجه قندز گشته امیران آن ناحیه را منتظم ساخته شاهزاده برحسب فرمان
[illegible] از توجه بآن ولایت گشته [illegible] قتاغان که آنرا [illegible] زمینی [illegible] امکان
داشت [illegible] بر سر [illegible] آن ناحیه [illegible] بلخ [illegible] شدند و شاهزاده
آن ولایت [illegible] خالی از [illegible] ساخته [illegible] دور [illegible] از [illegible]
در اثنای آنحال [illegible] شاهزاده رحلت گشته [illegible] سرپرسته [illegible] محمد [illegible]
حکم مبارک [illegible] شاهزاده [illegible] گشته [illegible]
بنه و اغروق [illegible] در کابل [illegible] گشته [illegible] خدمت [illegible] کامکار [illegible]
حضرت ظل اللهی [illegible] آمده [illegible] چند روز [illegible]
[illegible] از نظر [illegible] گذشتند [illegible] در [illegible] آمده [illegible]
جمعی [illegible] عنایت نیابت و دارائی ایران [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] جمع [illegible] شان [illegible]
بدولت مبارک [illegible] شاهزاده [illegible] سر بلندی داده [illegible] نمودند
که در عهد شاهزادگی جیقه را بسمت چپ [illegible] از آنکه پادشاهی [illegible] از اولاد [illegible] رضاقلی میرزا
جیقه [illegible] ملوک [illegible] زنند [illegible] رضاقلی میرزا [illegible]

وشان روانه ایران ساختند و در چهارم لوای جهانگشای جلال‌آباد نهضت یافته و در دهم
ماه از جلال‌آباد عبور و بکتاب شرقی بفاصلهٔ نیم فرسخ قباب بارگاه عزّ و جاه بر اوج
مهر و ماه افراشته شد و در این حوالی جمعی از ایلات افغان رسم استقبال مقرر گردیده و
در منزل اکرایت افواج نصرت‌آیات و سوار شدند و شتر از کسان نیز پیشکش موکب اقبال خصائص
یافتند **در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه ناصرخان و تسخیر پیشاور** چون از حالت علیا کابل به
صوبه‌داری کابل و پیشاور در باب ناصرخان ... از تسخیر غزنین و کابل که آنها الکاء از حوزهٔ تصرف
گورگانیه بدر رفت ناصرخان را در صدد پیشاور و ... جمعیت ... متکلک ... مشغول خودداری شده
در حین ... اعیان کابل ... عازم شاهجهان‌آباد شدند منشور عنایت ... اقبال
در باب روانه کردن ایشان ... ناصرخان عرضه در ... ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق
اندولت ابد پیوند راه استقبال ... بسته ... طلبش ... جمعیت
دامن تحریک تیز کردن آتش جنگ ... بعلاوه ... هزار نفر از افغانه ... شده در
... ناحیه ... اجتماع داده ... مشغول ... روز ... منزل
موسوم ... سرافرازات الجم ... طغیان ...
نصرالله ...
در راه ... دلیران نیزه ...

ناصرخان را معاینه صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسنگ راه را طی کرده از سر راه
بسرعت و فرط عجلت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعه ... این خبردار گشته بتهیهٔ جنگ
برخاست و صفوف لشکر آراست پیشتازان سپاه ظفر پناه بر قلب ایشان ریخته در طرفة العینی سلک
جمعیت ایشان را پراکنده و ساحه جمیع کثیری عرصهٔ شمشیر ناصرخان با جمعی از ... بند به
زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصرخان و لشکریانش
بحوزهٔ ضبط دلیران اشتغال یافت و بعد از سه روز که ... متفرق گردیده ...
نیز موکب والا پیوسته متوجه پیشاور شده آن ملک ... عرصه ...
ظفر ... ساحهٔ جلال ...
انکه چون ... لشکر ...
...
بیرون ... آمدند ظهیرالدوله ابراهیم خان ...
...
...
... ابراهیم خان
...

راه نداده امیر اصلان خان و قلندر اما بالیست آزبکیان و صفی خان تعیین ... که سردار کرجستان
بود به سرداری آزبکان تعیین در روانه و مقرر فرموده بود که با عجب کرانتمت بغیر از مکان متعارف
اتفاقا بفیروزی نهضت آن فوج برداخته شرط انصراف موکب مسعود شدند در بیست و نهم ماه فرخنده محرم
صبح یام پرچم اعلام نصرت اتمام بجانب شاهجهان آباد و اهتزاز یافته امر بهادرنغیر صدور مقرر شد
که رهوات کرا جسیر بستن نشته انواج قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر فتح ... گذشته
لو لگه بحضور نیز متعاقب عبور کرد اگرچه تا حال معلوم نیست که در دو روز گذشته که از چه پیچ رسم
رود خانهای پنجاب بدون عقده و کشتی عبور میسر باشد اما بر اهتمام فایده قبال حضرت در زیر پایان
از این رود خانها که نمونه بحر زخار و شعبه دریای خونخوار بود عبور کردند شاید ... اولاد و دواب
از آب گذشتند شیخ شهر از کس از سپاه لاهور در آن طرف آب و زیرک آباد و سیر کردن قلعه خان
قلعه کاچه سر را ایمن ... خشت جهت راه خود داری از جانب ... و اولان موکب همایون معه افواج ایشان
برداخته در اساس مقرر آن شهر ... کار سیاست ... که در لاهور متعاقب از آب گذشته
در آنجا تعبیه نصرت سپاه ... تعادل آن فوج کثیر از جنود ... سیر کردن شیندار
آدینه گرینه ... صوبه لاهور می آمدند در ملک ... گروهی لاهور رسیده ... که ... ایشان ... ایشان
گذشته بیوستند ... از حلقه دام ... رنگ گسستند ... و ...

موکب همایون بحوالی لاهور که باغ شالیمار مقرر گردیده و در عرض راه ... چون معارضه جنود را با فوج
منصور از قبیل معارضه ظلمت با نور دیدند کفایت خان و کیل مهمات جنود الطلب ... بدربار ... غیر ایشان
فرستاده و خود نیز زود ... ملک ... زیاده ... گذشته بیت ... چند ... کثیر
قبول کرده ... نفایس و هدایا ... از ... مشکین ... مشکوه حضور ... ولوازم خدمت و نعمت
بتقدیم رسانیده خلاع فاخره ... و اسبان ... با ... زین ... مرصع و خنجر و شمشیر مرصع
مرحمت ... و سایر ... وزرا ... دیگر ... و الیان لاهور ... محمول ... کشته
فخر الدین خان ناظم صوبه کشمیر از حکومت ... کرده ... دوباره ... در لاهور
توقف داشت ... ایالت آن ملک ... روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار
از جمله گرفتاران ... نصرت اثر ... دوباره ... و از عهده ... بر نمی آمد
و فوجی را بتعیین مقرر نموده که ... بقیه السیف ... پنجاب ... در سمت روانه ... ظفر قرین

در بیان رسیدن موکب سلطنت ... اعلیحضرت ... در حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان
و تعیین ... شاهجهان آباد و ... ایام ...

خبر از آنکه دار السلطنه لاهور در ضبط ... تسخیر در آمد بعرض ... کان
پایه سریر ... نظیر رسید اعلیحضرت محمد شاه پادشاه و دارا جاه هندوستان از ...
ممالک مشغول ... جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت ... شاه ... جهان ...
نیز در روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت ... فوج خانهای ... در روز ... شنبه ...

حقیقت احوال اردوی محمد شاه بنوعی

فی القعده وارد سرهند شدند از آنجا به تحقیق پیوست که محمد شاه با یکصد و چند هزار مرد جنگی و هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ از ... زمان برق آهنگ ... و اثاث و آلات جنگ وارد محل موسوم به ... گشته و چون روح خانه نصرت علیه ...
... ... اطراف ... پیش ... بسته است و آن
مکان حصن حصین ... ترتیب ... محیط اردوی ... بعزم ... به
توقف وارد ... چند ... از نفر ... پیاده ... از ... بعرض ... رسانیدند
که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته ... به تحقیق احوال ... چگونگی ... بعرض رسانیدند و بعد از
روانه ساختن ایشان ... در روز پنجشنبه هشتم آن ماه از سرهند حرکت و وارد
منزل ... اردوی ... و چهارشنبه ... وارد ... گروه ...
... گشته ... محرم ... در ... از ... جمعی ... کان
در آنجا گذاشته از روز پنجشنبه ... حرکت ... کرده ... نزول اردوی
ظفر ... شدند و ... روز ... پنجشنبه ... حوالی اردوی محمد شاه رسیده ... لشکر
... کمین ... کرده ... جمعی ... چند نفر
... گشته ... شب ... و سه ساعت
از شب گذشته چند نفر ... و ... لازم ...

از ایشان ... آمد پس ... از روانه ... عظمی ... اعلام ... که ...
... توقف و جمعی از ... حالات ... اردوی ... عزم ...
و چون از ... تا کرنال ... کرده ... و چهار ... تمام ... راه ...
دو گروه دیگر ... خالی ... از ... کرده ...
... اردوی محمد شاه ... هر ... ملاحظه ... نزول ... زمین ...
جنگل ... ان خنک ... عظمی ... رسانیدند و در روز ... کوچ
... از ... گردی ... روز ... صبح از منزل
... تا ... قول ... ایشان ... و ... جمعی ... را
... از روز گذشته
وارد ... عظمی ... شدند ... رباط ... آن ... حاکم ...
با ... قلعه ... رباط ... گشته ... والا ... حصن ...
بسته ... ایشان ... ایشان ... شدند و ... کرنال
... نفر ... گشته ... اردوی محمد شاه
... نظر ... رسانیدند و از ... لازم ... فوج ...
و محمد شاه از ... حصن کرنال ... شده ... تا ... کشت

ساخته شد باشیر خان نیز که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بود بعرض رسانیده بودند که هر دو
طرف بیشه است و زمین مسطح که شایسته نزول اردو که بحضرت آهنگ رکاب [illegible] میدان
جنگ باشد نیست چون راهی که بار اردوی محمد شاه میرفت منتهی به تنگنای صعب میشد و مرضی طبع اقدس
نبود آنحضرت اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین
کرنال و شاهجهان آباد واقعست در میدان وسیع و عرصه هموار اردو زده روز نصب که گیتی فروز و رفع رایات
عالم افروز نمایند که اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ بپردازند والا از همان راه رایت توجه بسمت شاهجهان آباد
افراز و شوکت [illegible] این روز [illegible] چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از رود
خانه فیض گذشته در روبروی اردوی محمد شاه مکانی مسمی به [illegible] رسیده خیام فلک احتشام باجلال
در آن مقام افراشته چون تا چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا نزدیکی عسکر محمد شاه جانبی [illegible] علم
بر فیلها و توپخانه ایشان ممتاز بود با [illegible] جهان [illegible] باعث [illegible] لشکرگاه ایشان
نظر تحقیق او را جهت [illegible] بازگشته بهنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان
صوبه دار [illegible] مملکت [illegible] اعظم امرای هندوستان بود [illegible] هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد
تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده [illegible] جمعی از سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور شدند
اگرچه [illegible] فاصله [illegible] فرسخ [illegible] پیش اردوی محمد شاه [illegible] سپاه نصرت [illegible] بوده [illegible]
و کنار [illegible] بعد از [illegible] صبح روز سه شنبه

پانزدهم از آن منزل

پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رود خانه فیض که به شاهجهان آباد جاریست تا دریای جمون
یک فرسخ و نیم فاصله دارد صبح که کوکبه جهانگیری آغاز نهضت کرده قشون نصرت مقرون را به سه قول ترتیب
و شاهزاده نصرالله میرزا را بتعیین فرمودند که از جانب شمال دریای جمون تا حوالی کرنال آمده رایت
قرار [illegible] و شهریار کشورگیر ما بین رود فیض و جمون را سپرده گروهی نظر ساخته با جمعی برای ...
جای نورست و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شدند در عرض [illegible] و الانی که برهان
الملک سعادت خان مامور شده بودند را او و خبر آورنده سعادت خان در سیم [illegible] از راه [illegible]
باردوی محمد شاه رسانیده و قراولان بعقب اردوی او رسیده [illegible] زرکش [illegible] اسیر [illegible]
معه اند پس آنحضرت نیز از میان عسکر محمد شاه گذشته بسمت شرقی اردوی او در [illegible]
یک فرسخ به میدان مسطح بود برای نزول اختیار [illegible] امر اقدس نصرالله میرزا نیز [illegible]
ملحق و در آن موضع نصب لوای [illegible] قرار گرفته در همان [illegible] سعادت خان آگاه شده [illegible]
منصور [illegible] تاراج کرده اند حوصله غیرتش [illegible] از دست رفته از [illegible] آن که جنگ [illegible]
سپاه [illegible] هندوستان [illegible] خان سردار قشون [illegible] با جمعی [illegible] کرنال [illegible]
[illegible] قشونهای [illegible] توپخانه [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] محمد شاه گشته از نظام الملک صاحب [illegible] ممالک دکن و اعظم
امرای [illegible] و قمرالدین خان وزیر الممالک [illegible] صوبه داران و جمعیت [illegible]

و فیلان مست و پالکی زرنگار و اسباب آتشخانه به نیم فرسخی میدان جنگ رسانیده تا معرکه عیان
خود پشت به پشت به تسویه صفوف نموده بعرض سپاهی لشکر پرداخته‌اند و همچنین قول سپاه اگر چه
نیز بهم بسته بنظر می‌آمد چنانچه کشور گیر دوران از روی تفرس چنین ارزیابی بر زبان آوردند الغرض جمعی از اصحاب
از روی همایون مقر و دسترس آراسته زره و مغفر پوشیده بر اسبهای کوه پیکر خرام سواره قول همایون
مستقر صولت نصرت آئین شده و جمعی از خوانین نامدار آراسته به تعبیه گروه نوان که از مبداء حسن تحمل آتش
افشان آن تیغ تیز برق آهنگ مقید شد در تحت لوای شاهزاده والاتبار گذاشتند و رایات آیت
یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله را عرصه ارزنگ ... برافراشتند و خود با افواج نصرت قرین بهادران
عرصه کین و توپخانهای جلوتر صف میدان نبرد و نقاره معرکه رزم و آوازه کوس را بلند گشتند نظم از بس تعداد

لشکر بیکران بود ❊ سر رشته کرانه ازو بیکران بود ❊ بیرون رفت از هجوم صف کشیده ❊
مژه بر هم زدن از چشم دیده ❊ شد از آمد شد مرد سپاهی ❊ غبار خرمن مه کاه ماهی ❊
فلک چندانکه دامن در کشیدی ❊ سر انجم نوک نیزه دیدی ❊ غریو خم دو بین و لوله از چرخ

هشتمین ابداع حسنت و پرچم رایات نگاه پر بند تا جنت سپهر از شغفکون نا حنت تحت
چرخ چنان طرفین مانند چرخ فتنه چو شب تیره گون برافراشته مبارزان جلادت آثار و بهادران جوانمرد
با تمام الات حرب کشیده مانند ابرهای دلیران ما صف مانند گوی در خم چوگان ... آسمان حلقه زن شد
در او سر کشان مانند حباب در دریای خون سر از تن هر یکی بر ... تفنگ میشد چوبکاری

از مرکب

از مرکب جستی پیاده میجنگیدند و هر از دهانه توپی که دهان آتش افشان میگشاد زبانه شرر برق
خشک و تر شکر و بید القصه از ابتدا طلوع تا انقضای چهار ساعت شمشیر تا حربه و آتش
در ضرب اشتعال و سیف و سنان دلیران بسر افشانی بر خصم افگنی اشتغال داشت تا آنکه سعادت
از لشکر هندیان روی برتافته شکست ره کابل ابر ابهام برداشتند سعادت خان و نثار محمد خان
برادرزاده او که در هر دو فیل قرار داشتند بهمان نحو با اسباب و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران
که سپهسالار و مدار المهام سلطنت هندوستان بود زخمدار گشته با پسر او مظفر خان برادرش مقتول و سیار علاء الدین
زاده دیگرش بقید اسیار در آمده خود هم بیشتر روز دیگر ... که کار او افتاده بود در گذشت و اصلان خان
سردار قشون خاص پادشاهی با شهداد خان افغان و بهادر خان و حسن خان ... و اشرف خان و ...
خان و عاقل بیگ خان و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند با قریب صد نفر از خوانین عظام و دیگر
دهی هزار تن از لشکریان ایشان عرصه شمشیر زهر آلود کشتند و جمعی کثیر از پنجه گرفتاری پیوستند
و محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین خان وزیر اعظم چون قریب بار دی خود تسویه صفوف و اعلاء اعلام
صولت منصور بودند معسکر خویش برگشته دست به تحصن زدند و ... و فیلان کوه پیکر
و توپهای پادشاهی و امرا بی غنایم بسیار از اسباب و اثقال افزون از شمار بحیطه تصرف در آمد
و تا عصر تنگ عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و بار دیگر گشتگان مخون گردید لهذا از وقوع
این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف اردوی خود را به خندق و توپخانه استحکام داده بود

خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را از دن یورش منع داده از چهار طرف محاصره اردوی او مامور و چشمه
بسته راه فرار هندیه بر بستند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید روز نهم خلع صنعت
از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باظهار ندامت وارد درگاه سپهر احتشام گردید و در
که پادشاه گیتی پناه عازم دار الامان حضور اقدس بود برعایت نسبت ایلی که بنواب جهانبانی حقوق داشت
از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه
رخشنده خصال شتافته هنگام ورود بپیشگاه معهود آنحضرت نیز تا بیرون خیمهٔ مبارک آمده رسم
اعزاز بجا آورده از آنجا که دستگیری در چنین مقام شایستهٔ آئین سروری است دست آنحضرت را از روی
تلطف گرفته بر مسند همایون همپهلوی خویش جا دادند و در حقیقت کلید فتح کل ممالک هندوستان
بدست تصرف دولت قاهره درآمد و محمد شاه چاشت آن روز در خیمهٔ مقدس مهمان آنحضرت
بوده آرامی و از جانب خانان نیز بلی در حق چنین مهمانی باشد بعمل آمده بار محمد شاه بعد از طعام مسلح خود جمعیت
کرد لا انواع مصطفوره بهان پنج دست از ضابطه محاصره باز نداشته محمد شاه روز ثانی با امرائی که از آن
اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر نشان گردید بملاحظه پاسداری حرمت آن خاندان
والا تبار خیمهٔ نشیمن پادشاه والاجاه و سراپرده حرم محترم او را در حوالی معسکر نصرت اثر قرار
یافته عبدالباقی خان زنگنه که از اعاظم امرا بود با جمعی مامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن
پادشاه والاجاه نموده لوازم مهمانداری و شرایط خدمتگزاری بجا آرد و از آنجا روز پنجشنبه غره

ذی‌حجه

ذی‌حجه رایات جهانگیری کامیاب انعطاف به شاهجهان آباد که شهر دار الملک است نهضت کرده روز چهارشنبه
هشتم ماه بباغ شالیمار نزول گردید و جاه گشت روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک
لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و در روز جمعه نهم از باغ مزبور بسواری و از ابتدا
باغ تا دروازهٔ ارک خاص پادشاهی پا انداز ها از زربفت و نفیسه‌های گران بها و اقمشهٔ نفیسهٔ زرنگار
پادشاهی انداخته بودند و قلعه که از ابنیهٔ طبع پادشاه سعادت آئین شاهجهان و دار الملک
سلاطین والا آئین هندوستان بود مقر موکب جلال ساخته محمد شاه را نیز در میان آن قلعه
جا دادند و در روز دوم ورود موکب اقدس خان محمد شاه سفره اقبال بزم ضیافت گسترده خدم و حشم
برای ارکان مجلس بهجوی آنحضرت بر آورده بودند که موافق عهدی که در روز اول قرار یافته سپاه هند
بازیافت پادشاه تعلق دارد و آنچه بشرط امداد و رسم وداد است بمقتضای رابطه یگانگی درباره دولت ابد
پیوند گذارد بعد خلوت آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانه این عاطفت
که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر و خزاین را که پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را
که در دستگاه سلطنت حکومت بقصد نچه مرصع عرض در آورده بود رسم پیشکش نثار روانه ساخت
که همت کان نهمت بحر نوال خدیو جهان بر آن گنوز و خزاین که جمیع جواهر زن سلاطین
روی زمین تا عشر عشیر آن برابری نمیکنند دامن بی نیازی افشاند از قبول آنها در چند گاه
جا بر بنا لغو پادشاه والاجاه اعتنا این مسئول بعض بقبول گشته معتمدان امین بضبط خزاین

و مهمات تعیین نموده بودند در ذکر وقایع نوروزی [illegible] سال [illegible] فال هزار و صد و پنجاه و [illegible]

چون افواج [illegible] ربیع بر شتا و سپاه سرد مهر زمستان که بادیه‌پیمای عرصه جهان شده بودند همواره ازین
[illegible] بر اعتضاد [illegible] قدان ریاحین که در دارالخلافه گلزار از هر طرف جویبار به نزول [illegible] بودند دست
تا قبضه شاخ و شاخسار اشجار [illegible] بهم [illegible] در [illegible] و اوباش همین در محلات خیابان
چمن [illegible] از جهت [illegible] رنگارنگ [illegible] قبایان چمن [illegible] از لباس [illegible]
عریان و [illegible] غنچه همیان زر در آورده بودند شنبه دهم ذی الحجه که عید [illegible] روز
مقارن افتاده بود [illegible] به قصد دفع [illegible] شتا [illegible] حرکت [illegible]
خاص [illegible] نواحی [illegible] صبا و شمال [illegible]
شهر [illegible] داد [illegible] اشجار از غنچه [illegible] عمر [illegible]
کلاه [illegible] از [illegible] تیغ [illegible]
نیز [illegible] میان [illegible] بستند [illegible] شمال [illegible]
زمستان [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
و هجوم لشکر بهار [illegible] زمستان [illegible] بود در
[illegible] شنبه [illegible]

علاوه عظم نزول

خدیو عصر نزول محمد شاه را بقدوم میمنت [illegible] رشک [illegible] الشرف [illegible] شام از زر
[illegible] عجب [illegible] نقش [illegible] تفصیل این اجمال آنکه [illegible] شنبه
[illegible] از جناب محمد شاه اشاره [illegible] از طرف [illegible]
و غلغله [illegible] جمعی از عوام و اوباش [illegible] شهر [illegible] کرده بعضی از [illegible]
[illegible] شهر نزول [illegible] بودند [illegible] در مراسم [illegible] چند تن
از لشکر ایرانی را [illegible] تیغ [illegible] غضب
دست [illegible] دلیری [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کشته [illegible] که جمعی از دلیران [illegible] در محلات [illegible]
نجوم که [illegible] محلات [illegible] فلک [illegible] دیده [illegible]
قدم [illegible] احدی [illegible]
[illegible] مقام طلوع [illegible] صبح [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] سر [illegible]
و عارض [illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible] خاص و عام [illegible]

حرکات خوشینه از کدام محله و چه جهت صادر شده دلیران فوج فوج به تنبیه آن گروه

تعیین و امر بقتل عام آن ملاعین [illegible] محشر در آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد

فی الفور در و دیوار عمارات رفیعه نقش عالیه [illegible] فلک رفعت و مساکن اصحاب شان منقش

خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش زرنگار [illegible] عوام [illegible] خراب افتاده و انوار

ولات سلسله مانند زرها وه زنجیر [illegible] در [illegible] شدند سراهایی که قطعه [illegible] قصور جنت میزد

بصد نیرنگ کار [illegible] قصر یافت حوضهایی که از چشمه [illegible] لطافت کوثر آب [illegible] فواره جوش

خون شد و بازار جوهریان و صرافان در رسته بازار و دکاکین [illegible] بخت [illegible]

اسواق شهر [illegible] آمد عاقبت الامر گروه [illegible] آتش [illegible] شدند و از این [illegible]

مانند شاخ بید مجنون [illegible] شدند و شراره این شرارت [illegible] آمد [illegible]

دلهای محرم [illegible] پناه چون شعله [illegible] فلک [illegible] شد [illegible]

جامع و چند محله از صغیر و کبیر اعزه [illegible] شد بعد از [illegible] طلوع صبح [illegible] تا زمان غروب

زبانه این شعله پر نور و شرر برباد میرسید و در گنبد [illegible] و [illegible]

دستبرد [illegible] نشد [illegible] شام که نصف [illegible] آتش [illegible] عوام [illegible]

خرمن زندگانی [illegible] از خرد و بزرگ شهر [illegible] مقام اصفهان رعایا شاه والاجاه

در ساحت نظام الملک قمرالدین خان در صدد [illegible] در آمده التهاب آتش [illegible] غضب

پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشاندن و ارای فتوت [illegible] کران لشکر [illegible] شرارت را امر

که در تصرف لشکریان بوده [illegible] اسیر را [illegible] دلیران ایشان تسلیم شد و چون در شورش [illegible] خان

و اما قمرالدین خان و شاهنوازخان که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبانان [illegible]

در درون فیلان شده در خارج حصار شهر [illegible] عظیم الشان [illegible] خان از اعیان

دولت گورکانیه بودند [illegible] و الا امر [illegible] ایشان گشته [illegible] با چهار صد [illegible] نفر [illegible] هزار

[illegible] حاضر کردند که همگی عرصه تیغ [illegible] شدند و از وقایع [illegible] آنکه مخدره [illegible] گورکانیه [illegible]

شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده تهیه اسباب سور [illegible] آتش بزم [illegible] چشم [illegible]

ایران و توران [illegible] راه لشکر افغان مطلع صد هزار [illegible] عشرت [illegible]

روز نوروز [illegible] قدر [illegible] فیلان کوه پیکر [illegible] شیران [illegible]

جهات و [illegible] صاحب صلابت [illegible] روز شنبه [illegible] پنجم ماه مزبور شاهزاده

بدیدن شاه والاجاه رفته [illegible] مجلس [illegible] علیه [illegible] مروارید

[illegible] شاهزاده [illegible] الماس [illegible]

فیل [illegible] اسب [illegible] مرصع [illegible] شاهزاده [illegible] پیشکش [illegible] شنبه

بیست و ششم ماه مزبور [illegible] واقع شد [illegible] سلطان [illegible]

از احکام [illegible] فارغ شدند [illegible] دکان [illegible] و اسباب

این کتاب [illegible] خالصه [illegible] حسین [illegible] عبدالکریم [illegible] ۱۲۸[illegible]

مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم صنعت درآمد که محاسبان اوهام از دفتر تعداد آن
اوهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوسی بود که کنوز گنگ و بس خزاین قیاصره
روم بهای جواهر شاهوار آن را بها نیست و در ایام سلاطین سالفه هندوستان دو کرور جواهر
که باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک و هر لکی عبارت از صد هزار روپیه است
صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان و الماسهای درخشان که نظیر آن در خزانه
هیچ یک از ملوک سلف و سلاطین عهد وجود نداشته بتحویلداران دولت نادریه منتقل شد
و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه و رعایای خود و صوبه داران ممالک از آن نیز کرورها
دیگر از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیه بارگاه حضور
ساختند و سعادتخان در آن اوقات وفات یافت و برادرزاده سعادتخان
صوبه داری صوبه اود و لکهنو [illegible] ده کرور روپیه که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد
با فیلان کوه توان و اسباب گران از صوبه مزبوره که متعلق بسعادتخان بود بخزانه عامره رسانید
و در ایام توقف از خزانه سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران هر روزه مبالغ [illegible] پانزده
کرور روپیه که رهاورد [illegible] یافت و از جواهر و خزاین و اسباب کارخانجات [illegible] اندازه
سلطنت مقدار خطیر که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار جهان بادشاهی [illegible] گردون
سیر باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته با تحویلداران [illegible] بهشت [illegible]

عامره گذاشته گردید و بعساکر ظفر اثر که مصدر خدمات شده بودند انعامات شایان عنایت
و عموم غازیان و ملازمان ظفر قرین بمواجب [illegible] ایشان داشتند و نقد [illegible] از روی
نیز بقدر [illegible] روپیه [illegible] صد روپیه برسم انعام مرحمت گردید از خاص و عام اردوی سپهر احتشام و خرد
و بزرگ [illegible] انعام هر کس [illegible] رتبه و حال از خزانه جود و گنجینه احسان خدیو [illegible]
حظ [illegible] وافر یافت [illegible] چنانچه [illegible] لک روپیه [illegible] و در ایام
مرحمت انجام بهمگی ولایات ایران [illegible] صد [illegible] تخفیف [illegible] گشت
و در روز سه شنبه سیم ماه صفر بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان
تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانی آراسته بدست مبارک [illegible] محمد شاه [illegible]
و منعقد [illegible] خاص [illegible] [illegible] گردون
بها چنانکه [illegible] سلاطین هند است [illegible] و تاج [illegible] بادشاهی هندوستان را [illegible]
[illegible] تفویض کردند محمد شاه [illegible] آنکه [illegible] چون الطاف
حضرت نادری [illegible] درباره صاحب تاج و تخت [illegible] جهان [illegible] ممالک از طرف
آب اتک و دریای سند از حد [illegible] کشمیر [illegible] که آب دریای مزبور [illegible] محیط
اتصال می یابد بعلاوه ولایات ته و بنادر [illegible] برسم پیشکش ضبط [illegible]
محروسه شاهی انضمام [illegible] چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب اتک [illegible] غزنین [illegible]

همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد آنحضرت نیز قبول و ضمیمهٔ قلمرو قدرت فرموده
و در همان مجلس محکمی امرا و اعیان دولت گورکانیه را که مبلغ گزافی در رضاجوئی خاطر مقدس پادشاه والاجاه
ترغیب و لائی شاهرود رضائی شفقت بکنکاش ملک درجات آئین و رسم سلطنت سلوک نماید آویزه گوش
پند نیوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سر او ستان هندوستان
بیانات گلهای محمدی و زمین محمد شاه را کالا دستار اطاعت و سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک
هند بنام نامی پادشاهی جاری بود باز بنام سامی محمد شاه رایج نمایند و احکام مطاعه مشعر بر خدمت
و انقیاد آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقف اعلی عز صدور
یافته تاج شاهی محمد شاه را بر اورنگ دارائی تمکن داده و جمعی از هنرمندان و ارباب صنعت
هندوستان با تحف بیکران ملازمت رکاب همایون مقرر ساختند و در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با نسیم
ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقر توابع سپهر عز و جاه
گردانیدند و چند روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد
دلیر از صاحبان کوکبه همایون لشکر منصور راه انحراف سمت جاره خانهای پنجاب و ابر سیاه
جسر بسته از رودخانه گلستان که نسبت بدار الخلافه ییلاقی داشت متوجه مقصد
گردید و هشتم ماه صفر کنار رودخانه چناب بشهر وزیرآباد مضرب خیام سپهر بنیاد
گشته بود از آنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم ربیع و ساعت طغیان

آب بود که هم

آب بود جسر لطمات آن بحر زخار را بر نتافته گسیخت کم و اکثر کشتیها از اطراف
جمع و افواج قاهره با کشتی و کمی بر روز آغاز عبور کرده چهل روز موکب فیروز در آن طرف رود متوقف بود
گذشتن جنود مسعود لشکر توقف اندوخته در هفتم ماه ربیع الثانی بنا بر لطف خدای
بزرگ نشسته از آب گذشتند با وصف اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از رودخانه کوه واقع میشد
باز از عین او بحکمی استمداد داشت که از شدت آن نزع نفس از ظفران بار سینه زره جوش
آهن در بر دلیران تموز تفسیده میشد زکریا خان صوبه دار لاهور زر نقد ان تا سر رود چناب از رکاب
فیروزی انتساب از رزم جدا نشسته از آنکه رخصت انصراف یافت چون شهنشاه خاطر
اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان با کام کار ترکستان و خوارزم که سبیع
خراسان بود بر پردازند لهذا از شاهجهان آباد بر سر کشتیهای جسر روانه فرمودند
فرمودند که کشتیهای فلک منظر در حالی رود اتک ترتیب و مهیا ساختند تا رایات جهانگشا
خود ابوالفیض خان پادشاه از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه خورد کشته بتقریب استحضار
حالات حکیم آتالیق نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدربار عز نشان ارسال داشت
روانه ساخته او در رستم چهار والا ماه به سپهر ... در جواب او نیز مقرون
گشته احدی از ملازمان دربار سپهر مدار رفیق ساخته نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که چون
آن ... از زادگان ... چنگیز خان است ... اولاد ملک ...

نظر اقدس روز به جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس می باشد هرگاه با اعاظم توران
بقدم مسالمت پیش آیند فبها والا آنچه در مشیت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد
و بعد از ورود بمنزل احسن آباد از سوانح احوال است که مکنون خاطر اقدس آن بود که برای ایصال خبر
فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده
در عالم قرب جوار از جواهر نفیس و ... ارسال تحفه بادشاهان ایشان [illegible]
اندکی ... مقارن آن چاپار و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد و ... رسید
علیمردان خان ... ایلچی روم ... [illegible] ... بر طبق ...
درگاه فلک ... رسیده ... خان ... چهل ... ارسال ... روم ... [illegible]
باشی ... از ... احوال ... نقش ... که ... این ... [illegible]
و چهل هزار ... باشد جواهر نفیسه ... الات ... و زنجیر فیل ... رسم ارمغان
بجهة اعلیحضرت بادشاه ... روم ... ارسال ... بادشاه ... خوش ... کلاه ...
از سال ... ماه رجب ... عازم مقصد گشتند و نیز از ... رجب ... روز ... دهم
ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از ...
مراکب ... والا ... هندوستان آگاهی ... خاطر ... جمعیت ... از ... ازبکیه ...
خوارزم ... آمده بعزم ... سرحدات خراسان ... روز ... که شاهزاده از ...

اقدس مرخص گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان
بعزم مقابله او روانه و ایلبارس نیز از طرفین ... آمده بود ... اولاً
طرفین ... ازبکیه از ... از ... بتقریر ... گشته ... ازبکیه شده ... آنان
موکب شاهزاده ... معلوم ایلبارس گشته ... بسمت ... روانه
و قلعه ... اخلاف ... محصور و ... بنیان ...
... اساس ... قلعه محکم ... اگرچه اهالی ... در قلعه ... شدند اما ...
... از ... قلعه ... جمعی ... بسمت قلعه ... رفته
از ... آن ... در ... گرد جمعیت و ... ایلبارس ... آمده ... گرد
موکب شاهزاده ... که ... ادراک ... ارسیده ... عنان ... نمود
بر ... قلعه ... که ... تحت ... گشته ... جمعی ... از ازبکیه ... آن ... جمعی
... که جمعیت ... شده در ... عرضه ... گشتند ...
... ایشان ... اعتلا ... حکم ... رو ... جسر ... نمود ... فوج غازیان
عبور ... چون ... آن ... بر ... خاص ... اقتدار
صاحب ... جمعیت ... و ... از ... ایشان ... و ... شهر ... بادشاهان
سلف ... ایشان ... معروف ... اسباب ... آن ... رفت

رخش خصال که در حوزه ممالک محروسه سکنی داشتند تعلق یافته افواج قاهره را گروه گروه

سالک شئون و جبال آسمان شأن تعیین فرمودند بعضی اکثر از طایفه پای بسته با دوش عساکر و گروه خیره

آن سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته بقیه السیف سرکشان پا براه انقیاد گذاشتند و جمعی عظیم

از آن طایفه بملازمت رکاب ظفر انتساب پیوستند رایات موکب همایون از راه پیشاور و جلال آباد

در غره ماه مبارک رمضان وارد دارالملک کابل و در آنجا همه سرکردگان و سرخیلان افاغنه

آن ولایت شرف اندوز جبهه سائی آستان رسیده بنوازشات سرافراز گشتند و بعد از جهه از ولایات

سمت غربی است که بدولت علیه نادریه اختصاص داشت چهل هزار نفر از طوایف افغان

پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملازمت انتظام داده روانه

هرات و سمت تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام ضروریات و مایحتاج و استعداد

آنجا گشته باشند تا رایات نصرت آیات وارد هرات شود و [illegible] بر کابل محض ضرب

سرادقات خلافت گشته بانتظام امور آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و زواید

اسباب سرکار خاصه و احمال اردوی همایون را [illegible] و توپهای بزرگ روانه هرات

ساخته صوبه داری کابل و پیشاور و سرکردگان در باره ناصرخان رقم ارزانی و جمعی از جوانان هزار

و عساکر ظفر شعار را بسر بانتظام و اتساق مهام آنجا باز گذاشته عازم سمت سند شدند در عزم حرکت

موکب همایون از کابل بسند و گرفتاری خدایار خان عباسی و وقایع آن سمت خدایار خان عباسی سپهدار سند از لوازم

توقف [illegible]

توقف موکب همایون در آن [illegible] و همچنین در نادرآباد که طنطنه جهانگیری و دبدبه گیتی ستانی

آنحضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض مبنی بر [illegible] متواتره دم از

دولتخواهی میزد و در هنگامی که هند و هندوستان مسخر گشته ممالک سند تعلق ببعضی ولایات [illegible] بدولت

روز افزون ملحق شده [illegible] کفران [illegible] از دامن [illegible] عقیدت بقبله جهان

آورده [illegible] از غلبه [illegible] هراس [illegible] خیالات [illegible] از راه

از جبهه سائی [illegible] و چون مجال [illegible] از ولایات [illegible] ضمیمه

[illegible] گشته [illegible] نصف [illegible] سفر [illegible]

آن سمت [illegible] خاطر خطیر شده فرمان همایون نفاذ اقتران یافت که محمدتقی خان [illegible]

فارس با قشون فارس و کرمان [illegible] و بنادر [illegible] تا بین [illegible]

خشکی [illegible] قشون [illegible] و کشتیهای [illegible] از روی دریا [illegible]

[illegible] رایات جهانگشا در [illegible] ماه رمضان از کابل حرکت [illegible] از راه [illegible]

روانه سند و [illegible]

و ملاحظه [illegible] قشون [illegible] ناصرخان [illegible]

[illegible]

[illegible]

در پنجم ماه شوال والده و ذریه اسمعیل خان کشتند اگرچه اسمعیل خان اول حمله بقلعه داری پرداخت
اما چون ثبات و قرار چون سعد در ابراهیم خان بود بو غریدون افتد از ارقبیل معامله
حق خس ما انتهات شر زانا لی النسر زمین را اما ثبت دکیاه علفه و آس تیغ آتشبار
با فت ما زریمان ذریه بد از راه ارجاعت در آمد هر چند که در کنار دریای اتک اعزمت
نمت سند مقصود ضمیر حیات شا بو شش معت کشتی را بنا بر ملاحظه حزم از رفقای کلاه شه حمایل بیلان
راه کردان که همراه آورده بودند از جهت حصر ذریت پیکر اتصال دهند تا چون ذریه اسمعیل خان
در زنبت بدریای اتک بعد کشتیهای بسیار جمع و نفایس اهل … از فرزند باره بهم پیوسته
توکلی به مهابرن و عمله رستم فطان لوکیانه بیلدار باکشتیها از روی دریا روانه ذارفیل مزبور برای
جهانگشا رای ایشان ذریه غازی خان نهضت داده در پانزدهم ماه مزبور ذریه مذکور سعر در گذره
برای حست بند غازی خان زیر کشتی آن اندیار در روی پیشار بدریای فلک اقتدار آورده تمامی قلعه‌جات
آن نواحی و عوض نقاط که از سر آب زمان بسر کشتی معتاد بود در وقت … از ایشان و استبداد او بود نیز
مقلد قلاده انقیاد گشته مراتب عفو و اسمعیل خان و غازی خان بهر سابق برتر
بدر میداری در حجابت حضو ماریش … عاطفت جهانیان شمول … از آنجا که خدیو بهابل … سعادی
حال شیمه کریمه آن بود که کلی از طریق ضلالت بر او الا بمنهج اطاعت دلالت فرموده برار
اتمام حجت بر تنبیه او پرداخته و از عواقب شامت سرکشی آگاه سازند فی الحال خطاب

بکد ابار خان صادر گشت که در هر باب حفظ ادب در بدر دو رعایای ملک را گرفتار ورطه … چشمه
حلم مبارک را تعوید با زوی بیاز شدی و امیکان کردن … ورای … حشمه بدرگاه معلی شتابد
در جهار رو … بی الیغعن محلت مرسوم ملاز کانه عظیم سرادقات سلطنت گشته چون درآنجا بعرض رسید
که آن ابله کنایات در گوش خدا بار خان … ما ینفعکم نصحی خبر داده با عوای … بغضاند
بسمت گجرات و بندر سورت … نهاده … گشتند … ماه
بصرالدیر سفر در الا کانه گذاشته … جوانب … روز شنبه … ماه مزبور
بنعاقب … نهضت … کشتیها از دریای سند عبور … پرداختند … انظرف
دریای سند تا آخر جزیره … مصرح … مطلق … زاهیک … آن
سامی تعمیه راهی گه … شده … عریضه … پیشکش از جانب خدا بار خان بدربار معلی
رسید … که … اصلاح پذیرفته … تمام … ایب
و … واقع … زوال … اندر … جهان … از روز
بکجان … عاجز … راه … دیگر … مکان مزبور … عالیجاه … خدیو جهان پناه
روز … شنبه … از آنجا … بصور … صبح … از … سعادت
بر … روز … روز … شنبه … گذشته …
ما … وصف … خدا یار … بقلعه … دژ …

درجهای بسیار عمیق که طناب وهم بقعر آن نکشد نرسیدی و مرغوب چشمه چرخهای [illegible] از ابد
و حالت منتظره برای ابو باقی بر وجود خشیه سر پنجه بیدریغ قدر بر مخالفان دولت [illegible] گماشته
تقدیر چشمه خواهی نخواهی بدست بنده خدا امار سبع قلعه مذکور به حسرت و محبس غفلت گشته از آنکه
گرد موکب فلک کوکبه غبار دیده مراد ایشان گشته استغاثه و در هوای عقاب تسخیر نمود مانند
مرغ بلکنده و طایر بال کنده از حبس قلعه برگشته بام فرار جسته آغاز پرواز نمود که شاهبازان
اوج دشمن شکاری که پیش تازان لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه باو رسیدند اما چند صعوه
پر شکسته بال و پر سوخته دیده خود بقلعه رسانیدند و بعد از آنکه بغیر از آنکه از صدمه جنگ شاهان
حوادث آشیان خفض جناح گریز و راه نجات از راه عجز گفته با سیران طایفه دست بدامن استیمان
زده بپای بوس اقدس سرافراز گشت و تمام خزاین و سیم و زر و نقد ولآلی و گوهر که در زوایای
زمین پنهان داشت بحیطه ضبط در آمده و بخزانه [illegible] گردید و تحویلداران کنوز عامره [illegible] قفل [illegible]
پس [illegible] روز پنجم ذی القعده [illegible] ظفر اثر [illegible] خدایار خان هم [illegible] رستم [illegible] همراه
رکاب نصرت انتساب [illegible] گشته در [illegible] هشتم ماه مزبور [illegible] خدای یگانه فتح
دیگر روزی دارالولایه کاشته شدند در ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق سنه هزار و صد و پنجاه و سه هجری
سلطان زرین افسر اعظم روز جمعه بیست و هفتم ذی الحجه سنه ۱۱۵۲ از برج حوت بحمل گشته
عندلیب [illegible] از خدا [illegible] مرغ آشیان [illegible] سر گرداندن [illegible] جان [illegible] هزار

[illegible]

لوای حیات کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه رحمت بوی خجسته نوروز که در حضرت دارالملک
گلشن از گوگو زمان [illegible] بطون [illegible] سر گردن آزادگی بر [illegible] رسول نسیم بهار با مژده بهیم
شکست [illegible] از جانب دارای فریدون فر زرین [illegible] بار [illegible] پایه تخت گلزار کشور سلطان [illegible]
گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شکفتگی بر روی [illegible] گلشن از [illegible] ملک [illegible]
غنچه قلعه [illegible] بر روی لشکر ربیع گشوده از خزانه [illegible] نقد [illegible] و خراج گردید [illegible] گلزار از [illegible]
کلاهای لاله [illegible] شد و [illegible] زمین جهان [illegible] بهمه [illegible] گلشن [illegible] در آمد
جوار [illegible] گرد [illegible] صحن چمن و [illegible] دارالملک گلشن [illegible] کشیدند و [illegible]
[illegible] چشم [illegible] کشیدند کلاهای [illegible] فرمانبری [illegible] و از آن [illegible]
ریاحین [illegible] بر [illegible] سلطان بهار آوردند چون [illegible] کار [illegible] عالم افروز [illegible]
[illegible] انوار [illegible] در [illegible] جهان [illegible] گشته [illegible]
[illegible] این [illegible] خدا [illegible] عاقبت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] وقت که خدایار خان [illegible]
[illegible] گلشن [illegible] دشمن [illegible]
در آمده [illegible] و [illegible] اهتمام [illegible] نمایند [illegible]
مرحمت [illegible] گلستان [illegible]

محبت خان حاکم بلوچستان عنایت و کفایت پرور نموده با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا
واقع شده بود بکوانین و او دو پوره تفویض و رقابت ایشان را اطلاع بر ارزش و اصطناع آراسته اند
چون حیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاهجهان آباد از حضور بادشاه کامیاب
اندوخته و بنیابت والد خود بصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین اوقات
بموجب امر همایون مجدد از لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عراق با تیز طریق ملازمت بود
و در حین نهضت موکب مسعود از لارکانه عازم عراق گشت چند فرمان همایون بر احضار زکریا خان اصدار یافته
درین اوان که انصراف موکب والا از عراق اتفاق افتاد زکریا خان بموجب حکم اشرف
مشرف اندوز تقبیل عتبه سعادت شده و مطالب و مسئولات ایشان در حضور حضرت بدرجه انجاح
موصول گشته در باب حضرت و دولت حضرت محمد شاه با ایشان تاکیدات موکده و نصایح
بلیغه در حیات الله خان را استدعای عالی نموده بود که طالب نموده از خان کرده به رخصت انصراف
باشند و در این اوان عریضه از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن سمت سند
صورت تیسیر پذیرفته والی کیچ و مکران و در ایالت ملک رسید حاکم آن ملک در مقام قلعه کشی
برآمده ... الموحی را بر سر قلعه او تعیین نموده را دست و او کلمه اطاعت در اول مرتبه
بر احتیاط از اشتغال موسم دریا و غلبات را از ... بدرگاه عالی آمده خود در
کیچ و مکران توقف داد و حکم والا نافذ شد که چون کار سند بروجه اتم و اکمل منصرم یافته توابع

مرخص ساخته باستقبال بوارد درگاه سپهر مثال شور چند روز نظم مهمات انصرام و انجام امور
آن عرصه سپهر زمین پرداختند هر چند که کامیابان میوه کام رسن جهاندار که کلید باغ
کام رانی عرصه جهان در دست اقتدار ایشان است هیچگاه از لذت اندوزی میوه های رنگارنگ
مستلذات جهان زیر بستانسرای شهوات نفس فارغ نیستند اما چیزی بیشتر از همه حظوظ
مرغوب طبع این خدیو کامیاب میباشد از جنس فواکه خربوزه است که با آن رغبت تمام دارند چنانچه
در ایام توقف در بعضی از قلعه ها مکرر از کابل و هرات که فالیز آنها از رسته هرات نقل بهار بلاد است
خربوزه بعضی آمدی و در اوانی که رایات عالیات در ممالک هندوستان میشد از بلخ و هرات
و مرو این قافله جلال ارمغان در راه انطباعی که همیشه اشعار خربوزه های نفیس آن بوم و بر گشته
جان بخش ذائقه حضور بود سکان درگاه بود دیگر به خوب است که بر سر تنه خربوزه را نقص
رباط کشش طبع همایون میشده و چون اینمعنی معلوم آن شهنشاه بیگانه زمعلوم دولت از بس گشته
فرمانداران اطراف اصفهان ناری را از راه آسایش خرام کاروان شکسته های حوش حبشه های سلیقه کش
راه تقرب میرسید در بایست و ستان چرا این سجده کامیش نشستن بخود بر رسید در ایام توقف موکب والا
در سند فرستاده بادشاه والاجاه محمد شاه و با تحف و هدایا بمرغوب والا در درگاه جهان گشته
چون شاهزاده رضاقلی میرزا در خلال آن حال اصفهان ممتاز و والی بلخ نموده خربزه از بلخ
بر رسم پیشکش انفاذ خدمت خدیو کردون و از نمکه بود چند سر اسب که از آن با بسیار خربزه بلخ

بخدمت سرکار پادشاه و ولایت‌عهد ارسال و فرستاده اند دولت را مغرور داشته رخصت انصراف دادند

در بیان انصراف موکب همایون از ارض مقدس بجانب ایران و عزیمت سمت کلات و ترکستان و بیان

ممالک و تسخیر آن کشور بر سبیل اجمال بعد از انجام کار رسیدند و فراغ از نظم مهمات سپاه

همت بتسخیر ممالک توران بسته در این قضایا چنین عرض و پیوسته که از جمیع ممالک

محروسه اسباب و آلات اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود بجهة غازیان نصرت نشان بتدارک سفر ترکستان

در هرات حاضر باشند و چون شاهزاده رضاقلی میرزا که بنیابت سلطنت ایران فائز بود در ان

اوان بموجب امر اقدس در طهران که دارالخلافه است توقف داشت که هم ایام قشلاق

در انجا بنیابت رساند اسم مهام ملکی را بدیر انجام کرد امر شد که شاهزاده با شوکت

خود در هرات بموکب والا پیوسته شاهزادگان کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس روانه سازد

و در سیزدهم محرم سنه ۱۱۵۳ مطابق پیچی ییل اعلام جهانگشا بعشرت و کامرانی از گنبد

سلیمانی از لار کافر آشوب حاضر گشته از راه ابیورد و درون و شال روان شده از حوالی خبوشان

عازم نادرآباد و در روز پنجشنبه هشتم ماه صفر چمن خوش‌نما که در ظاهر نادرآباد است حضرت حسام

عزیمت ساخته بجهت اعزه ماه صفر ... در وصف ... ببرکت خان

از نادرآباد بسمت شاهجهان‌آباد روانه شدند با آنکه تا روز ورود بنادرآباد در سال گذشته اتفاق

افتاد و از شاهجهان‌آباد ذخیره‌ای بجانب ایران حمل شده بود در مدت ایام ... بکار ...

و در آن چمن نزول کردند چون بمحبوبی ... اکراد یافت در حین توجه رایات نصرت آیات

کمانداران هندوستان در پیش در خبر طغیان لکزیه جار و تله و رسالت مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس

رسیده از آن وقت عزم انتقام در خاطر خطیر مرکوز خاطر مقدس بود و لهذا از ورود موکب والا از

غنی خان ابدالی بتقدیم سپهسالاری نادرآباد را آن قشون ابدالی از سفر ترکستان معاف و بمقر خود بعذره ... ابدال

بیرون از نادرآباد در دامنه شیروان و در موسم زمستان که کوه البرز از برف و ذکر شده بود راه

را الطایفه سپرده روانه بنشیمنگاه ایشان بردارند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمدلو افشار با جمعی

از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر حکام کرمان باین امر نامزد و حکام کرمان

و آذربایجان را نیز با هفت هزار ایشان مامور ساخته شدند پس از ورود اردو ...

از نادرآباد در این وقت افواج ظفر گشته در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول والی هرات رجوع کرد ...

لهذا ... سفر ... نظر ... مالیه ... بعضی ... تخیر ... شاهزاده

رضاقلی میرزا ... وقوع ... که شاهزادگان ... ارشاد ...

را ... بیرون ... عیلقلی خان ولد اکبر ابراهیم خان که با والی ارض اقدس ... داشت ...

رضاقلی میرزا ... از هرات ... رضاقلی میرزا ... از راه ... در ... عیش

... شاهزادگان نیز با علیقلی خان در ... ماه ... خدمت خداوند

و شرف ... سلطان ... سربلند گشته چون بخت طالع ... ایام ... هندوستان

صورت اتمام یافته بود و بنوار تسخیر شاهجهان آباد بجواهر خانهٔ همایون منتقل گشته لهذا همت
بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایهٔ فلک زاهت ترین پایهٔ درجات خود شمرده اند بر آن تعلق
یافت که در برابر آن سریر دیگر با خیمه که لایق آن تخت و شایستهٔ چنان شاهنشاهی فیروز بخت باشد
مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار ترتیب دهند بنا بر آن حرکت از شاهجهان آباد حکم همایون باستادان
صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر نگار صادر شده بود که بسر انجام آن تخت و خیمه که
آگین پرداخته در مدت یکسال که ایام [illegible] بود بجواهر [illegible] از لآلی غلطان و گوهر درخشان
او هر یک باج از قیصر برابر و در [illegible] صفا با گوهر شب چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب سر [illegible] بود
در کمال زیب و فر ترتیب یافته خیمه نیز در [illegible] آن مکلل بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر
انجام یافته بود و بتخت نادری موسوم گردید و در [illegible] آن خیمه و تخت شوکت [illegible] بلکه
چند روز در محفل نشاط [illegible] شاهزادگان ارجمند آراسته [illegible] گرانبها و بار [illegible] مرصع بجواهر
ثمین که فزون از حوصلهٔ قیاس و تخمین بود بشاهزادگان عالی تبار و [illegible] عظام دولت ابد پیوند
هرات [illegible] چون بحکم خاقان مغفور شاهرخ میرزا [illegible] ولد امیر تیمور گورکان بود بسبب [illegible] بصرة الیقین
خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا که همین فرزند شاهزاده رضاقلی میرزا بود عنایت و سکه
هرات را بنام نامی [illegible] شاهزادگان [illegible] انظار
میرزا [illegible] تقریر یافته بود که [illegible] ماه در هرات [illegible] که هرات [illegible]

روانهٔ ارض اقدس شدند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مذکور با صولت
بهمن و سطوت تهمتن از حوالی کوهدستان حرکت و در کاریزگاه که از متنزهات مشهور آن ولایت
است نزول و در روز یکشنبه غرهٔ ربیع الثانی با اردوی [illegible] باغ [illegible] گشتند و در روز ورود [illegible]
جهانبانی رضاقلی میرزا با سپاه آراسته در سر راه [illegible] ایستاده از شرف تقبیل رکاب [illegible]
بهره ور گشته آن لشکر [illegible] که [illegible] در کمال [illegible] استعداد
صف بسته بودند یک یک از نظر انور گذشته خدمات شاهزادهٔ کامکار درجهٔ رفیع
قبول و استحسان [illegible] گوهر [illegible] جواهر نفیسه و لآلی شاهوار
[illegible] گوهر صدف سلطنت عنایت گردید و [illegible] اکثر مهام سپاه و در آن [illegible]
دارالسلطنه [illegible] عازم بلخ و در [illegible] جمادی الاولی [illegible]
بلخ نصرت [illegible] اقبال گشته چون عزیز قلی بیگ [illegible] اخلاص [illegible]
خدمت [illegible] دولت ابد مدت داشت [illegible] باخلاص [illegible] لهذا ایالت
محمد [illegible] برادر [illegible] بلخ [illegible] گشته [illegible]
[illegible] عنایت گردید و حکام [illegible] ولایات تابعه [illegible]
[illegible] بلخ [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] هزار [illegible] بلخ [illegible] زاده [illegible]

خوارزم و بخارا اگرچه در رفته بودند حسب الاتفاق بقیه ایام شب نگاران معسکر شاهزاده در رسید
و چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخری خان مزبور چارجو مقر اردوی کیهان پوی شده بحکم والا در عرض سه روز
جسر متین بر آب آمویه بر بسته و آغاز عبور لشکر ظفر اثر گشته فوجی بمحافظت چارجو حسب الحکم
بر چیده و ضبط و جمع محصولات آن نواحی مأمور شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با علامات صاحبقرانی
بکشتیهای که نجاران ماهر استاد ... و عمارات زرنگار صنعت و مهارت
ساخته و مخصوص ... بنقاری و طراحی ... گشته از آب عبور ... حکیم بی اتالیق
که وزیر و مدار المهام کارخانه سلطنت توران بود با جمعی از معتمدین بخارا در روز ... بار عزّ و شرف
و تسلیم عتبه علیه مشرف ... بخلاع فاخره و ... سرافراز گشته ... روز آنجا ...
و روز دیگر حکیم را ... حضرت ... ابوالفیض خان ... منتظر ... شاهی ... بدرگاه معلّی
آورد و موکب همایون از راه ... کوچ بر کوچ عازم بخارا و یکشنبه ... ماه ... گردید
نصرت ... حوالی گشته چون ابوالفیض خان قوت معارضه ... سپاه ظفر ...
دارند ... در ... ... چهره ... شوکت
شاهنشاهی ... حکیم اتالیق ... خواجه زادگان ...
و اشراف و قضات و امرا و اعیان ... تمام از ... اطاعت ... آمده ...
روی ... بدرگاه ... منزل و در روز دوشنبه بیستم طرف

آب آمویه آماده کرده ... مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده ... نفت
کشتیهای بقیه آن دریای آتشین با غله و ذخایر ... از روی آب روان ... و رایات
نصرت آیات در ... هم ماه مزبور حرکت لشکر عازم چلیف و کشتیها نیز از روی آب
بمعبر چلیف رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور و مأمور شدند که همه جا از این سمت
آب محاذی اردوی همایون راه نوردی وادی مقصد باشند و در بیست و هفتم ماه منزل موکب همایون
منزل کرکی که معبر بخارا است اتفاق افتاده از آنجا ولد حکیم بی اتالیق که در زمان سابق ...
عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حکام قرشی و کسبی و اکثر زمینداران اطراف آب آمویه و اردوی
معلی و شرف آستان بوسی ... بتقبیل ... گشته بخلاع فاخره و ... مخصوص
یافتند و از منزل مزبور رضا قلی بیک ... با هزار نفر از لشکر فیروزی ... ابراهیم سلطان
همه جا در منزل ... چون ... تا موکب همایون ... نیز بسمت ...
... مأمور ... و ... عساکر شاهزاده ... گشته از ایلات ...
... هر کس در مقام ایلی و اطاعت ...
از آن جمعی از ایلات ... علاوه ... فوجی از جاده ... انحراف ورزیده
عازم فرار شده بودند ... قتل ... آمده آن فوج ... را اسیر و غنایم ... روز
اردوی ... رضا قلی ... بسمت چارجو ... سمت

عصر او ان کورنش یافته بشفقت عطیه فایز و بتلقین و افسر سلطنت اسپرده چون از خاندان چنگیزیه
و دودمان ترکمانیه بود رخصت جلوس بر مسند تمثال یافته بتصدیق تعهدات خدیوانه زینت
روای تفرقه و تشویش خاطر او گردیدند و امرا و جمیع رؤسا و نقبا بار یافته پیشگاه حضور اقدس جبهه
سای آستان گردیده [illegible] گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزلی که برای خان [illegible]
و مرتب گشته بود معاودت کردند و در روز چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک [illegible] از آن منزل کوچ
کرده [illegible] و [illegible] خشم از روی [illegible] گشته ابوالفیض خان بخلاع خاص و بالاپوش طلاباف
و خنجر مرصع و اسب [illegible] با زین طلا سرافراز و امرا و اعیان او نیز بعطای خلعت و شمشیر
و خنجر و انعامات شایسته سربلند گشتند و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان آنچه لازمه
خدمت و [illegible] بود بتقدیم رسانیده جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و ازبکیه کار آزموده را
[illegible] از آنکه از نظر [illegible] گذرانیده [illegible] بسلک ملازمان
رکاب نصرت انتساب انتظام [illegible] و الاتا فذ شد که [illegible] بیشتر از [illegible] ۲۴ [illegible]
[illegible] رسانند و چند نفر از ازبکیه [illegible] عظام [illegible] روانه سمرقند [illegible] که از ترکمانیه
آن [illegible] جمعی را [illegible] اختصاص [illegible] از بلاد چارجو روانه خوارزم [illegible] جهة [illegible] هزار
نفر از ترکمانیه و ازبکیه کار آزموده و باقی [illegible] از ترکمانیان خدمت رکاب [illegible]
اند و در ان ملازمت [illegible] گشته بسمت خوارزم [illegible]

برادر [illegible] ابوالفیض خان [illegible] آفتاب طلعت [illegible] از عتبات [illegible]
[illegible] از [illegible] اختیار [illegible] تا الی [illegible] النهر [illegible] جارجو
و [illegible] آمویه [illegible] النهر [illegible] بسمت [illegible] حدود [illegible]
تابعه آن بدولت علیه [illegible] متعلق باشد و چون سلاطین سابقه [illegible] خانی [illegible]
از فرط [illegible] ابوالفیض خان [illegible] خطاب شاهی [illegible] حکام [illegible] ولایات [illegible]
تعیین [illegible] جمعی را [illegible] انقیاد [illegible] درگاه [illegible] آمده متعهد خدمات [illegible] شده بودند [illegible]
در [illegible] حکومت [illegible] و چون علیقلی خان [illegible] برادرزادگی آنحضرت [illegible]
افراشت [illegible] سعادت اندوز [illegible] خدمت و الا بود [illegible] خاطر اقدس خطور [illegible] از صدف
دودمان خانی در سلک ازدواج [illegible] ابوالفیض خان [illegible] رابطه [illegible]
سلطنت [illegible] ترکمانیه [illegible] حصول [illegible] دختر [illegible] که در حجله عفاف
بود [illegible] حرم حرمت [illegible] عصمت [illegible] آن مخدره خاندان
چنگیزخانی در سلک پردگیان حرم [illegible] داشت [illegible] بود و [illegible]
از [illegible] قدم [illegible] گذاشته اند [illegible] چارجو
قدیم [illegible] این دولت ابد پیوند بود [illegible] اختیار [illegible] بسمت شمالی آب
[illegible] سند [illegible] الی [illegible] هند [illegible] وضع [illegible]

منفعل گشته بود با تعویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و فوجی از غازیان باهتمام شقام سلطان
با او مامور ساخته روانه فرمودند که از راه حصار رفته قشون اوزبکیه و اوزبکیه حصار و قوادیان را
با سرکردگان آن طایفه متعهد انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا عازم
مقصد گشته بتنبیه سرکشان آن نواحی پردازند و صوبه دار آن کابل رسیدند حکام آن ولایت
فرمان مطاع صادر شد که بدستور سابق در شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند
و مقرر شد که ترکتازان صوبه دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتک و سردار
مذکور از این طرف باهم رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته آنچه مقتضی خیریت
دولتین باشد بعمل آورند در بیان تیمور کوب آوردن بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم
چون در ازمنه سالفه سرحدات خراسان اکثر اوقات دستبرد تطاول و پامال تصاول
جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده از آن ولایت خراب گشته آن گروه در تصد قصاص
و انتقام از آنحضرت مکنون ضمیر خدیو دارا شکوه میبود خصوص در این اوان که ایلبارس والی
آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده سری بر آورده بعزم دستبرد اراده قدم جرئت
بخراسان گذاشته بود همت والا نهمت بتسخیر آن ملک کمال تعلق داشت
بعد از انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب موکب فیروزی جیش از طاهر کنار آمو کوچ کرده
منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود به حوالی قلعه ... تا ... چهار فرسخ مسافت داشت

بابها مستحفظان خبر بمسامع علیه رسید که ایلبارس ... خوارزم بسرکردگی محمد علی اوشاق
با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام از اوزبکیه ... جمع شده اند خدیو جهان
بمجرد شنیدن این خبر بنه و اغروق را ماموران ... کوچ بر کوچ متعاقب روانه شدند و جمعی بسرکردگی منصور
هنگام شب ... در ... وادی ... گشته ... از روز گذشته از ... و از روز
بخصال ... امواج ... در ... روز دیگر که پنجشنبه ... ماه ... شد
بعزم ... آنحضرت ... خبر رسید ... ازبک ... علامت ... جمعیت سپاه
خوارزم معلوم ... گشته ... مقرر شده غازیان ... معسکر ...
اثر ... فتح و ظفر بودند ... در ... روز ... بدست ... مشغول ...
تا آنحضرت ... رسیده ... نمایان ...
جدا گشته با فوجی از اوزبکیه ... ترکمان ... مقابله ... رسیده ...
... حصار ... شده ...
... دلیران ...
... جمعی ...
در ... دلیران ...
... دلیران ... منزل ... جو

شش ساعت پنج ساعت راه داشت برای ملاحظه سپاه حشمت توقف در روز نهم عطف عنان کرده
داخل اردوی همایون گشتند و چون رضاقلی میرزا از شوق دیدن نصرالله میرزا که از رکاب ظفر
از هندوستان آمده در هرات توقف داشت عالی ملاقات او را طالب بود لهذا مرخص
گشته با طهماسب قلیخان روانه مشهد مقدس و رایات جهانگشا بانتظار عبور بقیه افواج منصوره و بنه و غزرق
در عقب مانده بود بیست روز دیگر در آن مکان توقف و از آب در صد فروند کشتی قبل از این بحکم والای
سمت خوارزم ... بود که به هاون و غله و ذخیره از حد افزون بخوراک دشمن روا
بود مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و الولیه بالا روز پنجشنبه بیست و ششم ماه با دبدبه
خسروی از کنار آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در سیزدهم ماه شعبان موضع ... شهر بدیده
بویی ... بعمور خوارزم است مضرب سرادقات جلال گشته چون ایلبارس والی خوارزم
پیش از وقت ... اوزبکیه در کلاغیه داشت و خوارزم را از آن جمیع در قلعه هزار اسب
تا دیوه بویی سه فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ و جدال و قتال گشته بود در روز در دیوه
بویی جنگ واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه بعرصه جنگ کند آن ... سری نگرفت دیوه بویی
را قورخان ساخته ... برگزیده و ... و غزرق ... اردو منزل گذاشته ... بجانب
جانب هزار اسب نهضت ... قلعه ... از روی ... معلوم شد ... والی ...
جلادت ... کشیده ... ترکمن ... قلعه ... مستحکم بود و آب

آمویه اطراف

آمویه اطراف هزار اسب احاطه داشت و از پیش بردن بنای قلعه در آن روز حزم بی‌سود لهذا احداث
... قلعه هزار اسب ... روز دیگر ... اینجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم
و در وسط مملکت بود نهضت دادند که شاید ... حرکت ایلبارس گردد بعد از آنکه ... معبود
یک منزل حرکت کرد ایلبارس نیز از هزار اسب برآمده از کنار آب آمویه عازم خیوه شد چند
که از استیلای خوف از کنار آمویه دور گشته ... بمقابله ... مرتب ...
آن ولایت ... حرکت ... بعزم ... جنگ ... تیپ ... بستند
آنحضرت نیز میمنه و میسره و قلب و قول را بآئین ترتیب داده ... داشتند ...
با توپچی از جانب ... جلادت پیشه ... اندیشه ... گرفته
بسیاری ... کشتند بقیه از ضرب ... دلیران ... ایلبارس ...
ایلبارس از آنجا ... بقلعه خانقاه که از قلاع ... خوارزم ... هزار اسب
و خیوه واقعست ... لشکر ... خارج قلعه ... خیام اقامت ...
... آن روز ... خانقاه ... روز ... بر قلعه خانقاه حرکت ...
حوالی قلعه ... دلیران ... ایلبارس ... جمیع ...
در ... قلعه ... ظفرنشان ...
... اقبال ... جهانداری ...

از پیش برداشته جمعی از ایشان طعمهٔ شمشیر تیز زبانه بیدریغ کردند و بقیة الجماعت را در جانب
ایشان تا حیزی بردند داخل قلعه گشته از همان راه فرار و فتوح نصرت میمون انتشار یافت
مژده جمعی را در اثنای گریز عرضهٔ تیغ هلاک و سر زمرهٔ طلبکاری آن گروه ستیزه را دلبستهٔ فتراک ساختند
والی مزبور با از بقیه بقلعه متحصن گردید پیادگان رکاب همایون از چهار طرف بر یورش مأمور گشته
علی الفور بنای حصار را در ریختند و امرای عظام از بقیه جمعی از سپاه و رعیت اهل اسلام که در شهر جای خارج
قلعه خیمه نشین توقف بودند مدتی در آن قلعه شهر جای را تصرف کردند پس ازان الهامی
آسمان رفعت ترتیب یافته توپهای رعدآوای اژدهادهان و خمپاره‌های ستاره ریز آتش فشان شعله
سه شبانروز برق خرمن صبر و آرام از حال قلعگیان ساختند و نقابان چابکدست
از چند جا کنگ نقب زمین و حفر نقب پرداختند دیوار قلعه بضرب توپ قلعه کوب
ویران و نقبها با برج و حصار راست و یکسان گشته غازیان جلادت آیین و دلیران
بهرام کین چند جای یورش کردند اما اهل قلعه چون خود را از یورش جهد در دفع بلا دیدند بالاترش
از زرگاهی از بقیه ارباب آمیان و وزراء آمده در بیست و چهارم ماه ... و ...
با وصف اینکه گیتی خود ... سپاه ... با اعوان خود بر حالت
ضلالت باقی و در آمدن تعلل می‌ورزیدند روز دیگر تا ... اقدس رفته اورا با ... از بقیه
اتفاق داشتند خواهی نخواهی از قلعه برآمده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند ...

شاهنشاهی بحضار

شاهنشاهی امیدوار عفو و اغماض لکن اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا ندیده نشستند تا چون
از چنین ... مرتکب همایون در کنار شاه ابوالفیض خان والی و اسباب جاه توران بحکم ... والا جنت
از معتبرین ... نزد والی مذکور فرستاده از راه ابلی ... عزیمت ... کلک ابدی
بجانب خوارزم از چهارجوی بنفر از خوانین انگی را از ... حجت نزد والی مزبور رفته بودند و بری الیم
بمکان عرضهٔ ... چاپلی ... پناه قهرمان شاهنشاهی بحکم عدل از ... برآمده ... ا
نفر از ... شماره ... جمیع ... آن ... ولوی ... ساخته ... و ...
نجات خان برادرزاده ... خان چنگیزی ... سلاطین توران ... و از ... اینجا
ابد ... بو ... ایلبارس خان ... مراتب ... پس ... و از اینکه ...
با ... قلعه در میان ... گشته ... از ... الناس ... جوهر کیاست
قلعه ... آهنگ ... گردیدند ... از ... گشته ... در
... والا ... ... ایلبارس ... و از ... فرستاده ...
کرده ابوالخیر خان والی قزاق ... و از بقیه ... قلعه ... دارالملک ولایت خوارزم
... وارد گشته بود چون حال ... عریضه اخلاص آمیز ... بندگی ...
... از معتبرین ... خدمت خدیو آفاق ... عریضه ... فرستاده
... لا ... قزاق ... انجمن ... رسید

رایات جهانگشای بجانب خیوه نهضت نموده چون قلعه مزبور بمتانت مشهور و در آن
قلعه اوزبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود و اوزبکیه آنجا پیش از وقت بر دور قلعه اطراف
قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه بر غازیان جلادت پرور که از دریای آتش روانتر از آب
و از آب تندتر از رصد میگذشتند مسدود کرده بودند لهذا اول بحکم الهام کشور گشا
پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهرها
حفر نمایند که آب را از گرد قلعه بصحرا اخراج و بستر زنند ما مورین با انجام این امر از همت برزده
در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعه گیان خشک ساختند و حواله کردن
شکوه انجام صباح روز چهارم کلوله توپ از چهار سمت بقلعه فرو ریختند و بعد از
قلعه گیان ... چون ... بنوعی که از آب در بحر آتش غوطه ور دیدند ...
عصر ... کلید قلعه و ارو درگاه سپهر بنیان ... عفو ... گشتند ...
... چهار هزار نفر از اوزبکیه ... اعتبار ... خمسه ... هزار ...
اسباب و ملازم رکاب بحضرت ... ماموری ... شدید ...
تعیین ... از ولایات ... جمع ...
... از ... ایشان ... جمعی از طایفه ...
... شده ... مرخص ... مقصد

ساختند و عهد و امیری ... خیوه ... که از آنجمله چهار هزار
نفر از آنها در قلعه خیوه ... ایشان ... خیوه ... آن
معین و ایشان ... در قلعه ... موضع موسوم بچشمه ...
... همت ... آنحضرت ... قلعه مزبور
بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهام آن ولایت پرداخته چون
گذاشتن لشکر ... والی ... خوارزم متعهد
تقدیم خدمات آن ولایت ... ادای لوازم ... گشته ... والی
... مملکت گذاشته ... ماه مبارک ... از خیوه ... حضرت
... چهارم شوال ... شدند ...
... معتمد دولت ... ابوالفیض خان ... والاجاه مزبور ...
... عنایت ... گشته ...
رایات جهانگشای بجانب ... محمد ... از ... اکابر و اعیان آن مملکت
... حسین ... اوامر ...
... مرخص ... که ...
... مشهد مقدس گشته ... بحکم ... عمارات عالیه ...

رفیعه از آنجا ترتیب یافته بود مجددا بطرح بازار و چارسو و حمام و مسجد و رباط پرداختگان رنجه حکم معلا
نافذ شد که کارکنان پیرا اتمام آن ابنیه جمیله بظهور رسانند و از آنجا بعزم گلگشت و تماشای حمزه آباد
تعیین و برای هر باب از لشکر آنجا امیر سرای جیره سپرده بودند سر رشته تعیین در آمده
از آلات انتظام و نسق جمعه ارزانی حضرت اعلا جمیع سپاه و اولیای دولت را چند روزی بسیر و سیاحت
سرای آن مکان پرداخته در اواخر شوال بدار الارض اقدس رسیده شرف اندوز طواف آستان عرش
نشان شدند چون لمعه از نسیم هندوستان بندهای مرصع بیضا که در قبه علیای سپهر رفعت دیپ طلای
ماه و مهر طعنه میزد و همچنین لمعه از لسنجیر ایوان قندیل طلای گوهر آگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب
یافته نذر روضه منوره رضویه گشته بود وضع هر یک در مکان موضوع که نصب کردند
و از وقایع ایام آنکه یک سال از ورود کل برگه والا فرستاده از جانب پادشاه والاجاه
هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس شرف
بعد از چند روز بار یافته پیشکش حضور رسیده بود از نظر اقدس گذرانیده نوشته تفویض پرگنات
و محال متعلقه بصوبه تهته و صوبه کابل را که در سمت جنوبی و شرقی دریای اتک
واقع و مراتب عهد نامه بین الدولتین پادشاه والاجاه هند تعلق داشت رسانیدند
مبنی این مقال آنکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت شرقی دریای اتک که از زمین سابقه مصارف
اخراجات کابل مقرر بوده و بعضی از ولایات طرفین رود آب فیمابین دولتین محدود

و معین میشد پرگنات مزبوره چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بوده بر سال به این
دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت عزیزت باز بدولت علیه گورکانیه متعلق باشد
و همچنین بعضی پرگنات آن طرف آب متعلق بصوبه تهته بود و ناصر خان صوبه دار کابل در حین
انصراف موکب همایون از هندوستان عرض داشت نموده که پرگنات متعلقه بمصارف کابل
بطریق ابواب و مستمر از بدو دولت علیه دریافت تیول سرکار او در حضرت شاهنشاهی مرقوم
این سخن با نهار بعرض حضرت پادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود و از آنجا که آنحضرت
نقاوه رعایت حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت علیه مزید
گورکانیه بعمل آمده بود آن معنی را مغتنم دانسته برای مزید استحکام بصوبه داران لاهور و تهته و سند
نوشته مقرر داشته بودند پرگنات مزبوره را از حدود پیشاور تا متجاوز از محال آنجا که بشد
از ممالک هندوستان رفع و بعمال تهته و سند و غیره داخل حوزه تصرف شاهنشاهی و ضمیمه حوزه
ممالک خاص الخاص سازند و همچنین از جانب قمر الدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان
و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدربار فلک شان آمده و مرتکبان ایشان از
حد بود بعز انصراف حاصل گشته نیز از جانب زکریا خان سردار کابل مامور
بقیه قوشون نوران عریضه محفوظ نظر عتبه جلال گردید که از آنجا قاقان سکنه کوهسار
اولکای اطاعت نشده بود و در آمده بودند سردار بخیالات باطله

ایشان بی تحاشی از [illegible] تیغ [illegible] تیغ [illegible] ملازمان رکاب [illegible] رسید آن نقد

را با تمام نقد الحق [illegible] روانه رکاب [illegible] روانه کابل گردید ذکر رسیدن موکب حضرت

اعلی کشورستان از راه [illegible] چون [illegible] مرحوم ابراهیم خان [illegible] لکریه چادر

و [illegible] منظور [illegible] ایشان [illegible] خان ابدالی

[illegible] ابدالی [illegible] لکریه [illegible] اوقات [illegible]

خوارزم [illegible] گشت [illegible]

[illegible] گشته [illegible] لشکر

[illegible] خوارزم [illegible] آهنین [illegible]

روانه [illegible] از آنجا [illegible] عیش [illegible]

[illegible] چهارشنبه [illegible] ذی حجه

هنگام [illegible] رایات جهانگشا [illegible] سپاه

نصرت [illegible] خوارزمی [illegible] الفاقات

[illegible] ولایت [illegible] الویه [illegible]

[illegible] عازم [illegible] ماه محرم سنه ۱۲۱۴ [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ذکر وقایع تنگوزئیل مطابق سنه ۱۲۱۴ هجری در شب سه شنبه سیوم

محرم [illegible] ساعت [illegible] گنجینه [illegible] مالک الملک [illegible]

[illegible] الحکم [illegible]

و [illegible] گشته [illegible]

[illegible] حمل [illegible] نسیم [illegible]

[illegible] لاله [illegible] نسیم [illegible]

[illegible] غبار [illegible]

[illegible] گشته [illegible]

چمن [illegible] قدر [illegible]

سپاه [illegible] لاله [illegible]

دشت [illegible] عازم [illegible] مزاج هوا [illegible]

شروع [illegible] آغاز [illegible] ذخیره [illegible] علت

باران [illegible] سبزه [illegible] مزارع [illegible]

[illegible] منزل [illegible]

از فرط [illegible]

[illegible] از آنجا [illegible] شد [illegible]

و در دولت شهرکی کرایلی که واقعست چون در آن کلجین البرز بیشتره و در جنب بهاران ... اوزون افاغنه حایل
در ایام عبور عقب نشینی اکتشته هر روز جانب غربی اقلیم بنای حرکت را مکرر منع و تیغ کذاشته بتاخت
سپاه افاغنه چند روزی در جانب شمال رود کان سمت پشت سر جنب سیم ... افغان شام کشت
تا هوای ارکان رونق کالک آهنین در آن ... عرصه جولانی و سرکردکان که مأمور کار را روغیه بودند نظر افتوس رسید
معسکر را سیکه سرحد اتباب ... توپ و سربی ریخته و ... افاغنه لشکر شمال ... دلاله را لوای
دمار دمار کی ... ایشان کشاله ... بنقاب اکنه لشکر یه جانب رود له تصلب و توپ معروف وتف د
انمیر ... مصروف دشمن بشوق در سمت شمالی کوه البرز واقع کشته و آن کوه از جبال شهور
جبال دور طبری در رفعت سر او به چرخ ... و اشفته زمین و سرکردکان لمراد انکه از وقف
اعلی سرحلی کشته ... دریاب او ... که ... کنار رود ... شده و افاغنه سر منبع را ... کوم کاربر و جانوخ
و دعوی سیر باشد استحکام دادند در جنب سر سالار غازیان ... بجنبک توپ ریخته ... اول چار سو
غازیان زور آور کشته جمعی از افاغنه را با ... حوالی افغان کشته چون سمت ... کوه در تصرف
لشکر نبوده افاغنه با مقاومت ... جانب ... رفته ... جنس ... را
که در جانب ... عظیم و جنگهای ... از توپ و ... جمعی از ایشان بقتل رسیدند و حوالی سنبله
سیم در فراز کوه واقع و صعب ... بر کشیده مشغول جنگ شدند و ان محل ... بسیار سخت ... محکم
بر ... در رفعه ... اتفاقات ... عالم ... دلاوه شهر است ...

پیاده کرم رود ... بر فراز ... آهنگ صعود کردند از ... قوم ... و اکر پیک سریع السیر
ماه بر قلعه آتش آغاز نهاد ... خود را از رهگذر عسکر ... و دلاوران ابدالی ... کشته ...
کردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر ... شده استحکام ... جنگ ... تمام از طرفین جمعی بمعرض قتل درآمدند
و نیم شب ... آهنگ عالم بالا کند بهادران جلادت آغاز صعود کوه ... لشکر ... شدن
سنک ... مانند ... تیر و تفنگ ... دلیران ... جرات بیش کذاشته
اکر چه ... مقتول و زخم ... کرده ... آن سنکر را تصرف و چون از ...
شمالی کوه ... ایشان ... جمعی از افاغنه از غلبه هراس سر بهمه از کوه ...
مغاک ... افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر کردیدند و معدودی از ایشان که ... بدر رفته ...
در مساکن افاغنه ... معبود عالم ... کشته ... از آبادانی ...
فتح ... جمعیت ... سرکردکان و غازیان ... عنایت ... غافلت
... عطایای ... سرکردکان ...
محمد ... سرکردکان ... رسید که لشکر ... افاغنه ...
مرسوم ... جمعی ... اطفال ایشان ...
... مساکن افاغنه ...
... غازیان ...

حرکت داده فوج [illegible] از عبور [illegible] اول شرف [illegible] روز [illegible] بندگان [illegible] مشرف
گردیده از آنجا [illegible] عازم مقصد گشتند و از سوانح حضرت [illegible] چون ولایات [illegible] مازندران [illegible]
جنگل [illegible] در زمان سلاطین [illegible] جنگل [illegible] احداث کرده اند که شارع [illegible]
اعلیحضرت شاهنشاهی [illegible] که جنگ [illegible] از خواص [illegible] علاقه
[illegible] نیز [illegible] راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقدس شاهنشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] همراه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] الطاف ایزدی [illegible] آنحضرت [illegible] گشته [illegible] هواداری [illegible] حمایت
حمایت [illegible] این شمع [illegible] مقدس [illegible] مانده يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ القصه [illegible] طهران [illegible] بعزم ییلاقی [illegible] رکاب اقدس
مرخص و مامور [illegible] طهران [illegible] طهران [illegible]
همایون در اواسط ربیع الاول [illegible]
و از آنجا از راه [illegible] متوجه مقصد شدند در عرض راه [illegible] طوایف [illegible]
جبال البرز و اماکن [illegible]
[illegible]
[illegible]
رسیدند مقدمه انقلاب خوارزم [illegible]
رایات [illegible] در خوارزم [illegible] خوارزم [illegible]
نشستند [illegible]
والی [illegible]
[illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]

و محمد علی خان قرقلو و حاجی سیف الدین خان نیابت را از دربار معلی صاحب اختیار ایالت
سرکار شاهزاده ساخته دستورالعمل مفصلی که قانون کشورگشائی سلاطین آفاق تواند بود
با سیف الدین خان داده روانه خراسان فرمودند که بتهیه تدارک آن سفر پرداخته در روز نوروز اتصال
در رکاب شاهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند و سرکردگان [illegible] و غازیان قشون
عسکر و صفی قلی خان شاملو و [illegible] خان [illegible] و احمد خان از [illegible] با جمیع عظام
و اهالی ارغستان و اردوی معلی شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب
عنایات شاهنشاهی و کلاع فاخره و عطای اسبان و اسباب طلا [illegible] گشتند
و در ابتداء ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان [illegible] ساکن ایشان در [illegible] ارغستان
واقع [illegible] بجهت اتصال [illegible] متوجه گردید و صعوبت راه و سختی اماکن [illegible]
[illegible] به شنیدن [illegible] آن توانند شد در تمام افزون بوم
و در ابتدا تا انتها [illegible] قطعه زمین مسطح نباشد و در اکثر نفر پیاده [illegible]
هم توانند رفت صعوبت [illegible] و قطع نظر از آن [illegible] در زمستان [illegible] جبال
آن [illegible] خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن [illegible] زمستان [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در آن [illegible] تنبیه سرکشان [illegible] از [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] تنبیه [illegible] چون [illegible]

راه بر روی [illegible] بستند [illegible] که [illegible] آغاز جنگ کرده جمعی از [illegible] فریق فی الجنة
و فریق فی السعیر بمعرض هلاک در آمدند چون [illegible] عقرب [illegible] بود و نزول برف و باران
و شدت سرما مانع شد که [illegible] بدرجه [illegible] آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان
[illegible] نموده از [illegible] حرکت [illegible] روانه [illegible] شدند چون احمد خان
[illegible] توجه [illegible] از [illegible] با جمعی [illegible] خانوار [illegible]
[illegible] روانه [illegible] شد که غازیان [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] عرض [illegible] بعرض رسید [illegible] غازیان [illegible]
[illegible] و جنگل [illegible] تجربه [illegible] جنگل و کوه
[illegible] غازیان [illegible] جنگل و کوه [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] بعضی از اسباب [illegible] ایشان بتصرف [illegible] جمعی [illegible] رسیدند
وصول [illegible] آتش غضب [illegible] عزم [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
[illegible] احکام [illegible] عرض [illegible]
[illegible] غازیان [illegible]
[illegible] بوده [illegible] باشند [illegible] آیات [illegible] خان [illegible] رسیدند

اغورق اردوی معلی را گذاشته بفوجی متوجه ممالک قراباغ گشته و دربند تا حد ولایت شماخی

همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعجات محکم ترتیب و جمعی را بآنجا تعیین فرموده بودند که تمام آن محال را تصرف

غازیان نیز در هر جا بعد از آنکه بظهور رسید در ضبط ایشان گذاشتند و در دهم رمضان المبارک مراجعت

و سمت ورشگاه مسیر و محنی دربند را که جای پر آب و علف بود برای قشلاق اختیار و در محرم

و بنه و اغورق را با بقیه اردو رسید احضار و مقرر نمودند که هر یک از امرا و غازیان خانه و سرا از چوب

و نی ترتیب داده بنشینند و اسباب زمستان بپردازند از مؤیدات اقبال که در اوان توقف رکب

جاه و جلال روی داد اینکه سابقا بنگارش رسیده بود که در جنگ با ... زیران بعضی ... امیر ...

انداخته بودند چون چند نفر از جماعت تمین در همان اوقات ... بعضی ... بر ... کسی ... برای

دستگیر ساختن آن جماعت تعیین و ... در حدود ... فلان گروه ... رز اقدس آورده

معلوم شد که ... غلام ... از ... در ... شده

بود ... صدور ... نیامده چون ... ازحان

بخشش ... ازقات ... شاه والاجاه ... دولتان

با تحف ... تهنیت فتح ... روم ... بلند گشته

رخصت انصراف حاصل نمود و همچنین لطیف افندی نام از دولت علیه عثمانیه بسفارت سرور

و با تحف خان ایلچی روم که از دربار ... رخصت انصراف حاصل کرده بود در ماه ذی القعده وارد

درگاه معلی

تصدیق نمودن سلطان روم مذهب جعفری علیه السلام را

درگاه معلی رسانیده نامه پادشاه والاجاه روم را که مشعر بر ... از قبول تصدیق مذهب جعفری

و تفویض رکن پنجم رسانیده جواب بحضرت پادشاه و سابق الذکر مرقوم شده از قبل ارکان دولت پادشاهی

ایران و سلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت

آن طبقه بود از آنکه پادشاه ... ایران ... سلسله صفویه ... در عهد ... سلیم ... تا تراجع

تصرف ... ممالک ... هند و عراق عرب ... بعضی از آذربایجان در تصرف

دولت عثمانیه در آمد چنانکه ... در عهد ... خاقان مغفور امیر تیمور و جد او

خلد مکین آن پادشاه ... سلیمان ... مرقوم شده ... که ... جلوس ... از ... سلطنت

ایران واقع شد ... الله ... ممالک ... در تصرف سلاطین ... ارجاع ...

شود ... ممالک متصرفه روم که ... آنحضرت ... بقبول التماس ... تصدیق ... هرگاه

صورت حصول یابد فهو المطلوب و هرگاه ... گشته ... اعلان ... در عالم ...

برادری توقع داشتیم که امور ... چون ... اصلاح حال مسلمین بود آنحضرت ... خلیفه اسلام بود ... روم

اهم را ... استنباع ... چون ... الطرفین

عازم روم ... امید داریم ... انشاء الله ... زمین در عالم ...

از طرف ... دولت علیه ... چون در خلال آن احوال احمد خان ...

نیز ... بدرگاه معلی ...

کار دشمنان غیر قریب به تمام بود فرستادگان را مرخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای خاص مالک
الملک لایزال نسبت بآن خدیو بیهمال آنکه در چنین موسم که شاه سرما و برف و باران لحظه بلحظه در رشته نزول از حد
متجاوز و لاینقطع ببار بود در دشتهای بعید و آبی در فضای بی اندازه [illegible] از اطراف ممالک
محروسه علامات [illegible] گشته جمعیتی را که زیاده از عدد انجم و کواکب [illegible]
آسمان شکوه در رکاب نصرت پژوه میبودند [illegible] صحرای مغان
بنحوی که سابقا ذکر یافت [illegible] رفض را [illegible] اهالی ایران [illegible] ایشان نیز [illegible]
صمیم القلب [illegible] در این اوقات از برای [illegible] تجدید حکم [illegible]
شد [illegible] اهالی ایران از حد و سرحد [illegible] در باب [illegible] صادر گردیده
که [illegible] عظام و حکام کرام و سادات عظام علما و فضلای [illegible]
شرع مبین [illegible] ممالک [illegible] طبقه
قاطنین و جمهور ساکنین و متوطنین ممالک محروسه [illegible] دولت
ابد مدت ظل اللهی [illegible] قال الله
[illegible] که چون شاه اسمعیل صفوی در سال نهصد و شش خروج کرد جمعی از
اعوام کالانعام را با خود متفق ساخته [illegible]
اهل اسلام [illegible] گذاشت [illegible]

بمعرض عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق [illegible] آتش
کین شده مروج [illegible] صحرای مغان [illegible] جمهور
انام و کافه خاص و عام ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible] اهل ایران [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] جناب
[illegible] آیه [illegible] والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان [illegible] حضرت سید الابرار
[illegible] خلافت باجماع صحابه [illegible]
[illegible] صدر نشین مسند خلافت [illegible] ابی بکر صدیق [illegible]

المنبر و

بر فاروق اعظم مزین المحراب عمر ابن الخطاب و بعد از او بجناب ذی النورین عثمان بن عفان
و بعد از او بحضرت اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی بن ابیطالب علیه السلم
قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق
و معرا از شوایب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت را با ایتلاف در عرض محوطه حوزه دین
مبین را از تطرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ داشته اند و بعد از خلافت
خلفای اربعه رضی الله عنهم تا زمان اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگرچه بمرور دهور و تصاریف
اعوام و شهور بجهت بعضی اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم
و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص بحضرت
رسالت پناهی و اولاد و اصحاب [illegible] قصور و خلل و قصوری راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل
[illegible] مستمر بوده ایشان نیز بر حسب حکم اقدس و ارشاد امر معدلت ترک آثار مبتدعه
و سب و رفض نموده بذیل محبت دولت آن چهار رکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند
در ازای این معنی تا نیز سریر سروری را بجلوس میمنت مانوس اقدس زینت داده تعهد فرموده بودیم
که عهود خمسه را با اعلیحضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین
ثانی اسکندر ذوالقرنین پادشاه اسلام برادر والا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام
و [illegible] بطرق شایسته قبول بپذیرای اختتام بیارایم [illegible] مقدمات [illegible] الاصل

دو روز [illegible]

در شرف انجاح و وصول است درین وقت که حسب الرقم مطاع بجمیع ولایات ممالک محروسه [illegible] که
السنه [illegible] بجهت مزید [illegible] از برای استحکام آن کار دو نفر [illegible] جانب [illegible]
از علامة العلماء مجتهد الزمان ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام در [illegible] اشتباه [illegible] و [illegible]
حضرت فیض مظاهر [illegible] بمجلس [illegible] استعلام [illegible] مذهب [illegible] معروض داشتند
و همه جهت حجاب شبهه و ابهام از [illegible] اقدس مرتفع [illegible] تشکیک [illegible] رفع گردید
بحد یقین پیوست که رفض و بدع و اختلاف [illegible] شیعیان [illegible] و الا [illegible]
اول الامر در ظهور [illegible] اهل اسلام [illegible] اصول [illegible] طریقه ثابت [illegible]
[illegible] ربانی و الهام [illegible] حکم اشرف اقدس [illegible] علماء [illegible] صدور [illegible]
که [illegible] مبانی دین اسلام [illegible] ظهور شاه اسمعیل [illegible] خلفای راشدین [illegible] حنیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] رفض [illegible] خلفای [illegible] اعظم
[illegible] خلفای [illegible]
[illegible] و علمای [illegible] خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمد علی [illegible] الاسلام [illegible]
خاقان [illegible] فرمودیم که [illegible] حکم [illegible] قبول [illegible]
[illegible] غضب [illegible] داشتند و دیگر [illegible]
سنه ۱۱۵۵ هجری شب چهارشنبه [illegible] شهر محرم الحرام [illegible]

گشته اوچی اسم دری بیزار برحسب نود و رحیان زنگار رخت استیلا یافته گلگون قبایان گلزار
از لباس برگ و بار عاری گشته بود از ظهور حسن نشاط بهار بالکلیه بی ثبوت از زاغ خشستان کوهسار دیار قصور
بود و قلت نیز بی برگ و نوای بهمن و در تموزان زمین بحر غرصه بی از لباس آتش چمن گلهای آتشین
خالی و از لوای استبداد برافراشته بود از هجوم کوکبه بوی بهار و رواج بهارستی نمود و روز چهارشنبه جشن
نوروزی بفر و فیروزی در کمال بهروزی و عشرت اندازی بمقدم رسید چون از نفس قوس بیشتر این مخبر
اعتماد بود که بر افراغ امور و دوام داشتن از ضایع آنکه روم عطف ایران غیر پیکی از شاهزادگان
گرامی بتفویض وجود و کلمات بهار کهن قدیم این است سامی کوشکیشی که پادشاه عالم معنی عبارت از آنست
بلند ارکند لهذا بعمار عن عمارات پیشه دهند سان رست اندیشه رسم کاران تحت گردش دکار گزاران
صاحب هوش تعیین فرموده در کلمات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه در رفعت و اعلا همه برکت
ایوان سپهر برین از طاق بعرش ... آق برج بنقش این است بر ... ترحامات ... و دکاکین زخارف
و آب انهارهای کوثر سرشت صفا پرور در ... زمزم مزاج سلسبیل آثار احداث و در اطراف
ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس سباب و لطایف اثواب و نوادر اقمشه و زوادر امتعه و از هر جنس مایحتاج
و هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم القدر بآن محتاج باشد رو بی حساب و بیدار که و بعد از آن زینت
سرای جنت تزیین و بهجت آباد خلد آیین و حصن حصین جهان و رکن رکین معموره عالم امکان گشت
یافت و در کل نصف اتمال روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول ... خروار ... ال در اثنا

برسم چند ال

موسم عید ال بود اولا آنکه بیشتر از طرف سرایر ... و جهت ... سعادت ... ساکنان حرکت و آنچه لازمه
بود از مانه ترتیب ... بهبست ... عراق اماکن و مساکن و چیدن مزارع و محصول ... آمده و در آن
دیار و دیار و از آبادی گلزاری ... برادر ... عطف عنان ... کشمیر جمال ... عستان ... گیلان
سپاه و ... درماندت و ... عشاق و قلاع ... کارانش ... و ... رسید ... کرد
شمال ... اکثر ... رکاب ... اسم ... حدت ... آقا احمد
... بنا ... در ... بمقام ... قلعه ... صعوبت
... گشته نقلعه ... واقع و اطراف آن ... در رخت ... ریاب
... بجهت ... کشتی ... کوشش ... و آن ... عظام
... آن ... امیر ... قلعه ... شیر ... رب
... صف شکن ... قلعه ... حالات ... قلعه بند
و قلعه ... چند ... و در جنب ... آن ... سمت ... ادار
... قدم ... قلعه ... عزیز
... جهت ... کشته ... آن قلعه ... لشکر ... رسید
... قلعه ... و ... آمد ... بسمت ... آورد
... والی ... خان ... تعیین گشته ... عازم ... آرام توقف

لوکه بعد درود عرضستان بعرض اقدس رسید که اشرار ارال و خوارزم ابلطه مرتبت و اغوای ولد ابوالخیر ولد

قزاق و اتفاق قراتوق اینانق سر مخالفت بر داشته پا از جاده صواب بیرون گذاشته حاکم

والی را مقتول و ولد ابوالخیر را با لشکری قزاق طلبیده اند چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و ارال

با ضعف بنیت رعیت ممالی که از جانب اعلیحضرت شاهی در ازای خدمات ایام سابقه ایشان بظهور پیوست

علی بن بسپاهی و کمال ... بود بنظر اقدس در آمد که دارای ملک جاه فلک حکم ممالک توران بود با افواج خراسان

و ترکانه و استعداد کامل بمرزبه پیشه بجهت تسخیر خوارزم مقرر فرموده که بعد از نوروز فیروز عازم

آن صوب شده قراتوق اینانق با اهالی و اعیان و روسا و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده

خبردار و از شاه ... بسرکشی ... و از عقب ... بسیار گشته از روی اضطرار نادم و پشیمان

و خایف ... از صدور ... بخدمت شاهزاده پیوسته ساعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن

بقیه اسرا و دادن نوکری ملازم ... شاهزاده در مرو توقف ... عرض ... در حضرت

از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب ... از قبیله خوارزم ... شغل

خدمتگزاری ... اعلیحضرت ... بر ... رعایت

حقوق خدمت و ضعف ... ملاحظه ... ایشان ... بعرض

رود ... ابوالمحمد خان ولد ایلبارس که از سایه ... تخت ... نصرت

موکب شاهزاده نامدار ... عنایت ... قراتوق اینانق مرحمت ... مذکور

برادر خود ابوبکر

برادر خود را با جمعی از خواص روانه رکاب ظفر انتساب نموده معروض داشتند که شاهزاده والی

مزبور را مخلع ساخته روانه و مجددا ... برای ملازمت رکاب ... از جوانان بکار آمد ارال

و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسرا ... و ... را اگر ...

بدفع ... گذراند ... مانده اند ... روانه خراسان ...

فرمان ... در حضرت ... خوارزم ... روانه خوارزم ... شاهزاده ...

... و ... فیض ... در بیان ... ظهور ... دعوی

در ایام ... سلطنت ... او ... که بعرض اقدس رسید که در اواسط ماه شوال

شخص مجهول الحال ... در لباس درویشی ... و از آنجا عازم بلخ

گشته در آستانه مقدسه شاه مردان ... اظهار معجزه و کرامات

کرده جمعی ... در ... بلخ ... و ... از ...

... در اندک روزی ... بر ... جمع ... از اطراف ...

... خان والی ... بلخ ... درویش ... رفته ...

... کار ... درویش ... مزبور ... والی ... شده

جمعی را ... فرستاده ... ظرف ... بلخ

با جمعی ... مقتول ... در بیرون و درون شهر ...

هرگاه از الکه آیند تعقیبات رسانند و والی در اردک مخصوص شد تا از رسیدن آنچه جمعی از غازیان
سرحدات خراسان بسرداری محمد حسین خان چمشکزک چکوی بیگی خبوشان و اله وردی بیک محمد رستم
بیک قرقلو جمعی از جوانان برای دفع این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مامور
بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه چهاردهم ماه ذیحجة الحرام خبر رسید که در سی می دلهای بن
درویش وارد نه مدد کرده عصمت الله نام بود که از جانب ابوالفیض پادشاه ترکستان مامور از ترکیه بود
بقلوله تفنگ خمار و از ملاحظه آمدن تزلزل در احوال مریدان نسبت عشق در راه یافته مزبور در درویش مزبور
در آستانه شاه مردان تحصن و عصمت الله از روز بروز بار سفر کی نیت تعقیب رسته خواجه نعمت علی
آستانه مزبور رفت یافته با جمعی از غازیان درویش معتقد را معتقد رخنه از والی
اوزبکیه جمعی را مانند هوای طالب در دسته ابو منفرق و از اشرار خیر جمعی محبوس کرد باد بعضی
دستگیر بشرح معروض سیاست در آمدند امر همایون صادر شد که سردار ابی بیک سرر رشته کار را
از دست نداده بهمان ضابطه بقرب عازم معوضه بانفاق والی بتنبیه اشرار و مفسدین
در چنین امر به سکنه نه طلب کشته فتنه بر انگیخته اند مشغول و آنگروه را تا دست تیغ
جون منجر بسبق ذکر یافت احمد از جانب او اوار کشته قلعجات و سایل او با
خاک میان برسوی محال داغستان قریه بقریه و محال بمحال با ملک رستم سرور دلیران و دیس
نظار غازیان گرد شمال ترمیخ بزرگ داغستان نو و بنا جمیع سرکشان از قلیه

کشان رکاب بر علم خدمت و اطاعت کشته حکام و اعاظم قوبان و نغاری و چرکس در
هیچ عهدی فرمانبردار نبوده اند قلاده انقیاد برگردن گرفتند و نیز در خلال آنحال از جانب سلطان محمود خان
پادشاه والاجاه روم نامه رسید مشعر برآنکه از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه
که مخصوص باز چه جهت باشد عذر خواهی نموده اظهار کرده بود در ازای این دو مطلب امر دیگر از ایشان خواهش
شود در سال گذشته در حینی که حضرت اعلی سایه افکن رایات اعلی در حین تعین آمده بود خبر بطرف شاه
صدر گشته پادشاه والاجاه روم رسانیده که مهیای استعداد است که ایران از امر داغستان متوجه
روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد رسید و بر وفق آن در جواب نامه مزبور از اطراف گذشته قیم تصریح
و اعلان شد پادشاه والاجاه مزبور از توجه موکب جهانگشای آگاهی بخشید تبیین محمد علی خان قرقلو را با
در بند تعیین و جمعی از غازیان با اطاعت امر و جهد در روم و روز پنج شنبه نوزدهم ذیحجه سنه ۱۱۵۵ بجانب
از سمت داغستان لوای توجه بجانب معان افراخته شد چون امر و روز که حوالی آن معان بجانب معان جمع گشته
برخلاف ایام زمستان و ایام بهار در حال چون تشنگی است و برف و باران شدید شروع که لاینقطع از
بروزن آسمان آب بسر ریزان عرصه غبرا بحنت و اطراف سحاب بسر باز گشته از ریزش سحاب امطار بهشت
ریزان از کف نسیم بحنت گلاب کردش تنهای نباتات از سپهر برحوی رحمت چنان شد که بور بود روزی در
فلک از منظر ابر و ریزش در کار از شدت باران اوج سیلاب گاهی رسید که در انهار رود آب بر حباب از
سحاب در رود فهکشان بار رسید اندر رحمت خانه عالم آن گشته لطافتش بهلو بجمع اخضر میزد

و آب و لجنات نباری از کثرت بارندگی و نزول برف و باران و شدت سرما عرصه
احاطه و اتلاف دارد و رسیدند تا کنار زاگه که منزل بود و عرض چهار روز طی گشته در آخر حوت
در قصبه میانه ورود گردید **در ذکر وقایع تنگوزئیل مطابق ...** شب پنجشنبه بیست و چهارم
محرم الحرام بعد از انقضای یازده ساعت و چهار دقیقه که خلیفه شب لباس مشکفام عباسی را از بر و کلاه ...
را در سر داشت سلطان سیارگان که از شرارت برد در خیمه توبرتوی فلک سبز زرین بود آفتابی
شده از نهانخانه حوت به ربع حمل رخت کشید و بفر ربیع السیر نسیم از رفعت کشور آرای بهار
در دار الملک گلزار بارگشای تخت و ... عطف بار گشته فرمانبران قوای نامیه فصل
ارتفاق گلهای سوری را در صحن چمن برافراختند و لشکر جان شکر اردو بهشت تسخیر ممالک باغ
و راغ ارتفاع ... حصون بساتین و قلاع گلزار برافراختند پیادهای باد ...
طلایع برای رفع غایله برودت که قاید بن جذبونهض ... نشاط و ... داری ساختند حشمت
آثار حاصل بود و ... صبا و شمال را برانگیختند و افواج اعلام سرو و صنوبر ...
خلاف ... بساط عشرت ... و بهارات سبز ... تماشا و ...
در فضای ... ایران ... در روضه ... الانوار
گلزار ... نزهت ... رصفا ... جشن ...
... دشمن ... جشن ... آراسته

بعد از انقضای ایام عید از خسرو ... چون از ... صحرای ... را ... که ... حضور رحمت
پیشتر ... انتهای ... توقف ... نموده ... اطلال ... آمده ...
نصف ... روز ... غیور ... که ... رحاب ... ابلیت ... سبز ... زمین
دارالشفا ... نفر ... در ... حوزه ... که ...
در ... ابران ... و ... ساغر ... ... تا ... چنین ...
دست ... که ... از ... در ... جات ... ارض
اقدس ... توقف ... شده ... که شاهرخ میرزا ... شاهزادگان کرام ...
... چهارم ربیع الاول ... منزل ... ایران ... شریف ...
... اقدس ... پادشاه ... جاه ... هندوستان ...
... آنجمله ... خلعت ... هند ...
... ماهر ... کمال ... صنایع ... بوده ...
... شاهنشاهی ... منزل ... اعلام ... فرمان ... گشته ... چهار
... شد ... چون ... حال ... جانب ... در خاطر اقدس ...
... شده ... بود ... ... راه ... بهمدان ... گشته ...
... بغداد ... احمد پاشای والی بغداد ... ضمیر اقدس ... محمد ...

لکد خاری خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد
اطاعت و انقیاد و در باب سپردن ارصات قلعه بغداد و تا انجام کار سر عسکری که از دولت عثمانیه
تعیین شود اهمال کرده بود جهانگشا نیز مسئول او را مقبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را از جهت ضبط
شاهره رحله نجف اشرف و کربلای معلی و حسکه در ناحیه و توابع کنار دجله و باقی نواحی و توابع نیز او
تعیین و توبه خان شیرازی سردار لشکر را که سردار جانب بصره مرا بسیر از دیاربکر پیشکی
حویزه و حکام شیراز و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت به تسخیر بصره مامور و مقرر فرمودند
که با غرابانی که در صحرای حویزه طیار شده از شط العرب عبور و در باب انجام امر مقرر پردازند و از آنها
منزل در نهم جمادی الاولی بصراحت مسیر را با قی شاهراه کاب در زواید احمال و اثقال سرکار روز آن
امداد سخته فرستاده پادشاه والاجاه هند که نیز مشغول او شادت خاقان در حضرت
اشرف از رخصت داشته مادر شیخ الله که هر لکی باصطلاح این عصر بخود از زمان شیر
جواهر نفیسه و مرصع الآلات از جواهر خانه خاص جدا و باصد و بیست تخت فیل کوه اندام
برای پادشاه جمشید احتشام بصحوب میرزا محسن بیگ موری همشیره زاده سعادت خان روانه و با جمعی
از ارباب صنعت هندی در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون جمعی را قانون
ساز نای و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته در رقص و رامشگری ماهر ساخته بود بنیان سعد
نیز مرخص ساخته فرستاده بودند چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلامیشی در صدد و بغداد بعد از آمدن فرمان

در طهران ...

بدون بغداد و بصره که علامات شهریاری در حال رفعت ... پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور
به قلعه چولاّن در اواخر ربیع الآخر آمده خالد پاشای حاکم بابان و شهرزور و برادرش سلیم بیگ با عم خود خالد پاشا
با اتفاق رؤسا و عظمای اکراد در دربار خلافت مدار گشته کمر خدمت و ولایت آنجا را به سلیم بیگ
یافت و دیگری از روم که در دستانات روم بخود اطاعت در آمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته
در چهاردهم جمادی الاولی حصار کرکوک مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا به استحکام قلعه مغرور گشته
راه اطاعت نسپرده در مقام لجاج و عناد چون ترکتازی بود بنابراین که از راه رینها آن در باب رحمه بود
بایست ... معلی بود که باشاره بر روز چند روز در عرض مدت ... قلعه کرکوک و برج آن ...
قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده ... انجام آتش بلا از جانب
قلعگیان نازل ... روز ... در چند روز که در روز شنبه ... ماه ... باشد
قلعگیان از ... آن آتش جان ... آمده از آن صدمات ... قلعه شکست ... حصار ... و
امان خواستند ... شدند ... عفو خطا ... فائق ارباب آن ...
... پس امیر ... جعفر ... پسر ... از ... ضبط قلعه ... از قلعه ...
... تعیین فرموده ... از ضرب گلوله توپ قلعه ... آتش ... حصارهای ...
محیط ... در آمد ذکر یورش رایت نصرت آیت به تسخیر موصل چون محمد آقا از جانب احمد پاشا ...
در انجام مرطاب قلعه و بنای ... از استمزاج ... از کرکوک ... در آنجا ...

فرمانی از پادشاه والاجاه روم که بر طبق فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده
بود بنظر رسید مشعر بر اینکه قتل و اسر طایفهٔ ایران مباح [illegible] مذهب ایشان مخالف اسلام است
راهنمای دولت علیهٔ عثمانی فرمان و فتوی را بمصحوب عبدالله افندی بموصل فرستاد و حسین
پاشای والی حلب را با سپاهی از پاشایان و اغایان اکراد بمعیت حسین پاشا [illegible] بموصل مامور [illegible]
همگی محرک عزم ثابت گشته روز چهارم رجب لوای نهضت بجانب موصل [illegible]
در روز پنجشنبه بیست و سیم ماه مذکور در دو فرسنگی [illegible] موصل واقع شد [illegible] پاشای حاکم کوی
و [illegible] قلعه [illegible] از سپاه روم [illegible] میدان رانده [illegible]
موکب منصور در آمد و جمعی از ایشان [illegible] شمشیر گشته بقیه فرار [illegible] غایب [illegible]
در روز شنبه بیست و نهم [illegible] مطلع طلیعه [illegible] جوار مزار شریف حضرت
یونس نبی علیه السلام مضرب سرادقات اقامت [illegible] نفر از علمای موصل [illegible]
[illegible] بدربار [illegible] پاشایان [illegible] قلعه [illegible]
بحسب حکم [illegible] محاصره قلعه [illegible] فرمان پذیران از هر جانب قلعه [illegible]
موصل [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] محیط قلعه [illegible]

کار بر [illegible]

کار بر [illegible] توپ [illegible]
روز قیامت بر قلعه گیان [illegible] توپ [illegible]
[illegible] قلعه گیان از ضرب توپ [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] جمعی از علمای [illegible]
[illegible] جمعی [illegible]
[illegible]
[illegible] شریف [illegible]
پاشایان [illegible] بموصل [illegible]
که از جانب احمد پاشا [illegible] پادشاه اسلام پناه روم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احمد پاشا [illegible]
[illegible] موصل [illegible]
[illegible]

گردیدند و در منزل شهروان سلیمان پاشای کدخدای بغداد به محمد آقا و معتبرین دیگر از جانب احمد پاشا پیشکشهای
لایق داده و بعطای خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان گشتند و محمد آقا برای
برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار بغداد گردید و اعلیحضرت
شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مرقد منوره کاظمین علیهما السلام سعادت اندوز گشتند کشتیهایی که احمد پاشا
در کمال زینت در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و ادراک زیارت مزار امام ابو حنیفه
رضی الله عنه نموده عصر حضرت نقابت شرف و در روز دیگر از آنجا حله عازم نجف اشرف گشتند
چون تمامی علمای ایران و افغان و ترکستان و بلخ و بخارا از سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و همگی همت علیا
مصروف بآنکه در مذهب اسلام رفع شبهه و نزاع از میانه امت حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام بشود
شریفین رضوان الله علیهما بعد از ایراد تفصیل از در آستانه مقدسه علویه مجمعی بهیه عز ... مجلس مذاکره
را انجمن نماید و انعقاد داد تا که طرفین باید که گفتگو کرده آنچه منافی است رفع نموده مذهب حقه
روشن حجت ساطع ... و از فضلای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از تعاطی
مشرب تقدیر ملت محمدیه را از لای سلوک و شبهات تصفیه دادند و وثیقه متضمن کیفیت ماجرا
نموده را بقسم حروف مرقوم و بمهر اکابر و افاضل و حضار مختوم گشته نقل آن در خزانه مقدسه
عز و بسط ... در هر یک از بلدان ممالک محروسه ... از آن اعلام انعکاس یافت و شرح وثیقه مزبور است
غرض از تحریر وثیقه و تنظیم این صحیفه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

اجمعین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال نموده عن شکر ان
رحمی هدایت مبرور کرده بمراتب بزرگ تشریف نزول آیه وافی هدایه وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ گردیدند و بعد از رحلت جناب سید الابرار حضرت خلافت باجماع صحابه کبار
که اهل حل و عقد کار آن بودند به خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین خلافت احمد مختار ابی بکر
صدیق رضی الله عنه و بعد از او بنص و نصب اصحاب رفیع الدرجات عظیم الشأن زین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب و بعد از او بشوری رضی الله عنه
بجناب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از او بجناب اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابی طالب علیه السلام
قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود بنهج سنت سنیه سید الانام و اسلاف [illegible]
اخلاف ایشان بهمه رسم و صداقت محفوظ و حوزه ملت محمدیه صلی الله از طرق شرک و کین مصون و محفوظ و مسدود بوده اند
و بعد از انقضای ایشان مدت که خلافت بنی امیه و بعد از آن بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت
و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه قایل بوده اند تا آنکه در سال نهصد و شش شاه اسمعیل صفوی خروج
و در معارج سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل رفض را بجهت خلفای راشدان
و اما آنکه قلوب عوام از متابعت و رابطه محبت ایشان [illegible] آن شده رفض را که خامه [illegible] از حجت
ذکر آن زبان [illegible] حاوی بر [illegible] شایع و در منابر و مساجد [illegible] آنگونه اقوال اعلان [illegible]
و ضایع کردند و بعد از شیوع این معنی اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادات و ترک
مصافات کرده قتل و نهب و اسیر این فرقه را مباح دانستند [illegible]

ربقه ولایت عرصه هیچ شریکی نشستند و از این حادثه شنیع تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین
منذ اوائل معمول می‌بود و تا آنکه رشته رفته رفته بر کارخانه دولت و بنیان آن راه یافته فساد همچنین روسیه
و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و مملکت را ویران
کرده قلع و استیصال از بنیان سلسله رضوی لازم دانستند چون مشیت مالک الملک لم یزل امر عظیم
بکرد اسباب آن از همه که مکون رحمت شهود و بروز می‌آید لهذا کوکب ذات … از برج سعادت
اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مرتبت برج صلابت ملی الملکی و مرجع الخواقین فرمان
فرمان رفیع الشأن بر کارخانه … کشان جهان … تاج بخش ملوک
ممالک هند و توران … بار … ملکه و سلطانه … آفتاب
بقضیه حال … مذکور … در مطلع ملک ایران آغاز طلوع … مطلع لمعه
ظلمت زدای ساحت ایران گشت و ممالکی که … انقلاب دهر در تصرف غیر درآمده بود از
بازوی … دولت … اقبال ظل اللهی استرداع … ارباب عناد
انتزاع نموده … که در سال هزار و صد و چهل … در صحرای مغان … عموم سپاه
و شریف ایران … مجلس … انعقاد … کس اختیار … سلطنت … جبار
نموده … اهالی ایران دست … ابرام و الحاح … عرض کردند …
عالم … نصرت … تغییر … الهیت … سلطنت

حق بجانب

حق بجانب بخوبیکه از روز اول سیاست احوال ما کرده عرض … سلطان … در خیانت و شماتت
بزرگی رسانیده و داده اند باز در مقام … باشند … ایران … بلند از نقل اعلیحضرت
شاهنشاهی … فرمودند که اهالی ایران هر گاه … خود اطلاع شدند در صورتی این
این مسئول … قبول و مقرون به صحت خواهد شد که از … عقایدی که مخالف مذاهب اسلاف کرام آبا
عظام … است … حقیقت خلافت خلفای راشدین … سالک شوند ایشان از
راه حقانیت بدون شائبه … متفق الآراء … اصغا نموده … برای
تولید … اعلیحضرت شاهنشاهی … از ازای این …
روانه دولت علیه عثمانیه کرده … اعلیحضرت سلیمان حشمت … ناشر آیات والله یامر
بالعدل والاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین … ذو القرنی …
… اعلام … الخم … پادشاه اسلام پناه روم … طالب …
اول آنکه اهالی ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است قبول نموده اند
قضات و علمای … اذعان کرده از احد المذاهب شمارند دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان
اربعه مسجد الحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب در رکن شامی با ایشان شریک بعد از ایشان
علیحده با امام خود بآیین جعفری نماز بگذارند سیم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که از طریق
امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را به کعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران

تا امیر حاج مصر و شام باشد **چهارم** آنکه اسرای دو مملکت را هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد نموده

بیع و شری بر ایشان روا نباشد **پنجم** آنکه یک کسی از دولتین در پایتخت یکدیگر بجهة امور

مملکتین سه سال بر وفق مصلحت و قرار داده باشند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی

از میانه امت محمدی گشته مصداق **انما المؤمنون اخوة** رسم الفت و برادری میانه اهالی

روم و ایران مسلوک آید هماره حراست آید [illegible] بحسب مطلب سه عبارت از تعیین میر حاج و الحاق

اسرای جانبین و بودن وکیل در مقر دولتین باشد قبول نمودند جعفری را تصدیق که [illegible]

می [illegible] شرعیه و [illegible] موقوف ساخته بعضه الحجان در شان کنعوص مطلب آمد و شد که از اطراف اقامه

اعداد [illegible] بر رد [illegible] زبر این مطالعه رجح قاطعه الحق و اظهار [illegible] شد چون در عرض

هفت هشت سال [illegible] باید و شد [illegible] الکلام [illegible] در سال [illegible] که سلوری [illegible]

مطابق سنه ۱۱۵۶ باشد [illegible] همایون [illegible] از [illegible] ظفر مقرون خاقانی نعوم [illegible] در حال [illegible]

لشکری جبلی از برای رفع بنیت آتش فتنه [illegible] و نزاع را از میانه اهالی اسلام منتفی [illegible]

از سایر ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را برای مذاکره

این امر [illegible] حضور [illegible] احضار [illegible] رسم [illegible] را از [illegible] که [illegible] بالتفصیل

[illegible] باشد [illegible] بحضور [illegible] و نقصان [illegible] روضه [illegible] بزیارت [illegible] مشرف

گردیده جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و کاظمین [illegible] بغداد را در حوزه لشکر حاضر ساختند

مجددا امر باین قرار نفاذ و ثبوت که چون در مذهب اهالی اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست

الا اختلافاتی که از بدو دولت صفویه در میانه امت بواسطه تشیع باعث [illegible] علمای کرام که در عالم اسلام اند بایدکه

مجلس محاوره و مذاکره آراسته منهاج شریعت نبویه را که از هجوم انواع اختلافات امم آنچه لایق شک

و شبهات گشته است اصفا و زلال حق و رشاد در مجاری معین [illegible] در اطراف [illegible]

لهذا امور [illegible] مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت [illegible] الدین [illegible] الامام [illegible] مقالات

و اظهار عقاید بر وجه تحقیق [illegible] است که در مشهد شریف شهادت آنحضرت [illegible]

اول عقیده [illegible] حضرت

سید المرسلین خلافت با جماع امت بر جناب خلیفه اول ابابکر صدیق و بعد از وی باتفاق بر فاروق

اعظم عمر بن خطاب و بعد به شوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین عثمان بن عفان رضی الله عنهم و بعد بامیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافته [illegible] **والسابقون الاولون من المهاجرین**

والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه

[illegible] آیه شریفه **لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم** و حدیث

شریف **اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم** خلیفه بر حق [illegible] ایشان [illegible] باید

رسم [illegible] بی شائبه [illegible] و [illegible] اسلاف [illegible] رسم [illegible]

ایشان [illegible] که [illegible] خلیفه اول [illegible] از جناب مرتضوی [illegible]

آنحضرت میفرمودند امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق وماتا علی الحق

وخلیفه اول نیز در شان خلیفه رابع میفرموده است لست بخیرکم وعلی فیکم وخلیفه ثانی نیز در حق

آنجناب میفرموده که لولا علی لهلک عمر ودیگر برای آنکه کمال رضامندی ایشان از یکدیگر ثابت

دارد بسیار از سخنان ارشاد شده است ودر سال نهصد وشش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج

نموده بود در اشاعه سب ورفض نسبت بخلفای ثلاثه نمود ابتدای بعضی جاهلان ورفض باعث اختلال عباد گردیده

بود تا بمعادات فیمابین اهل اسلام شده تا آنکه بمقتضای قل اللهم مالک الملک

تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه برتبه سلطنت وجهانداری فایز گشته بنحوی که در فوق

مذکور شد در شورای صحرای مغان از رایس واعیان ایران استکشاف نمودند بنا بر عرض عقاید اسلامیه چنانکه بوده

حال نیز در روضه مقدسه علیه علویه از رو اعیان مجدد استغفار نمودند عقاید اسلامیه را اعیان بیرون است

و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت سید الکونین میدانیم

و شک و شبهه نداریم و از رفض و تبرا بیزاریم چنانچه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الکل والمهتدین

عظام حولت علیه عنایت التصدیق مذهب جعفری کرده اند مقلد طریقه آنحضرت در این عقیده راسخ

و ثابت میباشیم و آنچه بسمت تحریر یافته محض از خلوص نیت و از صمیم قلب بود الله تعالی بر عالم مصنف از شائبه

غش و نفاق است و هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه و برو رسول و غضب

خداوند یگانه و بسخط شاهنشاه زمانه باشیم دیگر عقیده اتفاق اعیان ولیتن حلیتین علمای کعبه.

اشرف کربلای معلی وحله و نجف بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام از ذریه رسول اکرم

و ممدوح امم و از ائمه هدی مقبول و مسلم است و از اقراری که علمای ایران عرض و تحریر نموده اند و از رو اعیان

محقق و ثابت شد عقاید اسلامیه اهالی ایران صحیح و فرقه مزبوره بحقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و از امت

حضرت سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام میباشند و هرکس نسبت بفرقه مزبوره اظهار عداوت نماید یا تکفیر کند

از دین وحدت و از رسول [illegible] انکار برین [illegible] در دنیا محاکمه آن سلطان عصر و در عقبی معاقب

شدید البطش القهار خواهد بود دیگر عقیده اتفاق العلماء علمای کبار آنکه عقاید صحیحه اسلامیه اهالی ایران

بنحویست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و از امت حضرت سید الانام میباشند

و هرکس که بین جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت

سید المرسلین بوده در دنیا بر حضرت آن پادشاه آفاق و در عقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهد بود

و اختلاف فی ما معتقدین عقاید مسطوره در فروعات ائمه مذاهب اربع [illegible] منافی دین

اسلام نیست و [illegible] از اهل اسلام [illegible] که میان امت محمدیه

دیر [illegible] حرام است درهر یک از اطراف [illegible] اشرف [illegible] بزرگان

چون [illegible] کنند [illegible] مبارک [illegible] فرمان پذیران

امر [illegible] که بهلو [illegible] از طلاکاری

دایره زر اند [illegible] مطابق چرخ اخضر [illegible] تحریر یافت

گشتند فلک انتساب واقع شد و از سرکار حضرت اقدسیه سرت لوشاه بیگم والده شاهزادگان
کامکار نصرالله میرزا و امامقلی میرزا نیز صد هزار نادری تحویل داده شد که صرف مرمت کاشی کاری و ایوان
صحن مقدس نجف و شمامه مرصع بجواهر ثمین و مجمر طلای گرانبها وقف آستانه مقدسه گشتند
و از آنجا عازم کربلای معلی گشته در غره ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملایک مطاف
و از سرکار جواهر مدار علیا [illegible] پرده سرای عفت رضیه سلطان بیگم بنت خاقان شهید
شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان
گردید و بعد از [illegible] بروز [illegible] بصوب [illegible] سمت [illegible] کاظمین انعطاف یافت
و بعد از آن ارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمه اربعه علیهم آلاف التسلیم والتحیه و امام ابو حنیفه
[illegible] الف [illegible] نقد و جنس از خزانه [illegible] محظوظ گردیدند و احمد پاشا [illegible] اسبان کوه پیکر
[illegible] خرام و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده [illegible] حاضر
و حق خدمت [illegible] و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز [illegible]
حق [illegible] بنده [illegible] عنایت [illegible] گستری [illegible] در باره او [illegible] فرستادگان [illegible]
و چون سرداران جانب عربستان بصره را در کمال شدت محصور و قلعه قرنه را نیز متصرف
کرده بودند بسبب مصالحه مقرر شد که سرداران دست از محاصره باز داشته روانه اردوی [illegible]
و قلاع [illegible] که [illegible] و ولایات که بتصرف در آمده بود خالی نموده بتصرف

گماشتگان

گماشتگان احمد پاشا بدهند پس از آن که [illegible] از خارج بغداد حرکت و از جسر [illegible]
بسته شد عبور [illegible] شهر [illegible] خیام [illegible] حشمت نشان گشتند **در بیان انقلاب اوضاع در بند شیروان**
و توجه موکب شاهزاده نصرالله میرزا بعزم تسکین فتنه آن دیار در حینی که موکب [illegible] از [illegible] بجانب
روم [illegible] محمد علی خان [illegible] [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] سرافراز [illegible]
[illegible] انقلاب شیروان رسید [illegible]
ابراهیم خان [illegible] محمد علی [illegible] [illegible]
[illegible] مبتلا گشته [illegible] خاقان مغفور [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] [illegible]
محمد [illegible] در ایام [illegible] [illegible] اطاعت [illegible] در ولایت
[illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] عوام کالانعام [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] احمد [illegible] سردار [illegible]

او در پس پشته چون قلعه در بند [illegible] داشت حمید رضا خان از [illegible] اعلی بمحاربت او
مأمور گشته [illegible] که ملک ایلات و عشایر در بند [illegible] تا قرب حوالی [illegible] شیروان نیز سرایت
کرده بود در میانه [illegible] حمید رضا خان [illegible] چند روز مشغول [illegible] غارت
کردند و محمد [illegible] خان را با نام [illegible] شیروان [illegible] قلعه [illegible] تصرف ایشان [illegible]
در آورده [illegible] شدند این خبر [illegible]
رسید [illegible] آتش نفاق [illegible] گردیده از روی
[illegible] کار [illegible] قلعه [illegible] اهمال ورزیدند
[illegible] محمد تقی
کشتند محمد علی خان [illegible] جمعی [illegible] مغان که بمظنه
نادر [illegible] از حقوق دولت [illegible]
مغان رفت [illegible] قلعه [illegible] حقیقت حال [illegible] شده جلال
رسید اگر چه عاشور خان [illegible] این خبر [illegible] داشت ای
لکن [illegible] توقف و معزول
[illegible] کریم خان [illegible]
راه [illegible] عاشور خان تعیین [illegible]

با حضار [illegible] که در ییلاق همدان توقف داشت [illegible] شاهزاده نیز [illegible]
رمضان در منزل [illegible] که موکب [illegible] عازم سمت بغداد بود [illegible]
[illegible] فتحعلی خان [illegible] هزار نفر از غازیان
رکابی را ملازم موکب [illegible] شیراز [illegible] شاهزاده [illegible]
جمعی را [illegible] فتحعلی خان [illegible]
[illegible] فتحعلی خان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
فتحعلی خان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] آمده محمد [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] احوال [illegible] سال [illegible]
[illegible] **در بیان [illegible]** چون [illegible] موکب [illegible]
در [illegible] محمد [illegible] فارس [illegible]
فارس [illegible] محمد [illegible]

خان و قلعه امیر آخورباشی را که از نفر عقارب ... رئیس گشته در درگاه معلی ... سبزواری تعیین

و ... کلبعلی خان و تقی خان را ... طلب ... و محمد حسین

خان ... چون تقی خان ... خیالات باطله ... خاطر کرده بود

جمعی از سرکردگان با خود همعهد و ... بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمد حسین

خان بر آمدند محمد حسین خان از این معنی واقف و مضطرب گشته بر کشتی نشسته خود را بساحل ... رسانیده

از آنجا بشیراز آمد تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشته محمد حسین خان خود ... کشیده

حقیقت حال را معروض ... شده ... تقی خان ... شیراز ... عصیان ... ازو

از سر ... محمد حسین خان ... تقی خان ... مامور گشتند تقی خان ... از آنکه

چندی بقلعه ... رفت ... شیراز ... اعمال ... مقرر شد

... قطع الت ... چشم ... که بدرگاه معلی ... و اولاد او ...

را که در اصفهان ... بقیات ... و مامورین ... بشکه ... حضور ...

در بیان شورش استرآباد ... رایات نصرت آیات ...

... از شهر ... بعد از عزم ... حرکت ... کرمانشاهان

بعرض اقدس رسید ... قاجار ... محمد حسین خان ... طایفه ...

متفق ... استرآباد گشته و ولد محمد حسین خان که از جانب ...

بهبود خان

بهبود خان چاپار ... حکم معلی ... بهبود خان

عرض ... محمد حسین خان ... امرا مامور گردیدند ...

... بهکه ... محمد حسین خان ...

... محقق ... محمد حسین خان ... گناه ... کار ...

... ولایت ... ابراهیم خان

ولد ابراهیم خان ... که ... حضرت ... سپهسالاری حدود ... و ... ستان

... تعیین ... ماموره ... حدود ... کرمانشاهان ...

... ولایت ... احوال ... مشغول ... بعد از ...

... که ... شد که ... خوارزم ...

... سرکردگان خوارزم ... ازبک ... شاهزاده آمده متعهد ...

ملازم ... طایفه ... نصر ... خان و ولد ...

... تعیین ... ایناق ... کار ... خوارزم ...

... بعضی از امرا خوارزم ... ایناق ... مقتول ...

اقدس رسیده علیقلی خان را ... سپهسالاری ... کار ...

در ... خوارزم ... خوارزم ... عسکر

بوداشتند ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق هزار و صد و چهل و دو هجری سلطان ظارم چهارم روز جمعه

پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهی دشت حوت تقلم و حمل نقل

لوگکه جلال کرده خدیو کشورگشای نوبهار از سرادق شاه در رایت نهضت بر افراخت و خاقان

جهان‌آرای ربیع از رعد ابر آذری طنطنه کوس کشم افکنی و کشورگشائی بلند آوازه ساخت افواج

قاهره چمن سیاه در ترک نهالش که بعزم دفع عسکر تعب برخاستند و جنود اشجار از غنچه و ازهار

و همه ابشار بر سر و زره مغفر و جوشن بر آراستند شیر عسکر دی را خلوه گوگبه ارد بهشتی فی الحال

رخت عزیمت برادی هزیمت کشیده سپاه شاه نجتی شب ایلم آرد و برکان از سنه د اثابت

لو در نوی ورعیت ها کرطا و آنکه اظهار است کرده در منزل لکفا و رقلمرو محبس حیدرانی

با بهزاران زینت و زیب انعقاد جشن نوروزی بفیروزی و بهروزی انقضا یافت چون در آن احمد پاشای

جمال او علی را از دولت قیصری سرعسکری منصوب و در خارص مسیو و از جانب محمد علی نام رسیدن

ارمانی که بصفی میرزا شهرت داشت در عثمان دولت عثمانی او را مخصوص اعتبار که بمعیت عسکر روانه

کرده بودند رتبات بعضی از ولایات آذربایجان فرستاده عبارات که بزیاده بر حوصله او بود

در آنها درج و بعد حلاوت را از کام ذوق که بود رتجات بنظر رسید بهیج ماده عصب

و محرک سلسله نهضت برآنش کشته را و حالا اراده شدند و در آنکه سامع علیه رسید

که سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشا وزیر اعظم ثابت بسرعسکری منصوب گشته چون

محمد علی

محمد آغای فرستاده والا نیز اوایل ایام امر صلح مدبر با رعثمانی رفته بود در استنبول توقف

داشت با نتظار وصول خبر از جانب جهان ملیه مراجعت مقصود نساوی نحیب شد حکم همایون خطاب بسرداران

سرداران احمد را یافت که متعرض علمای حدود سرحدات اسرائی را که از طرف روم بدست آمده باشند

مرحض نمیشه سرعسکر قارص مراسله در بادولت استانبول درآید سرداران از روی جهت عالی نجعی عسکر مشار الیه

در جواب نوشته بود که از تعقد صلح در پیش باشند و چیزی بیست و من از دولت عثمانی مردم که صفی میرزا را

بر ده در ایران تمکین نمایم بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض شده خلاف گشت اعلام شد که آمدن ایشان

موجب تصدیع است مهمان پذیر نشد که عقد صلح را ما همایون شوق ملاقات او صفی میرزا را اوالله کرد

خواهد گردید پس بعزم رایت نهضت که جانب قارص اولی انحصار رعرض راه خبر گرفتاری سام میرزا

مبین معقل انکه بنهضی در طی صحاری در آن نیست مذکور رسید سام میرزا در واقعه شیروان که گشته شده بود

شد که اراده داشته که بر زکبو ایلات و خوارج کمال از جستان نوع مطهور رشخان را الی مطلع

شده در روده افلاک سرراه برادر گرفته در بیست و چهارم ذی القعده او را با چند تن زنده دستگیر و

مقید بقلعه برقلیغان فرستاده امیر زاده را بعرض اقدس رسانید و بعد رسید که بعد چشم سام را از کحله

او را با چند نفر از گرفتاران در میمنه بنزد سرعسکر قارص روانه نمودند که چون صفی میرزا بر نفوذ

دست برادران مجعول یکدیگر را دیدن آن نیست و بعد از ورود را ایات همایون بحدود و کوری کرجستان

مقدمه بیشتر در میمنه معروض نیستند والا اشد حقیقت آن بر سوال است که بعد از آنکه تمت او لیا دولت عثمانی

بمکین محمد علی ژرف‌نما معروف بصفی میرزا شاه ثانی قرار یافت از جمله امرای که در کار
او کمر بر بسته بودند اسکندر آقا و امام بخش محمد خان اودبی و محمد ولد خان حاکم اودار چکلتای می
ولد ضد ایمان ظفر میران محال در سند از سال زمامت ملقانه بهر سیدی شیره ایشان شرف نقماد
را امداد صفی میرزا نمودند ریف تائی والی اخبقه از دولت عثمانیه بامور تحصیل خزانه وابلاغ
فرامین گشته بعد از ورود باحوالی کوردی طهورث خان که در آن اوان والی کاخت بود
باتفاق علی خان قلیچی بکلربیگی تفلیس در آن نزدیکی بود مرصد کمین بعد شریف پاشا از راه جنب
پشت بکوه داده میان چنگال ربعقاق لکه اقامت رخط باوفرامین را باجمعی از همراه
روانه داغستان نموده خواهی میرزا بلد راه در رسم تباکی وحزم بود بیش از رفت
نوجی را در سرراه مهیا داشته مامورین فرصت عبور آنطا یفه بداده جمعی از ایشان
از تیغ گذرانیده نوجی را اسیر گرفتار ساخته تمامی بدایا و فرامین ملت آوردند
ریف پاشا از استماع این خبر قرین و حشت در آن حیث گشته فرار و از غایت خوف
در عرض راه چون نقش قدم از پا در آمده وفات یافت بعد از آنکه چگونگی بعرض اقدس رسید
طهورث خان در ازای این خدمت بوالی گری کاخت و اریکلی میرزا ولدش بوالی گری
کاخت سرافراز شد چون بعد از انجام مهام سمت تسخیر الوس امر هایون تمام نصرالله میرزا
صادر شده بود که با فوج کامکار ز تیولک و الانیت پس از آیات جرار از حدود چخوران

عازم مقصد گشته از ییلاق کوکچه و عبور از رود ارس و نخجوان از حوالی دره نوع بیرون کار نمود
بدا غورق بالمد رشته روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال هزار یک صد پنجاه عمارت
رامدند روز خارج قلعه قارص ماوجه رایات نصرت آیات بارج سموات بر افراشته شد
چند دفعه بعساکر بی پایان بار ازدحام تمام بیرون قلعه رزمعرکه جنگ آراسته هر دفعه جمعی از لشکر
عثمانیه قتیل دستگیر گشته بقیه فرار شخول قلعه داری شد به داغورق ازدحام نمیرزا حسب امر
هایون در دویم شهر رجب رالوای عزیمت سمت پس از اطراف قارص قلعه تبرسنگرهای
محکم ترتیب یافته جمعی از عازیان با ترکانه هر طرف معین گشته چون احمد خان لکزی خنکیانی برحسب
امر و فرمان پادشاه در الاجاه روم با نوجی از لکریه بمعاونت عسکر قارص آمده بود لکر ببار سپاهی و اول
وبعد شبی ساعات مجمعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه داران عسکر نصرت اثر
از ورود ایشان باخبر گشته تعاقب ایشان گرفته جمعی از ایشان را طعمه هلاک ساختند چون الهام حامی
مهمند از دخلال احوال عسکر شدایدی یافت بسیاری از لشکر روم به اقفار فرار گریز نموده بودند
سرعسکر در زمان اضطرار عبدالرحمن پاشا را با احمد افندی لکریه ایلچی که در دولت سابق بعد از سفیر
مکتوبات مشحون از تعارف رسوم جوی چند نفر از سرکردگان اوجاقات و متعهد سهمای لا یق به پایه
کیوان رواق فرستاده متعهد شد که مقصود ظفر ارتمامی و در دربار عثمانیه صورت دهد از آمدن
رفت مگر که این مسئول از حضرت خسرو ربع ربع مسکون یافت حضرت سرعسکر احمد پاشا

را تا چند نفر از روس روانه دربار معدلت نموده چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای
فارس معلوم و توقف مستعد [illegible] در جانب آخسقه و تفلیس [illegible] لهذا موکب
همایون در دوم رمضان المبارک از فارس بجانب آرپه چای نهضت فرموده از آنجا متوجه آخسقه و تفلیس
گشته [illegible] در محل اقامت نشستند تا محال و قلاع آن نواحی مسخر
رسید و چون منظور آن بود که در بردع قشلاق واقع شود [illegible] گشتند که در حوالی بردع
در مکانی که از حیثیت آب و علف استعداد داشت چند هزار خانه و سرای [illegible]
ارزن و چوب ترتیب دهند و خود از الکای آخسقه قلعه [illegible] عازم گنجه و بردع و در [illegible] ذی القعده
وارد مقامی که برای قشلاق [illegible] بود گردیده و بعد از چند روز که [illegible] گرفت چون
تنبیه لکزیه و افغانستان نصب العین ضمیر بود با وصف اینکه زمستان شدت داشت در بیست و دوم
ذی القعده با فوجی از غازیان [illegible] عبور [illegible] جاده منزل
[illegible] ذی الحجه از رود [illegible] گذشتند [illegible]
جبال [illegible] خاطر در آن [illegible] الکای [illegible]
[illegible]
و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول [illegible] اطراف [illegible]
دار در درگاه سپهر بنیان [illegible] عفو [illegible] گشتند [illegible] نام

کیان [illegible] کرده و امور آنجا را نیز [illegible] داده و از راه [illegible] عازم بردع [illegible] محرم
وارد مقر دولت شدند و بیست [illegible] گشته چون آب و علف [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
ارس گشتند **در بیان وقایع [illegible] سنه [illegible]** چون [illegible] سلطان
سپهبد [illegible] عزم ایران [illegible] اعلان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از راه میان کوه عازم گنجه [illegible] گشتند [illegible]
چند منزل [illegible] حکیم علی [illegible] گشته
مزاج اقدس [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] چون [illegible]

یگن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسر عسکری منصوب و با چاپیک پاشا والی آیدین و ده پانزده نفر از پاشایان
دیگر و جمعیت زیاده مامور شد و از ازدحام جنود بحر امواج از سمت ارزن الروم و قارص و عبد الله پاشای چته چی با جمعی
والی سابق ارزروم و خان بگی پیرک اردلان که از رنجیدن دولت بالا ... برده بود و جمعی دیگر از پاشایان
و افواج رومیه از بلاد دیاربکر در صدد مقابله و مقاتله تعیین شده بودند از سمت ... بجانب ایران می آیند
لهذا انصار ... که از عراق بدرگاه سپهر ... طلبیده بود ... رومیه که از سمت دیاربکر
در صدد می آیند تعیین و با سرعت روانه و افواج ... که از حدود کرمانشاهان و لرستان و کردستان
مشغول ییلاقیشی بودند بمعسکر شاهزاده مامور و احضار شدند و چون منظور خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند
... ابراهیم خان ولد ابراهیم خان ... که ... والدش بنام ... مخاطب بحضرت
سرافراز بود پیشاپیش برساند لهذا حکم ... این تهیه اسباب ... سرور ... گشته چند روز
... در ییلاق ... آراسته ... بنام ... حضرت ...
... عراق ... ابراهیم خان ... سپرده
در پنجم ماه رجب ... بقصد ... ییلاقات حدود ... تبریز
... بعزم مقابله سرعسکر رایات ... ظفر ... ضمیر انور آن بود
... قارص و ارزن الروم بر هم زدن ... جمعیت سرعسکر ... خبر رسید
... سرعسکر ... لهذا ...

در ... ماه ... ۱۰

در ... ماه مذکور از اردوی ... بتوقف ... از ... که مقام ... عبد الله پاشا ...
... قراول ... شدند یگن محمد پاشای سرعسکر نیز با ... و چهار هزار پیاده و ... و استعداد
تمام ... از ... آمده ... در ... نزول ... جنت ... آقا
... با ... مکان ... شکر ... پاشا ... پنجشنبه ... دهم
از طرفین ... صفوف ... آراسته ...
گرفت ... لشکر ...
بجانب ... سرعسکر ... جمعیت ... ظلمت شب ... ظفر آیات ...
جلال ... جمعی ... اطراف اردوی
سرعسکر مامور شدند ...
اردوی ... تیغ ... سرعسکر ... تیغ زبان ...
... میدان ... خصم ...
... پیاده ...
... توقف ...
... اردوی رومیه ...
فرار ... سرعسکر ... عسکر ...

که بهانهٔ شب برآورده و پیاده بار روی [illegible] شبیخون [illegible] که روز جمعه بیست و [illegible] ماه مذکور باشند

چاپار روز عریضه از جانب نظر علی سلطان رسید مشعر بر اینکه سر عسکر جانب [illegible] اولاً حاکم سمت بابان

و شهر زور فرستاده سلیم خان حاکم بابان را [illegible] کوچ داده خود را در قلعه [illegible] متحصن

ساخته چون بازوی اقبال [illegible] شاهزاده پیوسته از این طرف سر عسکر [illegible] با احمد خان اردلان

طوایف اکراد [illegible] جمع و با جمعیت [illegible] عازم [illegible] گشته از این طرف شاهزاده

بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی [illegible] واقع [illegible] جنود

شکست بر عسکر روسیه افتاده جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و [illegible] سر عسکر با بقیة السیف [illegible] طریق

فرار گردید پس [illegible] احوال لشکر [illegible] برداخته [illegible] شاهزاده [illegible]

از گرفتاران روسیه [illegible] اردوی سر عسکر [illegible] اردوی [illegible] شده بود

که [illegible] سپهدار [illegible] مقارن آن انقلاب

[illegible] اردوی روسیه [illegible] معلوم شد که [illegible]

سر عسکر [illegible] ایشان که در [illegible] گشته [illegible]

[illegible] نزاع کرده [illegible] روسیه [illegible] اند [illegible] بازگشته [illegible]

[illegible] برداشته [illegible] روسیه [illegible] جمعی [illegible]

و تمام [illegible] خیام و اسباب [illegible] ضبط و تصرف در آورده [illegible]

توجه از [illegible] نصرت [illegible] از جانب [illegible] اردوی [illegible] بعزم [illegible] جلادت [illegible]

ما از [illegible] همه جا آن جماعت را [illegible] مشغول [illegible] عرضهٔ شمشیر ساخته [illegible]

از ایشان [illegible] چند نفر از [illegible]

پس [illegible] مردانه جمعی از گرفتاران را [illegible] مجروح [illegible]

[illegible] که از سرکردگان [illegible] گرفتاران روسیه بود روانه

فارس و چهار هزار نفر از دارالخلافهٔ طهران [illegible] جمعی [illegible] روانهٔ تبریز ساخته [illegible] چون قبل از این

که در باب [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدولت علیه [illegible] تکلیف

و اظهار [illegible] از ابرام [illegible] معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول آن [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] لهذا [illegible] واقعه [illegible] عسکر [illegible]

[illegible]

هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران [illegible] فرمان [illegible] قدر قدرت شاهنشاهی [illegible]

خواهی نخواهی تابع مذهب [illegible] طریقه [illegible]

نخواهند یافت اما تکلیف [illegible] از جانب [illegible] چون علمای اعلام و اعیان آن دولت

[illegible] از قبول [illegible] الفت [illegible] و اصرار [illegible] در آن امر [illegible]

فتنه [illegible] لهذا از آن تکالیف [illegible] که مقصود [illegible] ارکان دولت

ذکر ورود ایلچی [illegible] علیه [illegible]

عشایق و مابه النزاع بود بالکلیه از طرفین رفع گشته بعد از آن بنحو شایسته مناسبات محبت و دوستی بین الحضرتین
استمرار و استقرار خواهد داشت پس از آن ایلچیان روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول از مراحله که مستقر
جلال بود و از راه حضور حسن محمود مستوفی بحضرت رسیدند و از راه بدارالخلافه نامه معتبر از جانب پادشاه
والاجاه ختن با تحف و هدایا و الوف در کاه معلی گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیدند
مشتمل بر مقال آنکه بر یکی از اولاد چنگیز خان که سلطنت ختا و دیگری سلطنت ختن مفوض است
و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت شاهنشاهی در ایران و توران اشتهار داشته
در مقام اظهار محبت و مودت بر آمده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده راه
دوستی گشاده بود مضمون نامه آنکه از اتمام سلطنت پادشاهی ایشان که کلکم آگهی اتفاق شده بسیار خوشحال
می باشیم و در عالم اتحاد و رابطه یکدلی از ابتدا که در حضور تا قدرت ما میسر شده هر قدر که در کار
باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و غیر از این چیزی مطلب نیست الغرض بعد از آن رسانیدند که بعضی
از ممالک ما بین ختن و توران واقع است ایلات و مردم این میان نشسته طریقه خدمت بجا آورند
چون از حسن اعتبار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است از جناب اعلیحضرت متوقع تعیین شود که ایل مملکتی
را که متعلق بتوران باشد ضبط و متعلقات این دولت را با این طرف واگذارند و عالیجاه
... فرستاده جهد و سعی در اتمام تعیین نمایند چون مراتب بعد از عازم خوارزم بودند اقدس را این
قرار گرفت که بعد از ورود بخوارزم آن جمعی را با تمام این امر مامور فرمایند پس جواب اتفاق

امیرزاده

نگارش یافت و والاجاه مزبور با تحف و نفایس و هدایای گرانبها از شرف حضور مرخص شده والاجاه
مذکور از حال ایلچیان از حضرت اقدس عنایت و نوازشات بسیار یافته رخصت یافت که علیقلی خان
بسبب حسن رفتاری که از خدمت خوارزم ظاهر و سبب انتظام امور آن ملک گردیده احوال آن
را اظهار نماید که مرتبه از علیقلی خان بعموم ایشان سعیدان و اشراف خوارزم و ارباب ترکمن
اقبال نموده و مراسم خدمت بعمل رسانیدند لیکن جمعی که مرتکب بعضی حرکات ناشایسته بودند
و جمعیت بعضی از احوال ایشان تقبل نمودند آمده جمعی از ایشان مقتول و اموال و اسباب ایشان
از آن جهت بدست غازیان در آمد چون انتظام امور محال آن و اطراف آن مملکت بجا و محکم گردید
عرضه داشت نمودند که خوارزم در کمال استقامت و جمعی که در ملازمت علیقلی خان می باشند
قرار گرفتند علیقلی خان بدستور سابق با مهام ایران و توران مرخص شده ایالت آن مملکت خوارزم بمشارالیه
موجب امر ایشان عطوف عنایات شاهانه بجا آورد از آنجمله حسب الامر جمعی بر توقف آنجا
و الوارض از بهر صلاح کلی حکم شد از آن حضرت عرضه داشت مفصل معین شد که از آن
بود که مبلغی از آن آمده اند هزار نفر از خوانین که در آنجا بودند رسم ملازمت بجای آورده
خود هستند و در کنار رود خانه در زمره ایلات خوارزم امیر النظام و قیام [illegible] والاشاعه [illegible]
مجدد باشند در آیات نصرت آیات حضرت حسن محمود بیگ عسکر و از راه همدان
عازم خراسان و از آنجا بطرف رفتند و مهر زمان را در آمد آمد و شد روزانه ارض اقدس

نهضت موکب خورشید رایت بعزم اصفهان و در چهارم ذی الحجه الحرام آن حضرت ... کشتند و وارد

موکب شاهزاده ... [illegible] ... مقرره ... [illegible] ... تسلیم

... [illegible] ... در دهم محرم الحرام ... اردوی ... [illegible] ... کاشان

و ... [illegible] ... عازم ارض اقدس ... [illegible] ... مشهد مقدس گردیده

در ذکر وقایع پارس ئیل ... [illegible] ... سنه ... [illegible] ... شنبه ... [illegible] ... صفر

... [illegible] ... فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی

... [illegible] ... فلک ... [illegible] ... ازین

... [illegible] ... کشیده ... [illegible] ... شده از

... [illegible] ... از آن نواحی

در قلعه کلات ... [illegible] ... آمد از طرف

... [illegible] ... ترکان ... [illegible] ... بقوت

... [illegible] ... چند ه

... [illegible] ... رفع بر دولت

در عرصه ... [illegible] ... اوراق ... [illegible]

مصالحه نامه ... [illegible] ... آتش فتنه کابن

در صد ... [illegible] ... ارض اقدس ... [illegible] ... ثبوت

کلات ... [illegible] ... از احداث

شده ... [illegible] ... ربیع الاول ... [illegible] ... عازم ... [illegible] ... روز

مجلس ... [illegible] ... های

... [illegible] ... جمع آمده بود

... [illegible] ... کلات عازم عراق

گردیده ... [illegible]

از ... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... در ربیع

... [illegible] ... خلاف انقطاع ... [illegible]

... [illegible] ... محمد پاشا ... [illegible] ... اعلام ... [illegible] ... پادشاه

... [illegible] ... احمد پاشا

... [illegible] ... ارض اقدس ... [illegible]

... [illegible] ... پادشاه ... [illegible]

... [illegible] ... لطیف افندی ... [illegible] ... روز

افندی ... [illegible] ... احمد افندی ... [illegible] ... عسکر

سفر میرزا مهدی خان بروم

بخدمت آمده بود با به وزارت داده بسفارت ایران مأمور نمودند با نفایس بسیار
روانه ایران و از طرف پادشاه ایران مصطفی خان [illegible] که جزو سفارت تعیین و کتب طلای
مرصع با آلات عثمان که حاصل علاقه [illegible] در ایران داشت با [illegible] فیل رقاص که از کارخانه غرایب
هندوستان بود برای پادشاه روم [illegible] با نامه [illegible] مقدمه اول نوشته نامه همایون
وصول نامه را [illegible] مصطفی خان [illegible] در دهم محرم الحرام سنه [illegible]
همایون از اصفهان حرکت [illegible] روانه ساخته [illegible] محمد [illegible] گرگان عطف عنان
[illegible] مکتوب [illegible] که از طرف [illegible] مرقوم گشته بود

اینست الحمد لله الذی انام عیون الفتن بانقاض قلوب السلاطین
واجری عیون الامن من بین الانام بانطماس انهار المنافق
من بین الخواقین والاساطین واصلح مصالحهم باخمد
من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین
ونزع ما فی صدورهم من غلّ وحقود وامرهم بایفاء العهود
کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله
واصحابه لاسیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح

الدین

الدین غایة المجهود اما بعد در تواریخ بر رای صحیفه آرایان که اهالی
ایران از ازمنه [illegible] سنی [illegible] بودند تا آنکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی
سب و رفض در ایران شیوع دادند و مغضبت میانه روم و ایران ظهور و وقوع داشت
نظر به مذهب حنیف اهل سنت و جماعت که مختار اکابر و اسلاف عظام ما بود [illegible]
و بعد از آنکه الی حال [illegible] از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه [illegible] و انکار [illegible] اوایل
لا طایل و بیعت خلفای کبار رضوان الله علیهم [illegible] مقبول ما خواهد شد [illegible] حلم اقدس [illegible]
[illegible] و از حالات سالفه [illegible] کردند چون علیحضرت قدر قدرت اعظم سلطانی جهان [illegible]
در آن [illegible] حشم [illegible] علم ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفرة والمشرکین خاقان البرین
وسلطان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم الحرمین الشریفین [illegible] جهان داور [illegible] بارگاه پادشاه
اسلام پناه خلد الله [illegible] السلطان الغازی محمود خان مد الله ظلال خلافته علی رؤس العالمین [illegible] اسلام و رفع
[illegible] برگماشته بودند برای [illegible] الفت بین الطرفین و رفع [illegible] شور و شین از میانه فریقین [illegible]
همایون ما مطالب [illegible] که در [illegible] سابقه مسطور است از پادشاه [illegible] اسکندر [illegible]
آمد شد سفرا [illegible]
نواحی [illegible] خواهش [illegible]
از بابا اظهار این مطلب گشتیم برای رفع [illegible] و دفع [illegible] و راحت عباد و [illegible]

لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام که تکالیف معتبره را منظور [illegible] ترک رد طریق سلامت

مسلوک داشته این نوید آرام بخش را [illegible] فلک [illegible] احکام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عثمانی را از زمان

در ازمنه سالفه سلاطین ایران تعلق داشت که بسبب اختلاف [illegible] شاه اسمعیل بدولت علیه عثمانیه

انتقال یافته ضمناً اظهار شد که هرگاه بر ضمیر اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم [illegible]

نباشد یکی از آن ممالک را بسم عطیه باین حضرت [illegible] ممالک محروسه [illegible] انضمام یابد

و این حضرت [illegible] و قبول آن [illegible] بودیم در [illegible] که از آن دولت والا [illegible] ایلچی [illegible]

لطف [illegible] انتهاج یافته بود که اگرچه بنظر [illegible] شکوه [illegible]

ما در [illegible] آثار [illegible] بظهور [illegible] لیکن [illegible] لیکن بنا بر بعضی [illegible]

خاطر اقدس تعلق یافت که [illegible] منفسخ شده [illegible] را [illegible]

اغماض [illegible] از سلطان مراد خان رابع [illegible] در [illegible]

عظمی و اخلاف [illegible] عظام [illegible] پایدار [illegible]

پادشاه اسلام پناه [illegible] و حساب [illegible] معقود [illegible] شد [illegible]

[illegible] حاطر الحضرت [illegible] اعظم [illegible]

شمرده [illegible] اسلام پناه را [illegible] ارتضا [illegible]

[illegible] شرط [illegible] ماده

و تذییل [illegible] سلطان مراد خان

رابع [illegible] شده [illegible] مقرر [illegible] استقرار

داشته [illegible] ارکان آن [illegible] شرط [illegible] الی

شأن طرفین [illegible] اصلاح [illegible] باشد [illegible] کدورت [illegible] مصالحه

مصالحه [illegible] ان شاء الله [illegible] دولت عظمی [illegible] این

این [illegible] الی یوم القیام قائم و دائم [illegible] ماده اول حجاج ایران که از راه بغداد

یا شام عازم بیت الله الحرام باشند ولاة و حکام سر راه [illegible] سالمین [illegible]

[illegible] احوال ایشان را لازم [illegible] ماده ثانی [illegible]

[illegible] از آن دولت [illegible] ایران [illegible] ایران [illegible] از آن دولت [illegible]

از طرفین [illegible] ماده ثالث اسرا طرفین [illegible] بیع [illegible]

[illegible] [illegible] سرحدات [illegible]

[illegible] اهالی ایران احوال [illegible] در زمان صفویه [illegible] شده [illegible] در اصول عقاید [illegible]

اهل سنت [illegible] خلفای راشدین [illegible] [illegible] بعظم [illegible]

مشرفه [illegible] از طرف [illegible] و اهالی [illegible]

[illegible] خلاف شرع [illegible]

حالیا ایستم ما دوام که مال تجارت در دست اتباع دولت بنا شد حکام در بنادر سرحد همدان
باج نخواهند و هر بار که مال تجارت در دست تبعه باشد مال تجارت ایشان اخذ شی زیاده مطالبه نشود و از طرفین
نیز مالی تجار را اهالی رومیه بهمین منوال عمل نمایند الیوم از راه ایران بروم و از روم بایران آمد
خرابی نشده و بر وکلاء دولتین تسلیم شوند اما نیز از اسب بطور در امضی داشته عهد نمودیم
که مصالحه مذکوره را معهود شده در طریقه بین الدولتین تا اعقاب و اخلاف منظور مرعی بود و مرتفع از
و مخلد و پاینده بوده باشد امیدواریم که از جانب دولت علیه اوقات عظمی امور بر خلاف عهد و میثاق و وفاق
بظهور نرسد از طرف عرض سلطنت و وزرا و امرای الامان نیاید فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا تحریرا ذلک فی شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۰
ستین و مائه بعد الالف من الهجرة النبویه علی هاجرها الف السلام و تحیه در ذکر وقایع نوروز سنه
مطابق سال هزار و صد و شصت و یک بیست و نهم ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ اوایل آفتاب بیاره
ساعت و نیم دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل کرده جلال و عدل را خاده
اعتدال بمنزه و در عرصه ایام آغاز نهاد و ترکی کوری نسیم عزم بهار گشته بید مجنون سر شوریده ای
بر آورده و زمین خط سبز داغ بافت شبنم از عرق فشانید کل برای گرفتاری ببلبل هزار زنبور ریخت
ابر بهجیان ساز و بهار در ابواب ترکی برای سیم زر از آن کوه و زمستان کشوده و زنجیر زران
هزار و دستان از زمزمه ابواب الفت با نسیم غنچه نشستند ز آب سلیم نرگس رشید از روی اوراق

و نو گلان سخن خلاف تبدار در حضرت سلطان ربیع بصد شاخ در برگ سبز نمود و لک ایران
اشجار رویان کلها را با شکفتگی چون خبر خونی رفتند از ایشان قوامی با هیبه بر برکان چنار را بر فلک
کشیدند و نوبهار از نسیم عطر های خوشبو تاک را از دار آویختند قمری را طوق و بعضی را بطوق افکندند
فاخته را ایکی کشتند و رحمت سیب شاخه را از شاخ گردند چشم نرگس را از خنده حدیقه پر آویخته آثار
طرف جویبار را از سلسله مرصع بخیر با پرپا نهادند و از سبزه ها پر در کلزار ها را در رسته خیابان
چمن تربیت دادند ماهی رسته کلاب را از گوهر اربیان بستند و درختان قمری عاشق گشته بر پا چون بیدرش
در مجلس گلزار نشستند هندوان کلهای آتشی را بر آتش نشستند و هیجان کل مریم را چون رعناز
از کلو کشیدند و سحر گلگشت بلبلان کلهای محمدی را آتشکده نو بهار گشت و شعله لاله عبادت لاله را
آتش کاوان انداخت چنار دست نظاره دل برافراشت نسیم کلاه شکوفه را از بعضه سر شاخ ربود کلاه
گذاشت کل در گلزار خواری برای خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله را تفاوت در مرغان زمین
ریخته انداز نقش از چوب حقیقت چمن مرغ گشت و جویبار ز آب لطافت از سر گذشت سبز
خلاف کندد گل رعنا دو روئی در زمین کردن مرغان باغ عاشق گشته سر سبز بر آوردند و نوروز مجان
رسیده با اسباب تحمل کل بر شاخسار آوردند و هر ارغوان کلشن از سبزه که وحشیه از خجر بروی بلبل
کشیدند و چمن بهر ایوان نشستن حوران ریاحین و نو دکان کلها را با دست خویش سر بر بیند چمن
بر زوری در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال العرضی با قیمه از آنجا مرکب و الا عازم شهد مقدس

و چون بخت بیدار او دون و اوضاع دوار گردون با ثبت نصر الله میرزا ابا شاهرخ میرزا و باقی
شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از غرض راه بخیال **لا یمسّنا فیها نصب**
و لا یمسّنا فیها لغوب روانه کلات ساعت رجوع و الاوارض اقدس گشته تیغ
زهرآبگون سپهر چرخی را جلادانه جلا داده بعجز گشتن و نعلت دما اسکن مان پرداخت **در بیان خلد کار**
خاقان غفران مآب و کیفیت قتل ارباب اولاد ذو العقاب خدیو بیهال ابرند در حال تا سکاهی و از نفر
خوارزم برگشته عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهانداری نگینه و در راه و در سیم تعهد لیس
دعا جز نداری فرزانه بود اما اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک عذر و بانه نقد جابر او راه
اوایان خیات سعید نموده از آنکه داغستان سبیرگو که بخلاف مصیر شد بنابر استیلاء و سواس
و توهمات خیید قرة العین جهانداری و جهانبانی رضاقلی میرزا که فرزند مهین و ولیعهد دارشد
بود لاولیو دار نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینندگی عاطل ساخت از غم آهی سمعی تغییر در احوال
او راه یافته شقه مزاج گشت [illegible] خلال این حال از اهالی ایران نیز هر روز ده خفوف اسند و لیت
بودند امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آنحضرت گشته و در وحشی سلوک را
برگردانید از آنجمله در حین [illegible] از تهیه [illegible] از توجه رکاب بروم شتاب اهالی پارس
و سابق در عهد ماها تقی خان شیرازی که بهرگشت تربیت آنحضرت از نیاز کمترین پایه بمیرای شیراز
مرتبه ایالت مملکت فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده خلیلعلی خان لوکه احمدلوی

سردار

سردار را که خالی شاهزادگان بود بقتل رسانیده و لوای مخالفت بر او افراشتند و همچنین اهالی
شیروان حیدرخان افشار حاکم خود را بقتل رسانیده محمد ولد سرخای لگزی را بشیروان آورده در آن
ناحیه بنای افساد گذاشتند و اهالی تبریز نیز سام نام مجهول الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل
نگارش یافت سلطنت بر داشتند و قاجاریه استرآباد هم با ترکمانیه متفق گشته سرکشی
را آورده ظهور این امور بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته
هر کاش از نظم طبیعی افتاد و در راه مروت بسته باب ابواب گشاد با طریقی که عمال و ملاک را که در جمله
حساب محاسبه سالیان پیش از این اندیشه را در حساب ارتکاب مواخذه ایام اخذ و عمال در آمده بدون آنکه از جانب
احدی تقریر و حکمی یابد و حکایتی که واقع شود الحاجت آنکه از ولایات دیگر بلکه تا حکمی بدان اشتهند
که هفتاد سی هزار اسید خار بیدار ابار از فلاک کشیده از ناخن بدر بیکار و نفر تا آن پیکان‌ها بند بند کشته
هر کدام ده الف سه الف که الف بیچاره از توان باشند از دست چوب یا قلعه‌های شکسته بپای
خود میرفتند امید بفرصت بعد پس سیاه را نشستند ترا باکشی سیاسی کسی تا و بسیار زلان را هر آن
خود با قلم داده و مندرس آن نیز با جابر آنچه از حوالی پیش بیگانه و هم شهری دست گرفته و ر کار را
و ترک و تاجیک را دیده یا ندیده را اسمش اشنیده بودند بسر خود بقلم بیداد بند و کار
بجایی منجر شد که کیاها و امی که بخصه در بوم آن آشیان کرده آبادی از آن بوم و بر و یرانه عرضه
گردیده بود الاف الوف حواله سیاسی نیز و بعضی بقیمی در بساط بیداشت و از نوای بیماری

علیه‌شان در رسم بود الفها رسید بیرون نیامدند و مسکین بن اسلم و رحمی و در سفر بعوض نان جنگ

که کراج خیمه میخ بید در حضر برای نان شب بعوض مهتاب چشم سفید [illegible] اسلم [illegible]

اگر احیانا احدی در مقام انکار در می‌آمده از قبول آن انکار می‌رنجیدند و مع العوض ضامن [illegible]

می‌رنجیدند و اگر برای [illegible] **سنت القرآن التی لن [illegible]** دم سیر و در دم [illegible]

عادتش [illegible] دند پس [illegible] از حرف [illegible] صدد تسلیم و رضا و معترف [illegible]

ما بعض باشد [illegible] از آنکه بتقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب [illegible] علی الحساب

[illegible] زمین [illegible] قطع و چشم [illegible] که مصلحان نیز [illegible] زن و مرد [illegible]

[illegible] شدند [illegible] نیم [illegible] العلت نقره فام بودن [illegible]

[illegible] خورشید طلعتان [illegible] بر فلک [illegible] شدند [illegible] چون غنچه

[illegible] کار [illegible] جمعی که [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و اگر [illegible] نقد جان [illegible]

بعلاوه مال تسلیم [illegible] برای ایشان [illegible] این حواله [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بملاقی [illegible] ولایات و [illegible]

[illegible] است که [illegible] خانه [illegible]

[illegible] عدل [illegible] است [illegible] حجره [illegible]

ارکان دولت

از کجا بوصول مطلب [illegible] چگونه بوصول می‌پیوست از عشق ما تصبر [illegible] فرهنگ است

بعد از آنکه لا وصول گشتن این گروه [illegible] می‌شد [illegible] از الف [illegible]

هر از چوب [illegible] بتقصیر [illegible] حوالی [illegible] حقوق [illegible] معطل گشته

[illegible] مجروح و چشمهای [illegible] بزجر و عقوبت راه عدم روان [illegible] شدند [illegible] مصلحان [illegible]

جمع کاری [illegible] بمعرض [illegible] در آمده [illegible] از بام [illegible]

گشته این جمع را [illegible] همان [illegible]

[illegible] شدند [illegible] از خدا [illegible]

ابواب [illegible] زبان الهام [illegible]

[illegible] تصدیق و تحسین [illegible] آن [illegible] نغمه [illegible]

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ [illegible]

در اوامر علیه واقع [illegible] شاهد [illegible] خط و خال

جمال دل‌آرای شاهد اعتقادش [illegible] شدند [illegible]

از این [illegible] الفاء [illegible]

راه [illegible] در میدان نقش جهان اصفهان آتش [illegible]

و در دهم محرم سنه ۱۱۰[illegible] در اصفهان [illegible] می‌آمد [illegible]

تکلیه مشار ... رضعفای مملکت ترتیب ... ارزان ... اهالی سیستان نیز از
اجحاف سر باز زده علیقلی خان که برادرزاده و پرورده نعمت او بود با اتفاق طهماسب خان
جلایر سردار کابل بمورد تنبیه آن جماعت گشته بمقارن آن عمال آن سرکار از اسپاهان ... آمده
از شدت ضرب و ستم نادری در و دیوار بهم سرشتند و صد الف باسم علیقلی خان رو به الف
با هم طهماسب خان اولاد ... و مع مسلحان ... [illegible] ... برق در بار در داده گذاشتند
علیقلی خان چون دید که ... [illegible] ... خاطر نادری ... [illegible] شنیدند
جواب و تحقیق تصدیق ولی ... [illegible] ... مشغول گشته آغاز مخالفت نمود طهماسب خان
نیز که از ... حال ... [illegible] ... خاطرش ... نفاق ... باطن و ظاهر ... گشته بود
همو ... که علیقلی خان نصر الله میرزا ... سلطنت خاطر برداشت اولا در مخالفت با علیقلی خان
موافقت ... [illegible] ... مطلع گشت ... طالب پادشاهی است
از مخالفت ... [illegible] ... علیقلی خان ... مسموم ... استبداد
را ... [illegible] ... اطراف ممالک ... جمعی که از ... سطوات قاآنی ... کن
... [illegible] ... طغیان ... [illegible]
اگر از خبوشان ... [illegible] ... که در روز ... کان
مسموع ... [illegible] ... پادشاه ... [illegible] ... مصمم گشت

در شب یازدهم جمادی الآخری سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان محمد خان قاجار ایروانی
و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک گوندوزلوی افشار ارومی باشاره علیقلی خان و تمهید محمد
صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی با جمعی از اهلیه کشیکان که پاسبان
سراپرده دولت بودند نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول و سری را که از بزرگی در عرصه
جهان نمی‌گنجید در میدان ازدحام لعب طفلان ساختند صبحگاهان که خبر انتشار یافت اردوی همایون
بهم بر آمده طایفه افغان و اوزبک باتفاق احمد خان افغان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق
نمک آن اوجاق را مرعی داشته با ... لشکریان ایران آغاز ستیز کردند افشاریه بر تجمعیت جمعی را
منعقد ساخته با افاغنه بمجادله پرداخته افاغنه ایشان را از پیش برداشته پس نشستند و از اردو ...
کرده از آنجا روانه قندهار شدند و افشاریه حقیقت حال را بعلیقلی خان که از هرات ... بود عرض نمودند علیقلی خان
چون مراد را در زیر دامان دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب غلام گرجی را با جمعی
تفنگچی بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات را که ربانی
در خارج حصار گذاشته از آنجا آب بجهت خود می‌آورده اند غافل شده نردبان را در همانجا گذاشته
از شیب ... ادبار ... مامورین ... علی الغفله ... [illegible] ... همت ... قایم
صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین را که از غرایب ابنیه روزگار است
تصرف و نصر الله میرزا و امامقلی میرزا را با اتفاق شاهزادگان کامکار ... و شاهرخ میرزا ...

قتل نادرشاه ۱۱۶۰
[illegible] نادر در [illegible]

برای سواره‌ها بجانب مرو فرار کرده که قاسم میرزا برادر علیقلی خان که در آنوقت در کلات میبود
تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان رسیده بود در مراجعت در تنگنای
چهچه که توپچی نصرالله میرزا بود تعاقب ولایتقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از تنگنای بر گرد رسیده مربان قلی
خویش خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه و ولایتقلی در موضع موسوم بحوض خشت نصرالله میرزا را دچار شده
نصرالله میرزا شمشیر کاری بفرق ولایتقلی زده او را از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مروی در راه
نصرالله میرزا را بچوب زده او را گرفته بکلات آوردند علیقلی خان رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد و احفاد
خرد و بزرگ که در کلات بودند براه عدم فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا با شاهرخ میرزا
بارض اقدس آورده آنجا برادر با در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا را که در آن اوان چهارده ساله
بود مخفی در ارگ مشهد مقدس محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر کردانیده منظورش اینکه اگر در بادی استقلال
باید شاهزاده را بر طرف کند و اگر اهالی ایران پادشاهی او را قبول نکنند از اولاد خاقان مغفور خواسته باشند
شاهزاده برای سروری در دست باشد در بیان سلطنت علیقلی خان و ابراهیم خان و انجام کار ایشان علیقلی خان
چون از انجام کار شاهزادگان دیده و دل افروغ و فراغ بخشید در بیست و هفتم جمادی الثانی سال
در ارض اقدس جلوس کرده خود را علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کرور
نقد مسکوک گوهر آوری با صد هزار تومان بار شده در خزانه کلات وجود بود و سوای جواهرخانه و باقی کتب
و نفایس که فزون از حساب و قیاس می‌باشد و هم و اندیشه تو علیشاه تمامی نقود و اسباب دارائی

نادر قتل اولاد
و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون

و جواهرخانه نادری را از کلات حمل و نقل بمشهد مقدس نموده دست تبذیر و اسراف گشوده بمصرف
توضیح و تشریف رسانیده بقره خاصه را بسپاهیان و سایر تخمه زلزله‌آرای ... و نقال بخرج داده
حسب‌الامر سپاهی را با سپاهیان بیک غلام و اطعام بخشش کار خانه سلطنت و خود بعیش عشرت
پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده
با کمک فرستاد و سوای ایلات افشار به سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور کوچانیده
در محال خراسان سکنی داده بود و صفت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد چمشگزک قبل از آنکه مرحوم ... در ایل
کرانبار نفایس نموده بودند و از رعایت شاهی ما فوق که داشتند علیشاه بمحض جلوس رقمه ایشان از اطیع ساخته سبب
شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته بهمراه تمامی زر و زیور مازندران توقف کرده در اینجا
الله‌یارخان توپچی سرکرده افاغنه و عظیمخان سرکرده ازبکیه با فوجهای خود از مشهد بسمت اصفهان آمده و شروع
نزد ابراهیم خان گذاشته خود را یاری بر علیشاه آمده حادث اختیار کرد چون سپهسالار علیشاه مدارالیه
و معتمد علیه دولت علیشاهی بود خیرخواه او را در کارخانه سلطنت محل کار خود دید انتهاز نمود ابراهیم
اول ایام سر را باصفهان ساختند که در حراست آن نداری ... ابراهیم خان برادر ابراهیم خان ... کمالات
او را بعلاوه رسانیده افاغنه را و ازبکیه را که در رکاب او بودند بدانه زری احسان بدام الفت کشیده
با خود متفق ساخت و بر رجال ... پروازی گشوده بفکر خودسری افتاد در سلیم خان قوللرآقاسی افشار صاحب اختیار
و راتق و فاتق مهمات سرکار خود کرد و در آن اوان امیراصلان خان قرخلوی افشار از جانب خاقان

معقور بسرداری آذربایجان مامور و بنا بر بعضی بواعث از علیشاه متوهم گردید ابراهیم خان از باب ملاحظه
بر آمده او را اسیر با جمعی متعلق نمود و پرده از روی کار برداشته جمعی از متجنده را با افاغنه مواد بیرون که در اصفهان
بیست بودند بر سر کرمانشاهان فرستاد امیر خان ولد بابا بیک خان پیش دست توپچی باشی در آن اوقات
بحکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد لشکریانش تمام شهر کرمانشاهان را
بالکلیه [illegible] بغارت بردند [illegible] استیلا یافتند ابراهیم خان از اصفهان آهنگ
آذربایجان نمود علیشاه از استماع این اخبار منزعج گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان هم
امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار نموده سپاه و استعداد و جمعیت خود را منعقد ساخت در مابین
زنگان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته
در هنگام جنگ از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند بقیه قشون علیشاه شکست یافته هر یک از [illegible]
متفرق گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص بطهران گریخت ابراهیم خان کس فرستاده
علیشاه را با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرد امیر اصلان خان بعد از اتمام کار علیشاه
با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان شد چون امیر اصلان خان را در نهضت اقتدار
کامل بهم رسیده بود ابراهیم خان اندیشه بفکر رفع او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه
با امیر اصلان خان جنگ کرده بر وفایی گشت امیر اصلان خان نزد کاظم خان قراجه داغی [illegible]
بکوهستان قراجه داغ کشید از آنجا کاظم خان بهانه امداد دستگیر کرده نزد ابراهیم خان آورد که ابراهیم خان او را [illegible]

با سارو خان برادرش مقتضای حسب و نژاد از مقدمات [illegible] ادراک اقتدار کلی بهم رسیده جمعیت
بی نهایت انعقاد داد چنانکه عدد لشکریانش بیکصد و بیست هزار کس رسید چون شمع دولت
علیشاهی از ظهور صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی بر سریر [illegible] کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان
آغاز خانه روشنی کرد و کوکب بختش هم صباحی مانند ستاره سحری بتابید و درخشیدن گرفت [illegible]
سردار و صاحب اختیار مقرر کرده با اتفاق علی نقی خان برادر محمد رضا خان قرقلو [illegible] فرستاده
شورت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخی است و رای را غیر از خدمت [illegible]
و [illegible] آنحضرت در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را [illegible]
بخشد مقصودش آنکه در لباس این تلبیس خراسان مشهد مقدس را الحاق عراق نموده و قلوب اهل ایران را
بجانب خود مایل ساخته از [illegible] صدف سلطنت جهانبانی را [illegible] آنکه [illegible]
اما امرای خراسان [illegible] جواب دادند که [illegible] آنحضرت که جانب عراق [illegible] در خراسان
جلوس واقع [illegible] عقیده [illegible]
شده شاهزاده [illegible] شاهزاده از قبول سلطنت [illegible] در آمده [illegible]
در روضه رضویه جمعی [illegible] شاهزاده [illegible]
بقلاده امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال ۱۱۶۱ سنه [illegible] و ستین و مائة بعد الالف در ارض اقدس بر
تخت سلطنت [illegible] جلوس [illegible] تاریخ جلوسش آمد و ابراهیم خان بعد از استماع این خبر

جلوس شاهزاده بر تخت سلطنت

در عهد هم این بجهت آن سال در شیراز بمانده کریم خان درشت مصلحت و نشست ربا تعذ قلب

سکه بنام خود زد چون برادرش ما سندیم در آن شهر حادثه بود و تنها کیکه سلطان آقالف المرتجی

ننگ به رانده صاحب سرمایه بیکانه و این را کرم نامید [illegible] و به دیگرگسترده بر [illegible]

طرف حلیه جوان اسم خان وه الاشین بیکانه [illegible] نگران رشته صاحب نیز [illegible]

رتبه یافت و این را نامه لطف علی وکیل اسم گذاشت چون علم هر امر اصلی مالک پرایه شد

همچو سرحد بحار بی بود صاحب پایه شد از آذربایجان با جمعیت بر در [illegible] رشته علاء مرزان

گشته به دار حوزن ما علیشاه که مقید و دایم بقم فرستاد و خبر از روز منزل سرحد سمنان سکه بر نامش

که هر روز کاشانه لیس طرف زمان و صلت جمع بر دند و رشته بر فانی در کاشانه اسش که بعضی از

سلطان شاه و بعضی از ملازمان خود سازش کرده اند از اسم شاه با طایفه افغان که با او موافقت دارند [illegible]

ما پناه از دو اهم قم شد شمس سلطان قم و در دو پیش بستند افاغنه را بسبب شهرهای داده در کرمانشاه ایشان

در وقت در ربتا کاشان قاف پذیر تعمیر محکم قم را نمونه شهری ساخت از آنجا عطف عنان گرده قلعه [illegible]

مخصوص بر دامن قلم او در اعقید مغفر جلوگاه را ببرد ما برنامه جزیره عرضه داشتند که این اوقات عیش داده ما منزل گشته

بفرمان شاهزاده اردو عرض داده ما ملک خرده عیش او را بنام [illegible] اند کس آورده [illegible] بر در روز دو

مخصوص چون شاهزادگان با دیده ها بسیار در روز با دیده بی روان [illegible] برادر روز کار شد

کتبه العبد الجانی محمد کاظم [illegible] اللهم اغفر له الملک الوهاب فی یوم الاثنین سابع و عشرین شهر [illegible] المعظم

[illegible] سنه ۱۱۸۹

[illegible]

۱۳۳۸

[illegible]

۱۲۸۳

در طهران

وفات مرحومه والده میرزا رفیع ...

فی یوم دوشنبه وقت اذان ظهر ۱۲ ...

بیستم جمادی الاول ۱۲ ...

[illegible]

در طهران

وفات مرحومه والده میرزا رفیع ...

[illegible] ۱۲۳۸

[illegible]